

کتابخانه تصنیف سید کاظم علی حسینی مدنی
1284

910

002

نمبر درجہ

آخر آبان ۱۳۰۲

تاریخ درجہ

تہذیب الاخلاق

نام کتاب

مخالفین

المؤرخین

فصل کتاب

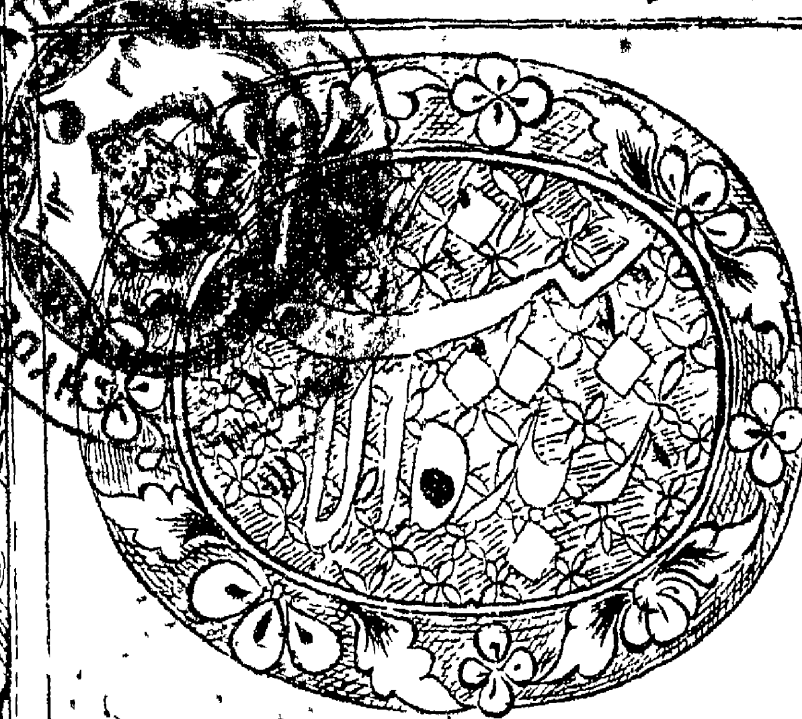
نمبر کتاب فن مذکور

1281-40

1

بِسْمِ اللَّهِ الْمَلِكِ وَهُوَ كُنُوزٌ

تفضل خان تیل و سخارا میں حسیہ لطیفہ لالی ایدہ مسکن علیہ السلام



از مولفہ علامہ و زکا قدوہ فصحا بلا شعرا و الشعرا جاب لوی ابو محمد

مطبع جہانگیر پورہ
در کتب خانہ مولانا امجد علی صاحب
امام الحسن علیہ السلام

بسم اللہ الرحمن الرحیم

بعد حمد سواد افسرے کا بیاض دیدہ و لونا ابصاکہ مطلع بلند آفتاب آرائش و بیجا سحر و خشتا و
 پس از لغت شگافندہ معانی ماہ کہ آرائش غزل سلسلہ بندگی مشکبوی تفسیر و الیہ
 سبھی تبویح معانی پر اختہ فقیر الراجی بالطف اللہ اللہ عبد اللہ عبد اللہ عبد اللہ عبد اللہ
 قادری متخلص بزکری عفی اللہ عنہ ابن سیادت و منجبت مرتبت سید جمال الدین آبادی
 تفرذ اللہ بفرمانہ بعض خوان الصفا و خزان لوفامیر مذک کہ کتاب بن خباز ایفات و
 تحقیقا فصیح الفصاح بلغار علا زمان فہامہ دوران اعجاز عصرادہ شرافت و
 سجاہت پناہ فضیلت و کمالات دستگاہ ذخیر الفضا فخر الشہر جناب مولانا ابو محمد
 قادری شعری متخلص بطلک کتابت و کثا و مجموعہ است رو افراد علم مسالک و مہا
 جامع اقوال و احوال مل متضادہ و تحقیق و تبیین امصا و دیار و رغبت جامعیت و نہایت
 جزالت باسلامت عبارات و لطافت اشارات کہ اگر انرا از سواد دیدہ و نور نظر بر
 اورا سبج طور مسطور نمایند اولیت این در اہملا خطہ فیض عالم و خیر نام خوا کہ از قاطع
 در نظر اعیان جلوہ گری نماید اولابتدا از احوال مؤلف موصوف کہ بہ مقام دیباچہ تواند
 مرقوم نمود لازم نمود مخفی نماید کہ جناب مولانا ابو محمد حسن شعری از فحول شعرا

مولانا ابو محمد حسن
 متخلص بزکری

فصاحت شعار و اعظم فصحاى بلاغت و تار است لطافت اشارتش چون
 نسیم گلزار نعیم و سلامت و غد و بت عبارتش مانند زلال نسیم در بزرگواریش
 عوانی نشان خواجه صدرالدین محمد اعیان کشمیر بوده است و مواضع متعدده
 از سلاطین باضی بصیغه مدد معاش در جاگیر و سیورغال داشته میباشد
 و مدارج بلند فایز بوده او از قوم پنج نامست بیابى موحده مفتوحه مسجد و خیمه
 کآن قبیلہ است از نجیب ترین قبائل و رؤسای کشمیر در نجابت و شرافت آن
 زده و ضرب المثل آن و ایر خلد آثار اکثر مردم آن قبیلہ حکام و امر و صد و در
 گذشته اند مثل نواب غایت الله خان و وزیر عالمگیر باو شاه و هدایت الله خان
 نواب عبدالاحد خان اکبر آبادی و نواب ابوالبرکات خان صفدر جنگ و محترم خان
 و قاضی حیدر قاضی خان و خواجه عبدالله صدراعظمان و امیر نجابت علیخان
 شرف دیوان و نسب این قبیلہ بمیر محمد علی بنجاری میرسد و او از احفاد خانان
 زکستانست در ایام قدرت سلاطین مغول در عهد سلطان زین العابدین کشمیر
 رسیده و در امارت گذرانید در محله گوجواره شمال روبرو مسجد جامع در مقبره
 سنگین مکلف مدفون شد که تا حال آن عمارت باقیست و
 از نقش و نگار در و دیوار شکسته آثار پدید است صنادید عجم را از حق سبحانه
 تعالی در اولاد و احفاد او برکت نمایان سلی و عملی و عمر و مالی عطا کرده بود
 تواریخ و رسائل فضلاى کشمیر آن ناطق اند با جمله خدمت مولوی ابو محمد
 شیر در غنچوان جوانی تحصیل کمالات و فضایل نفسانی از جد مادر که خود

حقایق آگاه و معارف دستگاه جناب خواجہ محمد خلیل قادری تخلص کہ عظیم شاعر
 آنحضرت از غایت شہرت و وضوح محتاج باظہار نیست چنانکہ احوال ایشان گویا
 خلیل نوشتہ اند نموده یا استعداد خدا داد در فنون علم و ادب سر نمایان بہم رسانیدہ
 در ضمن کہ ہنوز عوام ایشان بہ راج بلوغ ترقی نکرده اشعار موزون لطافت سخن
 بہ نظم میسازند چون و ریش شین علم و ادب ملکہ و محاورہ نظم و شعر و خط و تحریر
 فنون امتفاوتہ درین خاندان و الاثان مورث است چنانکہ مولوی حافظ محمد
 طاب ثراہ برادر بزرگ ایشان کہ در اول شب و وفات یافتہ با وجود آنکہ از زاد
 اعمی متولد شد کتاب بادشاہ نامہ در احوال سلاطین ماضی و احوال کثرت
 بہ تقارب بہ نظم آورده خیلی فصیح و ملیح گفتہ و دیوان غزلیا ہم مرتب ساخته و خواجہ
 حبیب اللہ غفا تخلص کہ از اعظام ایشانست دیوان فصاحت بیان با دو گان
 گذشتہ بنام بہر مشہور است و این مولانا ابو محمد حسن زیادہ بر اسلاف و ابا
 خود در شیوہ اقسام فنون فصاحت و بلاغت علم استاد افراختہ و کوس بلند
 آوازگی نواختہ از ابتدای سن نین و شعور تا حال مورد تحسین و آئین ہل کمال
 در جمیع اقسام سخن شعری بلند و فکری و لپند و مضامین ارجمند دار و حسیک
 بتقریب بشارت سیر بلا بدیند و ستان نمودہ چنانکہ خود فرمودہ نظم خواہم جو شاعر
 دست بزانت بان کنم سیرا بہ نظم ہند و ستان کنم با مستعدان روزگار طرح
 محاورہ انداختہ مقبول طابع خاص و عام شدہ بر یکی از لطایف صحبت او استفادہ
 و ملاحظہ کردین ملاحظہ علویا بہ او در مدارج دانشمندی تن بتواضع و نیاہی

میدادند و می دهند تولد ایشان صبح پنجشنبه غره رجب المرجب واقعند چنانکه خود
 از تاریخ تولد خود خبر می دهند و چون زاد مکتبی تاریخ آن سال پذیرفتند
 نهال باغ اقبال اینوقت که در سن کهولت اند شب شباب ایشانرا آفتاب شیر صبح
 شیب است تخمینا زیاده بر پنجاه هزار بیت از سواد و بیارسانید باشند فکر
 بلند و شعوری تند و حافظه قوی و استحضای وافر قریب سخن و قیاد و طبیعتی نقاد و کا
 مضطر و ذہنی صافی و جودتی کافی دارند با او قیادین شد که در یک ساعت کاغذ
 طویل و عرض را اشعار هدایت شعار ملو از آلی آبدار میسازند که دیگری با وجود
 رسا و سعی موفاد در عرصه یک و ز بلک بچفته از عهده یکد و بیت مثل آن نتواند
 در جمیع اقسام شعر از قصاید و مثنویات و ترجیعات و ترکیات و تسمیط و قطع و رباعی و
 و لغز و صنایع و بدیع و نثر مرز و عار و مدح و هجو و تهنیه و تعزیه و مخترعات
 دیگر از چابک سواران این فن قصب السبق ر بوده اند و مثنویات متعدد دارند
 بطرز خاص که مسانت و عذوبت و سلاست متقدمین با نزاکت و لطافت متاخر
 معجونی مفرح تر آ داده اند معانی بیگانه را در مبانی الفاظ آشنا
 بجلوه آورده در غزل شیوه نازک خیالی و مضمون سخنی با لطافت عبارت و
 شوخی اشارات و تازگی تشبیهات و سنجیده گی استعارات بکار برده اند
 ز فکر معنی بار یک چون موئی شد م شعر که گزان تاب که آموختم نازک خیالی را
 در رقعات و مکتوبات و دیباچه های کتب و سفاین و رسایل و نثر لطیف
 و طرائف سنبوب رسانید اند چون نک خوران عشق محازی بے شور

معاف جلوه حسن حقیقی نمره ندارد و رناندان عرش استان علیه قادر میردیند نهاده
 و سخامت یکدیوان متوسط درغت و منقبت و قدر زینب داده اند و جو زینب از خد
 حقایق آگاهه خواجه محمد خلیل قادر بزرگان بسیار ملازمت کرده اند و از حسن عقیدت بهره
 و رگ دیده قصاید و قطعات و تواریخ ایشان بقبر سید عا اهل تسلط و اقتدار در کتبان
 و مند و سنا و خراسان عالم را گرفته مثل قصیده تاریخ قلعه پشول و ابابره و غیر
 یل و احدا شماره ساعت انگریزی و عدد و حکام عالی شان انگلستان و دیگر امور را
 بتعلق بهذا نظر و آمل که معاصرین از ایشان مثل آن مهر سگوت برد و با بیان نهاده
 ایشان را ساکنان باور انهر و حسد اساو ایران بشوق و شغف تمام تحفه ببینند و دست
 و سفاین میناید بکمال وسعت مشرب از منهل عدل خلائق ایشان هر فرقه راضی و مسرور
 و تعصب و معایرت از خلق ایشان بنایت دور با هر یکی گرم میجویند و هیچکس اسر و ننگونه
 بر صانع کرده از صنوع کرامت ندرند که سخن شنویس و نخواهد بد نوشت : انشا
 تعالی متعقب با بطباع تصائب دیگر ایشان گوشش و گردن سلای روزگار مو
 نموده آید و السلام فوق و صَلَّى اللهُ عَلَى خَيْرِ خَلْقِهِ مُحَمَّدٍ وَآلِهِ وَأَصْحَابِهِ أَجْمَعِينَ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

و بیاجه طراز نسخه آفرینش و افتخار مجموعه دانش و بنیش حمد صانعت که دایره است
 حلقه چشم موریت در صحرا بی منتهای قدرتش و بیضه زمین انه رنگی در دریا با بیاید
 کنار عظمتش سپاس بقیاس از احاطه و هم شبری بر نوشت و حمد بحمد و صلوة

عقول ناصه فزون جانی که فرزند لوی گشت نبیا و آدم ربین الماری الطیر
 نوای لا اخصی نساء علیک انت کما اثنیت علی نفسک نوز و برز و خلعت کویا که
 میا نظرت الریوبیه صدی سبحانک ما شکرناک حوش شکرک آغاز در همگان
 طلسمه امکان با چه امکان که قدم در راه محمدش چنانکه باید و راه منزل سباس خاک که شاید
 حمدی که سر و اعظمت دست خود تواند گفت دگر هشتائی که لایق جلال او خود تواند
 تنگ بایه گان بی بضاعت بجز دست تپی و سبب غمت گرفتاران سلاسل طبعیت با غما
 بجز دست آویری ندر با عی یارب شبا سائی خود راه نما: از نور یقین دلم منور و با
 پیش نوحیب تو یمنیع آوردم بر عاجز و ضعیفی من نجما: و در در نام عدد و بر سر
 مقام محمود که در خواران بایده جو در طفیلی و جو داو بند صلوات الله و سلاویه علیه
 اهل الطیبین الطاهرین و اصحابه الراشدین المهدیین و ائمه علیهم السلام
 اما بعد بجد خوان کتب نادانی گرفتار بند کند نفسانی متوق با لطف کار ساز
 و ظاهری ابو محمد حسن قادری المخلص شمری عقر الله و لوالدیه و احسن الیها و الله
 بجز خوان الصفا و خلان لوفامیر ساند که چون در ایام صبا نشود و نهالی طبعیت با
 سحاب تربیت جدا و فیر حقایق پایه سعارت دستگاه خواجه خلیل قادر او صلوات الله
 العائت المراد در زلف و بوده و ایشان بفرز و والد فقیر اولادی بند شدند و از و جز
 یادگاری نمانده و بجز قضا در طفولیت گوهر و آغیا بینی بر چهره ام نشسته بعد این کس
 در حجر عنایت و شفقت پرورده و مطمح انظار فیض بارد و مطرح الطاف سرشار شدند
 همیشه در ظاهر و باطن متوجه احوال این شکسته بال سیودند در رنگا میکه قلم بلوغ تکلف

هنوز با عظیم کشیده بود اشعار موزون صنایع مشون بی تکلفانه از خاطر مرسوز
در اقسام اشعار چون قصاید و مثنوی و غزلیات و غیره که تعداد آن جمله از شمار
الف گذشته مشافی بهم میرسد و اکثر آن در نعت و منقبت و اقصی بحمد ^{اللهم} و
گاهی بان بدح اعتیاد زمان و قدح سها دورا ملوث نگشت و دام پامی قناعت
در دامن خورسندی ^{اور} بگوشه توشه خود را رضی میبودم نظم دایه من ز بایه هنر است
دستم از آبله پراز گهر است : نان من از خود است بد مال : نشوم خم به پیش کس چون پلا
نان کشکین خود خورم بخوشی : میزنم دست رو به پنجه کشر : حامی خودم شناسم و بس
نیت پروای ریش و سبت کس : لیک بانیک بد آسانی : صبح و ارم کشا ده پیشانی
هر که آید رضای او جویم : هر که بینم دعای او گویم : تا آنکه بفجرائی قل سیر و الهی
بتقریب تجارت سیر سواد اعظم هندوستان دست داد اکثر او قوا و غلب ساعات با ^{فضا}
و بلغای اسجا و فضلامی اطراف و کناف که واردین آن سر زمین بودند طر محلب و
و مشاعر اتفاق افتاد و صوت افاده و استفاده دست داد و اجیان آبادانایان
فرنگ و دقیفه شناسا صلح و جنگ بقصد اطلاق و اتار و اخبار انقوم آمد و اتفاق
می افتاد و آن گروه نیز چون قدر دان فضلا این خصوصیات و آیات و کتب خود مطلع
می ساختند درین ایام که ^{۱۰۰۰} ۲۶۳ هجری ^{۲۰۰۰} علی صاحبها السلام یک هزار و صد و ^{۳۰۰۰} ^{۴۰۰۰}
موافق با نزد هم محرم الحرام یوم دوشنبه رسید که این قطعه از آن مخبر است قطعه
دوش ازین نکته مار اندم : با خرد از کمال استعداد گوش پرور چون کرد سخت
ز آفرین بر من و زبان بکشد : بهر تاریخ هر چه نبوی : گفت تالیف نسخه زیابا

و ششم یک هزار و هشتصد و چهل و هفت مطابق چهارم ماه جنوری انگلیسی آمده که
 این قطعه از آن خبر میدهند قطعه با خبر و گفته ام که شعری کرده خوب تصنیفی از نکو عالی
 سال تاریخ و حال آن تصنیف بنا چگونه است باز گو عالی به بهتر تاریخ عیسوی گفتا
 داد ترتیب نسخه عالی به خاطر فائز آمد که مختصری در بیان طول و عرض گره ارض و
 مایعلق بها که قدری از روی اخبارات کتبان کوک انگریزی که بالفعل شده بار سیر اکثر
 ربع مسکون کرده و پاره از رقمزده های آنفرقه و دیگر اقوام معلوم شد بقلم آورده
 شود چون علماء فرنگ تمام روی زمین را بر چهار قسم مختلف المساحت که عبارت
 از آسیا و یورپ و آفریقا و آمریکا است منقسم ساخته اند و علمای فارس و هند
 ربع مسکون را بهفت قسم که اقالیم سبعة گویند تقسیم رسانیده و در کل وجهه
 هو مولیها بنا بر علی هذا ترتیب این نسخه عجیبه که مسمی بزینة الاخبار است
 چهار باب اتفاق افتاد و الله ملهم السداد و هرگاه جهت ترنمین کلام
 یارباعی یا بتنی چند زین سخن گردیده زاده طبع را رقم حروف اند و سواى مصرع
 تاریخی که قدما بتقریبات موزون کرده بودند و ان در ایضاح مراد سنا بنمود
 جالب شعری تمسک واقع نشده فظلم از گل و لاله مانع پردازم و روبان کسان چرا
 آرم پیش من بر چه جنس نیک است یا کینت زان کسی از آن خود است کل
 ز بمیوش عیان شده عیب یونى از موی مستعار چه زیب باب اول
 در بیان احوال افلاک تسعة و کوکب شش و بروج اثنا عشر و منازل قمر و غیره
 و مساحت گره ارض بالا جمال موافق ابراد حکمای اسلام و فرنگستان باب

باب دوم در بیان اسامی کثیره مشهوره بترتیب قایلیم سبحانه و تعالی و ایجازاً موجب قرار
 داد مورخان ایران و توران باب سوم در بیان مساحت و تقسیم اربعه زمین که شش
 و یورق و افیرکا و امیرکاست مطابق اخبارات انگریزی باب چهارم
 در ایراد بعض عجاایات بحر و جبال و وحوش و طیور جهان و من الله
 الاستعانة و علیه التکلیلان باب اول در بیان احوال
 افلاک تسعه و غیره موافق ایراد حکامی اسلام و فرنگستان ^{بنگه}
 اعتقاد حکما است که مجموع افلاک تسعه یک کره است یعنی گو یا یک فلک هستند مانند یو
 پیاز بر یک کره سجدیه و هر توی فلک علیحدّه است و سطوح آنها با هم متلاصق اند و در سیاه
 فرجه نیست و از روایات شرعیه فرجه نیز ثابت است اما بنامی متلاصق سطوح افلاک
 نزد اهل بتیاء بر قاعده لافصل فی الفلکیات است و آن قاعده ظنی است بر آن
 قطعی ندارد و مع هذا نزد اهل بتیاء حاجت بفرجه بین السمانین متحقق نشد از آن جهت
 اثبات فرجه نکردند و از باب سیر و دور ملائکه ما بین هر دو آسمان معلوم شد
 اثبات فرجه نمودند پس باقی نماند مگر مخالفت مجموعه آنچه بر این هندسه در بیان
 ابعاد فلکیات است که بغیر فرجه دریافته اند و آنچه ثابت است بروایت شرعیه اما این
 مخالفت لفظی است زیرا که مقدار اهل طبایع و اهل شمن آسمان داشته اند
 شاید بعضی آنرا در نظر از باب شرع فرجه اعتبار کرده باشند و ما بقی بر شمن و
 سطری فی رفع التراع و افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعه اند و
 تمامه کوکب ثوابت و سیاره درین افلاک کلی اند و کره نار درون فلک ^{تغشده}

که سطح محراب کرده نارماس متعمر فلک است و هوا زیر آتش بدستور و خاک در آب سرد
آن بدستور آتش گرم و خشک و خفیف مطلق است که طلب محیط می نماید و بهر اگر گرم و
و خفیف مضافیت و آب سرد و ثقیل مضاف و خاک سرد و خشک و ثقیل مطلق است
فلا اصول عالم نزد اهل تحقیق چهار چیز است اول آسمان دوم ستاره ها
سیم^۳ آب چهارم زمین و چیزهای دیگر همه از آثار و اجزای این چهار چیز نشانی شده اند
مولید ثلاثه که عبارت از جمادات و نباتات و حیوانات است و کائیات لجه و مرکبات
غیر نامه نزد جمیع عقلا از همین چهار چیز پیدا میشوند اما عنصر هوا و آتش را ظاهر
پناب عقل و قیاس ارکان مستقله گمان برده اند اما تحقیق آنست که هوا جسمی است
که بلطافت آب تاثیر بعضی کو اکب کم و زیاده بوجود می آید و معدن مستقر ندارد
و صوتی نپذیرد کار او پیرو است و رسانیدن کیفیات مخلوقات عالم از یکی
بدیگری مثل رسانیدن روایح و شباهه و اصوات و رسانعه و رطوبت و بهبوت
و برودت و حرارت و لامسه علی هذا القیاس آتش همان مواست که بسبب صرکات غنی
و شدید و تاثیر آتش اشتعال افیه به صورت گرفته است و کار او نضج و پخته کردن
چیزهای خام و احراق آنچه بیکار شده است و بمنزله مصالح غذا است که فی نفسه
در کار نیست لهذا معدنی جداگانه ندارد و چنانچه فیلسوفان تخیل میکنند که کره هوا و
کره نار بالای هر دو کره آب و زمین محیط اند سخنی است بی دلیل چنانکه امتناع
حرق و التیام بر آسمان و ستاره ها نیز همین قلیل است که بی دلیل قطعی محض
بنابر او هام طنی متعین میدارند حضرت شیخ محی الدین عربی قدس سره بر

که در افلاک سبعة خرق و النیام جایز است فاما در عرش و کرسی که فلک هشتم و نهم اند
جایز نیست اما صح آنتست که در افلاک تسعة خرق و النیام جایز است **فصل**
افلاک کلی چنانکه حکما ثابت نموده اند افلاک تسعة اند اول فلک تاسع است که او
فلک الافلاک اعظم و فلک اطلس و فلک غیر مکیوکب و عرش مجید و فلک معدل
النهار گویند هیچ کوی ندارد و مشتملت بر قطبین که یکی قطب شمالیت که قریب
نبات النعش که درین افق ظاهراست دیگری در مقابل او قطب جنوبی است
تحت الارض است و دایره که بمنطقه اینفلک مفروض میشود آنرا دایره معدل
النهار گویند جهت آن که چون آفتاب محاذی آن میرسد در تمام معموره شب و روز
مساوی میگردند و زمان عبارات از مقدار حرکت همین فلک است که سرعت
حرکات است چنانکه در عبارات از حرکت فلک و کوبت از مبدأ معین بحرکت
خاصه و باز رسیدن بهمان مبدأ و بحسب اختلاف سیر انجم و افلاک او و اختلاف
می پذیرند و یک دوره فلک الافلاک که عبارت از حرکت اوست از نقطه معین
تا باز رسیدن بهمان نقطه از یک شبانه روز بمقدار معین کمتر است و یک شبانه روز
از یک دوره عرش بهمان مقدار معین زیاده است و حرکت فلک الافلاک حرکت
مشرقیه است یعنی از مشرق بمغرب حرکت میکند و بحرکت اولی از نیمه مسمی است
که اول حرکت که در یافته میشود این حرکت است و فلک الافلاک با این حرکت خود تمام
افلاک دیگر و کواکب را متحرک میگرداند هر روز همه را گرد عالم برمی آرد و هر وقت
گردش فلک الافلاک بنوعی است که نزد هیات شناسان ثابت و متحقق است

که هشتاد و هزار سال و کسری نوبیک شبانروز قطع میکند چنانکه در روایت آمده
 که روزی حضرت جبریل علیه السلام شرف اندوز ملازمت حضرت سرور انبیا
 شد آنحضرت از او پرسیدند که وقت صلوة ظهر رسیده ایانه در جواب باین دو
 لا ونعم معانیم شد حضرت خیر البشر سوال فرمودند که یا اخی جبریل لا ونعم چه
 معنی دارد فرمود که چون شما سوال فرمودید هنوز وقت نماز پیشین نرسیده
 گفتم لا و در بقدر زمان که بلفظ لا تکلم کردم آفتاب بالصد ساله راه قطع کرده
 وقت پیشین شد گفتم نعم فصل و نیز بدان چنانکه حرکت اصلی فلک اعظم از
 مشرق است بجانب مغرب حرکات اصلیه افلاک ثمانیه کلیه دیگر برخلاف فلک
 اعظم است یعنی حرکات غریبه است که از مغرب بجانب مشرق حرکت میکنند
 هر یکی از این افلاک ثمانیه را دو حرکت باشد یکی عرضی که ب حرکت فلک اعظم
 از مشرق بمغرب میروند و یکی حرکت ارادی که اصلی ایشانست که از مغرب
 بمشرق برخلاف حرکت عرضی میروند و ب حرکت عرضی مثل فلک اعظم
 تقریباً یک دوره تمام میکنند فاما حرکت ارادی آنها چون مختلف افتاده است
 مخافه لا طنباب متصدی ایراد آن نشود و فلک دوم که در تحت
 اعظم است فلک هشتم است که آنرا فلک البروج و فلک ثوابت و کرسی گویند که
 بروج اثنا عشر و کواکب ثابته در آن اند و کواکب ثابته یک هزار و بیست و دو
 و این کواکب با جمعی در بطری و ششون فلک هشتم مرکوز و منفرقت بجهت
 آنها مساوی فلک است بلانزیادت و نقصان و این کواکب مذکوره را ثابت

از آنجهت گویند که حرکت آنها در غایت بطو است کویا که حرکت ندارند زیرا که اوضاع
 آن با علی الدوام بر وتیره و احد ثابت است که هرگز تغییر نمی یابد بخلاف اوقات و ^{مستط}
 این فلک هشتم را منطقه البروج و دایرة البروج میگویند زیرا که از میان بروج
 عشر میگذرد و چون دایره منطقه البروج از دایره عظام اقاطع عالم است
 پس در سطح اعلی فلک اعظم با معدل النهار متقاطع باشد و نقطه متقابل و این
 دو نقطه آن نقطه را که چون آفتاب بسیر خاصه خود از او میگذرد و شمالی میشود از
 معدل النهار نقطه اعتدال ربیعی میخوانند و آن نقطه اول حملت که چون آفتاب آن
 نقطه رسد ابتدای فصل بهار است و نقطه دیگر مقابل او که چون آفتاب بسیر خاصه
 خود از او بگذرد جنوبی شود از معدل النهار اعتدال نقطه خریفی می نامند و آن
 نقطه اول میزانت که چون آفتاب آن نقطه رسد ابتدای فصل خریف است و این
 دایره البروج را که بسبب سیر آفتاب مفروض میشود و آفتاب آن دایره را
 بسیر خاصه خود در مدت یکسال تمام میکند بر او زده قسم مساوی کرده
 مانند قاشهای خربوزه و هر یکی را برجی نام نهاده اند و در جمیع فلک کلمه برج
 محاذات ایشان با فلک البروج بر وجه آفتاب معتبر است و وجه تقسیم این دایره
 قسم مساوی بلا زیاده و نقصان که از جناب الهی در اذهان نبی آدم القا
 شده و سایر طوائف ناس چون عرب و یونانیان و فارسیان و فرنگیان و هندو
 و غیره بر آن متفق اند آنست که چون مدت ماندن آفتاب در هر ربعی از اربع
 فلک را فصلی مقرر کرده اند که به او خاصیت آن فصول مخالف یکدیگر است

مثل ربع و خریف و صیف و شاهر فصل ابتدای و وسطی و انتهای است که حکم
 آن فصل در بحالت بقوت و ضعف مختلف میگردد و بنا بر آن فلک بدو ازده ^{قسمت} تقسیم
 نموده اند هر قسمی را برجی نام نهاده و تیر آفتاب اوردت یک دور تمامه خود و ازده
 نوبت با توافق اجتماع میشود که هر دور یک مکان مجازی فلک نجومی آیند و
 هر اجتماع ماه قمریت لاجرم فلک را بعد از اجتماعات شمس و قمر و ازده ^{قسمت} تقسیم کرده اند
 و هر قسم را برجی مقرر کرده و در هر برج که قوت کوب یا ده تراز برج دیگر دیده اند
 آن برج را خانه آن کوب میگویند زیرا که هیچ خوشحالی و خورمی برابر آن نیست که
 کسی در خانه خود باشد و چون غایت قوت کوب در برج خانه خود است غایت ^{ضعیف}
 در برج مقابل خانه خواهد بود که برج هفتمین باشد بنا بر آن آن خانه را خانه وبال
 گویند مثلاً هر کوبی را که برج خانه حمل باشد وبال او در برج هفتمین که میرزا
 خواهد بود و علی هذا القیاس بال در برج خانه است و قمر هر یکی یک برج
 باقی ختمه شیراد و خانه و هر برج را موافق صورتی که بسبب اجتماع ستارگان در آن
 پیدا شده و بنام آن برج مسمی کرده اند مانند حمل و ثور و جوزا و سرطان و
 و سنبله و میزان و عقرب و قوس و جدی و دلو و حوت و هر یکی ازین ^{چهار}
 بمقدار ایام حرکت آفتاب بنی ^{قسمت} تقسیم کرده اند و هر قسمی از آن برج درجه نام
 نهاده و هر درجه را شصت ^{قسمت} تقسیم ساخته و هر قسم از آن درجه دقیقه می نامند که در
 هندی ^{قسمت} قطع آن مقدار را یک ^{قسمت} می گویند و هر دقیقه را شصت ^{قسمت} منقسم کرده اند
 ثانیه گفته اند که در هند انرا پل نامند و هر ثانیه را نیز شصت ^{قسمت} تقسیم کرده اند و مانند

نامیده که در هندی آن را چمن گویند و روز عبارت از زمان دور شدن آفتاب است
 از نقطه معین فلک ب حرکت یومی باز رسیدن به آن نقطه مفروضه و ماه و سال شمسی
 و قمری است ماه شمسی عبارت از قطع آفتاب است ب حرکت خاصه برجی را از برج
 اثنا عشره و ماه قمری عبارت از یک دور تمام اوست ب حرکت خاصه و سال شمسی
 عبارت از مفارقت آفتاب است از نقطه معین از فلک البروج ب حرکت خاصه تا رسیدن
 باز به آن نقطه و سال قمری عبارت از دو اوزده دور تمام اوست ب حرکت خاصه
 بدانکه این دو اوزده برج با هم در صوت و دور و احکام اختلاف تمام دارند پس
 حمل که بفارسیش بره بهندی میگویند خانه میرنج است و وبال زهره و شرف
 آفتاب در نوزدهم درجه است و بهبوط زحل و برج مذکور بهاری و حار و یابس
 و برج منقلب برعی و شمالیت بصوت بره گویند است که سبز بجانب مغرب و در میان
 مشرق دارد و روی باز پس کرده گویا چیزی را می بیند و ستاره ها که در صورت
 صورت او واقع اند بیت و سه ستاره اند و پنج ستاره دیگر نیز بصوت او تعلق
 دارند گویا خارج از صورت او افتند اند و بهت مانند آفتاب را درین برج بفار
 فروری و بانگریزی مارچ گویند ثور که بفارسیش گاو و بهندیش بر که نامند
 خانه زهره است و وبال میرنج و شرف قمر در سیم درجه است و برج ثور و یابی
 سرد و خشک و سوداوی ثابت است بصوت گاو است که سرد بجانب مشرق و در
 بجانب مغرب است و صوت و نی از نی و دو ستاره مرکب است و ستاره های دیگر
 مثل همین است و ثور یا که بر مثل خوشه انگور است و در آن نیز بصوت او تعلق دارند

اگرچه خارج از صورت اند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی اردوی بهشت
 و بانگریزی اپریل گویند و چون از آن بفراسیش دو پیکر و بهندی تهن خوانند خانه
 عطار دست و وبال مشتری و شرف راس و هبوط ذنب و مذکر و نهاری گرم
 و تر و دموی و ذو جسدین انگارند بصوت دو آدمی است با یکدیگر آمیخته و چسبان
 و اتصال یافته که سرمای ایشان بجانب شمال و مشرق است و پای بجانب جنوب
 و مغرب و هژده ستاره در صورت این برج داخل اند و هفت خارج که ذرا و هفت
 و غیره باشد و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی خورد و بانگریزی می
 گویند **سرطان** که بفراسیش خرچک و بهندی گرگ خوانند خانه قمر است و وبال
 زحل و شرف مشتری و هبوط مریخ سر و تر یعنی و مونث و لیلی و بیج منقلب بصوت
 خرچک است که همدش که بکره خوانند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفراسی
 تیر و بانگریزی جون گویند و در سده که بفراسیش شیر و بهندی سکه نامند خانه
 شمس است و وبال زحل و در وی شرف و هبوط نیت و مذکر و نهاری و حار و
 یابس و صفا و می و ثابت است و بصوت شیر است که از بیت و هفت ستاره است
 یافته و ستاره های دیگر مثل قلب الاسد و جوزهر نیز با و تعلق دارند و مدت ماندن
 آفتاب درین برج بفراسی امرداد و بانگریزی جولای گویند و **سنبله** که
 بفراسیش خوشه و بهندی کنیا خوانند خانه عطار دست و شرف عطار و وبال
 مشتری و هبوط زهره و ذو جسدین و مونث و لیلی و سرد و خشک و سودا و
 بزکلی زنی است که در دست او خوشه است سر آن زن بجانب شمال و پایها

او بجانب میزان و از بیت شش ستاره مرکب است و ستاره های دیگر نیز متعلق است
 و متصل دست او خوشه در آن دست و او ستاره است که او را اسماک انغرل گویند
 و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی شهریور و بانگریزی اگست خوانند میرا
 که بفارسیش ترازو و بهندی تولانا هندخانه زهره است و وبال مرتخ و خوشه
 زحل و هبوط آفتاب و مذکرو بهاری و گرم و تر و دومی است و بصوت ترازو
 مرکب از بیت ستاره و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی مهر و بانگریزی سپتامبر
 گویند **عقرب** که بفارسیش گزوم و بهندی برچه که خوانند خانه مرتخ است و وبال
 زهره و هبوط قمر و برج ثابت و مونت و سرد و تر و بلغمی است بصوت گزوم است
 مرکب از بیت و یک ستاره و قلب العقرب و اکلیل و دیگر ستاره مانیز باو متعلق
 دارند و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آبان و بانگریزی اکتوبر خوانند
قوس که بفارسیش کمان و بهندیس دهن گویند خانه مشتری است و وبال
 عطارد و شرف ذنب و هبوط اس و ذوجسیدین و مذکرو بهاری و گرم و خشک
 و صفاوی است و شکل مروی است که کمان و تیر در دست دارد از شی و یک ستاره
 مرکب و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی آذر و بانگریزی نوامبر باشد
جدی که بفارسیش بزغال و بهندی مگر نامند خانه زحل و وبال قمر و خوشه
 مرتخ و هبوط مشتری و برج منقلب و مونت و لیلی است بصوت بزغال است
 مرکب از بیت و هشت ستاره و سعد برج نیز باو متعلق است و مدت ماندن آفتاب درین
 برج بفارسی دی و بانگریزی دسمبر گویند و لو که بفارسیس سبو و بهندی کینه خوانند

خانه زحل و وبال آفتاب است هیچ کوب را در شرف و هبوط نیت برج ثابت و
 گرم و تر و مذکور نهاری بصورت مردی است که د لوی را از چاه بر آورده در
 گرفته آن د لور او از گون ساخته آب ابر زمین می ریزد و صوت او از چاه و در
 ستاره مرکبت و مدت نندن آفتاب درین برج بفارسی بهین و بانگر نیزی خوب
 حوت که بفارسیش ماهی و بهندی مین نامند خانه مشتریست و وبال عطارد
 و هبوط او و شرف زهر و مونث و لیلی و سرد و تر و بلغمی و ذو جسدین بر شکل
 دو ماهی است که با هم نیت و شکم چسبیده افتاده اند یکی از اینها را همک مقدم خوانند
 که جانب جنوب است و صورت آن هر دو ماهی مرکب از سی و چهار ستاره است
 و مدت ماندن آفتاب درین برج بفارسی سفند بار و بانگر نیزی فروری نامند
 و الله اعلم **فصل** بدانکه نور قمر مستفاد آفتاب است و افلاک چون کروی
 و سیر قمر در فایت سرعت است دو شبانه روز و نصفی تقریباً یک برج قطع
 میکند و هر گاه با آفتاب در یک درجه واقع شود در شعاع شمس محو میگردد و در
 و چون از آفتاب بمقدار معین که تقریباً دو از ده درجه باشد بیشتر گذشت از
 تحت الشعاع خارج میشود و پیدا میگردد و میگویند که ماه نوشن و هلال برآمده
 بنا بر کروییت افلاک در آنوقت یک کناره قمر پیش در محاذی آفتاب نیت و سما
 کناره ماه است که بنور آفتاب روشن شده می نماید آنزمان آنرا هلال مینامند
 هر خپد آفتاب بعید میشود نور در تزیاید می آید بجهت آنکه جرم قمر بیشتر محاذ
 آفتاب میشود همچنین قمر سیر کرده تا بمقابله آفتاب رسد که شش برج تمام است

وآن چهارگوه منزل باشد در میان شمس و قمر مثلاً اگر آفتاب در اول ثور بود
ماهتاب در اول عقرب باشد علی هذا القیاس و چون در هنگام مقابله تمام جرم
قمر و محاذی آفتاب روشن شود احتمالات را بدر و ماه تمام گویند و فی مابین
چهارده منزل باشد و آنرا نظر مقابله میگویند و چون از مقابله درگذرد و نو
قمر نقبضان می آید تا باز تحت الشعاع واقع شود چنانکه در نص قدیم است و
القمر قدرناه منازل حتی عاد کالعر چون القدر و همچنان که
آفتاب را مداری است که میان برج لامیگز و روان مدار منطقه آروج است و
قمر نیز مدار است غیر مدار آفتاب که در دو موضع مقابل این دو مدار هم دیگر
تقاطع میکنند و آن دو نقطه تقاطع عقدین میخوانند و جزو هرین نیز می نامند
پس نیمه از مدار قمر در جانب شمال از مدار شمس میباشند و نیمه دیگر در جانب جنوب
و آن عقد را که ماه جون از او بگذرد شمالی شود و راس میخوانند و آن عقد را
که چون ماه از او بگذرد جنوبی شود و ذنب میگویند از آن که در شکل بسبر و دم نماند
مانند و از راس راسعد داشته اند و ذنب آن خس سعادت و نجات است اینها
بدست و کواکب شعبه تجربیه است و راس و ذنب حرکت معکوس بطبی دارند و با
این دو فلک را که دوازده برج است بهشت و هشت قسم قسمت کرده اند
که آن را منازل قمر گویند که هر روز ماه در یکی از آن منازل است و چون
فلک دوازده برج است و منازل بهشت و هشت حصه هر یک دو منزل و مثلث
باشد اسامی منازل بهشت و هشتگانه این است شریفین بطین شریفین و بران

۱۶ بقعه بنه ذراع نثره طرفه چیهه زبره صرغه عوا ساک اغفر زبانا
 ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵
 ۱۷ اکلیل قلب شوله نغایم بلده سعد ذج سعد بلع سعد السعود اسعد احنبه
 ۱۶ ۱۵ ۱۴ ۱۳ ۱۲ ۱۱ ۱۰ ۹ ۸ ۷ ۶ ۵
 فرج مقدم فرج موخروث فصل بدانکه ستاره زحل برجی را در دو سال
 و نیم قطع میکند و مشتری برجی را یکسال و میرنج چون مستقیم و سبک
 باشد برجی را در بیشتر روز و اوقات برجی را یکماه و زهره که خنجر و
 عطارد نیز چون مستقیم و سبک و باشد برجی را بشانزده روز و مشتری
 برجی را بزیاده از دو روز و کمتر از سه روز و ثوابت بقول بعضی متأخرین
 در دو هزار سال و در رنگ نیز مختلف اند که سیاه تعلق بزحل دارد و نیک بود تعلق
 مشتری و سرخ بمرنج و زرد بافتاب و سفید بزهره و آمیخته مختلف بطارد
 و رنگ سبز بقبر علی هذا لقیاء و در سعادت و نخواست و ذکورت و ایش و تعلق
 ایام و عوام و امثالها بر تفاوت اند چنانکه مشهور است قاعده در سیاه
 تحویل اقیاب در برج حمل که نور و زنا مندر شیرخان پنجم منبر
 که از ایام شعبه یک و ز باید افزود مثلاً اگر اسال نور و در روز شنبه بودی
 آینه در روز یکشنبه باشد و ده تاریخ و پنجاه و دو نیم گهری زیاده باید رود
 که در این قاعده مختلف نمیشود نه موافق عرض بلد است چنانکه تقویم نوشته شده با مکرر
 بعمل آمده و مطلقاً تخلف در آن قاعده روی نداده و عهد الزم منجم
 جهت طریق تحویل زمانی می آرد که هر تحویلی باشد از تحویل و او زده گانه
 در حمل یا ثور یا جوزا دارد و غیره انقسم است که اگر این بار تحویل روز شنبه

سال آینده البته روز یکشنبه خواهد شد و از وقت تحویل چهارده گری و سی و سه
 پل حساب کرده باید افزود و مثلاً اگر امسال تحویل روز شنبه اول صبح شده
 سال آینده بقاصده روز بعد چهارده گری و سی و سه پل روز بند شده روز
 یکشنبه تحویل خواهد شد تحویل مهر در برج ایزن و اوبیت معلوم میشود که در
 کدام برج است **نقطه** زمه هر چه باشد مثنی نماید بر پنج روز دیگر برستا
 بهر پنج ازان خانه ز آفتاب بگیر و بدان جای مه در شتاب قوله مثنی کن
 دوگان کن یعنی اگر یک و ناز ماه گذشته باشد دو گیرد و اگر دو گذشته باشد
 چهار علی هذا القیاس و مجموع پنج بفرمای بعد ازان نظر کن که آفتاب در کدام
 برج است و ابتدا ازان برج کن و بهر پنج پنجه و طرح نامی تا بیان برج کن
 که در مقابل آن کم از پنج مانند مهر هم در آن برج باشد و الله اعلم **فصل** بدانکه
 در ستاره شهاب که در بعضی لیلی دوان مری میگرد و مردم مترود اند بعضی
 اعتقاد آنکه دخانی از روی زمین متصاعد شده چون کبره نار میسر بوا
 و پستی که در روی باقیست مشتعل میشود اگر لطیف است بزودی انطفامی پذیرد
 اگر غلیظ است چند روز بصوت تیره بایستاه و مدار باد دیگر اشکال پدید
 ماند و برخی گویند که در تحت فلک مکره نار است و ازان کره اجیاناً بسبب حرکت
 آتعالی که بواسطه قوت شعاع اجتماع کواکب مجروح المراج در درجه از در شان فلک
 بهم میرسد چیزی منفصل شده فی مابین می آید و در طبقه دخانی که فی مابین کره
 نار و هوایی است صرف نمود میکند و مانند ستاره دوان بنظری آید و چون

لبطبقه زهری می رسد منجم میگردد و از نظر غایب میشود و در این هر دو سخن بجهت
 زیرا که نوری که از این ستاره های دونه مرئی میگردد هرگز مشابهتی با شعله
 ناری که از دخان مشتعل شده دیده نمی شود بلکه نور آن ستاره مشابهت
 نامه با نور آسمانی دارد چنانکه محسوس است و نیز جهت و طرف و حرکت ستاره
 منحصر در تحت و فوق نیست تا بر اشتعال و خان صاعد یا انتشار جسم ناری که بهبوط
 کرده باشد محمول تواند شد اکثر اوقات از چوب بر است و از راست و چپ
 میدوند و صیرج معلوم میشود که حرکات آن نار را تعجب نیست بلکه قاصدا از ذوات
 الاراده و الاختیار آنها را بقصد میدوند چنانکه در باب تحقیق نوشته اند که
 های و وان که آنها را شهاب ثاقب میگویند سبب حفظ آسمان از شیاطین اند که
 که اشتراق شمع میکنند و این را دو جهت است اول آنکه شیاطین از ماده و خا
 مخلوق شده اند و با الطبع ظلمت و تیرگی را دوست میبازند و از روشنی
 میگریزند چنانکه مجرب است که بیشتر غلبه آنها در وقت تاریکی و مکان تاریک
 می باشد و بسبب حضور شمع و چراغ در مکانها کمتر دخل میکنند پس آسمان را
 بقادیل کواکب نورانی منور ساخته اند که بواسطه انتشار نور در اجزای آسما
 که شفاف محض است شیاطین خیره شده میگریزند و حالت آنها چون نخا
 و آفتاب میشود و مگر آنکه از شعاع ستاره فرسنگان مثل کوسه درست کرده
 در پی شیاطین میدو اند مانند گلوله توپ که بطرف خصم انداخته میشود و مخا
 آسمان بتاره است و محافظت قلعه بتوخانه که بالای برج و باره آن میگردد

مرعیت اینقدر فرق است که ستاره های آسمانی بصوت گویی که از نفع یعنی اثر
 شعاع آنها پیدا میشود هر دو را در لغت ستاره و نجوم و کواکب گویند و در توپخانه
 گلوله را بنام توپ نمیکنند و در قلن مجید این فواید را بنام جابجا بنام کور است
 والله یقرا الحق و هو یهدی البیل فصل بدینکه اعتقاد حکما
 است که چون قوای فلکیه در عناصر تاثیر میکنند متبیین و بتجیر عناصر حرکت
 و با هم مخلوط میشوند و از اختلاط آنها با هم مخلوقات چند از چند تکون می پذیرند
 مثلاً چون حرارت تابان در عناصر تاثیر قوی میکند از دریا بخار و از زمین
 دخان برمیخیزد و بسوی آسمان متصاعد میشود پس دخان گاهی از چیزها و از
 بالا میرود و سجده ناکر نار میسوزد و مشتعل میگردد و اجیاناً تا چند روز آن
 باقی می ماند و بصوت شهاب و شهاب مدار و تیره بنظر می آید اگر بعد از
 شدن غصیر ایل میگردد و شهاب می باشد و گاهی مشتعل نمیشود بلکه محترق
 میگردد و علامات سرنخ و سیاه مابین آسمان و زمین ظاهر میشود و بخار در وقت صعود
 بچند قسم انقسام می یابد گاهی لطیف است و بسیار بلند نمیرود و بمکانی میرسد
 که انقباض شعاع شمس از زمین تا آن مکان منقطع میگردد و سردی تکاثف
 می پذیرد و قطره و قطره شده بر زمین می افتد و آن بخار متکاثف را بر
 گویند و آن قطرات را باران نامند و گاهی چندان لطیف نمی باشد بلکه گویند
 ثقیل و استه باشد باینجهت بسیار صعود نمیکند بسبب بودت آنرا شب برود
 شده آنرا بنام گویند و گاهی بواسطه شدت برود هوا بخار کثیف که نزول

می یابد در اشائی راه منجم شده می افتد آنرا اثر اله گویند و هرگاه بنجار و دخان
 و غیره بجد برودت می رسد بنجار سرد میگردد و دخان در اشائی آن تعلق میکند
 آن دخان مشتعل میشود و آنرا برق می نامند و گاهی بسبب تکاثف و بر منجم شده
 بر زمین افتد آنرا صاعقه گویند فی الحقیقت با این اسباب بگردیم بدست
 جمیع کارخانهجات عالم در کار است که اراده و اختیار ارواح مدبره بود که
 بر این مواد و صورت مقرر است و آن ارواح را در لسان رع ملائکه و فرشتها خوانند
 و خصوصیات زمانی و مکانی و تخلف اثر با وجود اجتماع اسباب دیده و صورتی از
 اختلاف همین اراده و اختیاری است لهذا شارع علیه الصلوٰه و السلام تمام
 کارخانه بلکه جمیع کارخانهجات عالم را نسبت لفعال ملائکه نموده و ملائکه را
 تابع امر تکوینی او سبحانه و تعالی داشته که از طرف خود هیچ چیز بفعل نمی
 آید اگر قوت فکریه انسانیه در اسباب دیده و صورتیه هر چیز تعمق و عجز نماید کمال
 غفلت از منتهی الاستبصار او را دست دهد و معرفت تشبیه برگزیده میسر نشود
 اگر فی سبب مطلقا نماید کارخانه حکمت او سبحانه جل شانہ را منکر شده باشد و
 اینهمه اسباب را باطل فهمیده سبحانه ما خلقت هذا باطلا
 پس اعتقادی که در دین و دنیا نافع و سودمند بود آنست که بدانند در حضرت
 حق سبحانه فاعل بلا واسطه هر متکون است اما بواسطت اسباب بنا بر اجراء
 عادت خود میفرماید تا میل بهم یک از حکمت و قدرت لازم نیاید نظم کم
 زحمت کرده ایجاد سبب بروز را پوشیده در جلب اسباب قدرت خود ساخته

عیان به صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که آنچه حکما
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصور صورتی
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف با در
 جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفقود
 و مجتهدین شکر الله سعیم چنین روایت کرده اند که از رفیع آسمان
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین ما بین هر دو آسمان از آسمانها
 هفتاد و نه هزار است و سخن و سطر بر آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بلندی
 آسمان مقوم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب هیأت را در عالم ابعاد
 و اجرام بر مقدار سخن و سطر بر آسمانها طریقه دیگر است که بر این ودلائل است
 بر آن قائم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح و اردشیر
 متعین و مشخص نیست که حرکت متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسا
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار و شوار تر است و زمان قطع مسافت
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در رفتن برین
 هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل هیأت بفرسنگ و میل با تقدیر العباد
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این سبب تطبیق یابند
 و الله اعلم بحقایق الامور **مض** فاما حکمای فرنگ انگریزیه در باب گردش
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره
 صدر بیان می نمایند ما خلاصه اقوال آنجا و کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریق روشن شود
و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن در مدینه علم
شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر افلاک
دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر بجز بزرگ چون پایه گردان دارد به میانه یکی بر
دیگری وضع شده طبق بر طبق و تبه تبه نیست اگر چنین نبودند یکی بر دیگری
حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آیند
قطر آفتاب چهار لک و چهل هزار کرده است و از زمین بقاصده هشت کرو
دسی و شش لک کرده دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
لهذا او را نیز اعظم خوانند و عطارد از زمین سه کرو و بیست و پنج لک
کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کرده است اینجا
عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتاب در شعاع پوشیده ماند
و زهره از آفتاب پنج کرو و نو و دویست و هشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و قریب
زمین کلانت قریب از آفتاب و از ده کرو و شصت و هفت لک و بیست و چهار
کرده فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
ششصد و هشتاد و شش کرده است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه
می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت کرو و بیست و چهار لک
کرده از زمین فاصله دارد از زو و در بین بالای جرمش چند داغ مانند نظر
می آیند و زحل از آفتاب هفتاد و نه کرو و بیست و یک کرده دور است و بزرگ

عیان صورت اسباب برده از میان پس باید دانست که آنچه حکما
 فلاسفه در تکون ابر و باران و رعد و برق گفته اند محض بر تصوریه صورتی
 از صور واقع بقدرت الهی گفته اند تا استبعاد دفع شود و ذهن مالوف باور
 جریان قدرت کامله در ضمن اسباب متعارفه قبول نماید **تفصیل** بدانکه مفهومی
 و مجتهدین شکر الله سعیم چین روایت کرده اند که از رفیع آسمان
 دنیا از زمین مقدار پانصد ساله راه است و همچنین ما بین هر دو آسمان آسمانها
 هفتگانه همین مقدار است و سخن وسطی آسمان نیز همین مقدار است از اینجا بلند
 آسمان مضموم و وسعت او را قیاس باید کرد و از باب هیات را در عالم ابعاد
 و اجرام بر مقدار سخن و وسطی آسمان را طریقه دیگر است که بر این و دلایل
 بر آن قائم ساخته اند و چون راه پانصد ساله که در روایا صحیح و ارد شده
 متعین و مشخص نیست که تحریک متحرک بکدام حرکت مراد است و نیز قطع مسا
 صعود نسبت بقطع مسافت هموار و شوار تر است و زمان قطع مسافت
 اول نسبت بزمان قطع ثانی اضعاف مضاعف میگردد و چنانکه در رفتن برین
 هموار و بالا بر آمدن بر کوه مجرب است و اهل هیات بفرنگ میل با تقدیر العباد
 کرده اند در این صورت احتمال دارد که روایا شرعی و بر این سبب تطبیق یابند
 و استدل علم بحقایق الامور **فضل** فاما حکمای فرنگ انگریزی در باب گردش
 آسمان و زمین و سخن و بعد کواکب و تعداد سیارات سخنهای مخالف مذکوره
 صدر بیان می نمایند خلاصه اقوال آنجماعه کما وعدناه فی العنوان

باختصار و ایجاز بتحریر میرسانیم تا بر لبیب فطن معتقد طریق روشن شود
 و آن آنست که حکمای فرنگ مطابق اقوال خود در شهر لندن و مدینه علم
 شکل آسمان زمین از چوب ساخته اند و قرار داده که فلک هفتم محیط است بر
 دیگر و هر یک آسمان بطرحی دیگر پنج بر پنج چون پایه گرد زمین در این میانه یکی بر
 دیگری وضع شده طبق بر طبق و تهنه نیست اگر چنین نبودند یکی بر دیگری
 حایل و حاجب میبود و ستارهای ثوابت که در فلک هشتم اند بنظر نمی آمدند
 قطر آفتاب چنانچه در جدول چهارم کرده است و از زمین فاصله هشتم کرده
 و سی و شش لک کرده دور است و نسبت بزمین ده لک حصه بزرگ است
 لهذا او را نیز اعظم خوانند و عطارد از زمین سه گز و رویت پنجم لک و
 کرده دور است جای گنجایش آن دو هزار و هشتصد و سی و سه کرده است پنجا
 عطارد تمام دیده نمیشود که بسبب متصل بودن بافتا در شعاع پوشیده
 و زهره از آفتاب پنج گز و نو و دویشت لک و چهل هزار کرده تفاوت دارد و
 زمین کلانت قریح از آفتاب و از ده گز و روشت و رویت لک و بیست و
 گز و فاصله دارد و آن از زمین اندکی خورد است جای گنجایش او سه هزار و
 ششصد و هشتاد و شش کرده است مشتری بسبب فاصله بعید مانند نقطه
 می آید اما از زمین یک هزار و سیصد برابر بزرگ است و بیست و هشت گز و
 کرده از زمین فاصله دارد و از زود در بین بالای جرمش چند داغ با بنظر
 می آید و زحل از آفتاب هفتاد و نه گز و رویت لک کرده دور است و بزرگ

اگر نری در سنه یک هزار و یکصد و هشتاد و سه عیو ستاره و سیاره بر شکل را دیده است
 لهذا آنرا بنام او خوانده اند و آن از آفتاب یکصد و نود و هشت کرور و چهل
 لک کرور بعید است بعد آن سنه یک هزار و یکصد و نود و عیوی دیگر یک ستاره
 سیاره بنظر آمد نام آن جبرجیم کردند و ایضا چهار ستاره سیاه اول سیش دوم
 پالش سیم چو نو چهارم نشاین در سنه یک هزار و دو صد و هشتاد و عیوی بنظر آمد
 سیش و نشاین از آفتاب بیست و دو کرور و هشتاد لک کرور تفاوت دارد و چو نو
 از آفتاب بیست و شش کرور و چهل لک کرور دور است و پالش آنقدر بعید است
 که تا حال بعد مسافتش تعیین نشده و چهار سیاه دیگر اند که بنظر نمی آیند مگر در
 بین خاص و برای این زمین یک قمر است که گرد کره ارض در بیست و نه روز
 و یازده ساعت میگردد و برای ستارگان دیگر نیز چنین قمر اند چنانکه برای
 مشتری چهار قمر از دور بین بنظر می آیند و برای زحل هفت قمر و دیگر ستارگان
 نیز حیرت افزا و هوش ربانند بلاحظه آن که باهم دیگر پستی می دارند آنها را
 ثابت میگویند اگر چه از جمله آنها بدید چشم بشری فقط قریب سه هزار بنظر می آیند
 مگر بسا هفت دور بین زیاده از لک که شمار آن در او همه نگنجد مری میگرد
 و تیز روی و بعد آن ستارگان از حیطه و هم بشری بیرو است و از جمله آنها
 ستاره لایکه قریب بیست و اند فاصله فی مابین آنها و زمین آنقدر است که اگر
 ممکن میباشد که گویا توپ که بسرت چون یرغ عاصف بلکه کالبرق الخاطف
 می رود از اینجا تا بان ستاره برسد پس در عرصه مجده سال هم آنجا نمیرسد

آن ستاره که در مقام خود مانند آفتاب روشن اند بطریقیکه خمسه منجیره در زمین که
 آن نیز حکم ستاره سیاره دارد و علاقه با آفتاب دارند بهمان طرز اول بیات آن
 ستارگان را نیز میدانند که هر یک از ثوابت ستاره سیاره خود را مرکز است چنانکه
 عطارد گرد آفتاب در عرصه یک پهریک لک و شصت و پنج کرده میگردد و گرد
 زمین آفتاب در عرصه یک پهریک لک کرده میگردد و سرعت گردش این
 ستارگان نجومی است که فهم ناقص انسان از دریافت آنقا صراحت معینا در تیر و
 با ستاره های و مدار نسبت ندارند و احوال آنها باین منوال است که گاهی
 در دوره با آفتاب نهایت قریب بهم رسانند و گاهی بعید شوند هر گاه نزدیکی
 با آفتاب بهم رسانند چنان درخشنده میگرددند که گویا آهنی است که فی مجال
 از کوره آهنگر تافته بر آورند بلکه هزار مرتبه از آن زیاده تر و مداوم روشنی
 در آن های ماند و هر گاه یکی از آنها در دوره خود از آفتاب بعید پیدا کند
 فاصله فی مابین با نصد و شصت کرد و کرده میباشند و چون نهایت سرب
 بهم رسانند بیست و شش لک و چهل هزار کرده در عرصه یک پهریک است
 نجومی است قطع میکند و آفتاب در تمام روز از برجی بجز ثمینا می رود
 و مابین که سیرع السیر است در یک لحوه ششصد و شصت بار مانند گردش
 دنیا میگردد و در هر ماه بوقت با آفتاب قران میکند اعتقاد حکمای فرا
 که آفتاب و ستارگان گرد زمین نمی گردند بلکه معامله بالعکس است یعنی این
 که ما بروی ساکنیم آن هم یک شش است بدستور یازده ستاره دیگر که

نبوت و فاصله گرد آفتاب میگردند و از روشنی اقباس مینمایند و زمین گرد
 مرکز خود در بیت و چهار ساعت یکبار میگردد و سبب و روز این است و
 هر حصه زمین که بر تو آفتاب می افتد در آن حصه روز میشود و در حصه که آفتاب
 نباشد در آنجا شب است و گردش روزمره زمین از جانب غرب طرف مشرق است
 از نیمه شعاع بر سطح شرقی زمین جائیکه می افتد در آنجا صبح میشود و همان
 شعاع چون بسمت الراس رسد نصف نهار میگردد و چون شعاع بحد
 افتاد در آنوقت شام شده لهذا قبل از شش ساعت از ولایت انگلند در
 ملک بنگاله آفتاب طالع میشود و زمین بسبب کشش آفتاب معلق است در یک
 دقیقه گه می سبزد و گه می چل کرده گردش مینماید و در سالی یکبار ته و بالا
 لیکن چون اختلاف قول حکمای فارس و فرنگ در باب گردش آسمان و زمین
 متضاد فیه است بدون واقف بودن از علم ریاضی و هندسه و حکمت
 خصوصاً علم هیات طرفین تشفی خاطر ما لکلیه نمیشود و هر گاه از گردش زمین
 افلاک برابر دنیا آید گویند عمل فلان برج است و هر گاه عکس آفتاب و متاب
 و ستاره های سیاره بمقابل دنیا و بروج تابان شود قیاس نمایند که فلان
 در فلان برج آمده موافق این امر در لندن شمالی نمونه اشکال آسمان زمین
 در مدرسه علم هیات ساخته اند و شکل دنیا در میان دایره افلاک که کشش
 جهت مساویست مانند بیضه معلق نهاده چون آنرا بچوبی خور و مانند دسته
 چرخ میگردانند دنیا بحرکت در آید و آسمان را ساکن باشند و نقش اقلیم
 سینه

فوق و تحت و چپ و راست برین زمین منقوش ساخته چون دنیا در میان
 آسمانهاست و مرکز آن با حقیقت بدلائل نجومی لازم ارض و اوج مستقیم
 افلاک لهذا ساکنین هر روز و بوم را همین آسمان با ماه و خورشید و ثوابت
 سیاره بنظری آید همه را ادعا است که تا بالای دنیا هستیم و ساکنان
 دیگر سر زمین زیر ما دانند آنچه گردش ستارگان برای العین مشاهده میشود
 بمنزله آنست که راکب سفینه در بحر تصور میکند که ساحل میگردد و آن نه
 چنانست بلکه بجز حرکت سفینه اینچنین تصور می آید و الله اعلم چون از او
 حکما در باب افلاک فارغ شدیم بندی شروع در بیان مساحت زمین
 و ایراد اقالیم شعبه ایجاب و اختصاراً میرود فصل در بیان مساحت

کره ارض و ما يتعلق بها از حضرت حسن بصری رضی الله تعالی
 عنہ منقول است که تعالی اول زمین را بسیار خرد آفرید و در وی رگهای کوه
 پیدا کرد و در آن رگها حرکتی داد که بسبب آن آنها را اینچند میکشند و چشمها
 جاری میشوند و تقدیر اوقات فرموده باز متوجه بسوی آسمان شد و آسمان
 مانند او بود و آنرا مفت آسمان ساخت باز زمین را بهمین فرموده مقدر
 است گردانید ابتدای خلقت زمین در مقام کعبه معظمه بود ازها سما
 و فراخ ساخت لهذا در حق آسمان معظمه فرموده ان اول بیت
 وضع للناس و شهر مبارک که را از نجومیه اسم القری نامند و اتفاق
 محققین زمین گروی است دانند بعضی گفته اند ایشان از آیه شهر لیه الذ

جعل لکم الارض فراشا استدلال کرده اند که زمین بر شکل کره نیست
 زیرا که کره را فرش نتوان گفت این استدلال بعبایت پوچ است زیرا که فرش
 بودن زمین را بر فرشهای مالوفه خود قیاس کردن کمال غلط است کره نیز
 با وجود کرویت و استداره چون جرم بزرگ دارد و اطرافش با هم تباها
 کلی دارند و ارتفاع و انحطاط آن در نظر نمی آید قابل قیاس بودن است
 بلاشبهه معینا دلایل قویه قطعیه قایم اند بر کرویت وی و آنچه اوضح دلایل
 عقلیه این مدعا است آن است که طلوع و غروب کواکب بر اهل مشرق
 مقدم بر طلوع و غروب اهل مغرب میشود و در مابین شمال و جنوب از دریا
 و ارتفاع قطب ظاهرا و انحطاط قطب خفی در صورت توغل در جانب شمال
 و بالعکس در جانب جنوب دلیل واضح بر کرویت آنست و شخصی از ولایت
 انگلند بر چهار سو طرف مشرق روان شد از آن طرف اصلا رو
 نگردانیده همچنان طرف مشرق راست میرفت تا بجای که اول روان
 شده بود رسید اگر زمین مدور نبود و باین منوال نمیرسید لهذا محققین
 علیه الرحمه در فتاوی خود نوشته اند که اگر مقارن طلوع آفتاب دو برابر
 بمیزد یکی در چین یکی در سمرقند ثانی وارث اول میشود و در العکس زیرا که
 طلوع آفتاب در چین مقدم بر طلوع آفتاب در سمرقند است پس موت
 برادر چینی مقدم بر موت برادر سمرقندیست و آنچه از اوضح دلایل شرعی
 بر این مکلف است آنست که اوقاف صلوة را بر اوضاع آفتاب قرار داده اند

قرار داده اند بوجهی که جمیع مکلفین را که در اطراف و جوانب را قایلیم مختلفه نشانه
 عام و شامل باشد و این معنی بدون کرویت زمین راست نمی آید و زمین قدر
 از طرف جنوب و شمال منحدب است لیکن بعضی بایل بمرج و مثلث گفته اند تا بجهت
 رسیده که همچو کل قدم مدور است مقدار دوره زمین بیست و یک هزار و سیصد
 و هفتاد و پنج کبروه است جای گنجایش مستدیر آن هفت هزار کبروه و بر این
 کره هر گاه که دایره معدل آنها که منطقه فلک الافلاک است و خط استوا
 خوانند و قاطع عالم فرض کنند بگذرد زمین بدو نصف میشود یک نصف که در
 جانب قطبی است که ثبات النش و اقصت شمالی میخوانند و نصف دیگر را
 که در جانب قطبی است که در مقابل قطب شمالیت جنوبی میگویند هر وقت
 که دایره افق را دایره عظیم که فاصل است میان آنچه از فلک می بینیم و
 میان آنچه فلک دیده میشود قاطع عالم فرض نمایند هر یکی از آن دو نصف
 زمین را بدو قسم میکنند چنانکه کره زمین باین دو ایر مفروضه متقاطع میگردد
 دیگر چهار ربع میشود دو ربع شمالی و دو ربع جنوبی و ازین دو ربع شمالی
 یک ربع که بالائی افق است مسکون و معمور است و آنرا ربع مسکون خوانند
 حکما گویند از سه حصه زمین دو حصه در بحر عظیم که آنرا دو قیاس زمین گویند
 زیرا آب مستور است و یک حصه دیگر بر منصفه ظهور بصورت بیضیه که در آب فکنند
 و ازین حصه کشف بسیاری در جانب جنوب ویران افتاده و نهایت
 جانب شمال هم آب دارد و گوشه جنوب شمال نهایت سرد سیر انداخته

آب رخ می بندد که عبور چهار ممکن نیست الی آن کسی بان دو طرف نرفته
 پس از چهار حصه یک حصه کمتر عمارت دارد و کوه و بیابانها نیز از جمله بسیار
 لیکن در لسان عرف و عادت بر بروج مسکون اشتهار یافته و این ربع مسکون
 در شمال خط استوا است که محاذی معدل آنها بر زمین از مشرق تا مدینه
 مفروض کرده اند و هر شهریکه بر این خط بود شب و روز در آنجا
 برابر باشد و سالی هشت فصل در آنجا بروج آید و در بهار و در تابستان
 زمستان و در تیر ماه کثرت اوقات در صحرا و میادین آن بلدان گل و گیاه
 باشد اعدل تقاع است در مخرج الانساب و صور الاقالیم می آرند که جمله ربع مسکون
 صد ساله راه است چنانکه کسی همه وقت در سفر باشد بقدر طاقت طعام و
 شرابی که قاعده است بکار برد و آسایشی که رسم است بجای آورد از جمله
 ساله راه بهر رود و راه و اعوام و ظهور حوادث ایام خراب گشته و بطوفانها
 و برب آب آمده و بیست ساله راه باقی مانده و ازین بیست ساله راه نیز چهارده
 ساله کم آمده چه از طرف شمال هفت ساله راه بواسطه شدت سرما و سردی
 هوای حیات نمیتواند زیست و از طرف جنوب نیز هفت ساله راه بسبب
 گرمی هوا جاننداری نمیتواند بود پس شش ساله راه مانده و اینقدر زمین را
 قسم کرده اند و اقالیم سبعة نامیده و بعضی حکما در تواریخ قدیم نوشته اند که
 زمین سیصد و شصت درجه است چون کرولیت یکصد و شصت درجه تحت
 و یکصد و شصت درجه فوق است نو در درجه زیر آب است و نو در درجه خشکی است

که آنرا ربع مسکون خوانند و از جمله ربع مسکون شصت و دو درجه زمین
 محترقه و کوه های برف است در اینجا جاندارى نیز پیدا و امکان آبادانى ندارد
 و بیت و هشت درجه از جمله سیصد و شصت درجه که باقی مانده قابل زراعت
 و آبادانى است و در تاریخ اسکندری آورده که ربع مسکون بمقادیر
 هزار گز است و تمام بر و بحر سه لکه و دو اوزه هزار گز و گز که در دنیا
 کوهى است بلندترین کوه زمردین رنگ آن قاف و بصورت حرف
 قاف مابین جنوب و مشرق فرجه دارد بصورت دره که آب روى زمین
 از آن دره ب محیط که آب بسیط است میرود و آنجاى را کام شیر خوانند
 هر کس که بآن دره رسد بزور آب ب محیط میرود و صورت بازگشت ندارد لکن
 زمین منقسم با قایم سبعة طول هر اقلیمی از مشرق تا مغرب است او اقلیمی که بنقط
 استوانه نزدیک است درازى او از پهنای او زیاده است و با اتفاق
 در افغان مسالک و ممالک بحار عظیمه در ربع مسکون پنج است بحر هند
 بحر شام بحر مغرب بحر نطیس بحر طبرستان لیکن دو دریای دیگر نیز
 از خلیجات با آنها ضم میکنند و هفت بحر خوانند و این اصح است اگر چه بحار
 بحور دیگر در این ربع است اما بواسطه آنکه مبادى آن در دیگر ارباع واقع
 شده از حساب این ربع نداشته اند و بحیرات کلان تیر پنج اند و در بحار
 و بحیرات این ربع جزایر بزرگ و کوچک بسیار اند و ایضا پنج کوه وسیع و
 رفیع در این ربع واقع است و عدد مجموع جبال از دوازده متجاوز است

و نزدیک بدو صد و چهل اهنار و جوی بزرگ باشد که عبور از آن با میسر نشود
 مگر گشتی و الله تعالی اعلم فصل نهم در حکای فنیک و دانایان بی ریور
 بحقیق رسانیده اند که از سه حصه زمین دو حصه زیر آب و یک حصه خشکی است
 و مقدار دوره انقدر زمین چنانکه در صدر گذشت بیست و یک هزار و هشتصد
 و هفتاد و پنج گزوه است و کنجایش مدوره آن هفت هزار گزوه بحر عظیم
 سه دریا اند اول دریای شور که حصه یوروب و افریقا را از سواد ملک
 امریکا جدا میسازد دوم بحر عظیم هندوستان که طرف جنوب است سیم
 بحر عظیم برسانت ساگر که آن زمین ایشیا را از سواد حصه امریکا علیحد
 اینهمه بحر از آب شور مالا مال اند مابین اینها مقدار شصت و سه جزیره کلا
 واقع شده و غدیر بادوسه جا در ملک امریکا هم هستند که مقدار طول یکی
 از آنها دو صد و شصت و چهار گزوه است و جانب شمالی ملک پارس
 غدیرت نیرگی بحر در ملک هندوستان نیز غدیرت مجد بنویسند
 غدیرت است که با بحر عظیم ملحق و ملحق نباشد و رود بارانکه از کوه باران
 جریان می یابد و کوه زمین چون از خط استوا و معدل النهار بر جای
 حصه منقسم شده است و هر حصه را نامی است اول ایشیا دوم یوروب
 سیم افریقا چهارم امریکا که آنرا نیکی دنیا و نیای نو نیز گویند ایشیا نسبت به
 سه حصه بزرگست و یوروب از همه خور و بر روی زمین درین ایام کمترین
 مقدار هفتاد و دو مردم اند در ایشیا پنجاه و دو در افریقا و دو در یوروب

شانزده کرد در امر کادو کرو و روهشتاد لکه مردم اند و بر روی زمین چهار
 دین و کیش دارند اول اهل اسلام اغریم الله و دوم نصاری سیم یهود و چهارم
 آن چهارم اقسام مذہب بت پران و غیر از آن بسیار مردم اند که هیچکس را
 نمی شناسند بت پرستان دو کرو و روهشت لکه اند و مردمان یهود که در میان
 آنها شعب و قبایل بسیار اندش کرد و روهشتادگان کینوس و شاگونتی که
 مردم چین اند سه کرو و دیگر متصرفه مردم که بعضی دیوانه می شناسند هفت
 کرو و مردم یهود ناپه بونسی لکه نصاری عیسوی نوزده کرو و مسلمانان
 بیست و چهار کرو و پنجاه لکه سرداری و حکومت از یهود و غیره بدر
 رفته و مسلمانان و نصاری روز بروز زیاد شده می روند سلطنت یهود
 و زور و غلبه دارند در دین مسلمانان ضبط و ربط و بند و بست و استحکام تمام
 و العاقبتہ للتقین و السلام علی من اتبع الهدی نظم خیر شعری پرکش
 چون باز باز خوشین را با سفر و مساز سازه گرشد کمی در خطه کشمیر پیش
 ترک این سر منزل دگر گیر در جهان انگسکه او انا و زاده در همه عمر است
 چون شمشاد شاده پند پنداری تو ای ناکام کام کشته چون خاک بالام
 رام چشم یاری از دل بیدار دار بند بر سیر جهان یکبار بار باب
 دوم در بیان اکثر بلا و مشهوره بت پرست با قایلیم سبعة اجمالاً
 بموجب قرار داد مورخان ایران و توران الا قایلیم و اول
 این قایلیم نزل منسوب است عامی این سودالون مجامعی اند است این قایلیم

جانب شمال جزیره یاقوت که بگواست میباشد پس بر جنوب و بلاد چین و شمال
 سرندیب و وسط دیار هند و سند گزر و ببحر فارس را قطع کند و از جنوب بلاد
 و وسط بلاد وین گذشته به بحر محیط منتهی شود و مساحت این اقلیم ^{۲۰۰۰} و ^{۶۰۰} هزار شصت
 و شصت و چهار نیم فرسنگ است و در این اقلیم بنیت کوه رفیع و سی نهر بزرگ و
 و سیصد و چهل شهر است از جمله آن بعضی بلاد مشهوره اکتفا سرود و شروع
 بولایت که بحکم الایمان ایمان تیمنا میشود و همین دلالتی است در غایت ترا
 نهایت طراوت بعضی در وجه تسمیه اش چنین آورده اند که چون از انبیه همین بن
 بن عابرن شامخ بن ارفشد بن سام بن نوح علیه السلام است همین اشتراک یافته و بر
 اعتقاد آنرا چون بر همین مکه معظمه واقعت هر انبیه همین شهر شده بهر تقدیر لفظه
 و با نمینت است اکثر ولایاتش نزدیک بخط استواء است چون حضرت نوع علی بنیا و
 اسلام متوجه عالم باقی شد حضرت سام بن نوح آن ولایت انبیطر احتیاط و دیده است
 سکونت خود پسندیده بعد از سام اولادش در آن مقام عمرالوای مقاومست آن
 امروز در دست اولیای دولت سلاطین علیہ عثمانیه است و از مضافات معروفه
 یمن نبید است که حضرت سام بن نوح بهت تبعیر آن گماشته در آنجا انبیه و حرنا
 نیک میشود دیگر مخا است در تمام یمن بندری بآن لطافت است در شهر مخا یال
 فرانسه ریج است و یک یال راستصد خماسی می آید و خماسی زها خور و و بار یک مثل
 کاخذ از نقره قلب آنجا است و کوه بکل در میان مخا و جدّه جایست که موا
 حج است و حجاج یمن و هند از آنجا احرام می بندند و قبر حضرت شیخ حسن

شاذلی قدس ستره در نماز اقصت و دیگر لغز است که آصف بن برخیا همت
 بر تعمیر آنکاشته و در آنجا درختی است که آنرا فات می نامند و برگش از عالم اقیانوس
 کیفیت بو قلمون می بخشد میوه های سرد سیر و گرم سیر در آنجا نیک سیرند و دیگر
 صنعا است که بحال لطافت آب هوا و نرا هت کوه و صحرا از سایر اقصا
 بستنی است چه قریب بخط استوا واقع شده در سالی دوزمشا و دوتا پستان در آنجا
 میشود و اشجار در سالی دو بامیوه میدهند و ارتفاع آتش دو بار عمل می آید
 از محل تا سرطان یک پستان و از سرطان تا میزان یک پستان باشد باز از میزان
 تا جدی یک پستان و از جدی تا حمل یک زمستان بود و قصر **عمران**
 صنعا بود ارکان آن قصر را سنگ الوان درست کرده بودند که هر طرفی از آن
 بزرگی ظاهر میگشته و در میان حقیقی قصر خانه بود که سقف آنرا یک تخته سنگ
 رخام پوشیده بودند و بر هر کنش صورت شیرینی ترتیب داده که چون باد
 در آنخانه وزیدی از آن تما لها آواز شیر مسموع شدی و آن قصر خندان
 ارتفاع داشته که وقت طلوع و غروب آفتاب سایه آن تا سه میل متمد میاید
 و در چهار فرسنگی صنعا صفوان نام مردی باغی داشته قریب بدوازده
 میل که حاصل آن در راه خدا میداده و خود تیر منچورده بعد از چندگاه پس
 که پدر را از آن شیوه مرضیه زد داشت بر آئینه آتش سخط آلهی آن باغ را ساخته
 خاکستر ساخت چنانکه در عرصه سیصد سال آن آتش التهاب شد بر حوالی آن
 ظهور را مجال و وحوش را قدرت جولان نموده و ای قاصد و ره نون مستطوره

دیگر از مضافات یمن است از صنعا تا انجا سه روزه راه است و بانی آن سبأ
 نیشب بن یعرب بن قحطان بود اما بحال نیا بر نوایب و زکاران آثار جزنا
 باقی نمانده و در سبأ از غایت لطافت آب و هوا گس و پشه و مار و عقرب و دیگر
 هوام نباشند و دیگر خضر موت است و آن تیر شهری بانام بوده و ناحیتی است
 داشته گویند در انجا آبیت هر کاران بیاشامد منخت گردد و ایضا عدن است
 که در زمانه سابقه آبادانی بغایت داشته امروز آن آبادانی بنجاسقل شده و اما
 سه روزه راه است تا مابحر عدن همان قلمزم است که بحر حمزش نیز خوانند و
 و از جمله خلیجات بحریند است طولش چهارصد و سنگ است عرضش دویست
 رسد و چون قلمزم بر ساحل دریا و طرف غربی واقع شده هر آنجه باین اسم موسوم
 گردیده و بعضی عمان را نیز داخل این شمرده اند اگر چه گرم سیرا اما در بعضی آنرا
 سراسمی سخت شود احویا تا برف بارد در اصل معموره اش بر کنار دریای فارس
 که بحر عمان و بحر نصره و بحریندش خوانند و آفتست و مردم ازین دریا بمناقصه
 رسند و سفاین ازین دریا سلامت برآیند و اضطراش از دیگر بحر کمتر باشد اما
 گردابی دارد که چون جهاز در آن افتد دیگر خالصی ممکن نباشد طول این دریا
 و شصت و عرضش یکصد و هشتاد و سنگ شمرده اند در میان عمان و قلمزم پانصد
 فرسنگ بین خشک افتاده که آنرا جزیره العرب خوانند و اعراب بنیامان در آن
 همچو بده است میان عمان و عدوران ناحیه بسیار است و آن جا نوبت
 ماند نصف بدن انسان که یک دست و پانصد و یک چشم دارد دست دیگر او در سین او است

و بزبان تازی تکلم میکند مردم او را صد کرده میخورند شخصی میگفت که من بدان دیار رفتم
 و بسراشخورد و گفتم که من شناس ندیده ام فی الفور بعلامی اشاره کرد و غلام نماز دیگری آید
 شناسی نده بیاورد چون در من دید گفت بخدا که مرا فریاد رس با غلام گفتم او را بگذا
 و گفت بکلام و دقیقه مشوم قبول نکرده و راراکنایم او چون آواز من بیرون رفت
 علم و نیز مانع ارم شد و عاد در بین ما بین صنعا و حضرت است و کیفیت آن است که چون
 علیق بن عابد بن آدم بن سام بن نوح پادشاه مین در گذشت پسرن او شدید شد
 و الی شدند و بر جهانیان غلبه کردند ضحاک را بزین ابل فرستاده اند تا جمشید را قلع کرده
 اشک گرفت تا آنکه از جناب مقدس الهی حضرت هو و هلی بنیما تحلیه السلام بشد
 و قوم او مبعوث گردید و وعده جنت نعیم داد شد و در مکایره آنحضرت صدس را از معتبر
 خود متعین کرد و هزار هزار نفر همراه یک زانها مقرر کرد و در جمیع بیج مسکون حکم فرستاد
 و نقره بصوت خشت المعدادن رست کرده بفرسند و گنجهای مدفون زمین آکنده بر
 متصل کوه عدن شهر را میراج جوانب که دوران چیل کرده بود و بنیاد نهاد اول فرموتا
 اساس آنرا کنده باب ساینند و سنگ سلیمانی پر کرده چون اساس بر زمین ظاهر شد
 بنخت نقره و طلا چهار دیوارش را بر آوردند و ارتفاع صد ذراع متعاف آنوقت ساختند
 چنانکه در وقت طلوع آفتاب چشمها از تابش آن دیوار خیره شد در میان چار دیوار شهر
 یک هزار گوشک بنیاد نهاد و هر گوشک مشتمل بر استون همه با انواع جواهرات قیمتی بود
 باقوت و زمر و مروارید مرصع نموده عمارت خشت زین و صین بکار برده بود
 و سلطان شهر نهری جاری ساخته اندان نهر صباول خورد و گو شکها و سه اندان

کرده و سخن آن نهر و جداول بر بیزه نامی یا قوت و پاره های از مرد و دیگر جواهر بر کرده و بر کتاف
 آنها درختها منصوب کرده که تنه از طلا و شاخ و برگ از زرد و بجای شکوفه گلهای یا قوت
 و مروارید درست کرده و در میان میوه ها عطریات بکار برده که بوزیدن نسیم کام
 باغ معطر میگشته و دیوارهای مکانات و دکاکین از درون بمشک ذفر و عنبر شهباب
 گلاب خمیر کرده اندوده و تمثال جانوران بر درختان از زرد و جواهر تعبیه کرده و گرداگرد
 هزار مناره از زرد و جواهر بلند ساخته و از برای تمام شهر قالیچ و فرشهای ابریشمین
 و ظروف زرد و نقره مقرر کرده در بعضی نهرها و حوضها آب شیرین و در بعضی شهرها
 و در بعضی شهرها و شربت جاری کرده و بازار و دکاکین اینها از پرده های زرد و منقش
 از استخراجهای صرفت و صنعت افزوده که بکار خود مشغول شوند و انواع اطعمه و حلویات
 در مطبخها مهیا ساختن معهود که بر سمرقند و الوش از سرکار پادشاهی بنام اهل شهر
 باشد در عرصه دو آزارده سال این شهر با این کیفیت بسیار کار گیران تمام عالم تیار شد با جمله
 در وصف و زیاده این مذکور نتوان کرد که خود از حضرت اب العزت باوصف احاطه
 علم از جمیع معلومات در حق آن باغ میفرمایند امر ذات العباد التي لم يخاق
 مثلها في البلاد والقصة بعد تمام امکان شد و خواست که قدم در آن نهارت نهاد
 که ناگاه بشدت صیحه حضرت جبرئیل علیه السلام شد و با سپاسش جانم بالکاد و فرخ
 و آیه کریمه نکانت الا صیحه واحده فاذا هم حاملون دلالت بر این
 قصه میکنند بعد پاک شد و لشکر بایشان شهر از نظر مردم پوشیده گردانید و بعضی
 شهبای تاریک مردم گرد و نواح شهر عدن را تابشی و درخشندگی از آنجا بنظر آید

و میگویند که تابش از دیوارهای آن شهر است در نظام التواریخ مسطور است که در زمان تسلط
 و حکومت معاویه بن ابوسفیان یکی از اصحاب سالست ماب سلی الله علیه و آله و صحابه علیه السلام
 عبد بن فلان بن الضاری رضی الله عنه بواسطه طلب شتر گم کرده در میان عدن
 بشارت عظیم رسیدن در آن شتر سوار آمد متحیر شد و روزه های آن از زرع
 بود گوشتکی بنظر او درآمد شتری که بر آن سوار بود بر در آن کوشک بسته خود داخل
 عمارتی نمونه بهشت دیدند شتر کرد که اگر این حکایت پیش معاویه بگویم باور نخواهد کرد
 چند نشانه از ریزه های سنگ که در آنها آن بخت بودند قدری برداشته که بهای آن
 نیز فاداه شد بسبب طول مدت بومی زان برفته ندانست که چیست بکعبه و نیز از آنها
 برگرفت نزد معاویه آورد و می آن سوارید که بزرگ و انواع جواهر که در آن ماکه می
 مثل آن ندیده بود و ملاحظه کرد و آن گوی را سگسته بود از آن ظاهر شد که مجلس
 گشت بعد از آن معاویه کعب الاحبار را طلب نموده از وی استفسار کرد و او گفت
 تورت آمده و در قرآن مجید هم ذکر آن مانع هست که ارم ذات العباد الایه و کیفیت
 نوعی که در تورت دیده بود بیان کرد و گفت از امت پیغمبر ماصلی الله علیه و سلم
 عبد الله نامی بخار سد و به بنید و نشانه از آن سوار بود بعد از آن تا قیامت سحر او با سجا
 نرسد و از چشم مردم پوشیده باشد بعد از آن معاویه گفت اینک عبد الله نشانه آورد
 عبد الله را شریف داد و آن جواهر را در خزانه نهاد بعد از مرگ شداد پیش مرشدین
 شداد بحضرت هود علی نبیا و علیه السلام گروید و در حضرت موت با آنحضرت اوقات
 زندگی با بقضای سائید و از لطایف عشیق است که با خود داشتن خاتم تحقیق سمیت

بسیار در و چنانکه احادیث بسیار درین باب نقل میکنند قرن نیز از مضافات پیر
 که سهیل بمینی حضرت اویس فرنی رضی الله عنه در آن زمین بوجود مسعود آمده بلاور
 ولایتی است و شیخ آن امصار مملکت یمن است و جنوبش بیابانهای باسکون شقیش
 ولایت نوبه و غربش مملکت حبشه مردم آن دیار هرگز نمکین نباشند فرسویه
 کند زلفت ز آزار دل نازم بلی هرگز غمی در خاطر زنگی نمیگردود حکما بسبب
 فحرت و خورمی آنجماعت را از ظهور و طلوع ستاره سهیل باقیه اند که هر شب این
 طالع میشود و جمیع زنگیان از زنگ بن کوش بن کغان بن حام بوجود آمده اند و آنجا
 سباع الالنس خوانند چه هرگاه بر دشمن خود ظفر باند گوشت او را بخورند و همچنین اگر از
 بادشاه خود برنجند او را بکشند با آنکه طلا در آن دیار بسیار است زیور و حلیه خود را
 از آهن سازند و گویند هر که آهن با خود دارند و یو و جن بروی دست نیابند و شجاعت
 افزون گردد و گاو آند یار با سپ تازی در کارزار برابری میکند و غذای خود بیشتر
 از گوشت فیل و زرافه سازند گویند در آن ولایت درختی است که اوراق آنرا هرگاه
 در آب در اندازند فیلان آزان آب بیاشامند چنان مست شوند که بسهولت آنها
 صید کنند نوبه شهرت بکنار نهر نیل واقع شده طولش را بمدت هشت شبانه روز
 قطع کنند و متوطنان آن امصار نصاری باشند غذای ایشان بیشتر جو بود گوشت
 شتر بسیار بکار برند و زرافه بسیار در آن ملک باشد مملکت نوبه مشلتت بر بلاد السودان
 و در آنجا طلا از ریگ روئید و هوایش در غایت گرمی باشد چنانکه امالی آن شهر
 روزگار در زیر زمین بسبرزند چون شب شود بیرون آمده طلا بدست آزند متناع

ایشان همانست و پوشش ایشان پوست حیوانات باشد و بازرگان بخت فراوان
 در آن دایر و ند چون سسند با و از طبل آنها را آگاه نمایند و امتعه خود در موضعی
 جدا جدا نهادند از آمدن تجار و قوف یافته شب بر سر امتعه روند و برابر هر شاعر
 جهت ثمن آن طلا گذارند و صبح بازرگانان آنجا رفته اگر بد آنچه گذاشته راضی
 نشوند بصاعت از ثمن دور تر نهند و باز گردند و شب باز آن مردم آنجا آمده پاره
 طلا بر آن بپزینند تا وقتی که تجار راضی شوند نوبه جمله از پسران حام بن نوح
 بوده و این شهر بنام او شهرت یافته و حام در مسلک نبیا انتظام یافته اما از
 فرزندان او احدی بمرتبه نبوت نرسید بعت است که روزی نوح را علیه السلام
 در خواب کشف عورت شده بود او در ستران نهادن و رزید بلکه بخیل پذیرد
 سبب ننگ او را دشمن سپاه گشت از پیغمبر مایوس شدند و حام را نه پسر بود و نه
 $\frac{2}{3}$ نوح نوبه کنعان کوش $\frac{4}{6}$ قبط $\frac{7}{8}$ تیریز $\frac{8}{9}$ حبش $\frac{9}{10}$ چین و الله اعلم مملکت
 چین زمینی است که آب و هوای خوب دارد و میوه های موفور و در آنجا بسیار
 کان طلا و نقره است و از آنها مبلغی گران بحصول می پیوندند و از جمله معاونان
 معدن طلا از بر آوردن زر ممنوع است که بر مرد کلامی ظاهر گشته لهذا که هنگام
 مسلسل است و در چین معدن سنگ گراف هم هست و زعفران خوش رنگ هم در آنجا
 و کار منصور و قاشی را رونق و اعتبار است چنانکه مانی نقاش از آنجا برخاسته
 و کتابی ساخته دعوی نبوت نموده خلقی از مردم بت با او گردیده اند و از کمالات
 آن بوده که دایره چند خورد و بزرگ که لا اقل قطر آنها تخمیناً پنج شش گری بودی بدست

رقم کردی چون پرکار بدان نهادندی کیسری تفاوت نداشتی و همچنین خطهای
 دوازده گوناگوشیکه همه بمسطره است و برابر بودی طرفه ترازینها آنکه صوت ربیع مسکون
 چنانکه تمامی شهر بود که بهها و صحرا و دریا و دران ظاهر بودی مع شریع غیر مسکون
 آگویی که بزرگی آن برابر بقیه باشد کشید غیرت از اینها آنکه ویرانیمه پراهنی بود
 که چون پوشید نمایان بود و چون از تن بدر کردی غایب و ناپیداشتی و اورا
 کتابت در علم مصوری و نقاشی که آنرا از رنگ خوانند تمثیل در انموج النور
 عبد القادر بدانی می آرد که خواجه عبد الصمد فای بر یکدانه خشناس سوره خلاص تمام
 درست و خوانا نوشته و پیر و شریف یکدانه خشناس اشتهت سوراخ بار یک کرده
 تار دوران گذرانیده و در دانه بر سنجی صورت سوار مسلح و جلودار در پیش مع و یک
 خصوصیا از تیغ و تیر و چوگان و غیر آن نقش کرده و طبع موزون پسندیده نیز
 داشت و صاحب دیوان هم بود بالجمه مانای نقاش بسیار مردم را بطرفه خود
 و شاگموی کل مردم چین اورا پیغمبر مسکونید و بر طریقه او بستند برهنی بوده است
 کشمیری در کشمیر تولد و پرورش یافته و بچین رفته کل ختا و ختن و النور و تبت بملاحظه
 استدراجا اورا پیغمبری برگزید و بکش و ندهب و گرویدند در دین آنها گوشت
 جمع جانوران اهلی و وحشی حتی سگ و گریه آدمی حلال است ظهور شاگموی بر
 هجرت بکمبر ازوش شصت و دو سال بوده و ازواستدراجا پیاپی منزو
 کرد و در مردم از پیران و کمال جاه و جلال استقلال در عالم موجود اند و بستی
 اوقاب عیش و عشرت و حکومت و ثروت صرف میکنند اول چین جمیع ساکنان ربیع مسکون

کور میزند آمو مردم رو نم میگویند که آنها یک چشم دارند آورده اند که پادشاه ایشان در سال
 یک نوبت مجلس سازد خاص و عام را بار دهد و آنروز فرمان برداران پاره چو
 در میدان افکند هر کس سلام آید بکلم پادشاه تیشه بران چوب نذ بعد از ساعتی
 بیانی بصول پیوندد که متصوران روی زمین به هزار تامل جان صورتی بنوک
 قلم جادو رقم نتواند نگاشت و نیز مشهور است که در آن ولایت گردونی از چوب
 ساخته اند که بی تحرک متحرکی هر قدر میخواهند حرکت میکند و در وقت ایستادن بی
 اشاره مانعی باز می آید و شاه چین از قوم موغل است و در ملک خود کسی
 بیگانه را در آمدن نمیدهد لشکر و خزانه بسیار دارد و ساکنان چین اگر چه بصورت
 متصف اند اما بیشتر بلند قامت و بزرگ سر و خور و چشم می باشند و در الملک
 آن سرزمین را ما چین خوانند و رودی عظیم در میان شهر حرمان دارد و آن
 شاع لطیفه و نغیبه اند یا در جای فرحت افزای است که در وصف آن زبان سخن
 معترف است و لسان تقریر تقصیر متصف زهی مفرح روح پرور و منشط
 و معطر که رایج آن بختی عطر گلاب است و بنجر بنجار آن به بختی کبخت می ناب محبوب
 صغیر و کبیر است و معشوق غمی و فقیر همایان را و است و تند رستانرا غذا تریا
 افعی غم را مقاوم سم است و شکستگانرا موسیائی و مجروحانرا مرهم یا شب نند
 داران کت و آفتاب روز باران کار بسته را گره کشائی است و شستی امور است
 چهره زعفرانی را ارغوانی سازد و در آوان پی پی به نشو و نیانی امواجی بردارد
 نظیر می شراب جلالی که عقل افزاید شباب آورد و ضعف بزداید که زفاف

چونین سجا طرش آرد بیک اشاره او فتح قلعها آید و اینچنین جنس غیر از قسام
 بسیار دارد و بعضی از آن قسم است که در چین هم وزن طلا فروخته میشود و از همه
 گاروسا نگریزی شیشه شد که چای نخبیم است اول گن بوده که برگش نهایت
 حوزد و ریزه و مدور در طنج بسیار ایچم خوش دارد و رنگ آتش زرد مایل سبز است
 و این بهترین قسام چای است و از دیگر قسام گران بها و آنرا ایرنی یعنی شانه‌ها
 چای نامند دیگر همین برگش اندک از قسم گن بوده طولانی دارد رنگ سبز است
 در طنج آتش مایل سبخی بود دیگری موسوم به گرن که مثل همین باشد باندک
 تفاوت دیگری مسمی به الجومری برگش خورد و رنگش سیاه و در طنج رنگ آتش
 سرخ میشود قسم پنجم مسمی به بوی برگش کلان و مزه آتش تلخ است و وجه تشبیه این
 برگ بجای آنست که در زمان سلف پادشاه آنحد و در اضعف معده و قصبه ^{جانه} _{باز}
 کار بهلاکت رسانیده و جمیع اطباء از معالجه آن عاجز آمده روزی پادشاه در بالا
 نشسته بود اتفاقاً زاعی که بهتر از هزارها بود بر رویچه آمده شاخی پر برگ که در
 مقدار داشت آنجا انداخت و بر پد پادشاه آنرا برداشته بخوابش طبیعت همه
 برگی از آن خائید و فرورد رفته تخفیفی فاحش یافت مردمان کار دیده با طراف
 ملک خود فرستاد تا آن درخت را پیدا کردند چون چند روز بنوشیدند چو شیشه
 آن ملاومت کرد از علت ^{بعضی} _{بعضی} و ^{بعضی} _{بعضی} معده خلاص یافت و نام برگ را
 چای تهاوه چه بزبان چینی زاع ^{گاو} گویند و چون مردمان منافع آن تجربه رسانیدند
 شروع در شرب قهوه چای نمودند و فضلاً در طنج آن تصرفات بکار بردند

تصفات بکار بردند رفته رفته عالم را گرفت و چون استعمال آن جز در پیا لهای چینی لطفی
 نداشت آنهم از آن ملک است و او نیز یکی از نغائیس چین از ظروف و اوانی چینی است که
 قتیق آن از ممتعات است و ماده آن سنگیت که در کوههای آن مملکت بهم میرسد و آن سنگ
 آس کرده در حوض آبی می افکنند و بر هم زنند تا آنچه قلیل و در و باشد در ته حوض نشیند
 و صاف آنرا گرفته در حوض دیگر ریزند و بر هم زنند همچنین چند کت این فعل را بعمل آرند
 تا آنچه صاف بماند آنرا در سرکار بادشاهی ضبط نمایند و ظرف فقوری و پایی تختی آنرا
 بحصول می پیوند و باقی را بسایر مردمان گذارند و در عجایب بلدان مسطور است که در
 یکی از قریای چین غدیر است که سالی یکبار اهل آن قریه جمع آمده آسپی در آن اندازند
 و بر طرف آن ایستاده آسپ را از بر آمدن مانع آیند مادام که آسپ در آب باشد باران آید
 چون بقدر کفاف بارش شود آن آسپ ابر آورده فرج کنند و گوشتش را بر قطعه کوچکی که
 نزدیک غدیر است گذارند تا طیور و وحوش را طعمه گردد و و نیز در حدود چین خشمه است
 که چون مریض از آن آب بیاشامد اگر جانش رسیده باشد فی الفور بمیرد و الا بقدر سنگ
 و همچنین در یکی از مضافاتش سیاحت که سنگ اسفل آن آسیا متحرک است و سنگ
 انلی که در زیر آسیا آرد بی سبوس بی آرد بیرون آید و بحر چین را بحر صغریه
 گویند طول آنرا پانصد فرسنگ و عرض دو صد و هفتاد و پنج فرسنگ گرفته اند و در جزایر
 چین معادن طلا و باقوت و دیگر جواهر باشد از آن جمله جزیره الیراسج است که طول آن
 هزار کرده است و مردم آنجا پادشاه را چهار جگ گویند هر سال شش هزار من طلا از مخصوص
 جزیره اش عاید است و آن پادشاه را اسپان باشند که موی گردن شان بریزند

کشد و در آن جزیره مرغیت که او را جواهری گویند و نظایر سخن کند فصیح تر از طوطی لیکر
 مدت حیاتش زیاده از یکسال نباشد و در آن جزیره نازه المسک و طائوس باشد و مستح
 از روباہ در آن جزیره پیدا شود که فیل و گاو میش افزو برد جزیره و لواق متصل
 جزیره رابع است و در آنجا طلای بسیار دارد و چنانکه قلاده سگ و میمون از طلا سازند
 و آنوس درین جزیره بجای بنیم سوزند جزیره کاه و سوره خط استوار حدود ^{شرق}
 از میان این جزیره گذرد معدوق طلعی را بسیار است و در آنجا ماران باشد که گاو ^{میش}
 فرو برد جزیره محکوب در عین خط استوار است و مساحت آن جزیره نسیصد کرده
 و نسیصد کرده است و درین جزیره شجره ایست و ثمره آن مشابه بصورت انسان
 چو آنصورت بزرگ شده اعضایش درست گرد و چیری مانند کدو باد و سرپان که شیر
 از آن در جریان باشد بر آن رخت پیدا آید و آنصورت از آن پستان شیر مکتد تا مقدار
 یک گز بلند شود بعد از یکسال خشک گردد و هم در آن جزیره کر سیت که یک گز طول
 دارد هر چند او را پاره پاره کنند باز بهم می پیوند و حیات یابد اگر بقرع و منیق آویزان
 گرم گیرند هر کس آکه استخوان و اندام بکند چیزی از آن برنگشته بندد و از آن آب
 بیاشنند و آن شکسته فی الحال درست شود و قوت گیرد جزیره یاقوت جزیره است
 که در وی یاقوت سرخ و زرد و کبود توان یافت و نوعی دیگر از جواهر است که کالی آنرا
 از یاقوت بهتر است و در آنجا در آن جزیره دیگر است که در محل جریان آن قطعات
 نقره افتاده باشند از کیشال تا نیم من جا بلقا شهر است در نهایت مشرق از
 ابن عباس و مرغیت که کالی جا بلقا از او لا و نمودند و این جا بلقا از او لا و ^{پاپو}

برآمد چون ولاد موسی از سخت نصرت نیکو خدای تعالی ایشان را در آن شهر انداخت و آنجا
 در آنجا اقامت نمودند از جالبقا و جالبسار و ایات و دراز عقل می آید و شیخ اکبر و محققین
 می نویسند که وجود آن دو شهر در عالم مثال ثابت است و در عالم شهادت سرانندیب که بنگال
 هم مشهور است جزیره است معظم از بجزیره که دوره آن دو صد و چهل کرده است در جزیره پاق
 سنج در زد و کبود توان یابد بعضی آنها را آن جزیره اما هم میباشد و بعضی از حضرت
 رسالت پناه صلی الله علیه و سلم نقل میکنند که ازین بقاع که است خوشترین مساجد مسجد
 اقصی و نیکوترین جزایر جزیره سرانندیب آنجا کوه است موسوم بدیهون که نزول حضرت آدم
 صلی الله علیه و سلم از آسمان است بر آنکوه بوده و شرق قدم آن حضرت در آنکوه ظاهر است
 هر شب چنان باران بارد که شرق قدم شسته شود باز صباح ظاهر باشد همیشه و در آنجا
 در آنکوه بنیابت بنظر میرسد گویند در جوار سرانندیب درختی است که هر صبح و رقی از آن آید
 که در کف صفح کلمه لا اله الا الله محمد الرسول الله بر منحنه و دیگری آبی از قرآن مجید
 نقش باشد و پادشاه آنرا ضبط کرده در بروردی و علقی که بخارید و صحت قوی
 گردد و الله علم جزیره ملی در آنجا و خشت فلفل بسیار بود گویند که بر سر خرمنه فلفل
 بزرگ باشد که باران باریدن گیرد آن بزرگ خسته را بپوشاند تا باران بر آن نیاید
 و چون باران ببارد استبد بزرگ از روی خوشه بر خیزد و الله علم پن شمه از بیان اظلم
 اول بزرگ قلم داده شد شروع تجریر پاره از حالات اقلیه و در آنکه ۱۵ آیه فلفل در آن
 از خواصی در بابی نخست و دانم پند از گوهر حقیقت غوطه در بجزیره که خواهر خورد
 خوشتر آن مکنون آورد که گوهر مرغی جهان خواهد بود و در آنجا بیان خواهد بود

الاقليم الثاني اين اقليم شمالي منسوب است ابتدای آن از مشرق بود پس بر وسط بلاد
 چین و شمال هند و سبب بلاد هند و قندار و وسط بلاد کابل و جنوب بلاد کرمان و کرز گذرد
 بعد از آن بحر فارس را قطع کرده بر وسط بلاد و رقه و افریقیه و شمال برستان و جنوب
 قیران و وسط بلاد مرطانه گذشته به بحر اوقیانوس منتهی گرد و مساحت سطح این اقليم دو
 هزار و پانصد و شصت و شش فرسنگ یکمیل است و هفتاد و هفت شهر دارد از آن جمله ^{۵۶۶}
 شهر مشهور کفار که آمده و دیار عرب اهل این اقليم است و آن مکه و مدینه و یمامه طایفه
 و بادیه شام و مصر و یمن است از مکه معظمه تا نجف اشرف دو صد و شش فرسنگ جزیره
 عرب است و ایضا ما بین بحر فارس و بحر حبشه و دجله و فرات نیز داخل جزیره عرب است
 و این مساحت نمی تعلق با قلم دو من نمی تعلق با قلم سوم دارد چون کرسی حجاز که ^{مساحت}
 و خانه خداوند تعالی عز و جلال است هر اینه ابتدا از آن است و تبرک نیست بیان داده
 مکه معظمه ادا الله تعالی تعظیم او شریفاً و این شهر مستطیل است که طول او عرض او
 زیادتی دارد کوه ها که در آنند قلعه و اقصیه با و صفا این را حاطه سه طرف دیوار
 شهر پناه ساخته شده است دیوار یک جانب مشرق است و دیوار باب مغلات است که مقبره
 شریفه آن شهر است دیوار یک در جهت مغرب پاره از شمال مقابل مدینه مقدسه نبویا
 و آنرا سور باب السبک گویند دیوار یک در جانب یمن است آنرا سور باب الهمین سور باب
 نیز مانند تعمیر این پهنه دیوار در ^{۸۱۶} مشرق و شانزده یکم شریف آنجا که سید
 بن عجلان بود و اقصیه طول و عرض آن شهر این است که از باب مغلات تا باب ^{مقدار}
 چهار هزار و چهار صد و هفتاد و دو ذراع است از باب مغلات تا باب السبک نیز همین

باز اوت دو ضد و بیت ذراع است و کوهبانی که محیط باین دو شهر اند و کوه اندکی را
 بوقبیس گویند و دیگری را که سنگ سرخ دارد و مقابل بوقبیس است فعیفان گویند
 این هر دو کوه را بستین که گویند بوقبیس را اخبش شرقی و فعیفان را اخبش غربی
 و در مکه معظمه بناهای بسیار و خانه های عالی اکثری بلند و سنگین پنج منزله و شش منزله
 و چشمه های جاری و چاه های سیله و حوضهای وقفی و حمامات نیز بسیار است و در زمان
 فاکهی که موخ انجام است شانزده حمام گرم میشد و آن را دو قسم کرده اند مغلات و
 و مسقله دار الحرمان نزدیک کوه صفا که جانب راست مکه است حد مغلات است و در آنجا
 که جانب چپ مکه است علامت جد مغله است و این شهر معظمه و مکرم داخل ولایت حجاز است
 که در میان ولایت شام و عراق و مصر و یمن واقع است و آن ولایت مشتمل بر چند
 شهر که از آن جمله است این شهر معظمه و از آن جمله است مدینه منوره از آن جمله است یامه و یثرب
 بسیار باین شهر تعلق دارند عمل مکه معظمه از بعضی جوانب تا معاقب ده روز
 خصوصا از جانب یمن سر حدیکه واقع است آنرا صنکان گویند و آن مسافت ده روزه است
 از مکه و از بعضی جوانب دیگر کمتر است چنانچه از طرف مدینه سر حد آن موضعی است
 که او حاو و صنفی نامند و آن می است در میان عسکان و بکره بر مسافت یکم روز است
 و از جانب عراق موضعی است که او را عمیر گویند و آن نیز همین قدر مسافت دارد و گردا
 گرد مکه معظمه حد حرم است که در آنجا شکار کردن و درخت بریدن درستی است و اگر
 از کسی قطع شجر یا صید در آن مکان واقع شود بروی کفارت می آید و حد حرم از یثرب
 باب مسجد الحرم که معروف به باب بنی سلیمه است تا دو مناره که سمت عرفه حرم

حرم منصوب است سی و هفت هزار و دو صد و دو درخت از باب مغلات تا همان دو مناره ^{۲۲۲} سی
 پنجاه و هشتاد و سه ذراع است و در جانب عراق تا دو مناره که بر راه وادی نخله ^{۲۲۳}
 بیت و هفت هزار و یکصد و پنجاه و دو درخت است و از باب المغلات تا دو مناره مذکوره ^{۲۲۴}
 پنجاه و هشت و پنج درخت است و از جانب تنخیم که بر سمت مدینه منوره است حد حرم ^{۲۲۵}
 هزار و چهار صد و بیست ذراع است و از جانب یمن از دیوار باب ابراهیم تا علامت حد
 حرم ^{۲۲۶} بیست و چهار هزار و پانصد و نه ذراع است از دیوار باب باجن تا علامت حد حرم
 در آن جهت که نیز سمت یمن است بیست و دو هزار و هشتصد و هفتاد و شش درخت ^{۲۲۷}
 کرده بود و حرم را سی و هفت کرده نوشته اند از خصوصاً حرم است که مذکور شد یعنی
 جانوران شکاری را نه در آنجا شکار کردن درست است نه از سایه آب گریزیدن و درخت
 نبات آنجا بریدن و کندن و برگ ریختن جایز نیست مگر از ضرورت که بنا بر ضرورت و
 جایز داشته اند و خانه کعبه ده نوبت باشد اول از ملائکه زمین بفرموده حضرت ^{۲۲۸}
 که در محاذی بتی المهور خانه ساختند که هرگاه ملائکه آسمان بتی المهور اطواف کنند
 ملائکه زمین در بتی الحرام رسم اطواف بجای آرند بت بنایی بتی الحرام بعد از بنا
 بتی المهور ^{۲۲۹} چهل روزه و بنامی دوم از حضرت آدم صلی الله علیه و آله است که بتی المهور
 جبرئیل علیه السلام آدم در حوازمین را حاضر کرده از گل خانه ساخته و فاصله میان
 آن تا زمان بنایی ملائکه دو هزار ساله بوده سیم بنایی اولاد آدم است که در
 زمان حضرت شیث خانه از گل و سنگ ساخته بودند که تا طوفان نوح باقی بود
 چهارم بنایی حضرت ابراهیم صلی الله علیه و آله پنجم و ششم بنایی حضرت ^{۲۳۰}

و عاقبت است و هفتم بنامی قصی کلابست هشتم بنامی قریش است و نهمش ارتفاع خانه
 کعبه را نه گز از بنامی حضرت ابراهیم بلندتر گردانیده بیست و هشت درج ساخته بودند
 و نود و نهم حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و سلم بیست و پنج ساله یا سی و پنج ساله بود
 اول سنگ بنامی خانه بدست مبارک خود نصب کرده نهم بنامی حضرت عبد الله
 ابن زبیر است رضی الله عنه که در حین محاصره وی بواسطه سنگ گنجین که با اشاره یزید
 پدید آمده بودند خلی بارکان خانه راه یافته بود هر آینه عبد الله بعد از وفات یزید
 شقی آن خانه را بطریق که حضرت خلیل الرحمن وضع کرده بود بنا نهاد و هم بنامی
 حجاج بن یوسف است آورده اند که چون حجاج لحاج حضرت ابن زبیر را بشهادت رسانید
 بعد الملک بن مردان نوشت که ابن زبیر چیزی چند در بنامی کعبه فرود که در زمان ^{جاهلیت}
 نبوده در جواب نوشت که هر نوع در زمان جاهلیت بوده چنان نماید حجاج ^{در}
 و چهار آنچه این نیز داخل کرده بود بیرون کرده باقی را چنانکه بود گذاشت بعد از آن
 یکی از سلاطین عباسیه خواسته بود که بر وضع خلیل الرحمن بنا نماید منع بعضی از بزرگان
 گردید که مبادارسم عیشد که پادشاهان هر یکی در بنامی بدست می نمودند و موجب ستاخی میگردد
 و خانه کعبه مربع شکل واقعه طول آن بیست و چهار ذراع و دو دوازده ارش و شبری است و
 بیست و سه ذرع و شبری ارتفاعش بیست و هفت ذرع و دو دوازده ارش بجانب مشرق و
 حجاج الاسود که استلام آن از جزمنا سبک حج است بر کن شرقی نزدیک بدر خانه موهوم است
 دروازه کعبه چهار و نیم دست از زمین بلند است و بهین قدر در دیوار نقره که جابجی است
 پایانه مثل گردون منصوب است و پهنای قدر که چهار پنج کس برابر روند در اندرون بهر جای

دیوار غلاف سرخ و در بیرون غلاف سیاه و خانه کعبه در وسط مسجد الحرام واقع است و این
 مسجد الحرام موصوف در طول سی و شش شطابق بلند و وسع سه درجه پس و پیش آن سمت شرق
 و مغرب است بدرازی نسیصد و هفتاد ذراع و در عرض مسجد جنوبی و شمالی بیست و چهار طاق بلند
 و وسیع به پهنای نسیصد و پنجاه ذراع و سقف از سنگ و گچ و ستونهایش که چهار صد سی و چهار است
 از سنگ مرمر مشرق و مدور بلند و تناور کیسان چهار مصلای ایمة اربعه بر چهار طرف مصلای
 حنفی طرف مغرب جنبی شمال و مالکی جنوب شافعی مصلای ابراهیم که بحال تکلف و زرق بر
 سمت مشرق است وقت صلوة فجر اول شافعی بعد مالکی بعد آن حنبلی بعد از آن که
 روشنائی صبح خوب شود حنفی میخوانند تمام ابراهیم سنگیت که حضرت خلیل الرحمن ^{علی بن ابی}
 و علیه السلام در وقتیکه مردمان حاضر و غایب ابوسوی حج بر میخوانده بر آن قیام سفیر
 و قدم هدایت توأم آنحضرت در آن آفته اثر عمق قدم بیت اصعب است و چاه زمزم که از
 یمن قدم فیض مقدم حضرت اسمعیل علیه السلام پدید آمده محاذی در خانه است همچنانکه
 تشنه را سیر بسیار و گرسنه را از جوع طمیان بخشد و سیر میکند و بجای طعام قائم میشود
 قدر آب که از او بردارند کمی مفهوم نگردد خوردن و غسل کردن آن از امراض شفا میدهد
 و هرگز در آن دستغیر نشود و در شب بات بحدی بجوشد که قریب لب چاه سیر خصوصاً
 حرم بسیار است چنانکه آدمی را بر قصد گناه در آن بقعه مواخذه میشود بخلاف مکان
 دیگر و طاعات و عبادات در آنجا مضاعف میشوند و از حضرت عبدالله عباس ^{علی بن}
 که نداشتند ام شهری را یک نیکی را و روی حساب صد کنند مگر که متبرکه بود داخل حرم حرم ^{بود}
 حج و عمره ایمن است از عقوبات حرامی که قبل از آن کرده باشد و مغفورت است از حج

هر اهل الحق الناس و از حضرت حسن بصری رضی الله عنه روایت کرده که روزی که روزی یک روزه در کعبه بر سر قدم
 خدای عز و جل ایستاد و یکدیگر را تقدی کسی در آن آن بقعه صد هزار دردم است و نیز ایستاد
 و علامات عظام که در آن بقعه واجب الاحرام محسوس و مشاهد است که اگر در زنده مثل
 گاو و پلنگ پستی جانوری می بود و آن جانور داخل حرم می شود و آن در زنده باز گشت
 می رود اصلاً داخل حرم نمی شود و در میان حرم مردم همچون انسان و در زنده را با نام ^{مخلوط}
 مستانس دیده اند و هیچ پرند به بام خانه نشینند و چون در پریدن مقابل خانه رستند
 و چپ منحرف میشوند و محاذی آن خانه نمیگزینند و آنهمه که بوتران که در حرم پاهای گزینال
 در آنجا نیندازند و این آیه همیشه در نظر مردم جلوه گر است و نیز چون در ایام حج مردم
 هزاران گوسفند و شتر قربان میکنند بسبب فور قربانی تیمنا و تبرک قدری از آن بزرگان
 و باقی به مستحقین میگیرند هرگز بالائی آن گوشت کس نمی نشیند و ساج که در آن نمیگزینند
 تا حتما جان را فاقب خشک کرده قدیم میکنند و در کعبه مدینه اکثر امراض شدید مثل خدایم
 و صرع فیت و طاعون و باوز لرزه بهم نفس این دو سفیر و کوه ابو قیس خیارشود
 بر یکجانب کعبه است از عبداللین عباس رضی الله عنهما نقلت که اول کوهی که در روستا
 زمین مخلوق گشته ابو قیس است و قبر حضرت آدم صلی الله علیه و آله در آن کوه است و شوقی که از روستا
 ترین معجزات خیر الشیر است نیز درین کوه واقع شده گویند هر که دو کله بر سر کوه ابو قیس بخورد
 مادام الحیا از درد سیرمن باشد و در عقب ابو قیس کوه خیدمه است که در آنجا قبر نقیاشی است
 و ایضا صفا و مروه است آورده اند که صفا و مروه مردنی وزنی بوده اند که در خانه کعبه
 فعلی نام ترکیب شده بودند حق تعالی آن هر دو را سنگ گردانیده مردم جهت بخت بر سر آن

زیر کوی نهاده بودند و آن دو کوه بنام آنها مصوف گردیده و صوت ایشان تا زمان هدایت
 نشان پیغمبر آخر زمان موجود بوده در زمانی که نشکستن تیان مامور گشته آنها را تیر شکسته
 و همچنین کوه حراست که حضرت خاتم الانبیا قبل از زمان بعثت در آنجا اکثر اوقات و خنده
 ساعات بجاوت میگذرانیدند و جبرئیل امین در آنجا نزول کرده یگرمی جبل ثور است که حضرت
 رسالت مرتبت یار فار خود در آن بوده چنانچه آن کرمی تانی اثنین از همانی العباد
 بر آن حالت دارد از آنجا مدینه سکنه هجرت فرموده و جبل ثور الکام در میان مکه و مدینه
 تا شام تمتد شود و بحد و حصص سد از آنجا با نطاکیه و ملاطیه کشیده بر دریای طبرستان
 گذرد و یونانی دیا ریایه و گیلان قزوین و ری و جرجان و اصفهان و طوس و نیشابور
 کرده تا حدود خراسان بلخ گذرد و کشید در بطن این کوه واقعه از آنجا با لانا
 گردیده و بسواک مسمی شده بخبریه سندی بفته به محیط منتهی شود بعضی اعتقاد آنکه کوه
 قاف عبارت از همین کوه است جده متصل شهر مکه نامور تا بهج درختی در آن شمشیر
 در آنجا و در مکه و مدینه این وقت عملداری محمد علی پادشاه مصر است که از جانب قیصر روم
 سلطان عبدالعزیز خلد الله له حاکم آن بلاد است در آنجا بهم یال فرانسه رایج است بدست
 مکه و مدینه و از جده تا مکه شتران بکرایه فی شتر یک یال می آید و بر شتر دو سوار
 یک و نیم من هندستانی بار مقرر است و خریم که از فوط جلد روی هم روزه داخل مکه
 میشود و بکرایه یک یال می آید و حویلی ملا عبدالعزیز سراج که متصل حرم است برای چند
 ایام توقف در مکه مبارک که بیک صد و نوبت یال که یکصد و پنجاه روپیه پیشود بکرایه
 گرفته شود و از مکه تا مدینه دو صد و دو کوه فاصلا است مدینه پیشود

زاد الله تعالی کریماً و تعظیماً در از منته سابقه شیرین نام داشته چه شیرین قاهر که یکی از اولاد
 نوح است آن ابناء نهاده چون بان حق ترجمان مجربان بان نام جاری گشته هر غنیه
 صفت شتخار پذیرفته حق سبحانه تعالی از امدخل صدق خوانده و این بلده عظیم الشان
 زیاده یکصد نام دارد و هر که در آنجا رسد بوی خوش آشتشام کند و عطر در آن شهر بیشتر از
 شهرهای دیگر بوی دهد از خاک پاک ابوی عنبر منشا میسرند فرود در بنزین که از آنجا
 زلف او رسیده بخشد صد خلق منبسی مشام را و خاک آنجا امراض است حتی جذام و
 برص هر که هفت دانه خرباز چو که قسمی است از خرمناشتا خورد و هیچ زهری او سحری در
 کار نکند و مرض تب زلزله و طاعون در آنجا نباشد و حضرت رسول مقبول دعای
 بکتب کسان آن شهر کرده و این بلده در آخر الزمان تائید و جلال امین باشد و کفار هرگز
 برین بقعه شیرینه مسلط نشوند و سید انبیاءت را رغبت و تخریص فرموده بر او است
 درین بلده طیبه و صبر بر شدت و خلیار موت در آن لهذا اکثر دعای اجابت پیرای حضرت
 فاروق اعظم همین بوده اللهم ارزقنی شهادة فی سبک جعل موتی فی بلد رسولک و این
 شهر تقدس بهر مسجد شریف نبوی و مرقد مطهر مصطفوی است و مسجد قبا که اول مسجد است
 که در دین محمدرسانی تاسیس یافته و نزول این آن مسجد است علی التقوی من اول یوم
 بقول اکثر مفسرین در شان همین مسجد قبا است با این قبر شریف و منبر منیف و ضمه است
 از ریاض جنبت و منبر عالی منظر که قوایم عنبر شامش بر بهشت برین تمام دارد و کوه
 که از جبال جنبت و محب و محبوب حبیب خدا صلی الله علیه و سلم و مقبره بقع تمام و منجم
 آل کرام و اصحاب عظام است و مشهد مطهر سید الشهداء و سایر مشاهیر دیگر اماکن شریفه

و مقامات متبرکه در فضل و کرامات هر کدام از آنها اخبار بسیار و آثار بسیار و روایات و یافته و حکم
 حرم است شبل که چنانکه ذکر آن در احادیث بسیار و واقعه و ایامه اثنا عشر غیر از امام موسی
 که در منزل ابواکه مابین مکه و مدینه است جمله در آن بلده، مینو مرتبه تولد یافته اند و نیز
 که در باب آن حدیث مشهوره و روایات در اصل بلده و اقصی و هر مرض و علیل که از آن
 آب خورد غسل کند البته شفا یابد و پیر المسک است که حضرت مقدس نبوی صلی الله علیه و سلم
 آب آن قدسی بیان رسانچا افکنند بحال سباین آن شهر از آن آب شفا می گوی حالت روای
 از آن آب یابح بالجمه فضایل و کرامت این بقعه و الامرت از آن بلند است که در طی تقریر
 و صفحه تحریر آید بزرگان است و اعیان ملت در باب فضایل و خصایص آن بلده متبرکه که
 کتب بسیار تالیف رسانیده اند اما برابر این فضیلت که مضموع و مرقد حضرت خیر البرکات است
 فضیلتی نیست که آن بر سایر بلاد حتی مکه معظمه و عرش مجید بجز فضل ممتاز است و مسجد مدینه
 پس و پیش هفت درجه مرتب لطافت های کلان عظیم شان سقف مطلا و مرصع اکثر آنها
 لاجوردی و مینا کار رنگ بزرگ و قسم تقسیم کمال خوبی و تکلف قندیل های مطلائی
 مرصع و چهارنمای کلان بلون بالوان مختلفه نهایت پر تکلف که بی نظیرند و عقل مشابه آنها
 حیران میشود و قیصر و مرام و وزیرای آن روز بوم محمد علی پادشاه فرستاده اند جا بجا
 بموقع آویخته که هر شب همه باروشن میشود و فرشتها و قالین با نهایت تکلف باندا مسجد ساخته
 شده و منبر در آن مسجد در غایت زیبای از نقره و طلا و پوشش زربفت اهل بیت
 های موم سفید عنبر منجیه هر دو سمت منبر سخاوه بزرگ و تاور که وزن هر یک از آن
 پنج من بوزن روم میباشد از اول سال تا آخر سال از شام تا صبح میبوزد و معهد

بطول آن فرس باقی می ماند هر سال آن را برداشته شمع حدید که در روم تیار شده مرسله قیصر
 بجایش نصب میکنند از جمله غایب قیام که درین دیار عظمت شعار وقوع پذیرفته و سید
 ابرار بآن اخبار فرموده ظهور نار حجاز است که حکمت در وجود آن در آن زمان تخولیف و
 اندر اشرار از روزگار بود و در تخصیص این بلده عظیمه آنکه چون این بقعه محل رحمت و
 شفاعت است ظهور و در آنجا در باب تخولیف و اعتبار و شهرت و اعلان ضرور بود بعد از
 ظهور آن رحمت که خاصه آنحضرت عالی مرتبت است کار خود کرده آتش غضب الهی فرو نشاند
 و کیفیت آن است که ابتدای سلج جادوی الاول در ۶۵۴ شمسد پنجاه و چهار هجری مدینه طیبه
 چند مرتبه زلزله آمد و بتاریخ سیم جماد الاخر بعد از نماز عشاء آتشی از جانب حجاز نمایان شد
 مانند شهر بزرگ که او را قلعه و برج باشد گویا جامعه از آدمیان او را میکشند بهر کوی که
 میرسد گستر ساخت و چون از زیر میگذاشت و مانند رعد فریاد میکرد و چون دریا
 جوش میزد و بقرب مدینه منوره رسید با وجود آن نسیمی سرد از انطرف بمدینه می آمد
 از روشنی آن نار صحرای حرم نبوی و بیوت مدینه روشنتر از روز بوده نور ماه و مهر در
 ایام از کار رفته و انحناف پذیرفته طول آن آتش چهار فرسنگ عرض کف ز سنگ
 و ارتفاعش سه مناره و جبراین او مثل سیل و توج او چون دریا بود و از سنگها که از تابان
 بگذاز سینه بودند سدی عظیم در او می پدید آمده و حجار را میوزد و اشجار را آبی
 نیرسانید و در میان وادی سنگی عظیم بود که نصف آن داخل حدود حرم و نصف
 آن خارج حرم بود و نصف آن آتش خورده و نصف آن داخل منظمی گشت آورده اند که قاضی و امیر
 مدینه و گنان جمع شدند و بتضرع و استیصال و توبه و انابت و در منظم و عتاق عمالیک

مالیک کوشیده تصدق و خیرت دادند و گردون شهر لقمه بیوسری بر سر نه لوزم نضر
 بجای آوردند حق سبحانه بمن برکت جیب و روی آن آتش بجانب شمال گردانید و
 و موهبای او با نخی دوروی آورد و ما بتقاضای این نقش سه ماه بود اعظم بقدر الملک
 المعبود طایف موضع است در میان کوههای مکه و از دوه فرسنگ دور سوای نیک دارد
 گاهی در زمستان آب آنجا میخندد و در مملکت حجاز غیر طایف جائی نمیخندد و در خامیوه با
 سیاه و سجن عازم نجاسد و آن جایی است که عبدالمطلب میر محمد حنیفه را آنجا مجوس شده
 در مردم زیارت آن بسیار و تا یکامه نسوب بیا مینت مره بود و لایقش حدی بجزین حد
 بهمان وحدی بجز در ساکنانش در غایت حسن ملاحظت میباشند خدمتگاری در آن
 و اینت سیکه و نیار بیع و شری میسر و دیگر گندمی است که آنرا بیضا یا مکه گویند از قضا
 شکر فی آن گندم را بعد از بفر و شند و خرمای آن مقام نیز با نام است مردمان عجب آن ملک
 برخاسته اند مثل نمرد و مرد و و چس از فراغه مصر و زرقا که نور با صر و دی تا سه بر
 احساس شایمیکه و سیلمه کذاب و حجابین یوسف و رافع شیب ابونواس فرزوق و
 از امهات جزایر فارس است در ابتدای رود شیر با کان بر ساحل دریای شکر ساخته
 موسوم به روزگردانید و چون از رگدزدان و مفسدان خللی در آن راه می یافت ملک
 قطب الدین نامی ببند و جرون که کمال هر روز عبارت از آن وقت متوطن گردید بعد از آن
 در شکر پنجاه به صرف فرنگیان آمد بر ضمیر سالکان سالکانش و بندیش منجی نماید که
 مملکت هندوستان مشترک است در میان اقلیم اول دوم و سوم و چهارم و چون کهن
 و گمرات کلان و دیگر ولایات داخل این اقلیم اند و اجب بی که قدیمی از آن ولایات بیان کرد

باقی را در تحت هر قلمی که تعلق بان اقلیم از مذکور سازد و کهن ملکیتی است و سیم و زخمیر که در
 ولایتش از هر طرف مقصود دل میسر است منظور خاطر و نظر نسیم غمیر شمش گرو طلال از
 خاطر مارفته و هویش غنچه دل شکفته و در کهن چیده و قلعه فرسات که در تقوی قلعه
 قلعه سما و قبه جوزا بر افراخته اند که بای نظر صد جانب گناید تا بشنود آن سگ کند خیال
 نبرگه خورد تا بنگره اش پیوند احمد انگر بجز آب و هوا کیفیت کوه و صحرا کشتی
 از جمیع شهرهای کهن است در ظاهر شهر چند قنات جاریه که تا حال در بند بعم عمل نیاید پیوسته
 جریان دارند و در میان آن بانج که در وسط آن حوضی است بزرگ و در نفس آن حوض
 عمارت در غایت ثبات و نهایت ندرت و هر یک ضلع شهر است ارتفاع که سر کجای سواره اند
 و اندیشه تسخیر از خاطر قلعه گیران سترده و همین که سگانش نساجی برادر غایت مبارک
 و لطافت تتبع کرده در سه منزل احمد انگر و قنات دولت آباد دراز منته بقعه بدو گبر
 شهر و شش پیش از زمان اسلام همیشه در الملک میبوده و مرش اکثر نساج اندون
 فن اجمال و زریده اند و کاغذ مقام نیز بانام است چه بعد از مردم خداد خلق کبر
 بدون لطافت و صفات آن نشود نموده و قلعه اش نیز از امهات قلاع جهانست و
 و مقبره عالمگیر بادشاه بمشقت تمام در آن در قنات جویر شهر است تلبه ای خوشگوار
 در شمار حلاوت آثار و در آنجا نیز قلعه است که اساس آن به تری و باره اش به تریار رسیده
 جیول بر ساحل عمان و قناده از بنا و شهره و کهن است تلنگانه ولایت است تلبه
 مضامین بسیار در زمان سلف همیشه یکی از ایالت معتبر هندستان بر ملک و فرمان
 بود اعمال در الملک آن کلنگه که به فور با نعلت و خوبی عمارت و پاکیزگی بزرگ

اسواق دیگر صفات مستثنی از دیگر ولایات هستند و ساکنانش از غث و رقیق و زمین حاصلخیز و کهن
 احمد آباد در الملک گجرات است بحسب لطافت و کیفیت آبادانی و شهرت بر تمام ولایات هند گجرات
 دارد و نسبت خوبی عمارت مستثنی از دیگر ولایات است اگر گفته شود که در کل بلاد عالم این
 عظمت و آرامی شهر نیافتند اغراق مبالغه نباشد نهایت و پاکیزگی دارد و کایز
 دو مرتبه و سه مرتبه در کمال کلف و زینت ساکنانش از انات و ذکور شک افزای پری
 و جواند که بغزه قلعه انگیزد می ستانند و بنجده شکر ریز جان بخشید نظر همه کافران
 مسلمان فریب دستان سهی قامت جامه زیب و معان پر کپره شعله خوسه که سمن بود
 بت روی او ز نار موی به ملاحظت نکو از حصارشان به طلاقت زباندان گفتارشان
 به عشاق داده بوقت حرام بیایای ابر و جواب سلام و احمد آباد از شهرهای جدید است
 سلطان احمد بن سلطان محمد بن مظفر شاه بهت بر بنیامی انگاشت در طبقات اکبر
 آمده که چون سلطان احمد آب بهومی قصبه ساول را موافق مزاج خود یافت با تصفا
 حقایق نیا پیش احمد که توفدس سره که از کبار شیخ آن روزگار بود اراوه بنیامی
 نمود در نشانه بهت و بیت آو سه بر کنار آب سائر متی آغاز عمارت نهاد قطعه مسجد و بازار
 های متعدد طرح انداخت و در بیرون قلعه سیصد و پوره مشتمل بر بازارها و مساجد و آب
 چون نوبت سلطنت سلطان محمود ثانی رسید می در و آوازه کرد و بهی احمد آب شهر
 بنا نهاد محمود آباد نام که این وقت آبادی دارد و از احمد آباد تا سنجابازاری دور و بیست
 و مردم را فرمود تا بر اطراف آن عمارات ساختند و در حقیقت هر دو یک شهر شده بود
 و در کتاب عقول العشره می آرد که بیستم خاز زبان شاه کمال الدین شیرازی نقل میکند

اگر در وقتی از اوقات سلطان مظفر پسر سلطان بھادر در آسمان با مقدار بضیع مرغ خانگی
 آنرا گریارید و ما عجب در این اثنا از کینایت خطی آمده که این طرف زاله او گزود و نیم گز
 افتاد کتابت زنجس پیش سلطان بردیم سلطان گفت که حاکم بجا پور با نوشته بود که
 فلان سوز در آسمانی باریدن زاله یکبارہ قطعہ ببری متوجہ زمین شدہ ما خیال کردیم کہ بر
 قیر خواہد افتاد اگر نختہ بیرون قمریہ فیدم اما آن قطعہ از بالای دہ گذشتہ بر زمین مروج
 افتاد چون نزد یک فدیہ معلوم شد کہ یک قطعہ زاله بود چون آنرا پیویم در طول کفشد
 بیت در عہد در عرض پنجاہ گز وضاحت و سطحی بسیت گز بود و انقدر علم بالصواب
 مضافات این اقلیم بند سورت و گیا است کہ خوبی سیم نازند و بند سورت کما از
 بنا و مشہورست قلعہ دارد کہ تالی آن کلک خیال بر ضفویہ تصور کہ صورت کار صورت
 بنشستہ قطم قلعہ بہت آسمان پیوندہ رفتہ چون فکر فلیسوف بلند یافت از برج آن
 آگرہ خاک حکم کرہ ناز و طبقات اکری آمدہ کہ آقا صفیر نام قلام سلیمان بخشیدہ است
 کہ خداوند خان خطاب در سال ^{۹۱۷} بقصد چول و بہت این قلعہ ایساک را می خواندند
 فساد فرنگیان ساختہ کہ متعرض کان آن مکان می بودند و در آن ایام کہ خداوند خان
 آن پردخت و فرنگیان چند نوبت در بہار زامی جنگی بقصد محار بہ آمدہ بودند کاری
 چون قلعہ با تمام رسید چو کندی بزیر دروازہ کہ مخصوص فرنگیان تو م ترنگ است
 نمود مردم فرنگ چون جنگ مانع نمیتوانستند سبلغای کلی قبول نمودند کہ آن
 نسا ند صورت نیافت عرض آن قلعہ با پزودہ در عت و ارتقا عش بیت در عنابر
 رعایت استحکام ہر دو سنگ را بقلابہ نامی آہنیں محکم ساختہ و سرب گردانندہ در دروازہ

آن ریخته و کنکره اندازد سنگ اندازند و عیبت که عقل حیران می ماند الحال این قلعه بدست
 قلاع و بلاد دیگر میزند تصرف فرگیان انگریزیه درآمده و جزیره مینبی در این ایام آبادی تمام
 و در مینبی قلعه است در غایت استحکام و منانت و چون هندوستان بتصرف پادشاه انگریزی
 درآمد این جزیره را آنقدر رواج دادند که محسود ایران و توران شد و سوداگران هندو
 پرتغال روستی در آن سکونت ورزیدند چنانچه بولارای شک که در علم سیاق و تواریخ
 تمام داشته رسایل بسیار در آن باب تالیف رسانیده در یکی از آنها مینویسد که در دشت حکیم
 کشمیری الاصل است و او بر مینبی بوده از برهه کشمیر که بواسطه علتی جلای وطن اختیار کرده
 در سال یازدهم جلوس کشناسپ پیش درفته و چون در سحر و نیزنگ یگانه روزگار بود کشناسپ
 و پسر سفیدار را بر آن آورد که دین ادرا قبول کردند درین زمان که این سواد بیان
 میزد و از بیرون دشت بسیار مردم در جزیره مینبی ساکن اند که حاصل بوینیه آنرا کم
 لک و بیست که حاصل کسب کرده و رویت لکبه و پیه میشود و میرزا ابوطالب خان در سیر
 طالبی می آرد که کشستان مینبی بسیار بحس صورت متصرف اند و دختر خواهر را از بی گرفته
 در کیش آنان درست است اگر اچنانا اصل آتش آهادر آتشکده مرو باید که آتشکده یزد و سمرقند
 هزاران هزار روپیه آتش نو بیازند و آتشکده خود را گرم دارند و ستم دشتی اینوقت در
 دو صد و سی و شش گذشته موافق سال تالیف این کتاب و امداد علم از علی شکر است
 اباساکنانش اکثر مسلمان اند از آنجا ما بنادر سورت چهار صد کرده کالی کت بند است
 مشایخ و موز متوطنان آنجا اکثر کافر اند و جمعی از اهل اسلام نیز در آنجا مقام دارند و
 جامع تکلف در آن ساخته اند اکثر مردم کالی کت برهنه اند اما میباید نگوییم از آن

تا بالای زانو بسته هر کافری که وفات یابد خواهد زاده اش وارث باشد و پسر و برادر را معسر
 ندارند اگر چه سگان اسباب بر یک ملت کفر اتفاق دارند لیکن هر قومی را روش علیحدگی است و
 قومی از آن قبیل اند که یک زن آنها را شوهر متعدد باشد هر یک موشی از مونات آنرا مستحق
 و اوقات شبانروزی در میان شرکاشک است و اگر یکی از آنها پیش آن زن باشد نگاه
 بردارند و اگر شوهر دیگر در آن حالت رسد آن نشان را دیده باز گردد و با عی
 منور مشو خواهد باین لقمه زرد تا چشم ببندی رود از پیش نظر این رویی لجن که
 نانش دنیا است تن داده باغوش نهران شوهر بیجا نگر شهرت در نهایت تکلف
 و خوبی و سکنه اش در نهایت لطف و محبوبی و آن شهر نفت حصار و شهرند و اگر در یک
 دیگر کشیده در حصار اول دوم و سیم مزارع و باغات بسیار است از سوم تا هفتم اسوا
 دو کاکین بی شمار و بازارهای آنجا بغایت گشاده در بیجا نگر پیوسته گل میباشد و در دیگر
 آنجا پیوسته گل فروشند زیرا که متوطنین آنجا مانند خوردن طعام ششام گل را ضرور
 دانند خط مردم بیجا نگر دو نوع است یکی بر برگ جوز هندی که قلیل القبا باشد دوم آنکه بر
 سفیدی را سیاه کنند و اما رداوه مهر زند و سنگ نرمی را که در آن یار میباشد
 شیشه و قلمش برداشته آن بنویسند و از آن سنگ بکنی سفید بر این جنس سیاه ظاهر شود
 و این خط ویرا پی است و خرابت آنجا نیز تکلف است که هند و صندان ز نامومی او سنگ
 پرستان آفتاب روی بر صندلیها و کرسیها آرایش موفور و زیور نامحسوس را خرد و بر
 بازار صلامی عیش در دهند هر که خواهد با هر که خواهد خوش بر آید گویا بندر است از
 بناور بند در سر حد بیجا نگر در سه فرسنگی آن تجانه است مرئی و ده کرده گز از تقاع

پنج گز چار آن تمام روی گذاخته در انجابتی است بصورت آدمی تمام قد از طلا و نقره
 او یاقوت احمد در نهایت صنعت که گویا بکین می نگرد با برام نیز در آمد و دست در آن
 بلده مردیت بر یک پهلوی خفته در بعضی سنوالت بی تحرک متحرکی بر پای ایستد و از روی
 ظاهر شود و بعضی علامت ارزانی در فاهیت باشد و الا قحط غلات واقع شود و سرتیبه
 بلده است و در آن شماره که زخم مردم در آنجا است که در زیر شماره گنجی تعبیه کرده اند و
 شماره خمی از سنگ موضوع است و بر سر آن خم خروسی از طلا و بر کسی که در آن شماره کند
 خروس در طیران آید مانند سنگ نریا کند چنانکه مردم بشنوند جمع شده منع و زجر نماید
 نیز بلده است و بزعم صاحب تحفه الغریب در آن بلده و شماره است از مس که بالای آن
 بطی ساخته اند و در پیش این شماره چشمه است که هر سال در روز عاشورا آن بطنه تقارن
 در آن چشمه تمام بیا شد من بعد از آن بط چند آن آب منتشر کرد و که تا یکسال مردم آنجا
 کفایت باشد چون تا شماره و و بلده عظیم اند و در کهن شکر مسویه ما و انواع تا ما
 آنجا از ملاحظت بجزه اندامی نیز مقامی است با نام مردم آنجا اکثر نساج اند گویا
 شکرست در الملک بدیل کهنند در اطراف آنکه پاره ما و اقمشته قلعه فیعی است که
 هیچک از سلاطین و زکا بد من آن رسیده و اقلعه بالای کوهی واقعست و سطح آن بسیار
 دارد و توپهای کلان اثر و نشان در آن منصوبند و طبعی کلان از نیمه ناحیل در آنجا افتاد
 و این قلعه جز یک راه بالا رویه ندارد و در نیمه و سنگی گویا شکر شکر است که با فعل
 شده در زمان تسلط رایان مرشد چپاوتی و لشکر گاه بوده چون اجبا در آن سکونت
 و شکر کلان شده شکر مریدی تصور توان کرد موجود است و آنجا با آن است

تمام است و دستار او سفید است و جامه او سیاه است و در روز پنجشنبه تا شنبه که بار بار
وقت خود بوده از آن ملک برخاسته و لیکن آنجا با هر کس گرم میجویند و زنان اعیان مرثیه
کمال نیایی و عینای سوره اکثر او قفا در جلوه گری میداد و آن ایام که رات و او را نشهر
ملاحظت پر بوده باین ابیات خود ترنم داشت لفظ در و کهن گرچه گلرخان بستند و درین
ماه بستند بهر گلچهرگان مشکین موی به غنچه دندان نکیرین بوی نیست ز آنجا ولی هر
جایی بهر ما بجزر تاشای یکایم سر و گل که قد افراشت باغبان از برای دیدن کاش
و با او پور شهرت کوچک بسا در یابی جنیل که تالب بخد و گو ایست سما آن شهر
بخرامی نامه سومینا شهرت بر سال در یابی عان در بتجانا شهرت آن بسیار بوده و در
شما میگفته اند و در زمان ظهور حضرت خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله آن تبت از خانه
پند و در برابر جوارح زینب در آن فروختند اینها تبتی است ساخته سوشا نام دارد
عقدا و نگارین تبت از دریا بر آمده و برش را معتقدینکه از آسمان نازل شده چنانکه فرخی
قصیده و فتح سوشا نام سلطان محمود غزنوی گفته بینمانی بر بیان کرده اما از کتب
بایر معلوم میشود که این تبت از زمان اجباشین که چاه زینب را در میان شبر و سببند ما گوید
شهرت معروف سالکانش تقلا طایع نموده به تبت از شهرهای هند و سبب ایستاد
سیلان استبان ایلیون خاندان به سمت کوشه تبت در آن افعال عملی به کرده است
از جمله این تبت از کتار در را بگرد گشتی میتوان این تبت شمع عشاء آن تبت
پایه در شکر هاه می آرد که دره جزیره سیلان تبت کرده است و تبت آن تبت
حیوانی کمال باغ کتار تبت از غنچه تبت است بنام بن هند بن حاتم بن نوع سبب است و در

سابق اینک ملک بنک میگذرد و لفظ آل که با وی ترکیب یافته است که آل نربانگی است
 کلاست که گرد باغ و عنت و غیره با قنار برافزاند تا سیلاب داخل نشود چون در زمین
 لیان ننگال در زمین نشیب باشد ستور بلوان با قنار ده ده و بعضی در حد و دیدار
 و عمارت در میان آن میگردند و در زبان ننگاله است چهار رایت و این صوبه ولایتی است
 در غایت سعادت از اسلام آباد و عرف چاکام تا به تیل گهری شرفا و عز با چهار صد که در
 دارد و از گوهستان شمالی تا سرکار بدارن که حد جنوبی این صوبه است دو صد که در عرض دارد
 متصل آب شور است که بحر عمان است و غربی اش پرگنه سورج که باشد که متصل صوبه
 بجهار است و شمالیش ولایت کوچ منتهی میشود و جنوبش پرگنه جوته است که مابین دو نسیه و ننگاله
 واقع شده و از تعلقات بنک است و درین صوبه بیست و هشت سرکار و هشتاد و هفت محال است
 و دراز منتهی ناضیه و قرون سابقه پنجاه و نه که در و در هشتاد و چهار لکمه و پنجاه و نه هزار و سیصد
 و نوزده دام جمع مقرری آن صوبه بوده است که یک کر و در چهل و نه لکمه و شصت و یک هزار
 و چهار صد و هشتاد و دو روپیه و پانزده آنه و کسری روپیه که میشود و بیست و نه هزار
 و سیصد و سه سوار و بیست و یک لکمه و یک هزار و یکصد و پنجاه و بیست و نهمی و یک هزار و
 یکصد و اوزنجیر فل و چهار هزار و دو صد و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت و شصت
 کشتی متعین می بود و هوای ننگاله نهایت اعتدال دارد و حاصلش برنج و نیشکر و ابریشم
 و نوقل و در قنار است از میوه انبه و کیله و اناناس خوب میشود و نیز میوه دیگر است
 موسوم بگول که مشابهت تمام با برنج دارد اما لذیذ تر از برنج است و دیگر لکن است و آن
 برابر گردگانی باشد و از و طعم آنار معلوم میگردد و در ایام نرسد کال مدام بر چون دست

مدام بر چون دست کرمین در بار نیست و از غایت بارش تمام آنک گویا دریاچه است و
 مدار آن بر کشتی است و ساکنانش نساجی را نیک تنج کرده اند چه خاصه آنکلت بانام است و
 و تار لیسان خاصه و مل را هم وزن طلا بس و شر امینا مید محمد یوسف هر طریقی آرد که در
 و یکی از شطری بنگاله شخصی پارچه می فروخت که مدققان باریک بین آنجنس را چندین
 بلکه نشینده لطافتش بغایتی که گمان بر تو ماه در مقابل آن سطر می نمودی و زلفت شعاع
 محض در برابر آن ضمیم بودی در شنای با جراحی آن پارچه را بر داشته بر بالای میوه
 بر آید از هم کشوده یکسر از بدست خود نگاه داشت باقی آن پارچه را بر هوا انداخت و آن تا
 دو ساعت چون غبار در هوا استیاده چون سپیده صبح بر جهان طلوع کرده قایم بود و هم
 آورده که تاج خان برادر سلیمان خان افغان کلم بنگاله جهت ملاعزالی دستاری فرستاده که
 بیست و هفت درعه عرض داشت و پنجاه درعه طول هر گاه درشت گرفتاری پنهان شد
 و جنسی از خاصه می باشد که هزار روپیه قیمت یک تھان آن می باشد اما نشه در بنگاله
 نهایت پر زور است شبانگاه بدون آنکه چادری ابریشمی بر روی باشد بخواب
 رفتن امکان ندارد که هر شپه خیال نمرودی در سردار داو نبر تو مانیت از بنگاله مالوای
 آن پنجگانه بود و هفت هزار و پانصد و هفتاد روپیه و در بعضی برگنات این تومان ششم
 غنچه بود و دیگری شریف آباد است که در بعضی از مواضعش عورت برابر ذکر آدمی چینی
 از سفال ساخته بعد از استنجا آن سفال را بد بر قبیل استعمال کرده رافع آلودگی نمایند
 هر چند کلام سعی کرده اند که این همه باین عادت متلذذ اند که این شیوه را بر طرف
 سازند صورت نیافته و ایضا مدران است و در یکی از مفسرینش همیور نام کان الهام

میباشد و ایضا در بعضی از مضافات این تومان نمک بسیار زیاد و گاه آنرا که بنویسند
 دارد میسوزانند و خاکستر آنرا در دیگر کرده چندان میجو شانند که نمک بحصول می پیوندد و
 گاه کم باشد مشهوره است و خل این تومان است و در اینجا صحن و دیگر قمشه مهین بحصول می
 پیوندد و سلیم آباد تومان دیگر است و صحن سلیم آبادی مشهوره است و در یکی از مضافات
 محمود آباد نام فضل دراز را با پی میکارند و اگر بدست کارند درشت و نیم بحصول می پیوندد
 و در این تومان نیل بسیار باشد سهند کالوسی لکبه سی هزار روپیه حاصل دارد و بغیر
 برنج چیزی دیگر حاصل نمیشود و اما خاصه و ممل قننگه و گنگه جل آتقمام بانام است و
 تومان دیگر سری بهت است که متوطنانش کثرتی فرزندان خود را خواجه سرباز
 بهت آباد و نیز تومانی بسخر است و چون موتی درین تومان میشود و مالده کم از قننگه
 و رعایت خوبی میشود و از مضافات این تومان است و ایضا گوگه لکهنونی است که در
 ازمنه سابقه دار الملک بنگاله بود و هم در خل این تومان است و قلعه گور از قلاع مقبره سهند
 چه در غربی این قلعه آب گنگه واقع شده و جانب شرقی و شمالی و جنوبی بهت خندق در
 و فاصله فی باین الخندقین نیم کرده است و عرض بهر خندق تخمیناً سه طباق و عمقش بیست
 که قبایل از عبور آن عاجز آید کورکات سرد ولایت کوچ است حاصلش برنج و ایشم
 و فوفل ماریک نیز تومان علیجده است نیشکر و فضل دراز و فوفل در اینجا یک میشود
 خاصه و مملی و صحن آن موضع نیز بانام است و خاصه شهر بازی پوری خاصه آن تومان است
 ملک شیر و متصل حدود شمالی چاکام است رایان اینجا خطاب بانگ و امر خطاب
 نراین دارند و راجا اینجا کپور از نجر فیل و دو لکبه پیاده نوکر میداشت و سواری او

بهر سیریمین شمال و مغرب بنگال و ایل بطرف شمال ولایت کوچ بجا است و طولش شرقاً
 و غرباً از ابتدای پرگنه پهنزند که دخل ممالک محروسه است تا پات کانون که سرحد ملک مورگت
 پنجاه و پنج گز و جریبی و عرضش جنوباً و شمالاً از پرگنه تاج مات که از جمله ممالک محروسه است تا پات
 پور متصل کوهستانکات است پنجاه گز و جریبی درینجا در غدوت و گوارائی و اعتدال و
 لطافت هوا و فراغت آکنه و بساتین از سایر زمین شرقی ممالک هندوستان متمایز است یک
 حدش بولایت تخانمنتهی میشود و حد دیگرش گورگانت از سرحد ختا که آن موضع را شام میگویند
 و تا ولایت کوچ عبت روزه راه است و پیوسته مردم ختا و رانجا آمدند دارند و ابریشم هم در آنجا
 میرسد و حال فلفل در آنجا میشود پنجهن باربک و شاخهایش را بالای درختهای نار میزدند
 و خوشههایش بطور خوشه های انگور از شاخ می آویزد و رانجه انجاسکه بر زر میزند و روپی
 رنوب آنجا را زرنی گویند و رایان عظیم الشان در آنجا بوده اند و یکبار سوار و یک کوه
 پیاده علی الدوام ملازم رای انجا بوده و در ان ولایت غار است که بعضی ساکنان آنجا
 دیوت و نام آن دیوای و مردم آنجا را بدست و دیو پرستان بآمی اعتقاد بسیار در
 سالی یک روز عید کنند و در آن روز از هر قسم جانور که در ولایت ایشان می باشد
 ثواب آن بآمی عاید میسازند همچنین بهوگیان را نیز در آن روز به قتل میرسانند و بهوگیان جانور
 که جان خود را فدای راه آمی میکنند و میگویند که ما را آمی طلب کرده از آن روز که آنها بهوگی
 میشوند هر چه میخواهند میکنند و بازن و دختر هر که خواهند صحبت دارند بعد کمال در آن روز
 کشته میشوند ملک کامروپ که آنرا کانونو تیر گویند در تحت حکومت رایان انجا بوده
 مردمان ملک کامروپ خوبصوت میشدند و در علم جادو گری حکم استادی می افروزند

اکثر حکایات انجاء عقل باور نمی تواند کرد و چنانکه از نباتات انجا میگویند که بومی گلهها تا چند
 پستند اول قایم و بحال می ماند و درخت انبه بطور رنگور بزنا را می بارد و میوه آن بنه خوب است
 کوهستان بهوش که مسکن بهوش است در سمت جنوبی کوه سجار و استسپانان کن
 بهوش و آبوی نشکین در کوهستان می شود و در وسط آنماک نهری دره بسیار دو کوه چار
 عرض کم دارد اما بسیار تند و عینق است از آنجا که بالای استسپانان است و هر دو نهر به
 بنگهای طرفین بسجرا کرده و در جنوبی دیگر محاذ می نمایند بطور بر فوق آن با ارتفاع
 تعبیه نموده و بسیارند مترو دین باپی بر نهر سجرا مثل نخاوه و دست بر نهر سجرا علی زده عبور
 میانند طرفه ترانگه استسپانان کن و جمع اسمال اقبال را نیز از این آب بر همین نهر سجرا از دره
 این ملک سنج و سفید نموند میشوند و موی سر سگین از اطراف روی و گردن فرو
 بسته دارند لباس غیر از یک لنگ که شعورت توان کرد دیگر ندارند و گوشت و گوشت
 بهین نبات و وضع شبها و گوشت کمان ویر زده هم درین کوه هست و ما بین شمال و جنوب
 بنگاله پسته بلک کامروپ و لاییت شام واقع است و در میانها بهر در و وسط آن از شرق
 جانب مغرب جریان دارد طول آنیک شرقا و غربا از گوانی تا سدیة تخمینا دو صد کارو
 جبری در عرض شمالا از کوهستان قوم مری مچی و قلعه و لاند تا جبال قوم تا گله فیاسا
 هشت دوزه راه است جبال جنوبی تا کوهستان کچا و کشیر در طول الماق و در عرض
 باراد و مکه قوم تا که لاصق و کوهستان شمالی در طول باره اسی شامخ کامروپ پسته
 در عرض کشیر و گوسهای سابق قوم و قلعه و لاند کشید و درین ساحل شمال بهر
 پتیرا و تراکول و اوا فی کنای جنوبی را در کهن کول خوانند طول او تراکول است

تا مسکن قوم مری میچی و استند و در کهن کول از تک رنگی را فی تا موضع سدیت و خمر
 جنگی آنکس و از حرفی نمی تا بد اگر چه معارض از قومی و بزرگ باشد آنقدر جنگی که
 مغزش پریشان شود و بیدر فیل کلان متساوی الاعضا و صحرای جبال اسباب
 از ریگ دریای برهیا پت طلا حاصل میشود و دوازده هزار شامی برینکار مقرر اند
 هر سال فی یک نفر یک توله طلا بگر راجه دخل میا زدا تا طلای کم اعتبار که یک توله
 و نه روپیه فروخته میشود و اشرفی و روپیه مسکوک بنام راجه انجا و خر مخره یا بچ مست
 فلوس س رواج ندارد و راجه خلیه دیگر از رعیت نمیگرد و از هر خانه فی سه نفر یک نفر
 بخدمت راجه قیام مینماید و در اطاعت و حکم او تنحاون نمی و رزند و اگر تنحاون
 و سخر فی واقع شود به قتل رسند و راجه انجا بر مکان بالا میباشند و پاره بین نمیگرد
 و اگر پایی زمین رساند از حکومت و راجگی معزول شود اعتقاد آن مردم آنکه آبا و جد
 راجه بر آسمان می بوده اند وقتی از بالای نردبان طلا از آسمان زمین فرود آید
 لهذا او را راجه سگری گویند و سرگ بزبان هندی آسمان و بقول بعضی بنیست و
 گویند چون راجه انجا فوت شود خواص و خدم و حرم او خدمتگاران ذکر و در آنجا
 از استبا نخل و شکوه و رخت و لباس و فروش و سایر حوائج ضروری با چرخ کلی
 پراز و غن با او در دهنه مدفون میسازند و سر و خنما است حکام تمام بچو بچای توکی
 می پوشند متصل ملک اشام بنیت است و متصل عت خا و ما چین و در کوه با می
 جانب شرقی اشام معدن نقره و مس او برینستند و ما بین جنوب و شرق بجاده
 ولایتی وسیع که آنرا خنک گویند و عقده و چاشام بان متصلت و کیش و ملت

اینجا خارج از کیش سلام و بندوان است و سنوای ما در هر زن را بزوجیت متصرف میشوند
 چنانکه برادر و خواهر و پسر و دختر را در تصرف می آرد و در حکم و اطاعت سردار خود که او را و
 گویند ثابت قدم و راسخ دم میباید و زنان سپاه بدر بار حاضر میشوند و شوهران آنها مانند
 در خانه مانده بکار خانداری و امورات زنان میگردانند و سکنه اینجا کلمه اسوا اللوان اند و در
 مطلقاً ریش ندارند و هراسن انوار و متصل ملک زخماک ملک پیگو با این جنوب و شرق
 بگاله است و در حدود آن ملک کان جواهر خصوص با قوت و فزایدت بسیار است و فیلسف
 که در تمام عالم بهم نمیرسد در اینجا موجود است و متصل این ملک ملک کهره است که حیوانی چند
 بصوت انسان طبلش تنه از جانوران برمی و بگری هر چه بدست آرند میخورند و درین بین
 نمیبوی ندارند و خواهر خود که از ماور دیگر باشد برنی میگیرند و در حدود جنوبی صوبه بگاله
 اولیقه وقت ششم و سمرکانت سی و چهار کلهه روس جمع دارد از لانه دیول تا مالوه در
 عهد تسلط اکبر جلالت الدین آن ملک است حضرت میان محمد کالابهار مفتوح شد و داخل دیول
 اکبری گردید و در بگاله غلظت گشت و گویند که حضرت کالابهار صاحب کرامات بوده آن ملک ابرو
 ولایت باو آره تقاره گرفته طرفه اینکه در زمان مزاجت در نهر من کیون جهرد و جنگلی تقاره
 گذاشته رفته که هنوز معکوس افتاده مردم آن ملک حدی از بیم جان برآ گردن آن گو سر
 معکوس جرات نمیکند با جمله در ولایت ادریسه سکار فیل بسیار میکنند و اکثر حکام و سلاطین
 بگرفتن فیل بعرضه میدان رخ می آرند هر وقت بفرزین بندی سعی و تلاش فیلمانی دست
 در این سبب افتخار و مبالغت می نمایند و اهل آن دیار را کاغذ و قلم و سیاهی
 چه برگ درخت نار کاغذ ایشان است و از آهن بیاتی راست کرده اند که کباب آن متعلق است

و سیرگیش مانند درفش که از آن بر برگ تار هر چه میخواهند مرقوم میسازند و این رقوم آنها
 در زبانی می ماند و عتبار تمام دارد شهر مرشد آباد که از کلکته یکصد و هشتاد و دو
 دور است شهری کلاکت بلب آب بجاگرنی واقع شده بر هر دو کنار شهر آبادانی دارد
 در ابتدا شخصی سوداگری مخصوص خان نام سلمی در اینجا ساخته مخصوص آباد نام
 گذاشته بود خانه چند از دکانداران در اینجا سکونت داشتند چون در عهد اوزنگ زیب
 عالمگیر پادشاه مرحوم نواب جعفر خان نصیری که خدمت دیوانی او داشته کاظم
 خطاب شده دیوانی ممالک بنگاله سفر از گشت بعد رسیدن در جهانگیر نگر عرف داد که از
 شهر کلکته جانب شمال و مشرق تفاوت یکصد فوالت کرده است در آن وقت جا
 حاکم نشین بود شاهزاده عظیم الشان از حضور عالمگیر پادشاه بگالت بخت حاصل
 یافته از بیشتر در اینجا بود چنانکه بعد ازین ^{خواهید} مذکور شد صحبت خود با شاهزاده برانندیده به
 آنکه محال است بنگاله از اینجا بعد المسافت است از ملازمت شاهزاده جدا در مکان مخصوص
 مخصوص باو طرح اقامت افکنده و عمده زمینداران و قانون گوینان و ارباب قاتر دیوان
 خالصه شریفه را در اینجا ساکن ساخته و در کله هر یک که دیرانه محض بود محله او دیوانخانه و
 کچه ای پادشاهی را ساخته تحصیل مالواجبی مقرر کرد و چون اصالة بصورتی بنگاله
 و اولیة بانضمام دیوانی خطاب مرشد قلیجانی و عطای خلعت فاخره و طبل و علم و اضافت
 منصب سادات اندوخت بعد رسیدن مخصوص بابائی شهر بنام خود حکم کرده بود
 بر شد آباد ساختن در آن ضرب مقرر فرموده در آنکه ضرب مرشد آباد سکوک کرد آن
 وقت همین شهر صوبه حاکم نشین گردید شهر کلکته در سنین ماضیه همی بود و تعلقه

مصارف کالی و کالی نام تپی بوده که در پنجاست چون در زبان خاص ال سجا که تراوگتا
 یعنی مالک خود است و لهذا آن دو بکالی کتا موسوم شد یعنی مالک آن کالی است و
 و شرح باوی این شهر موجب قایم شدن کوتهی کپنی انگریزین است که در نظامت
 جعفرخان کوتهی کپنی انگریز که در بندر هوکلی متصل کول کهات و مغلیه بود ناگاه
 بعد از اال آفتاب که سرداران انگریز بطعام مشغول بودند زمین فروشان آفت آنرا
 معاینه آن افغان فخرین بدر وقت آن زمان و طه خلاص و مناص یافتند و تمام مال و
 استبا و سامان که بلوک می از رید و قف قهراب گردید بلکه بسیاری از مردم و چارپایان
 نیز تلف شدند و مستر جانک نام سردار انگریزی باغ بارسی گماشته کپنی را که در کول
 کهات متصل شهر بود خرید و قطع اشجار نموده با حدات کوتهی پرداخت و طرح عمارت
 سه منبری انداخت چون چار دیواری مرتب گشت و نوبت بان رسید که مستف شاه
 تیر سازان شرفا و نجبا و سادات و مغلیه که عده تجار بودند پیش میر ناصر فوجدار
 هوکلی رفته مستقیم شدند که هرگاه نامحرمان بیگانه بر بالای بام مرتفع و بالا خانه برآیند
 موجب تک پروه حرمت و بی تبری و خرابی ننگ و ناموس خواهد شد و فوجدار حقیقت
 این احوال را بحضور نواب جعفرخان عرض داشت نمود و مستقب تمامی مغلیه و شرفا
 انجار نیز روانه ساخت آنها بحضور رسید و نظم و استعاضه نمودند نواب جعفرخان
 پروانه باین مضمون که در سنخار خشتی بالای خشتی نهند و چوبی بالای چوبی نهند
 بنام فوجدار مذکور قلمی نمود فوجدار بجز دور و دور پروانه مانع شده معماران و شرفا
 حکم کرد که برای کار عمارت نروند و انعامت همچنان نادرست ماند و منسخر جانک آورده

از زده گشته شد جنگ شد تا چون جمعیت قلیل شد و سوامی یکم از چهار و یکم در وقت
 پیش او موجود نبود علاوه بر آن حکم نواب جعفر خان غالب از حاکم غلیب بسیار نهاد
 دست و پا زد و در احوال شمرده بانال و متاع خود بر چهار سوار شد و گریه و زاری
 کلان آفتابی از بلای چهار محادی عمارت شهر با قباب مقابل نموده آبادی کنای
 شهر ری را تا چندین نگرانش زده روانه شد فوجدار بجهت تدارک این فعلیه نتوانست که
 نوشت که مانع چهار شود نتواند دادند کوزه نچیر آینه سطلی که هر حلقه آن نقل کرده آنرا نچیر
 بود و جهت بسند او را اند شد گشتیهای غنیمت خشک و قوم که با زمین روی دریا با آنرو
 ساخته بدو او را قلمه تمبیه کرده پشته بسیار داشت بود بر روی آب کشید چهار و نچیر
 بنام از رفتار ماند مسترینک ز نچیر زنگی بریده راه نوز شد و چهار با پیر
 شور و ساییده هازم ولایت دکن گردید چون اورنگ زیب مالگیر و شاه در آن ایالت
 در دکن با سلطان انجلی جنگ داشت و غنیمت از چای طربت رسد غایب بنا کرد و تحویل
 غنیمت در لشکر او شاهی وی داد و در سردار کوهی که تا تک رسد فلات بحر حیات
 پیایی بشکر رسانیده مجرای دو نهر آبی و نیکی خدمتی خود بطور برسانید عالمگیر او شاهی
 از فرقی اگر زیبا را ضعیف شده استفسار مطالب کمپنی انگریز نمود سردار انگریز
 در خواستنا و در این احداث کوشی در ممالک محروسه علی الخصوص بنگال نمود
 و خواش از د جد پذیرایی یافته فرمان والا و شجاعی تمنا بمعانی محصول چهار است
 کمپنی انگریز و گرفتند بنابر رویه و وجه پیشکش و حکم و الا در باب احداث کوشی با
 کل ممالک محروسه مخصوص در بنگال رسد و شدت جانک با حکام و فیا میر از پادشاهی

مراجعت کرده باز به بنگاله آمد در مکانیکه بالفعل با چایک مشهور انگرا قانت اخت و
 وکلای نر باندان با تحف و هدایای فراوان نزد نواب جعفر خان مستشاره شد اجازت تعمیر
 کوتهی کلکته حاصل نموده احداث کوتهی نو کرده با بادی شهر پرداخت کار و باز بنگاله
 رفتن کسریج خست چنانکه کوتهی مذکور تا سحر بر این سطور موجود است و بقلمه گفته شد در
 چندین مکر عرف فرانس دانکه از کلکته بفاصله دو آزرده کرده و تقست سرداری از طرف
 فرانس در آن شهر ضابطه نظم و نسق و امور تجارت میباشد سردار انگریز در آنجا
 و دخل ندارد چو چهره متصل بندر هوکلی جانب بندر مذکور و از فرانس آنجا بفاصله
 کرده جانب شمال واقع و در آن شهر دخل و لذت و بهیچین پیرام پور رب و در آن
 ایچانک کوتهی فرقه دنیا بار است و در پنجایم سوامی مالک کوتهی که از قوم دنیا بار است
 دیگری نیست بندر هوکلی و ساکام بفاصله نیم کرده از یکدیگر واقعند پیش ازین
 ساکام شهری کلان بود و آبادی تمام داشت و جای حاکم نشین بود کوتهی رضاری
 پیکس و دیگر تجار هم در آنجا بوده چون ساکام سبب دریابری ویران شده بندر هوکلی بود
 تمام یافت فوجدارین بندر همیشه از خصوص سلطین دلی مقرر شده می آمد و با ناظران
 چندین تعلقی نمیداشت آن نواب جعفر خان نصیری ناصر جنگ و در ایام نظامت خود
 فوجداری آنجا خدیمه خدمت نظامت در علاقه خود نموده و الله اعلم و چون قدری از
 احوال بنگاله تجریر آید مجلی از سحر سازی و جاد و طراری باز گیران نیز بزرگ قلم داده بدو
 جهانگیر پادشاه غازی مرحوم که در توکل که بدست خود نوشته اند اینچنین ارقام نموده اند
 که در زمان سلطنت روزافزون من باز گیری چند از اقصای مملکت بنگاله آمده تماشا

چند نمودند که پیشتر از من هر بادشاهی او بزرگ نصیب شده و آن نیکه اول تمام خست
 درخت بر زمین ریخته پس در بارگردد آن گردیدند و افسوسها خوانند و بیکیار از چند جا
 آغاز بر آمدن کردند در طرفه العین خست توت و سیب و نازیل و شفا و انسان و انجیر و
 انگور و غیره نمودار شد تدریج بقدر اندازه خود بلند شدند شاخ و برگ و شکوفه بهم آورده
 بعد ساعتی میوه های بالیده بهم رسانیده بخصوه آوردند حاضران همه خوردند و ما میوه
 های مرغوب است یافتند بعد آن هر سه چند بر بالای آن درختان نوانج و لغزه طرز بسیار
 شدند که بخش رنگی و مقبولی و غیره آوازی آن مرغان دیده نشد بعد از ساعتی اندرختان
 برگ های خزانگی سرخ و زرد نمودار شده در زمین فرورفتند و از نظر پوشیده شدند
 دیگر و شب تاریکی یکی از بازگیران بر بنه شد بغیر از ستر عورت چیزی نگذاشتند
 آن بچسب آدر گرفته آینه جلوه در میان آن بر آورد که از شعاع آن شب تیره چون وزر
 شد و آنقدر نورانی گشت که از ده روزه راه هر کس که آمد اظهار کرد که در فلان شب همچنان
 روشنایی از آسمان ظاهر گشت که تصور کردیم که آفتاب بر آمد بلکه زیاده تر از آن روشنایی
 محسوس شد بعد از ساعتی آن روشنایی پدید گشت و دیگر گفت نظر از آن بازگیران
 بر آمد سگت و صامت بخصوه استخوانند و مطلق از باز انبساط آشنا کردند و اما
 ایشان هیچ عرض فرموده خوانی و خوش گوئی بظهور آمد که گویا هفت نفر از آن
 بر آمدند و دیگر یکی از بازگیران پنجاه تیر که ندارد حاضر ساخت و یکسان تیر آورد و یکبار
 گرفته تیری به او انداخت که همچنان در هوا ایستاده نیز نمود و تیر اول همیشه
 آچیل و تیر و بهتر یکی از ناخست به تیر دیگر نباشد تا تیر آخر است تیر از همه

جدا ساخت و دیگر بشت من گوشت و برنج و روغن و مصالح بانداز آن در دیگر بسا کلا
 انداخته و آب نیز مالای آن بختند و سر دیگر بستند اصلاً اندک آتشی هم در زیر آن نکرند بعد از
 ساعتی که سپوش آن ابردا شدند و طعام نخچه و پر جلاوت مهیا یافتند و زیاده از صد
 طعام از آن کشید بخورد شاگرد و پیگان پادشاهی که در اینجا حاضر بودند دادند دیگر قواره
 زمین خشک نصد کردند و سه دفعه برگردان گشتند یکبار قواره مذکور بچوش آمد بقدره گز
 باند شد هر لحظه بنگی دیگر آب از آن میجوید چون زمین می افتاد زمین مطلقاً نم نیک گرفت پس
 دیگر متصل آن نصب کردند که از آن آتش گل افشانی می نمود و دو ساعت این هنگام
 گرم شدند و دیگر کنیز از بازگیران آمده بحضور استاد پس باز دیگر آمده گرفتند او سوا
 گشت همچنین شصت نفر یکی برد دیگری سوار گشته از مساره بلند تر گشته انگاه باز گیری
 دیگری آمده شخص اول را معان شصت نفر بردا بر دوش گرفته تا یکم این همچنین بود
 و دیگر باز گیری دیگر آمده استاد دیگری دست در عقب او کرده ایستاد تا اینکه خپل نفر
 بر پشت یکدیگر چسبیده ایستادند پس شخص اولین زور کرده این خپل نفر را برداشته
 در میدان گردید و دیگر باز گیر را آورده گفتند این گنهار است جلا و سر کار بر احکم شود که
 از بند او جدا ساز و چنانکه جلا و نطخ انداخته رو بروی همه بنشیند او جدا ساخت پس باز
 آمده چادر را بر روی آن مرده انداخته افسونی خواند بعد از لحظه که چادر برداشته آمد
 سلامت بر خاک میچ اثری از آثار زخم بر بدن او ظاهر نبود و دیگر باز گیری مسلح و کل
 با کلاه ریسمان بدست حاضر گشته کیسه کلافه بدست گرفته آن را به او انداخت و تا بر
 کلافه نبوی بلند گشت که از نظر غایب شد پس بخوبی مبحر کرده معروض شد که دشمنان

آمده در هوا ایستاده اند من بچنگ آنها میروم این را گفته براه تار رسیان با آسمان عروج
 کرد و چند آنکه از نظر تماشای غایب شد بعد از آن ساعتی از آن رسیان خون تقاطر کردن
 گرفت اول اسلحه او یک بیک پس از آن بدعات اعضای تمام بدن و سر و زین افتاد
 و در آنوقت زنتش این احوال را از رفقها دریافت از پس سپرده بیرون برآمد چون اعضا
 شوهر خود را از همدگر جدا دید فریاد و فغان بگردد آتیره سانی در همچنان گریه کنان و دو کوشان
 بهزاران التماس اجازت سوختن خود با اعضای پاره پاره شده شوهر خوا چون اجازت
 یافت بهر غم غمیده چینی کرده در آن آتش فروخته بنحوشی خاطر خنایا که رسم مستمره این قوم است باخته
 شوهر خاکستر گردید و بر این اتفاق ساعتی نگذشته که آن شخص بهمان طرز با باریق و آسایش
 رفته بود از بالای آسمان براه تار رسیان فرود آمد و تسلیات و کورنشات بجا آورد
 گفت با قبیل نروال حضرت آعلی بردشمنان خود طغیان یافته کی از آنها که دشمن قومی بود
 هلاک ساخته باز بحضور حاضر گشتم و اسلحه و اعضای که فرود رفته از دشمن من بود
 چون بر حقیقت سوختن و وجه خود خبر یافت زیاده از و ناله و فریاد بنیاد نهاد و گفت
 که بی او زندگی بر من حرام است اگر پیشد بهتر و الا خود را نیز خون او در آتش خورم
 سوخت جزع و فرج و نوحه را از حد گذرانید خواست که متصل خاکستر زوجه خود آتش افروز
 خود را نیز بسوزد که بیک ناگاه توده خاکستر سگافت و زو به آتش تارست بر آید
 و دیگر کسب آورده افشاند هیچ چیز در آن نبود بعد از آن دست در کسب کرده دو حرم و شوهر
 کلان بر آوردند و هر دو را بچنگ انداختند و هر گاه این خور و سها بال بهم میزدند آتش از
 بال آنها گل افشان میشد تا کی ساعت نجومی با هم در محاربه بودند چون پرده بالها

دو خروس کشید بر داشتند کبک رنگین نمودار شد و بنیاد سخوانی و قهقهه نمودند گویا
 آدمی در نجانبوده بکمال پوختی نوانج بود و نبلز پرده بر روی کبک انداخته چون برداشتنند
 و مارسیا کفر دار نمودار گشته با هم دیگر خورند چندان جنگ کردند که مرث بهر پور
 افتادند و از نظر غایب شدند و دیگر بر روی من کولابی ساختند و گفتند که ستایان
 آن از آب پرسیان چون پرگشت پرده بر روی آن کشیدند برود آب مرتبه نیم تب بود که
 میدان کوه پیکران گذشتند صلا شکست گویا سنگ بود و دیگر خمیه بر روی هم نفاصله
 تیر تر تاب ستاده کردند پس اسن خمیه با بر زده گفتند که پسندید که در میان خمیه حنری نکت
 و خمیه خالی ستند نگاه یکی از باز بگران دسک خمیه دیگری در خمیه دیگر گفته که از
 جانوران چرند و پرند هر که را نام برید زخمیه بیرون بر آورده و جنگ اندازیم حکم
 که شتر مرغ بر آوردند فی الفوازین خمیه یکی و از آن خمیه دیگر بر آمده چندان جنگ کردند که
 خونین شدند و از هم دیگر جدا نمیکشند تا باز بگران آمده از هم جدا کرده در میان خمیه بر
 بعد از آن بفرمایش با با خورم یعنی شانه زده شانه جهان از میان همان خمیه و نیده گاو
 نر کلان و ست بر آورده جنگ کنانید خلاصه کلام آنکه ازین هر دو خمیه بر جانور بر
 از چرند و پرند و پرند که نام میبردند باز بگران در حال حاضر آورده و جنگ می کنند
 و دیگر یک طشت بزرگ از آب صاف پر کرده بر زمین گذاشتند یک گل سرخورد
 گرفته گفتند هر رنگ که بفرمایند که در آب فرو برده بنمایم نگاه انگار در آب فرو برده
 بر آوردند زد و بود باز در آب انداخته بر آوردند نارنجی بگذاشتند که هر چند بار بگذاشتند
 انداخته هر بار که بر آوردند رنگ دیگر ظاهر گشت دیگر گاو و سیماسفید آن آب فرو

بر دند سرخ شد باز که در آب غوطه زده بر آوردند آبی شد دیگر بار که در آب انداختند باونجانی
 گشت همچنان چند مرتبه که آن بمانند در آب انداختند هر مرتبه رنگ دیگر نمودار گردید دیگر
 قفس تکبار پهلوا آوردند از یک طرف آن که ملاحظه شد بدین خوشترنگ همانند آن
 بود و طرف دیگر که نمودند جفت طولی ظاهر شد و طرف سیم جانوری سرخ نمود و نظر
 در آن طرف چهارم جفت یک یک بر خط خال و خوش آواز ملخه گشت و همچنین در طرف
 قفس سا که سیم زدند در هر طرفش جانوری دیگر نمودار میشد دیگر قلاب کلان بابت در
 خوشترنگ طرف انداختند و چون آنرا بر گردانیدند روی او پشت شد و پشت او رو گشت
 بطرف دیگر هر چند بار که گردانیدند هر بار رو پشت شد و پشت رو گشت تا بارنگ
 طرح گیرد و دیگر آفتاب کلانی بر آب نمودند آفتاب را سرنگون کردند تا آب بنجته شد پس
 نگه داشتند باز سرنگون کردند آنرا از آن ریختن آنرا از نهادن چون در دست نگه داشته سرنگ
 زیر کردند تا آب بنجته شد همچنین در مرتبه آب آتش بنجته سوخت کرد و دیگر باز دیگر
 بخصوص استاد و دهن آن باز کرد و ستری کفچه دراز و دهن او برین آید باز کرد و دیگر سر آن
 مار کشید چهارد و عکس شده دم او بر آمد باز دیگر آنرا از دست انداخت درین شنا
 سر او دیگر از دهن او نمایان گشت باز دیگر نیز از بیرون کشیده بر زمین انداخت تا آنکه
 بیست یک ماریک قامت و جسامت کیصورت و یک جیات از دهن او بر آمدند تا ساق
 مار با هم دیگر جنگید از فطرت ناپدید گشتند و دیگر آینه بر آوردند یک گل در دست گرفتند
 انگلی در آینه هر بار برنگ دیگر ظاهر میگشت دیگر در آینه در مرتبان خالی آوردند و بخصوص
 گذاشتند بر شش برده نمود که آن مرتبانها خالی پس بر سر آنها سر روشن نمودند از لفظ

که برداشتن یکی پراز غسل مصفی و دیگر پراز شکر سفید سیم پراز دابای گرم همچنین هر یکی
 پراز قسمی از قسام شیرینامی تازه بود که حسب حکم اهل مجلس خورده لذت یافت و باز که
 آن سرپوش سخاوه برداشتن همه خالی بودند بطریق قتی که گویا کسی آنها پاک شسته است
 و دیگر کیه آورده از میان آن کتاب گلستان آورده بدست حضار مجلس دادند که همه دیدند
 باز در کیه گذاشته که بر آوردند دیوان حافظ برآمد چون در کیه نهادند کتاب دیگر بنظر
 رسید غرض که هر یک کتابی علیحده مری میگشت و دیگر زنجیر آهنی طولانی مقدار نجاه و غنه شاک
 آورده در هوا انداختند آن زنجیر در هوا است تا بطریق قتی که از جای آویخته باشند پس
 سگی آوردند آن سگ زنجیر گرفته بالا رفت چون بس زنجیر رسید پدید شد پس
 ضری کلان آوردند او نیز زنجیر گرفته بالا رفت چون بس آن رسید پدید گردید و همچنین
 شیر و لنگ و هر قسمی جانوران درنده حاضر شده زنجیر را گرفته بر بالا صعود کردند چون
 بانتهار رسیدند چنان ناپدید گردیدند که اثری از آن باطاهر نشد نگاه زنجیر را فرود آورده
 در کیه کردند و دیگر لنگری خالی آورده سرپوش سخاوه در حضور گذاشتند بعد ساعتی
 که سرپوش برداشتن پراز لیمو و گوشت لذیذ بود که بخارا زردی آن برنجوست و باز سرپوش
 گذاشتند چون برداشتن لنگری مذکور پراز فیولی و کشمش و بادام و قیمة یافتند نگاه باز
 سرپوش سخاوه چون برداشتن لنگری پراز گله و پاچه است همچنین چندین مرتبه که
 سرپوش سخاوه برداشتن هر مرتبه خوردنی تازه بنظر می آمد و دیگر طاس کلانی با
 سرپوش حاضر کردند و آنرا پراز آب نمودند که غایب در آن چیزی نبود پس سرپوش
 بر آن سخاوه برداشتن در میان آن هفت لشت دانه ماهی یافتند که میگردیدند باز

سپوش گذاشته که برداشتن مرغابی در آن نمایان بود آنگاه باز سپوش بر طاس نهاد که مردان
 چهار بار کلان در سپیده میان آب نمودار گشتند همچنین با این دست و جانوران غیر مکرور
 یافتند و دیگر بازگیری انگشترهای آورده در انگشت خود کرده چون از آن بر آورد در انگشت
 دیگر نمودنیش نبردند چون در انگشت دیگر کرد اما س شد چون در دیگر کرد و نیز در
 و دیگر یک تیر تیراب راه را شمشیری برهنه را دم بالا نموده در زمین نصب کردند باز یکی
 شده پهلوی آن سخاوه غلطان ازین سرب آن سرفت باز از آن غلطک ده پیشتر آمد که صلا
 به پیش آن از نرسید و دیگر باضی سراسر کاغذ سفید بست من و او ند چون نیک نظر کردم
 ابتدا الی آنها بجز کاغذ سفید چیزی دیگر بنظر نیامده عرض کرد که باز ملاحظه شود چون نظر کردم
 در صبح افشان کرده جدول کشیده و لوح و پرگار در آن ساخته نمودار گشت ورق دیگر که
 کردم رنگ کاغذی افشان کرده در هر دو صفحه توری مردوزن برابر کشید بنظر آمد
 چنان پر تکلف که کار است او پند معلوم میشد ورق دیگر که باز کردم رنگ زرد کمال
 خوبی و افشان تصویر پروگا و در انگشتر بود و ورق دیگر رنگ سبز افشان کرده نمونه
 سبز با عارت پر تکلف بر آن مصور گشته بنظر آمد ورق دیگر که گرد ایندم رنگ کاغذ سفید
 و برن مجلس رزم کشیده که در پادشاه با بهر گیر بنگ و جدول مشغول بودند جمله سرتی که
 باز میگردم رنگ کاغذ غیر مکرر و صورت نو و مجلس تازه بنظر می آمد الفقه او روز و شب
 نگاه باز می و تحریر سازی این باز گیران جادو کار و نادره کاران سامری کردار افسا
 پیری خاطر مقدس بود پنجاه هزار روپیه نقد با خلع فاخره مرحمت کردم همچنین با
 رد دیگر شاهزاده او خواندند چندان انعام نمودند که قریب و لکه روپیه سوای خلعتها باها
 رسید این علم اظهار میگویند انتی تا اینجا عبارتت جهانگیر شاه است که از خط اول

برواشته شد جزیره الشاد در انجا همه زنان باشند و مرد در میان آنها نبود بعضی گویند
 انجا آیمیت غسل کردن در آن آب گل گزیده همه دختران آیند و بعضی گویند انجا بعضی خستیت
 که در انجا است سم قرص است در زمین کوه انجا شگافیت که ولد از انجا ان شگافیت
 گذشت قاصع بیابان است میان عمان و حضرموت حبلین در وقت توجیه همان در آن
 بیابان آوازی بشنوند که ای فلان ابن فلان بجای ساعت اینقدر دریم است چون همان
 در آیند مطابق آن به پیر رسد کسی نیاده ترزان بخرد و گویند که نیر از بلاد هند است که اکثر
 غنفل از انجا با طرف برند و درخت بقم نیز در انجا است و آن چون درخت انار است برگ
 آن چون برگ عناب جزیره حامه نیز در آن خود است در انجا صنفی انار است که رو
 ایشان بر سفید آنها است و انجا گویمت که روزانه دو و عظیم زمان می نماید در شب شش
 نزدیک آن نمیتواند رفت جزیره سلا نیز در بحر هند است صندل که فوار انجا بلاد
 برند و در انجا چشمه است که می جوشد و لقبه است که در انجا فرو میرود و قطره ای که بر کنایه
 میماند اگر روز بود آنها سنگ سفیدند و اگر شب باشد آنها با طبع قلم است و بلاد
 که توی بالای آن کوه آب می آید و مزارع بسیار است و در حوالی آن صنفی است از مرغان بر صورت
 تری و اگر در پیش مرغان طعام مسوم آورند آب چشم آن جانوران و نشود و مانند
 آنها ای سنگ سفید گردد و طلا کردن آن دانه با جراحات نهایت سودمند است
 در غیر آن موضع نریند اگر چه پیارند و زیاده از یکسال نریند هر چند نریند
 در آنجا در انجا است هر گاه خشک شود و بخورد بوزیر بادش در آن فتنه پانچاه
 در سنگ تخمین بشود خاک است این تابش باشد از انجا با طریقی که در انجا
 در انجا

بنوک خامه داده آمد الحال پاره از کیفیت اقلیم نیز آید آورده شود لکن طبعیت خود درخت
 در عقده دوم را ز گهر کرد و پاره بر سر آن که ز بخت بلند درج سیم را یکشایم ز بند در کشم
 که هر یک سوز از پی آویزه گوش خرد **الاقليم الثالث** این اقلیم تعلق به سج دارد و
 مالی انجا احرار اللوان باشند بتدلی این اقلیم از حد شرق از بلاد چین بود و بر جنوبی بلاد باجوج و باجوج
 و تمامی بلاد هند و جنوب بلاد ترک و وسط بلاد کابل گذر و پس با مصارقه دار و دور وسط
 کرمان و کرمان و سیستان و بلاد فارس و عراق و جنوب یار بکر و شمال بلاد مغرب و وسط و آستان
 بگذر و پس بر بلاد مصر و اسکندریه و وسط قادیسیه قیروان و بلاد طنجه گذشته به بحر اظم منتهی
 شود چون زمین مقدسه بنامی یار کناحوله مهبط صفیا و مولد و ماوای انبیاست تیمنا شروع
 در آن می رود **شام** ولایتی است وسیع حق تعالی آنرا از ارض مقدسه خوانده و حضرت
 رسول صلی الله علیه و سلم بر زبان معجزان گذرانیده که نیکویی زده قسم است نه قسم **شام** است
 و یک قسم تمام جهان از خواص شام یکی آنست که هرگز از وی خالی نبوده و ابدان که بنفاد
 تن از شام میباشند و عجایب المخلوقات آورده که یک ارش زمین نیاند که جبریل و سجا
 نزول کرده باشد و یک لکه و بیت ^{۱۰۰۲۴} چهار هزار پیمبر اکثر اژان دیار بر خاسته اند صاحب
 مساکت و مالک آورده که غربی و شمالی شام روم است و شرقیش با دینا آلمه است تا اوقات و جنوب
 حد مصر و تنبیهی اسرائیل است بهترین ولایت شام فلسطین است و ابتدای نیز از وسط دار
 المکاشه بیت المقدس است **بیت المقدس** مهبط وحی و محل توطن انبیای نبی اسرائیل
 بوده است و آن شهر را عبری ایلیای خوانده اند و اورشلیم نیز میگفته اند و در آخر زمان
 نامه عالم خراب گردد و آنکه مبارکه مدینه طیبه بیت المقدس و قیامت حشر و نشر عالمیان

گشتی آن مدعی کد آب استخوی و طور زینا که می است بر شرفی بیت المقدس مشرف بر مسجد اقصی در
 حدیث دارد و شاکه چون ام المؤمنین حضرت صفیه رضی الله عنهما که از اوج مطهرات آن حضرت است
 صلی الله علیه و سلم برای زیارت بیت المقدس تشریف بردند و از نماز در مسجد اقصی فارغ شدند از آن
 مسجد آمدند کوه زیتا صعود فرمودند در آنجا نیز نماز گذاردند و برکناره آنکوه ایستاده ارشاد کردند
 که از همین جا بروم روز قیامت تفرق شوند بعضی به بهشت وند و بعضی بدوزخ رسند و این
 کوه است که حضرت عیسی ازینجا با آسمان برده اند و مکان از انصاری تعظیم کردند و میکنند و بر
 آنکوه هیلانه نام فرنگی زنی کینه بنا کرده بود و در میان آن کینه قبیله ساخته ^{عبدی میگفتند} _{خندید}
 رفته آن کینه منهدم شد لیکن بالفعل در آن درخت خرنوب بنطی است و متصل آن مسجی است
 و باید آن مسجد غایت مهم درم بسیار برای زیارت آن مکان میروند و آن درخت را ^{الغیة} _{خوردند}
 میگویند چون صلاح الدین بیت المقدس را از دست فرنگیان استخلاص کرد تمام زمین ^{طوری} _{تیار} را بر
 احمد بنگاری و شیخ علی بنگاری با التوییه تقسیم کرده وقف نمود این در بغداد هم ذمی حجه سال
 ۵۸۳ هجری ^{۵۸۳} پانصد و شهاد و چار و اقصی آن زمین تا بحرین سواد در دست تصرف زیارت شیخین
 مذکورین است و مشق ^{۵۸۳} در الملک بلا دشام است سخت ارم بن سام بن فوج در آن حدود
 باعی ساخت با عقاد بعضی بان ارم که در میان طوایف امم است ^{است} _{باید} در عبارات از آن
 آرم شد و عادت بقیل بهشت هم ^{۵۸۳} زمین فرزندش ^{۵۸۳} بنا کرد و بقول بعضی مفسرین ارم ^{۵۸۳}
 العادلی ^{۵۸۳} اینکایان ^{۵۸۳} موضع است ^{۵۸۳} زمره گفته اند که دمشق بن فال بن مالک بن رفح بن سام
 بن فوج است بر آبادی آن شهر گماشته قولی آنکه پدر ابراهیم حلیل و مشق را احداث نموده
 و سکندر رومی تجرید آنهارت فرموده و جمعی بر این گفته رفته اند که از معجزات ^{۵۸۳} _{سور}

مخالف
 ۶۵۲/۱۱۲

به تقدیر شصت و یک لطافت نشان نداده لطیف همیشه شصت و یک تازه صحرا مقام
 عشرت و جای تماشا: باغش گل میدان جوش لاله: مکان ساغر و جایی پیاله: سرود و
 رود و هر کوی و بزرگ: در عالم کرده اینجا عیش مسکن: حضرت رسالت پناه چذرت از نزدیک
 و شوق گذشته و بقدم خود آنکس شرف نساخته بر زبان حق ترجمان گذرانیده که در شوق
 بهشت دنیا است چون مطمح نظر من عقبا است قدم من آنرا سپرد و در آنش هیچ منزل و
 و بزرگ و بازار نیست که خالی از آب و آن باشد و عمالت عالی و اسواق تجلف و حما
 نیک و چندان دارد که زبان از کیت و کیفیت آن بجز اعتراف مینماید از جمله عبارات مشهوره
 آنشهر یکی مسجدی است که ولید بن عبد الملک بن مروان در آن شهر شهادت یافت و هفت
 آنرا بنا نهاد و در تعمیر و تزئین آن مسجد که بقعه در عالم بدان زینت نیست و تورا
 یافت غایت اهتمام سجا آورده و بعد از مسجد قصی بدان کفایت و لطافت مسجدی ساخته
 نشده هفت ساله خراج ممالک شام صرف آن مسجد شده و این مسجد و طبقه است تمام فرش و ستونهای
 آن از سنگ خام است: سقف و جدار آنرا از لاجورد و طلا منقوش بقوش غیره کرده
 اگر کسی عسری خود را صرف ملاحظه و مطالعه صنایع و بدایع آن نماید عشرت عشرت آنرا ندیده
 باشد در نظر هم پس یکی باغ رنگین سجا: بدنیاز خنجر بین یادگاره: زبان فلک طاق فیروز
 خشت: نموداری از قصر باغ بهشت: زحل از این عقده و لکن او: طالع منی و طالع تاج
 زسقف و جدارش بوقت عبور: نگه غوطه خورشید: بریای نور: کند پاره: در من: پس آب
 تاب: باگیری بر تو آفتاب: و حاصل اوقات آن مسجد هر روزه هزار دولت نیاز
 بوده و دولت دنیا صرف روشناسی آن عیشه و در ظاهر مشوق کو بهست معلوم

تعابیر نبی و اولیاد را بخامنه است که آن را علاج الیوم خوانند گویند که چهل گنجبر از
 سنگی در بخارذات یافتند در زمینی است که فابیل و بابل را در آنجا قبضل آورده حضرت
 ایوب پیغمبر علیها سلام در یکی از مضامین دمشق بوجود آمده و آن موضع الحال بدین آویز
 شصت دور چشمه که آنرا آنجا پیدایشده امروزه جارت محمد بن جریر طبرست
 آورده که سن در سال سیصد و سی بد آن چشمه رسیدیم و از آن آب آشامیدیم و هر چهار
 روز آن چشمه آب آشامیدیم شش ماه قبل شده و هوای دمشق بجزارت مایلت و آلتش که از
 بعلبک می آید که اکثر فواید باغات در میان درختان جاری میشود باین جهت گونه نفع دارد
 و دمشقیان به ولایت و نشاط مشغولند و اکثر اوقات بار تکاب مناهی و ملاهی مشغولند
 و الله غفور الرحیم طبرست شهرست نزدیک دمشق و در آنجا حمامی است که بر سر چشمه
 آب گرم ساخته اند آنجا حمام آبش ندارد گویند آن موضع دوازده چشمه آب گرم است
 نبات خوشبو هر یک مخصوص بعلاج مرضی است چون صاحب مرض آن چشمه غسل
 کند شفا یابد صاحب تخم انار آب گوید که در طبرست شهر عظیم است که نصف آن آب گرم
 و نصف سرد که این بر دو آب با یکدیگر آمیخته نشوند و قبر لقمان حکیم آنجا است گویند
 هر کس چنان عمل کند نبات کند حکیم شود و در آنجا هفت چشمه است که در هفت سویه
 از آن آب بسیار بیرون آید و هفت سال و یک روز یک بار باشد تا صحره قمر است قبر
 طبرست اهل قمر حضرت مریم علیها سلام تبت کرده بودند بشومی آن بر دختر که آنجا
 متولد شود از مهر نکابت نشود نوشت او عاری باشد و در آنجا درختی که نمره آن
 زنی باشد که او را در غنچه در دست و او باشد و موضع فرج او مفتوح بود و درختش

شکست بر هوا معلق که اثر قدم نبی مقدم پیغمبر خیز زمان صلی الله علیه و آله و صحابه و ائمه کبری
 الظاهر است و آنحضرت در شب زناجما بعران توجه فرموده و آن سنگ با وقت رسول تعالی علیه
 الصلوٰه و السلام قرب و در خاک زمین باخته بود که آنجناب فرمودند که کفنه همچنان معلق بجبال خود
 مانده و محراب حضرت ذکریا و محراب حضرت مریم و گری حضرت سلیمان علیهم السلام که در آنجا بوده
 خدا یاد میکردند و آنجا است و محراب حضرت داود در بیرون شجره و معتبرترین محراب بمقام
 خلیل الرحمن علیه السلام است که در سیزده میلی واقعت و دوازده فرسخ بیت المقدس میبود
 که آنرا ماصره الخلیل خوانند و لاوت حضرت عیسی در آنجا بوده و عیون نیز از آنجا نجاتی خوانده و بعضی
 گفته بکنند آنرا انگریان هم همین است که حضرت عیسی علیه السلام در بیت المقدس بود که بر نشانی مسجد
 المقدس است در سال چهل و نهم جلوس فیض شب شنبه پنجم قانون لاول تولد یافت
 و هم در بیت اللحم با همان شافقه قبر حضرت ابراهیم و اسحق و یعقوب و یوسف و ساره و مریم علیهم السلام
 در آنجا است و در عهد پارت بهد خود حضرت صدیق اکبر رضی الله عنده محراب مسجد قصبی را برت کعبه است
 ساخته در سه چهارصد و هفتاد و نه فرنگیان در آنشهر مستولی شده بودند محراب خراب ساخته تا خود
 در تصرف درآمد پنصد و پونج ازال یوبان فرنگیان انزل کرده بتصرف آوردند و شاعری مسلمانا
 ساخته محراب باز درست نمودند از آن حال در دست مسلمانست و بنوقت در آنجا عمل
 سلاطین عثمانیه است حضرت دوازده و غلبه اسلام و یونان و شیب و آریا و انیل و غیره
 که یاد عیسی و یحیی علی نبی و علیه السلام جاریه بیت المقدس و ضافات آن متولد شده اند و
 در آنجا است و این مسجد اقصیٰ مضامی آنست منسوب بود بر کس دعوی کردی که از اولاد
 او را گفتند می که این عسلا اس نماید اگر دعوی صادق بودی متضرر نشدی و الا صا طاهر

قسمت میکردند هرگز نیکه بجلب موسوم گردید چه در لغت عرب جلب بمعنی شیر و شیان باشد
 گویند در آن نواحی چاهست که هر که را سگ دیوانه بگزد که پیش از گذشتن خیل روز آب سحاه
 بیاشاید شفا یابد در سنه ۲۲۷ کسبید و بیست و چهار از دمای در حلب سدا شده بود که دوازده
 فرسنگ از قف نقش گناه نیز است تا بقدرت الهی از نظر غایب شد میراق قیر است
 در حلب در آنجا معبد است که چون بیماری شب در آنجا گزارد در خواب می بیند که شقایق
 در فلان چیز است تخلف نکند و آنجا قسمی از اشجار است که برگهای آن چون چرخ غرون
 باشند و چون از درخت جدا شوند آنجا معیت ندهند عین چاره وضعیت از
 مواضع حلب در آنجا عموم است از سنگ تیریم چون آنرا بیندازند زمان آنجا انقدر بعلته
 شهوت مضطرب شوند که بی اختیار از مردان اجنبی و بیگانه طالب جماع گردند تا عمود مسعود را
 باز قایم کنند اگر این ستون در بهیجایی قوت بیاورد حق مردان اثری نیست اما محاله مردم
 آنرا بهر خبر تقییل ولایت خود می آوردند و قعود آن عمود محمود همیشه در صره از حدود
 شام است و آن زمین بود را قبول نکند اگر در قبر اندازند قبر او را بیرون افکند و دیگران
 آنجا را بعد ولادت بکارت عود کند معنی در میان حلب و فرات واقعه از اینگونه است
 درون شید نیز آنرا عمارت کرده عسقلان بر ساحل بحر شام واقعه عبادت
 سلام گوید که تاج دنیا شام است و تاج شام عسقلان از پیغمبر علیه السلام نقل میکنند که
 هر که از عسقلان بغزای بیرون رود بعد از شصت سال بمیرد و درجه شهدا یافته باشد
 قیروان داخل ممالک فرقیه است در آنجا دو ستون است که جسم آنها با حجار و جواهر
 مشهور شاهپت ندارد و در مجعد پیش از طلوع آفتاب از آن ستونها آب ترشح کند

در سایر دریاها اصلا آب موجود نباشد معراوه شهر است بقیروان در آنجا راهی بقطنطیه
 میرود و مسافران در وسط راه روند اگر همین بسیار منحرف شوند در زمین فرود روند که آن زمین
 چون صابون تازه چرب و نرم است از طایفه شهر است بزرگ بدریای روم با بزرگ است حتی
 و عمارت باشی آن دختر روم بن عمر بن سام بن نوح است قلعه انطاکیه سیصد و شصت برج است
 جهت محافظت هر برجی در قدیم چهار هزار کس انصار میبوده اند در ازمنه سابقه درون انطاکیه
 پشه بود و در بیرون آن مقدار بود که کسی از پشه قلعه شصت بیرون کردی تخمینا یک کعبه
 دست می سپیدند ناگاه مناره از رخام که در آن بلده بود شکست از درون آن و حصان
 مس ظاهر گشت و مالا مال از تمثال پشه بعد ازین واقعه درون شهر نیز پیدا و نیز در آنجا بود
 که گریه از صید و عاجز است حمص در آن بلده هیچ آفریده از مار و گزوم ضرر نیابد و اگر
 جامه را از آب حمص بشویند مادام که آنرا بیرون نکند در هر جا که باشد گزوم متعرض
 در بعضی از نسخ بنظر رسیده که بر روی یکی از مساجد حمص تمثالی است نصف آعلی آن تمثال
 مشابه انسان و نصف اسفل بصورت گزوم چون پاره از گل پاک بر آن صورت نهند و آنرا
 در آب نهند و گزوم گزیده از آن آب بیا شد شفا یابد مخفی نماند که اینج بجر که در هیچ
 سکون است یکی بجز شام است که آنرا بحر الروم و بحر افریقیه و بحر کبیر خوانند طولش
 از مغرب تا مشرق چهار و نهصد فرسنگ است و بعضی جا عرض رومی دو سیت فرسنگ
 چون بجد و شام رسد دو سیت و شش فرسنگ گردد و دیار اندلس بر شمال بلاد مغرب
 بر جنوب این دیار است و اکثر رودها که در روم است بین بحر پیوندند و در شعبه ازین دریا
 میان قلیس و در آید یکی را خلیج ادریس دیگر را خلیج یونان گویند و درین بحر دو سیت

شصت و دو جزیره معموره است که تجار بجا در آنجا سید اند و بعضی خرابی اند که در آنجا
 رفت اما بجز مغرب که آنرا دریای اندلس و بجز طنجیه و بجز الاسود و بجز اکبر نیز خوانند ابتدا ایشان از
 اقصای جنوب از برابر ارض سو دست و بر حدود سو سوین بلاد اندلس و قبرس گذرد و
 بجانب مشرق جاری بوده برابر ارضی غیر مسکون عبور کند تا به بجز اعظم منتهی شود و در آنجا
 الا در آن مسطورت که بجز و قیانوس این دریا و سفاین و مراکت تجار بسبب کثرت تلاطم و
 کثرت طلمت و تشار در این بجز جریان نیاید مگر قریب سو اهل این بجز روند و اندک منفعتی
 گیرند صاحب عجایب البحار گویند که درین بجز وضعیت که از ابرج البحرین گویند و
 آن محلی باشد که بجز بند باین دریا پیوند و در آنجا مناسطه ساخته اند از سنگ که صند
 گز از قلع دارد و در آنجا جزیره ایست بغایت معمور و این دریا بشکل مغرب با هم می پیوند
 چنانکه از هنگام طلوع آفتاب از زوال آن مغرب بگیرد و در بجز بند بریزد و از زوال تا غروب طالع
 بر عکس باشد و در شعبان بجز مغرب معموره ارمن در آید یکی را خلیج اندلس و دیگر را خلیج طنجیه خوانند
 و سایر خدم جریان سفاین حال جزایر این دریا معلوم نیست جز از خلدات که ابتدای آبادی
 و نیاز طرف مغرب آنها میگرفتند درین بجز معمور بودند اما این وقت همه در زیر آب آمده اند
 و منفعتی نماند که شام و لایبت وسیعی است که اگر در صد ذکر تمام شهران این دریا بگذرد و مطالع
 کنندگان از ملالت افرایدند اینی ازیمی و بدانه از خرمی اکتفا شد مصر به مصر بن ابرین عام
 بن نوح علیه السلام منسوب است از جمله اعظم بلاد قدیمه بود و تجارت و زراعت و آبادی
 و شهرت در میان طبقات نام امتیاز شناسان دارد و معموری و آبادی و کثرت باغات و شادمانی
 آن راز منته سابقه بر تبه بود که سبب غرور فرعون شده گفت ایس که ملک مصر بود

تجوی من تختی و از نواد برانش یکی رود نیل است که از معطیات آنهار ربع مسکون است و از
 جانب جنوب شمال میزود و بر خلاف دیگر آنهار و ابتدای آن از پس خط استوا بود از ^{جبال}
 قمر و جبال روم منتهی شود و نهری در از تر از وی در تمامه ربع مسکون نیست زیرا که یکا سه راه
 در میان بلاد اسلام رود و ماه در میان دریای بنگ نوبه و چهار ماه در صحاری و خطی
 و در زمستان تمام بهای روی زمین بجا آید و رود نیل سبب است که چون در بلاد مائپستان
 شود در پس خط استوا زمستان بود چه آفتاب از سمت الراس ایشان دور تر افتد و باین
 بلاد نزدیک تر شود چون اینجا زمستان وی نماید آنجا تابستان بود عبدالصمد بر این
 در انساب العجایب نقل میکند و صاحب روضه الصفا نیز می آرد که سبب ارتفاع و همچنان آن
 است که بحر روم در فصل خزان بجهت آنکه مطایح اشعد کواکب واقع شود همچنان کند و موج
 زنده از مواضع خود مرتفع گشته پس و چون سرد می شود نگذارد که آب نیل در وی برود
 بر آینه رود نیل رجعت کند و اراضی مصر ملوگ رود چون مقدار کفاف بحصول پیوند و بار سجا
 جلت غلظت با و جنوب را فرمان دهد تا آب بحر روم را بکشد و جاری گرداند پس دیگر باره
 نیل بر گردد و این معنی از عجایب قدرت الهی است و اهل مصر را مقیاسی بود که بان مقایسه
 و نقصان آب معلوم کنند و آن در میان موضوع است بر آن خطی چند است که از آن دستور
 کفاف اهل مصر معلوم شود و آن تا چهار ده خط باشد و چون بشان زده رسد خیر و منصف
 حاصل آید و غایت زیاده و کمبود خط بود هر گاه ازین بیشتر شود به مصر خرابی راه یابد و چنین
 چون از چهار ده کم گردد یکانه غلظت بحصول نی پیوند و گویند این مقیاس از موضوعات
 یوسف صدیق است **علیه السلام** چون در زمان هدایت نشان ناطق بالحق با حق **الصلوة**

حضرت امیرالمؤمنین عمر ابن الخطاب رضی الله عنه ششمین دست عمر و عاصم مفتوح شد و مصر بنا را
 بشارت رسانید که حضرت رسول مقبول صلی الله علیه و سلم به نیکو سی با شما امر کرده با آنچه که ما
 حضرت اسماعیل علیه السلام پدر عرب از نبات ملوک بر نموده آن ازان بشارت بپنجه و مسر
 از نواد را مور که در زمان حضرت عمر و عاصم در مصر الجبل آوردن بود که مردم مصر بوی مسر
 داشتند که رود نیل را سنی است هر ساله که تا مرد و بواجبی بان سنت قیام نمایند و ^{طریقه}
 مسلو که هر ما نیز جایز و مباح بنماید در عهد و عاصم رسید که آن بپیت گفتند که چون بارزده
 شبانه روز از فلان ماه بگذرد ما را دختری در غایت حسن و جمال و شمایند غنچ و دلال ^{نظم}

مشکومی و غنچین بومی ماه روسی بلال ابروی شمنی بومی از جوانی روسی
 ضلین سات غنچین کیسو از در این گش کردن پر دزمی و مشک جیب و دامن پر
 پیدمیداید ساخت و پدر و مادرش ابانواع رعایت نداشت آن فخر را باصناف حلل
 و جواهر نفیس شمن مزین ساخته در جای گفتند از میانه ردیبل بیدار داشت تا آب وی چون
 زند و بچران آید عمر و گفت قواعدین شمنی که افع بدعانت شعیبت از اقدم بان
 امر مذموم مستناع نیاید و بدرتیکم اهل اسلام بهم بنیان رسوم جاہلیت نموده ابواب
 سعادت بر وجه خود کشوده زدیگ انالی صله کرده گفتند ما را حضرت نسبت معهوده خود

ده یا حضرت جلالی و من فرما که امور معاش بان جبریان نیل اجرائمی باید عمر و عاصم نامه
 با امیرالمؤمنین عمر بن خطاب رضی الله عنه نوشت و کیفیت با اجرا سخاوت است امیرالمؤمنین بطاقت فرستاد و کرد که
 بطاقت را در رود نیل اندازد و بنجامه هدایت علامه بران بطاقت نوشته که من عبد الله عمر
 امیرالمؤمنین اما بعد یا ایها النیل ان کنت تجری من قبالت فلا بد ان کان الله الواحد ^{الضی}

یجریک فاسأل الله الواحد القهار ان یجریک عمر و عاصم بطاقه را برداشته است و
 اعیان و عامه مصر را جمع کرد و بر روی نیل آندید یک و از قبل از میعاد هر ساله حال آنکه میسر اول
 از دیار برکنده مستعد جلانگشته بودند در حضور جمهور بطاقه را در نیل انداخت چون خطاب
 حضرت عمر خطاباً رسید در زمان یحییان کرده روان شد بر تنه که شازده گز از اقطاع
 و به محل خیر برکت شتافت از آن بازالی یونانها هزار گز سر کشی کرده خواهد کرد و نظم
 ای خوش سلطان که باشد هر زمان حکم او بر آب و برایش روان موی
 در مشت تو فرمود است: نایب است و دست او دست خدایت و دیگر از جمله
 عجایب نبی الملک ابرام مصر است و آن عبارت از چند گنبد است که حکمای سلف ساخته اند
 بروایت بعضی حمیر الموفکی آنرا بنا ساخته و در مدت هفتاد سال با تمام رسانیده و هفتاد
 هزار مرد در آنجا کرده بعضی گویند که حضرت ادیس پیغمبر را که در سان حکما بهر سن الهام
 شهبوت بوی سماوی معلوم شده بود که در عهد نوح علیه السلام طوفان عظیم خواهد شد
 که همه عالم را فرو گیرد هر آینه گنبدی ابرام بنا نهاد و تصویر جمیع صنایع و آلات و ادوات
 خوفاً لذاب العلوم و الاثار در آنجا نقش کرد و بر بنیادی آبا و اجداد خود بازر و خواهر
 در آن مکان دفن فرمود و بزر بر آن قبه ساخت و آن گنبد عالی در دو فرسنگ است
 تعمیر یافته کو چکترین آنها از عمارات بزرگ عالم لغایت کلان مرتبت و در زمان حضرت
 یوسف در مصر غلات را در آن گنبد با انبار کرده اند از آن جمله است گنبد بزرگتر است و آن
 سه گنبد یکی کو چکتر و آن دو گنبد بزرگ را هر مان گویند هر یک از هر مان چهار صد گز
 چهار صد گز است و اقطاع آنها نیز همین مقدار است و بهر چه آهن و فولاد در آن

نژاد آن گند که سیصد در سیصد گز است نوبتی از مشایخ بادشاهی از پادشاهان مصر را بنام
 آن گند بطبع خزانه ترغیب نمود پادشاه با بسیاری سپیداران بابل رفتند و ستین بدین تجارت
 مدتی بوی برانی گند غایت سعی بجا آوردند اندکی از آن ویران شد چنانکه از نظر بنبیده در دنیا
 و در نزد یک چنان نماید که گویا روی آن دیوار را خراشیده اند و برخی را اعتقاد است
 که طلسمی است هر که با آن کساون طلسم محصر بود از آن بخشی باید موی باین قول بعضی موی
 نوشته اند که شخصی از بزرگان را و گان مصر پریشانی دریافت و بقصر و قافه مقبله اگر در مطنه
 آنکه شاید و از آن طلسم نصیبی باشد هر روز بقبه نامی بر آن رفتی و نطق احتیاط را وقف
 آن ساختی تا روزی ورق پاره یافت که بر آن نوشته بود که آن فلان طرف قبه کوچک چون
 بهشت درع بپیماید البته چیزی یابند او بداند عمل محموده صدوقی ظاهر شد از آن چون
 سله را باز کردند کاسه از آن برآمد که قرص طلسمی در میان آن بود صدوقی را کرده کاسه
 با قرص طلا برگرفت و بشهر آمد و طلا را با صرف برده چند شرفی در عوض بستند چون بخانه
 آمد طلا در میان نر خود مشاهده نمود دیگر بار با صرفی فروخت باز طلا در میان نر
 و دانست که این طلا را خاصیت بسیار خرد فروشد باز پس آید ازین سبب مالی بقیاس
 حاصل کرد و کاسه خاصیتی داشت که چون آب در روی کردندی شبانی شدی که در مصر
 مثل اشرب نبود پس در که در وینیل خانه بساخت و خمر فروشی اختیار نمود چون
 خمرش بهتر بودی و از آن نر فروختی هر آنکه موم مصر روی بوی نخواهد کسادی
 سماع دیگر خمر فروشان افتاد آنها در تفحص احوال کوشیده حقیقت را بیک مصر
 نمودند ملک و را حاضر ساخت و آن کاسه طلا از موی بستند و در آن را الهاد آورده که

شخصی را در مصر طلسم کشائی بدست افتاد و در حوالی قبه بگلان زمین حاضر کرده چاه بی ظاهر
 شد که هر که نظر و آن را بگذری چندین اژدها در نظرش آمدی و او طلسم کشائی که شست نگاه
 افکن همه ناپدید شدند پس باو تن بدرون آسپاه رفت چهار صدفه بنظرش درآمد در
 هر صدفه ده خم زربین سخاوه بودند و بر سر هر خمی شیرینی از زر تعبیه کرده که هر که دست پیش
 آن خم بردی شیرین بچشمش میجو ساختند و همچنین در هر صدفه خمی از جواهر بود
 شخصی از آن جماعت جرات کرده سه دانه از آن برداشت فی الفور از نظر آن جماعت ناپدید
 پس از ساعتی دیوار خانه شکافی بهم رسانید بر اثر آمدن سربریده ظاهر گردید و آن جماعت
 چون طریق تصرف آن نمی دانستند مجبور می تمام بازگشتند حضرت مرعفی علی کریم الله
 وجهه ابجلی از صورت طلسمش که گرگی است جانور بیخ پاپیه را در نیجه گرفته تاریخ ایام سخا
 معلوم فرموده اند و ارشاد کرده که بنی الهومان والنسری والسرطان ازین ظاهر
 میشود که تقریباً پنج هزار سال پیشتر از خلقت حضرت آدم ابو البشر علیه السلام از بنی جا
 بنی یافته چه حال آنست و در جمعی است و نسرد و هر سال یک برج طی میکند صاحب شخصی
 الاصحاب شیخ احمد شرجی و صاحب بید بروایات مختلفه میگویند که هزاران از سنگها
 بزرگ بنا کرده اند بخی که هر دو جانب آن سوراخی کرده و سلاخی اندازند آن سوراخ
 داخل نموده و همچنین سنگی دیگر بر آن سلاخ نصب کرده و در جنب سوراخ رصاص گذاشته
 انداخته و آن سه هر مست از قنار هر یک اندازها صد دره یکی است و آن با نصد دره
 از بنی است و اصل آن جرات آنها نیز صد دره مذکور گویند هر صدفه بی خزانده است
 و آن که قسری است سالتی در آن جواهر است و فی الحال خبزی است

اشکال غریب و سلاح نیکو گذاشته اند و در هر مثنوی بیات فلکی که او اکثراً مرتسم کرده و در آن
 حالات از منتهی ماضیه حال ثبت کرده اند و در هر مثنوی این اخبار کاویان است که تا به حال
 سنگ صوان در دست کرده سوگایان نقش کرده اند و با هر کلمه لوحی سخاوت انداز اول
 حکمت و عجایب صنایع و زیره هر گزیند زانه سخاوت گویند مامون چون بمصر رسید
 و در آنجا آن نمود اما صورت نیست مگر اینکه بحال عبد جبار و صرف مال حیدر و عدل
 که چک از یکی از آنها بر کند و عقب نظایر چه مالی یافت بقدر آنکه در کردن آنها هم آفته
 نموده بود بلا حاکم بحال بسیار شجب شده ترک آن گرفت و بعضی گویند که سوید
 و هر مثنوی تا کرده است و سبب تمیز آن خوابی دید که آسمان بر زمین سیده طایران
 بر زمین را و میان را و مابقی است بصورت زن سوید پیشان که بروی خود طایران
 سوید و در حال خواب با زن سوید سوید سوال کرد او گفت این سوید که از آسمان نازل
 شده است چون از خواب بیدار شد تعبیر از معبران پرسید گفتند طوفانی خواهد آمد
 عالم را اهلک خواهد کرد پس حکم فرمود تا هر بن سازه و جمع او را از خواب بیدار
 نقل کرده و بر اینها نوشت که بنا کردیم این دو سه مراه شاه از ثروت مادینه که
 هست که در ششصد سال از اینها هم سازد و آنرا بحر بر یو را ایندی کم است که آنرا از
 یور با بوشانند و اندک علم صاحب این است الفی از این گستر ساه نقل کرده که در هر ملک عالم
 در حال ماضیه و استقامت در مصر قبطی روسه داد که در عرض نگاه دو است
 اندر سنگی پاک شده ملک عادل همه آنها را از مال خود کفین بوشانید و کسی که احوال
 دنیا ساه از قیاس بیرون بود و در آخر کار بجای آنجا رسید که در هر ملک که

مانند بجز از آن مرد و فرزند آن خود را میخورد چون فرزند مانند شروع با طباع و ندیده
 بهمانه بیماری هر کسی را بکسی را بنحانه میدهند و از اطراف و جوانب کار و کاشیده هر عضو
 آن پیاره را مانند گوشت قربانی از هم میبرند و علاج جوع البقیر نموندند و تمام مضر
 آب روان نیست مگر رود نیل و بروت اصلا بنبارد و باران نیز اجیاناً بارش کند و هر
 بسیار بار و علامت قحط باشد زیرا که حیوانات در زمین بوسیده گردود در بعضی
 جاهای آن گیاههای سنگ که رسیان کشتی نامی کلان اند آن کنند و نیز مانند شمع روشن است
 و هر چون بمیرد چند مرتبه بگرداند باز روشن شود و از غریب یا مصلحتی که مردم آنجا
 تخم مرغ بسیار در زیر سنگین پنهان کنند بعد چند روز بعد هر بقیه چوچه مرغی بیرون آید
 و آغاز دانه چین کند و بتدریج بزرگ شود و طریق دیگر هم درین ماده دانه حوض
 و چشمه آب چشمه آن حوض آید و از آنجا با طرف جاری شود هر گاه زن جانیه یا
 مرد جنب است آب چشمه کند آب از رفتار باز آید و متعفن نگردد و جنب و جنس و جنس
 و آب کثرت از حوض بیرون نکند جاری نشود در تاریخ مغرب مسطور است که در حد
 مصر جانب غربی ریگی روانست در زمان سابقه بطلم مردمی از سنگ خام سا
 در غایت مهابت چوبی در دست و با فسون چنان راه را بند کرده اند که ریگ روان
 از آنگونه تجاوز نمیتواند نمود تا بعات ضرر نرساند و عیت آن تمثال بترتیب است
 تا از ابوالهوان گویند در مصر خزان و استران پیش بهای بسیار باشند چون از لوله
 کشش گیرند از جهت دوده و چاهک باشند و ریگی از ناحیه مصر خر بوزه شود و کرد
 است بر یک شتر که در مصر می پیچد و دره بیان در قریه پنجم گز و نباله او می کشد

چنانکه میانه ساله شکر فرقی بسیار دارد و شاه عزیز شده محدث و هروی در بستان المحدثین
از ده است که حضرت ابوداود صاحب سنن که از کبار محدثین است از سنن خود گفته که من در
خیابان لازمی بودم و آنرا پایش نمودم و سیرایش برآمد و یک تنج را دیدم بالای سر
کرده بودند مثل دو قاره کلان بر دو نصیحتان تنج بر آن شستند و از شستند و در زمین
ایستادند و چون در پیش قدمی که در آن بر او شستند و در پیش قدمی که در آن
گردد و در آن دریا چند قسمی باشد که دیگر جانیست و از حد و این دریا چنان است
شام همه یکسو است و آن را این چنان خوانند در خیابان آن گرفته و در آن سبزه
اگر کسی محمل باشد بر برون محمل اندازند و زخم آنرا در مهابک شود و جاره
روم صدهای بیتی است اسرائیل اردو مساحت تیبی اسرائیل و سنن است که
با چنانکه بزرگوار و آنرا بادیه عرب نیز خوانند و در آن دو درخت است که در آن
میباشند مثل حکا که این حال تا مثل یوم استادی باید و بعد از آن قطع شود
با بین فلسطین و با آوردن اقصی و در آن اقلای بی اسرائیل با این بسیار بود
و عدد جماعت ششصد هزار گرس گفته اند چون طعام و قوت این بسیار است
علی الاطلاق من سلوی ایشان کرامت میفرمودن شبانه ترنجبین جزیری بود در
در غالی که یک شب است بصحت پیوسته که در اوقات تبه جانی اسرائیل
پاره شده و هر فرزندیکه متولد شده با جامه بوده چند گشت و نمایانده جامه می
قانت و گرس فرود و بسافت طول عرض هر یک ششبار در راه است و در
میان و مقنونه راوه نیز خاصه رود در سنن است و در میان این دو راه

قسطاط است بتکریر شام من است درین شهر کوه او ملامی عالی است
 مردم که از بیرون میباشند و کارهایش جز طبقه چهار طبقه در ملامی شامی در
 قسطاط است و قسطاط به دو قسم تقسیم است علیای آن زمین است از جهت خواص زمین
 و زمینهای قسطاط فرایب است و آورده که در سواری معین معیاره نام است که مردگان در آنجا
 قرار داده اند و از خوش آب و هوا و طیب و آنجا موات را از کتله های سطر که در آنجا
 و ادویه آنها مالیه که پا در و بوسیده نشود گویند و توتی نقرین جایزه از آنجا که آن
 روند و اصل تغییر برایشان آید نیافته و اثر جنادر دست و پایی آن متبیه باقی بود و آنجا
 السبلان است که وسیله ای میباشد از آنجا که حاصل میشود و آن بهترین مویس است
 بود و یکی قسطاط کوهی است که آنرا معظم خوانند و از آنکو ز بر بعد حاصل میشود
 بحال در املات است و قسطاط در حقیقت است در حقیقت است که در زمان مغز این
 باشد و سبکی در بر نهادم که در سبک ملامان است نظام و است و است و است و است
 مصر است و صرف آورده در میان قسطاط و عین است که در اینجا و موسوم است
 غیر سگ و آنجا در سبک و املات ساخت در وقت آن زمانه هزار است و در هر
 است و در بار کرده همراه او بود هر روز چندین هند و در این بارگاه و در این
 و از این ملامان ساکنان این شهر ساکنان خشی چون نوبت سلطنت باکی بود بسیار
 در آن ملامان بسیار ساخته شد و بحال بود و بسیار قاهر که در
 به اینست و در این ملامان چهار طبقه و پنج طبقه ساخته اند و اگر
 نقش است و در این ملامان در بدیع و رواقهای و نقش قسم عمارات از خانه آن

و بازارش قریب پنجاه سنگ تمام از رخام است و تعداد منازلش از حدود حصیر و نشت
 و دیگری از شهرهای معروف مصر اسکندریه است که آن نیز کبابیل و افسنده از
 بنامهای اسکندریه است عمارت آن شهر از رخام است و حصار سنگینش چهار دروازه دارد
 که یکی همیشه مسدود است دیگر برای باب الرشید و سیم باب البحر خوانند از آنجهت که سحاب
 رو نمیشود و در کنار این دریانیز حصاری در کمال مسالمت ساخته اند که سفاین مغرب و
 و شام بدین بند آمدند و میمانند و از آنجمله اقمشه نفیسه آنچه خوانند در این بند بود و بیا
 میشود و ازین دریای شهر استنبول که از خشکی سه ماه است و پنج روز میروند و آند وقت
 مردم نگرین اکثر بطرف لندن از همین راه است و دروازه چهارم را باب السیدیر خوانند
 چه درخت سیدیری در پیش آن دروازه واقعست گویند این درخت از زمان اسکند
 تا حال که تغییر باد و هر سال باشد موجود است و عجیب الحالت آمده که دراز مننه سابقه
 شهر را بهت استیصال ساخته اند هر سال آ باد بوده پس از آن خراب بوده بعد از آن
 در زمان اسکندر باز آبادان شده این وقت باز هموست و حرارت بر هوای اسکندریه
 غالب است و آتش از دهن دین و قتل از غریب آنکه اگر در اسکندریه آب فخریه کنند تا دو
 سال نگذارند تغییر گردد و موزیات مثل مار و گزوم در آنجا نباشد و هر صبح که اول
 دیار برخیزند و منازل خود را بایکیزه رفت در روپ کنند و گروی و دود که بر سوا نصاب
 میزان مری نگر و قریب اسکندریه حصاری است در نهایت بلندی و در آن قلعه اینها
 حکیم رفیر موده ذوالفقیر بن سلی ساخته بود و او ایچده نصدت هفت کرد در آنمیل نشانیده و آنرا
 بلال خوانند و در وقت که در قله طراز بر روی برافرازنگ دگت کردی و آن

پدید آمدنی و این زمان بارت عمر و عاص که از طرف خلیفه ثانی رضی الله عنه بودند و مردم
 که بواسطه اطلاع اهل اسلام بر احوال و حقایق ایشان متوجه بودند و ایشانرا ایمنی نیافت
 شاق می آمد عاقبت الامر ببری اندیشیده جمعی را با سگدزیه فرستادند در لباس خرد
 تقوی خود را بخلق ظاهر ساختند چون ایشانرا بسبب ایضات شاقه و در خاطر ماقبولی
 آمد آذاره انداختند که سگدز در این آینه گنجی عظیم نهاده است و عاص با خود
 نکاو فطنت و دانائی در پیب خورده به طمع گنج آن آینه را از آن موضع بکنان آنچه نشسته
 بود اثری نیافت باز آن آینه را بموضع اصل نصب کرده تا آن خاصیت را بداند و در
 عجایب البلدان مسطور است که مس سبایی شماره اسگدزیه از آن آینه بود و صورت هر یک
 در عاقبت بزرگی از مس رنجیده در میان آب نهاده در پشت آن شماره را بنیاد نهاد
 در ارتفاع آن شماره چهار فکد و چنبره و گز بوده و لطیفیون حکیم از مردم سگدزیه است
 حضرت شیخ ابوالحسن علی بن عبد الله ترازلی قدس سره از آنجا است که بیابانی که
 آب شور و خشک و فاسد آنرا در آنجا آب بیابان تهرین گفته اند و مردم بیابان
 واقعه و اطراف آن کسیت و شکر بیابان دارد و آنجا شکر بیابان و کسیت و شکر
 مردم بزرگ از آن شهر بر جا بنامند و اول مرتبه و دوم مرتبه و سوم مرتبه
 عین الشکر است و جزیره و جزیره و جزیره و جزیره و جزیره و جزیره و جزیره
 بوده و قصر زیجا که مشهور است در آنجا و جزیره و جزیره و جزیره و جزیره
 باسان گویند و بیرونش است و در آن طرف است و جزیره و جزیره و جزیره
 چاهی سیدانند که حضرت عباس علیه السلام از آن چاهی در پیوسته است و جزیره و جزیره

و بنده و بندگان شمس چندیست که دیوان زمان حضرت سلیمان ساخته اند و از آن جمله است
 از یکبار چه سنگی که نقطه های بسیار در طول این بنا دیده می شود از حدیث و بر آن تصور
 انسانی است از مس و برهمن بسیار آن و صورت از برهن خسته پیوسته از آن بناها است
 کند آنرا حایر سده و بزرگ بود ایضا حمر است و از ملک آن طالون بوده و در
 آن شهر است و نوعی که آنرا بر جوی گویند و بجای از خرابی دیگر نمانده
 و در حقیقت برشته و بالا بود و خم نشود گویند مر جوش نام داشته بود که از آن در آن است
 صفات بهر سائین و دیگر و قراما است اگر چه شهر که یک سنگ تا نهایت حضرت
 واقعتا آبادی دارد و قبر نیا این حکیم درین شهر واقعتا در زمان تالیس است
 بلعین بر زمین رفیعی واقعه و یکطرف آن آبی است که نام او باعث فوت آن
 است که بالای یکدیگر مردم را دفن کرده اند تا بدن مرتب برسد و این هم گویا
 از زمان حضرت موسی شایسته بوده و همچنین قوم شمشیر در غربی نیل از نواب
 سعید در شتر مستطیم است و اینها هم در آنجا حاصل شود و شکار آن بسیار
 است از بلاد مصر است و در شمشیر و غربی آن گویست که در این اوقات از آن گویا
 نشود که شمشیر با او است و شمشیر حقیقت آنرا نشاند و یکی شمشیر است از
 مصر شمشیر نیل و بسبب نال بدن که از مردمش بوقوع آمده حق سبحانه و تعالی
 آنرا آشکار کرده است و ساخت حالا آن صورت را موجود اند و صورتی که با شمشیر
 نمیشد و تمام با گوشت است بر او از هم پاره میکند و گوئی در گهواره و مذهب صیقلی
 انومی نان و زنون کرده مستعد بر آوردن غیره ذالک لغو و با الله من شأنه الاعمال از

شهرهای مطهر و نجف آنها بظهور رسید چنانچه بعد از آن باقی شایر عدم و قوف موقوف داشته
 شد چون سلطان سلیمان بن سلطان یزید عثمانی در سال پنجاه و چهار صد و یک و یک و یک و یک و یک
 سلطان بنده نسبت بحری و حوالی حلب با قاضی و غیره که آخرین سلاطین حرام است مجاز
 کرده غالب آباد و صور با اکثری از قبیل ساینده و صحر و شام تصرف سلاطین عثمانیه
 در آید از آنجا که این دو ممالک در تصرف آن دو ممالک است و با فضل خود کار و م سلطان
 المجدد ملکه مملکت بسطورد پدید آورد در تحت تصرف محمدر علی پادشاه که بفرید عقل و ذکا
 تدبیر و شجاعت نامی است گذشته و محمد علی پادشاه نیز که میرا قادی صغر نه خسته و در باب
 ملک داری مضبوط و بند و استقامت تمام و رود زاد و اجداد مجاز و بر همه پادشاه خلف
 قامت تمام چنان در دو بر کان است یازده مملکت بر خاندان مثل شیخ کامل در
 علی معروف با بن فارض و ابو علی کاتب ابو علی استولی و شیخ معجی و ابویوسف
 المقنع و ابو الحسن فرقی و شیخ نورالدین خبذ الرحمن و شیخ ابوالعباس و ابو عبد الله
 و ابو جعفر حداد و اخ علی قدس العدا سر بر سر از علماء اسمعیل بن ابی مازنی در بوقت
 این سلاطین ابی حداد و عبد الملک مان ابو القاسم سیحی و غیره در ممالک فعال محرم
 که چون باره از احوال مصر و قیام سید است که با قیام سیم پر در دو جهان بسیار
 از شهرهای ایران اصل بن قیام لازم است که در این مجاز از احوال ایران مذکور سازد
 بعد از آن شروع به بگردان که مضمون این قیام تا بدین ملک است و سعیت
 شایع صراف ممت در وسط قیام سبعه قاده شرقی انوائت سند کابل و
 و التهر و خوارزم است تا حدود و ولایت بر زمین با قیام و غیره پس ولایت روم و کفو

این کتاب در بیان احوال ایران است و این کتاب در بیان احوال ایران است و این کتاب در بیان احوال ایران است

و ما ز ندران نامند جنویش بیاین بخار است که پاره کند و آفتش و بعضی ایران را یکی مرتب
 میکنند که او ایران نام داشت و بعضی پیشنگ که او نیز مسمی با این بوده اما صحیح نیست که تاریخ از
 فریدون نسوبت چون عراق اول ایران خوانده اند و دل سلطان وجود است ابتدا
 نسبت بیدل عراق بدنیهای صحیح در اعضا نامی سلیم دارند صاحب عقول ارج و رای صلوات
 در تحصیل سبب شمت و بزرگی جد و جهد تمام کار میکنند و نفوذ فطنت و کیاست ممتازند
 برتر اند و سبب برافت عربنامه عالی مطلب نخستین از جمله ایران بزرگ عراق عرب میگردند
 نیز در حدود آقا لیم می آمد که عراق عرب رقبای ایران و آفتش از خانه قبله و حبس عراق
 عرب لایق است در غایت وحدت و کسب آن اما یاد می شود هم اندستونی در زین
 القلوب کرده که حدود عراق عرب بیابان نجد و دریای فارس است و ولایت خورشید
 و کرستان و دیار بکر و پسته و طرش از گزیت تا عبادان که قبلاً بیت و چهار سنگ بود
 عرض از خفته حلوان تا قادیسیه و نادی پایان نجد شتاد و سنگ و ساقش ده هزار
 و سنگ است در عهد هدایت مه دیار و ق ^{عظیم رضی الله تعالی عنه} عراق و عرب را پیروند
 بغیر از بغداد یعنی که از راعناباز ^{ده قسنت} که هر یک پیچر ضبط و آمد چون از زمان انطا
 اعلام سلام هر چهاره بغداد و نظیر این شهرهای عراق و عرب و طائف و هر چه کوفه و حلب بود
 و بیت غازان از قم است و چهار و شصت و بیست و هفت علی ساکنه التحیه انما شهرت بخون
 بمرات کل و لیاد و طو زبایات ^{عقبه} انقا و انقا و او بعضی منصور و و انقی ^{۱۶} که کسیدند
 و پنج بغداد در بنا نموده و مبلغ یک کرو و شصت لکنه نیار و حیارات آن بقعه صرف نموده
 میخواستند که طاق کسری را و ایران سازند و مصالح آنجا نقل نماید و زیرا و سلطان ارج و رای صلوات

صلاح نداد که مردم گویند که پادشاهی سحر است که شهری بنا کند تا عمارت دیگر را برنگذارد
 عمارت کرد و بعضی سخن را قبول نکرد در تخریب آن بنا شروع نمود چون دید که قیمت سببان
 بخرج نهدم نقل و فایمیکند دست از آن باز داشت و زیر گرفت اکنون بمقتضای شروع
 مازم ترک کردن عیبت چه در روزگار آن خوانند گفت که پادشاهی نایب ساخت و پادشا
 دیگر توانست در آن کرد و نیز مشهور است که بویخت نیمه بنای بغداد ساخت قوس ^{مختار}
 و بعضی ساند که این طالع دلیل است بوقوع عمارت و طول بقا و اجتماع خلایق در این شهر
 در این بودن متوطالتش از تعرض اعدا و بهترین مدلولات انبیاء است که هرگز فوت
 خلفه در این شهر اتفاق نیفتد و واقع اکثر این احکام موافق تقدیر فادو در اسلام بغداد
 بر آنست سال مرجع خلایق آفاق بوده اکثر خطا در غیر شهر از عالم رحلت نمودند زیرا که منصوب
 بپیرامون و مهدی در اسپیندن وادی در عیسی آباد و رسید در کوس امین در ساریه
 یافتند بلکه از جمله سی بهفت نفر خلفای عباسی کین در آن خاک سچلو بر بستر مرگ نهاد
 گویند و بر بغداد چهارده و سنگ بوده و شصت هزار گرامه داشته و در میان هر دو
 پنج مسجد بود و عرض اسواق از چهل گز تعیین نموده بودند و عماراتی که بخلفه و توابع او تعلو
 دو فرسنگ بود و وجه تسمیه بغداد و بگویند که در آنجا باغی بود و پادشاه آن زمان در آن با
 بدو و طولمان سیر سید باغ داد موسوم گردید نظم خوشا ملک بغداد خیر السواد که
 هم شصت عدت و هم باغ داد فریب مردم سلامش حرم خورد آب زمزم بخاکش قسم
 نشام ختن بقیف بر بوی و استی اگر شام گردد مردم هندوی آتش و گرد سوی بوی آرد بلب
 عرب شیشه بند و پای حلب ز خاکش چو کیزه یابد سپهرش مکمل کند دیده ماه و محشر

هشتی است با نعمت جاودان در و در جلوه چون سبیلی روان با صفای دل‌های سیرتخ قناب
 چشمانی چشمه آفتاب از آن آب اگر خضر خوروی نمخویم خورد از آن حیوان دست
 و شکر و حله نهری با عظمت و مبدل آن انجبال و م با کوه های نصیبین و حصن فی واقفین باشد
 در فرضه عبادان سحر فارس منتهی میشود و آب آن نافع ترین و سبکترین آب است و در شرقی
 بر کنار و جلوه یعنی است مقدار صد گز و صد گز هر جا که آب نجا شود بغایت پاکیزه و مصفا باشد
 در سایر مواضع کنار و جلوه اگر قصاری کند چنانچه آن مشابه پاکیزه و صاف نباشد در ۲۲۷ در ۲۲۸
 و چار در بغداد در زمان مقصم نگرگی بارید مقدار بضیه مرغ و در آن روز صوتی بایل می شنیدند تا
 او را نمیدیدند که میگفت یارب رحم لعلادک اما اثر قدش یک گز طول و یک م که جنب پهنای طاهر بود
 و مابین قدیمین پنج گز در ۲۴۹ و صد و دونه در عهد کتفی در وقت سحری در بغداد زلزله شد که تا
 کوکب بکینه بر طرف شدند و در ۳۰۰۹ صد و پنجاه و نه در زمان مطیع عباسی ستاره در ۳۰۰۹
 بسیار زیاده تر از آفتاب رخسید و آوازی شدید تر از رعد مسموع شد و در ۳۰۰۹ چهار صد و
 چهل و شش در عهد متضیرین ظاهر بچین ستاره روشن ظاهر شد و مدتی نمایان بود در ایام
 آب و جلوه تا سه روز روشن شد بعد از آن سرخ گشت و در همان ایام در ۳۰۹ در صد و سی و نه
 هم در ایام او در ده منغان چهل سحر بر کس از زلزله فوت شدند و در وانگ بطام خراب شدند
 و طبرستان و نیشابور و صفهان و قم و کاشان جمله در یک روز و یک ساعت خراب شدند و زیر کوه
 بسکافت و آب ظاهر گشت و در موضع سوید متعلقه مصر سنگ بارید هر یکی بوزن ده اطل
 و یکی از آن سنگها بر خمیه اعرالی آمده آتش از آن جسته خیمه را بسوخت و آن روشنائی تا
 چندین فرسنگ نمودار بود و کوه یمن که بر آن چندین هزار بود بر قرقره و آمد و در ۳۰۹

وزارت انجمن بحال ماند و در حد و مصر و مردم بسیار بصافه سوختن یکی سیاه کش
 زنده بماند در جامع الحکایات آمده که در بغداد دختری را بشوهر دادند هنگام زفاف در وقت
 دخول آلت مردان از میان فرج او تیر سنج ظاهر گشت و مودی شد و متامل گردید زن
 خواست و فرزندان بهم رسانید و در سن چهار صد و پنجاه و شصت طفلی در بغداد و متولد شد
 که او را دو سوسه و سینه بر یک بدن بود و ^{والعلم} الملك المعبود اگر چه سوای بغداد گرم است اما
 لطیف است و صحت تمام باوست و بیماری بسیار کم واقع شود و اکثر اوقات از زانی باشد
 و قحط فحلات بندت اتفاق افتد و دیر نیاید و در سر زمین آن نهایت کثرت و خیر و نعمت سی
 و هفت نفر از خلفای عباسی پانصد و بیست و سه سال و دو ماه در آن ملک سلطنت یازند و ابوال
 مستعصم با اشدین مستنصر بالله آخرین همه است بروایتی بیست و چهارم و بقولی بیست و پنجم
 و ولد است از او ابوالعباس رضی الله تعالی عنه و با اتفاق جمهور ارباب اخبار خلیفه سی و نهم
 هفتم است و در مالک شرق و غرب خطبه بنا مش میخواندند سلاطین جهان و خواجگان
 نافذ قرآن در مقام طاعت انقیاد پیش می آمدند از اکثر خلفا بیکر و تجبر و کثرت طلاجات
 و بسیاری زوت گرانانه و فسوفات ممتاز و متمنی بود از ملوک نام و حکام و ایام و اشرف
 و اکابر پیشدادی بگلسن بن بود ناگاه بلا کو خان بن تولی خان بن جنگیز خان در آخر سنه
 پنجاه و پنج در بغداد آمده و مستعصم دو ماه متحصن بوده علم مجاہد بر افراخت با الاخر بیرون
 خراسیده بارگاه پاکو شتافت در اوایل صفر در سنه ۶۵۶ شصت و پنجاه و شش با اولاد
 و اتباع و علما و سادات بشهادت رسید و بغداد و نقل عام خراب شد و بروایت امام
 یافعی مستعصم عباسی با اولاد و اقربای او و شهزاده که آمد می در بغداد دو و نخب و کر بلا با

بقتل رسید و نجف و فسقات خارج از حیره عقل که از آنجا حوضی بود زین بچهره مملو از شرف
 های تنگدشتی است بلا کوفه و بعد ازین واقعه در سنه شصت و چهارم تیمور کورگان بعد
 بسپهر قهر و علیه سخر ساخت و احوال آن دیار با بقتل عام انجامید چنانکه در آن دیار از دیا
 آنرا نگذاشت و بعد از این بعد از کشته بغداد نو آباد شد چنانکه در باب التواریخ آمده که چون آن
 شیخ حسن الیکانی با وزیر بجان استیلا یافت شیخ حسن چوپانی بروی خروج کرد و میان ایشان
 محاربات بسیار و قتل از ضرب ابرق عرب فتنه بغداد نو آباد ساخت و در آنکه زمانی چنان
 مبرگشت که بسبب آبادی آن کوفه ضرب گز و آل برن احوال برین منوال آباوی دارد و
 لیکن در این موانق و انبیه عالی بعد از تمام با قدری آبادانی موجود است بالفصل در نظر
 سلاطین عثمانیه و لیا و اتقیا و علما و فضلا آفتد راز دار اسلام بغداد برخاسته اند که عشر
 عشر آن در سایر بلدان بوقوع نیامش حضرت امام محمد شیبانی خفی و حضرت مکرّمی
 و سری سقّی و سید لطیفه جنید ابو سعید خزاز و ابو الحسن کوز و شیخ ابو محمد و بوم و
 محب و غیره قدس الله سرهم الاقدس و جمال الدین باقیت و کتاب و غیره علما و فضلا
 رجم السد و بسیاری از محل و لیا و پیشوایان است در آن زمین منبوقین مدفن نموده اند
 مثل افضلهم حکم سلطان المجتهدین و بران المتقین امام الامیره سراج الامه حضرت امام
 اعظم بوخیه کمان بن ثابت رضی الله تعالی عنه و ارضاه غنا و ارتقا متابعت و
 غوث الاعظم منظر ستر اتم امام ربانی محبوب سبحانی معشوق بیزدانی
 مرشد حقایق جناب محی الدین ابو محمد عبدالقادر جیلانی الحسینی و الحسینی
 رضوان الله تعالی علیه و علی ابیه لکرام و اولاده النظام منور

هر جا که سخن با نام چون نام ترا خوانم تقریب بر انگیزم در مع تو او نیزم و طم نژادین گل گلشن
 چیدی نهال برومند پیغمبری فرزنده رهت گشمتی بطرازنده دولت فاطمی
 مهین نو گل گلشن مجتبی به بین یادگار شهید ضامن شاد و لیا مرشد خافقین دور درج
 ایمان منبر حردین بدینا مجسم شده فضل رب امام زمان غوث اعظم لقب گهر ذات
 او بر دو عالم عدوت نبی را پس کرمی تضرع را خلف بدانکه نسب الاحساب آن نقاوه خان
 رسول و سالک و دو مان قبول از جانب پیر بزرگوار سبط اکبر حضرت امام حسن مجتبی
 و از جانب مادر سبط اصغر حضرت امام حسین شهید رضی علیهما التیمة و الفنا میرسد چنانچه
 مشهور و معروف و متون تواریخ بدان مشهور خصوصاً در کتاب بحر الانساب و تاریخ امام
 یافعی که قریب استقامت نموده و فضل الخطاب و بیخه الامار که مخففش از مجتبی است و قضا
 الارض و امه الیه ای رسد الاقطاب و مرات جهان نما و سرور القلوب و سفینه الاولیا کتاب
 منجبت خوشیه و شجرات علیة قادریه و تحفة القادریه و در صد حکایت و ملفوظات قادی
 و رساله نسبت القادریه و رساله امی میان طغی صاحب پشاور و در رساله نصر القادری
 و رساله امی شیخ اخی قادی و رساله امی شیخ ابوالعالی و بیخه کتب بجز و بیخه رفوف
 که بدرجه اجماع رسیده بلکه در رساله انساب سادانه که مخففش شیعی است به او فخرتین
 کتب کور و تجریر رسانیده صاحب گارستان که از تواریخ معتبره است با وجودیکه نشد
 و متعلق به شیعی بود و در دروغهای غیبا سینه احوال و رون رشید و قضیه بهاله
 حضرت شیعی نهاده که از آبا می ایام مخففت است و مشهور در میان سبب رشید
 آنست که از پیش خود بخمال بی ادبی و ظلمت کرامات انتخاب و نسب الاحساب

ناشانزده متمم امام حسن فصلی ایراد نموده من اراد الاطلاع علی تبقیه اقصی فی حرج الی کتاب
 الذکر و با بجد حضرت سید السادات مظہر سربانی و مورد انوار تجلیات سبحانی از دو بیہ
 بقدم آنحضرت بر کافہ اولیای متقدمین و متاخرین اجماع است و اخبار اولیای
 سلف و خلف از عظم شان ایشان چہ پیش از ظہور پر نور آنجناب و چہ بعد از وفات
 آنحضرت لاتعدو ولا تحصی است و تربیت ایشان از جد امجد و محمد مصطفی صلی اللہ علیہ
 کہ بار بانی الامم و رسولہ نیز از نسبت و از اجداد کرام و خلفای راشدین و جدہ ماجد
 حضرت زہرا حسنین و جدہ ماجدہ او جائتہ صدیقہ شریفین زہرہ دستبان او در واقعہ
 غیبی و لایسی و بودن آن محبوب سبحانی در میان رسول خدا صلی اللہ علیہ وسلم و در دنیا
 صدیق رضی اللہ عنہما محسن ایہما در بستر سخنرانی و گفتن جبرئیل سلام این اشبارت را
 بامر خدا تعالی کہ ہذا ولد صالح لکما فکونما من اشکریں و ما مور بودن بانیکہ گوید قدیمی
 ہذا علی برفیقہ کل علی اللہ حضور اولیای با کمال گردن سخاوت تمامہ احیا با حاد
 اموات بارون سچا کہ در بخت لاسر نہ کورست امرست معروف و مشہور و نشتر
 گس بدن نور معدن آنحضرت و عدم سائہ بر قامت تمام استقا ایشان در او آخر عمر
 جد امجد و فرمودن آنجناب کہ ہذا وجود جدی لا وجود عبد القادر بدرجہ صحی رسیدہ
 و کرامات و عوارق آنحضرت از اندازہ تقریر و احاطہ تحریر بیرون است اظہر من الشمس و
 ابین من اللامست و امداد و اسعاد مجبان و مریدین و مستغنیان کہ از آنجناب ظہور رسیدہ
 و میرسد امری منقر و معمولی است نظر زدہ بر ساطعہ جا جملہ صفہ میردانش از
 مزودہ لاسخف یکسی مزرع نجات پر مایہ و استیکہ از جہہ حب و دانہ کاشت و نیش

طلب کن حتی هر چه هست بکنز این اسم عظیم در جمله دست : ولی خدا نایب بر صفتی است
 تصرف در آفاق : انفس و مرآت : و تصرف آن امام انام تا قیامت ساعت و ساعت
 قیام در دنیا باقیست چنانکه خود ارشاد میفرماید شعر اقلت شمس اولین و شمس سنا :
 ابد علی افق العلی لا تقرب و زغرة ماه مبارک رمضان ^{۱۸} شمس چهار صد و هفتاد و یک که
 لفظ عاشق مجرب از آن است و شرح جبرایان عالم را بتولد فرین منور فرمودند و در ^{۲۸۶} سوره
 صد و هشتاد و هشت در سنه ^{۱۹} هزار سالگی بدار اسلام بغداد تشریف فرما شدند و در ^{۲۰} شب
 و بیت و یک بعد حصول انواع و علوم و بحالات انسانی و ریاضات کامله خسته و وصول
 بمقامات قطبیت کبری و خلافت عظمی پایه ی منبر را قدم فیض توأم محسود ساقهای
 برین ساختند و یکسال خلق را بخوار دعوت فرمودند و بسیار ناقصان ابر و جبریل
 و کمال رسانیدند و در سن ^{۹۱} بود و یک لفظ کابل بران دنات در دو ^{۵۶۲} پنجاه و شصت
 و دو که لفظ معشوق الهی از آن خبر میدهند بنه یابد ^{۱۰} بیستم ربيع الثاني در شهر بغداد با علی
 علیین توجه فرمودند لفظ عثمان تاقت پس از توجهات صفات : صفاتش چو شد محو
 عین ذات : بخود پرتو خویش برد آفتاب نیکی شد بهم موج و بحر و حباب : رضی الله
 تعالی عنه و از شاه عنان فرمود معطر آنحضرت در بقعه مطاف و مرجع کافه نام است و زبانه
 طایفان و لسان ذاکران باین باعی مترجم باجی آتی که وسیله نجات خواننده خلخال
 جمیع مشکلات خواننده بی شبهه شود و سزا ببدل سجزا : عصوات اگر در عصوات نجات
 عمارات رفیع و گنبد با سنیه بران بنا یافته محل احابت و عمارت حصول شفا است : آری
 آن فرموده منور برای دفع سموم عموم دنی و دنیوی و دفع سموم عموم صوری و معنوی

تریاق اکبر و اکسیر عظیم است لطف خوش نام که سازند شام محضر جبین سبزه فرسای اشخاک
 مراگر رسیدن بسی نادر است چه تو میدانم خلد قادت خوشادم که با کرده از فرق ستر
 پس سکنتم فکر ای دگر ز جانخیزم و بانگ یاجی کنتم بیک جزیر این راه راستی کتم
 به پیشمی دجله گریان شوم: خجالت ده بحر عمان شوم: خدایا بحق شه اولیا:
 که چشمم کن از درگش ستر سار: رباعی یارب بجمال عشیق القادر یارب بجمال عشیق القادر
 یکبجر بحکم شعری تشنه بریزه از جام وصال شیخ عبدالقادر اللهم ارزقنا شفا عینه
 تقبوی در شرقی دجله بغداد نزدیک متصل وقع است صاحب نسخه الغریب گوید که در
 آسیانیت که تمام احوال و آلتان مجسم است از سنگ چون آسیابان خواهد که آن آسیاب
 گردش باز ایستد بر زبان رانده آسکن سخن یونس فی مجال ساکن گردد و چون از شغل خود
 فراغت یابد مکنند تا باز بوقت آید کوفه در زمان سابق از انبیه پوشانگ میشد بود بعد از آنکه
 رو بخوابی نهاد در سال هجدهم هجرت چون هوای میاکن موافق مناجات اهل اسلام نیفاد
 اکثر از ایشان آتش آنگشت حضرت سعد و فاضل بن جناب میلر المومنین عمر خطاب علیه السلام
 عنما کیفیت معروف شدست جناب خلافت باب حضرت سعد شمال واجب التمثال و شتاب
 که برای قامت عربین مقام صلح و نصیبت و از منزلی که بری و بگری و سبزه نازد آبد
 و فیج و وسیع باشد و در میان آن بی و در اینیکه موجب صعود و البحر است بنود سعد و بعضی
 بلخ نخبین جانی پیدا کرده با میلر المومنین معروف شدست که حسب الارشاد و زمین کوفه نیز
 بری و بگری در میان خبیثه فرات نسبت کثیر العشب و البیات با نزهت آب و هوا و فصاحت
 و سعت منزل گرفته و چون اهل اسلام مدتی اینجا بسر بردند تا نیز آب و هوا الوان و تنوع

ایشان بجمالت اصلی عمو نمود از امیرالمؤمنین اجازت بنامی عمارت گرفته جناب حضرت
 برانتن خانه ازنی و بوری اذن داد امتثالاً الامر بوقوع آوردند و اهل بصره نیز زمین طبعیه
 مسکون استند شبی از شبها آتش در آن هر دو جا افتاد بسیار نقصان در آن ممال
 ساکنین دست داد بجا خطه این امر پیغمبر خانه از سنگ خمشت با وزن شدند و چون اهل
 بنامی شجر ازنی و بوری بود و نیز خاکش مخلوط با ریک بوده بگونه مشهور شد چه عرب
 این نوع جاسی را کوفه گویند بعد از آن حضرت مرتضی علی کرم الله تعالی وجهه در زمان
 خود اکثر در کوفه قامت میفرمود و باطل کوفی خطه حضرت است در اینجا پیش از آن خط
 معقلی شایع بوده و مسجی کوفه جاسی سخت متبرک است در تاریخ عصم کوفی آمده که مرد
 از امیرالمؤمنین علی بن ابیطالب اجازت رفتن و متکلف شدن در بیت المقدس
 خواسته آنحضرت فرمودند از یک ساخته نخورد در احکام که داری بفروش و درین مسجد
 سالن باش که دو رکعت نماز در آن سجده رکعت نماز دیگر جا برابر است و اشهر علم
 دیگر از فضایل آن مسجد آنکه در وقت طوفان نوح تنوری که نخست از آن جبرئیل
 این مسجد یک ستون پنجم بوده آن تنوری بود از آنجا که جبرئیل امین از پشت
 برین فرستاد و در عید مساجد آورده بود آنحضرت بعد از آن در آن مقام نماز گذارده و از
 آن وقت علی بن ابیطالب و علی بن ابی طالب سکینه که در آن موضع عبادت مشغولی در
 و چون پیروز او سارونش در این مسجد نماز گذارده اند و آن عصای موسی در آن
 در آن وقت که در آن مسجد نماز گذارده اند و آن عصای موسی در آن
 مسجد بوده و در آن مسجد نماز گذارده اند و آن عصای موسی در آن

دور چشمه هست و چشمه های بهشت که در آخر زمان ظاهر خواهند شد در عجایب مخلوق آورده
که در شکله دو صده هفتاد و دو کوفه تگرگی بارید که هر دانه بون یکصد و پنجاه درم بود و برابر اثر
آن سنگی باریدن گرفت چون گوشت آدمی زهرم کشیده و مردمان نیک از کوفه بر خاستند

مثل حضرت امام عظیم ابی خنیفه ابو یوسف قاضی رضی الله عنهما و ابو یوسف ^{علیه السلام}
حسن ابن جوزی و غیره قدس الله سرهم سنجاف اشرف در دو کوفه سنگی کوفه بطرف
قبله واقعند مشهور معطر منور حضرت ساقی کوثر امیر المومنین ^{علیه السلام} مرضی است کرم الله وجهه
آورده اند که چون روح مطهر آنحضرت بخطایر قدس اشغال فرموده و لا اعظام بر جبهه
عمل نمودند جسد مطهرش را شب روضه کمال اطراف طوایف عالم است مدفون ^{است}
و حکم و حکمت موضع قبر با زمین هموار کردند که اعدای آن اطلاع نیابند و در شکله یکصد و
پنجاه کوفه زری مارون الرشید در آن سر زمین شکار میگرد آهوی چند بهشته که در فن آن امام
المسلمین پناه بردند مارون رشید هر چند سنگ بر آن آهوان دو آیند و جانور پر
سطح آن تعرض نکردند و باز گشتند مارون رشید متعجب شد بعد از تقدیم مراسم تقیضش بر که
در آنجا و دمی بود باز نمود که بسایر میوه منان در آنجا است اجرم مارون ترک شکار
کرده نواز م طواف سجای آورده زیارت گاهی ساخت مردم مجاور شده روز بروز آباد
و جمعیت آنجا داد و ناهل از یکصد و هشتاد و سه سال ^{۶۲} و علی در شکله یکصد و هشتاد و سه
بیرالامی قبر آنحضرت عمارت عالی ساخت و پس از وفات آن خان عمارت بر آن فرود
آمد در شهری آباد است در تصرف سلطان روم که برای معالی نیز در آنجا ^{است}
و در آنجا نیز آبادی تمام عمارات عالی مقام است و از فرات نهر جاری عم در آنجا

دارد و در زمان تسلط دیالیم مغزالدوله احمدین پویه ابتدای تغیرت ایام عاشورا بنیاد نهاد
 در سال هجری شانزدهم صد و سی و پنج بود که این بدعت دست داشتند من را می المشهور
 بسامره از ابدیه مقصم عباسی است باعث آنکه چون مقصم در تربیت خاندان ترک کوشید این است
 بسیار از آنها بابل بغداد رسید روزی جمعی سمرقند بر مقصم گرفتند و با اباباسحق از سمر
 ما بیرون رود الا یا تو عرب کنیم مقصم رسید که یکدم استطاعت محاربه برخواهند نمود و گفتند
 در دل شب با نگهشان درشت و دلهای ریش خلیفه با سماع این سخن متاثر گشته و در موضع
 قاطول شحری ساخت و شمرن ای نام نهاد یعنی هر کسی که آنرا ببیند مسرور گردد تا بیخ
 بسامره اشتها یافت و در زمان مقصم هفت در سنگ طول و یکم سنگ عرض شد
 بوده مسجری جامع در نجاست در غایت وسعت و نهات مساحت موضعی از یک پارچه
 سنگ در میان مسجد تربیت داده اند که درازی آن بیست سه گز بلندی آن هفت گز و
 ضماحت وسطبری آن نیم گز و در جنب آن مسجد مناری بر آورده بودند بطول یکصد و
 در عمه که از بدو آفرینش شهباش اذقوه لعل نیاید و بنای این شهر در یفنده شکسته و صد
 بیت از هجرت و هفتده الحال آتش بقدر و بهی باقی مانده و غزای فیض آثار حضرت امام علی
 و امام حسن عسکری رضوان الله علیهم در سامره امروز مطاف خاص و عام است در نزد
 دولت شاهی آورده که سلطان سنج بغداد را فرج بغداد بسامره رفته مشاهده نمود که قوم شهبه
 بزعم خود اسپ را بر در فاری در روی میدهند و میگویند که امام محمد مهدی موجود در اینجا
 منتهی است اگر ظهر کند اسپ حاضر باشد سلطان سنج آن اسپ را در سکار خود نگه دارد
 لیکن اسپ در منزل است هر گاه امام ظهور نماید بنده حاضر سازد گویند آنگاه

بروی نیک نیامده چنگاه در دست غران که بدترین اقوام اترک اند گرفتار شده و غیر
 الفساج از آن شهر است مداین ز شهرهای معروف عراق عرب است در ابتدا ظهورت پیشداد
 بمت بر بنای آن نگاشته و ماد و او خوانده اما جمشید با تمام رسانید و از نیکه معظمتین را
 مداین خوانده اند شش شهر دیگر چون ^۱ قادیسیه ^۲ درومیه ^۳ و جیره و بابل و صولون و نهر و
 داخل بوده هر هفت شهر امر و ز خراب است و مداین سالها دارالملک اکاسره بود و در
 ده بخا ایوانی ساخته بود که از آن عالی تر عمارت تا زمان ابو جعفر ذواتقی که بنا را
 بغداد نهاد در اسخ و پایدار نبود و بنای خرابی آن و نصیحت وزیر جعفر پیشتر در ذکر بغداد
 گذشت و هنوز آثار آن عمارت باقیست و قبر مبارک حضرت سلیمان فارسی سنی ^۱ آنست
 در محاذی ایوان کسری و قسمت و مدت حضرت خوث الاعظم رضی الله عنه در خراب
 ایوان کسری مشغول بر ایضات شاقه بودند تا بطل از مداین شبعه است در میان
 همچنانکه عراق در میان جهان واقع شده در ابتدا قیدبال بن اوش بن شیشین
 آدم بیستم است بمت پر آبادانی آن نگاشته پس آنان ظهورت بتجدید عمارت کرده و
 نیز سالها در آن شهر بسر برده و بعد از وضحاک دارالملک گردانیده و قلعه روت بنا
 کرده موسوم ببلک و گو که تا حال آثار آن باقیست پس از وی آن شهر خراب شده است
 دیگر سکن عمارت کرد بحال باز خراب است از توابع حله است و در وقت عمر ری ادوا
 فرسنگ عرض داشت و در آرزو قصر عالی داشته و در اینجا چاه است که نام دانیال
 خوانند گویند روت و ماروت و ملک عاصی در اینجا مقید و معذبند آرزو که تلج
 در زمان ایالت خود مغانی فرستاد و تحقیقت معلوم کند وی در آنجا پانزده برقی

بر مثال کوهی سترگون باندای این بر پای دیوار زبان او اندک بر آمد شنیدن آن صطرب
 عظیم در انبساط ششها که نزدیک بود که آن بنده مارا پاره پاره سازند و در عین الحاق
 آورده که درین راز منته سابقه هفت قطعه شست در قلعه اول خانه بود که صورت راج مسکون
 در آن کشیده بودند و آب و جوی مادر آن پدید کرده هر گاه اهل ناحیتی عصیان و در بزرگی
 آب ایشان را در شهر دیگر افکنند می تابطاعت باز آمدندی و در قلعه دوم حوضی بود
 عظیم که مردم هر قبیله هر یکی در آن شرب میخفتی و آن شرب با یکدیگر نیامیختی و در قلعه سوم
 طبلی عظیم معلق بوده که احوال صحت و موت بیماران آن طبل مفهوم شدی اگر آن
 طبل بانگ آوی آن شخص صحت یافتی و الا قلا و در قلعه چهارم آینه آهنی تزیین داده بودند
 که حال غایب آن پدید آمدی که مرده است یا زنده و در قلعه پنجم میرغابی ساخته بودند
 از مس که اگر جاسوسی درون فتنی آوازی از آن مرغ بر آمدی و در قلعه ششم قازی بود
 آب نشسته و دو کس بدعوی پیش آن قاز رفتند که هر که سطل بود می در آب غرق شد
 و در قلعه هفتم درختی از مس کرده بودند و بر درختشان بسیار تعبیه ساخته هر چند آدمی
 زیر آن رفتی سایه دادی تا بهر نظر اگر بر سر یکی افزودی تمام مردم در آفتاب تند
 بصره ششست مشهور در روضه لاجاب آمده که سال پانزدهم از حجت علیه السلام در شهر
 این انبساط صحنی ستمت بعینه بن غردان که یکی از اصحاب بود رضی الله عنهم بصره نمود
 که در جانب بینه بر ساحل دریا که سفیض دجله و فرات است شهری بنا کند سبب اعجاب
 در آن روز مردم از میان عمان بصره بنام شد متبیین استند نمود بر لوح خیمه
 قدس تخمیر خجالت آب نمیخنی مرسم گشت که مبادانیره روزان بخیم بسیار روان

توسل جنبه مد و طلبند قصه عقیده بن غروان بموجب فرموده معاشرت اهل کبایست و زنا
 و معنوت مردم تا قریب بیست سال با تمام رسانید و آنرا بصره گفتند برای آنکه در موضعی بود
 که اطراف و جوانب آن سنگال بود و عرب آنرا بصره گویند بعد از عمارت مردم آوازه محمود
 شنیده روی با بذا را آوردند و سود و سود بسیار بجای آمد و منفعت گشته مردم بصره
 یافت هر کس بصره سیم سفره گویند شط العرب که کنار بصره واقع شده در شبانروز
 دو مرتبه مدوجر بیاید اطراف بصره همیشه سبز و خورم میباشد و در آنجا بنی خالدند
 که در حوالی بصره اقامت دارند و در میان ایشان اسپان خوب بهم میرسند نوعی پرورش
 می یابند که اگر یک خفته آب نخوردند از تشنگی آنها محسوس نشود در طبقات محمود شاهی آمد
 در آن شصت و نه هجری بصره که در طاعون اتفاق افتاد که هر روز نمایان میشد و هر
 کس فانت می یافتند همچو آن هفتاد و نه کس از اولاد انس بن مالک ضمنی آمدند و بودند
 و بعضی گفته اند که اینسخن عراقی دارد اما بقیه بزرگ عروس طاک گشتند در روز چهارم
 مرد و یکس از در کت و حیات ماندند و حکم تعدا واحد القهار صاحب تاریخ گزیده آورده
 که چون معاویة بن ابوسفیان دمشق دارالملک ساخت همه بصره را بزیاد بن ابیه او گفت که
 در آنجا شتران بسیار است تقدیم رساند چه بصره از شهر در زمان مسفدان این بود
 چون بصره رسید فرمود تا اسنادی گردانند که یکس شب از خانه بیرون نیاید هر که را یابند
 بکشند و در شب اول کبیر و هشتاد نفر قتل آوردند و شب دوم چهارصد و در شب سیم
 کس کشته اند آن کس را نه هر بنو و که شبانه خانه پای بیرون نهند تا شبی عراقی را گرفتند گفت
 برید و روز را ششصد نفر کشته ام و منادی را شنیده ام نیاید گفت اگر چه است اما گذشتند

وگشتن موجب غلبه سیاست او را نیز بگشت بعد از آن فرمود در واژه های دکان با نیت
 هر خلیف شود من ذمه دار آن هستم در مدت حکومت و بر صره کس در دکان نتوانست
 بستن و خوش و کلاب بشهر در آمده در دکانها خرابی میکردند بد جهت رسم گشتن شد
 گویند روزی هجر بل امین بواسطه موی سگ که در ضمن حضرت رسالت پناه افتاده بود
 از در آمدن در آن قفل کرد و آنحضرت حکم گشتن سگ فرموده اند چنانکه شیخ عبدالحق زکریا
 در رسایل خود آورده و صاحب شایلی نیز آورده که امر رسول الله صلی الله علیه و سلم
 بقفل الکلاب برین شیخ بود در خدمت جناب شاه عبدالعزیز دهلوی انکار کرد گفت سن
 نزد خود نگاه دارم مالک موت نیاید که مالک حرم است فرمودند فرستگاری نیکه قبض روح سگان
 کنند بان ترخوانند گرفت و در قفل سگان حکا و جوه دیگر سگبند مثل وقوع هوای و باز
 نفس آنها عدم ورود برکت در جایگاه سگ باشد و مردون بزرگان و پادشاهان
 با جمیع آنها نهاد احکام فرستگاری گاه گشتن آنها کم میدهند با بجز و کتب آمده که
 با آسمان در تر از بصره فلیت و میشن در بی است از مضامین بصره گویند مینبسط است
 و الله اعلم ولیکن تربیت عالی تر قبض بسیاری صحابه کبار مثل حضرت طلحه در بی و انش
 تعالی غنیمت جمعین در اندایست و مردم نیک بسیار از ائمه سر جانشندانند حضرت
 خواجہ جناب البصری و حبیب بن محمد و ابده عدویہ و مالک دینار و عقبه بن الغلام و عمارت
 بن اسد الجاسسی و ابو الحسن خضر بن سیرین و یحیی بن عمر عدوانی و امام ابو عبید
 مالک بن اسد و عمار بن محمد و اصحاب سرفرض یعنی ائمه و علمای بسیار و فضیلتی
 بسیار در فقه و حدیث و غیره اند که چون در شهر شریف عراق عرب چندین مرتبه

پذیرفت الحال از شصتهای عراق عجم آنچه داخل این قلم است مذکور ساخته شصت و دو در یکدوره
 مینماید عراق عجم ششک میان قلم ششم و چهارم است اکثر بلادش هوای معتدل دارد
 و حدودش بولایت آذربایجان و گرجستان و خورستان و فارس و جیلانات و سیستان
 طولش از سفیدرود تا زره یکصد و شصت فرسنگ عرض او جیلانات تا خورستان صد و شصت
 از جمله شصتهای این ولایت آنچه لائق ابراد است پرتو آید و شصت در غایت لطافت
 لطافت فرسود و چو نور بصر خوشنما هوای چو بوی تیان شکسای مذکور در آن
 آن شصت تمام صبح و طبع و باغات و نصیب عمارت پرنیسیب در آن شصت بسیار است خصوصاً
 که از جاهای خوب بر دست و بسیاری از مردم قابل کا زرگاه هرات را بافت سنجیده اند
 اما کا زرگاه بسیار نزدیک لشهر هرات است و برخلاف تفت که نیز در آنجا بسیار در
 اگر در اطراف کوچههای تفت که اکثر وقت خشک میباشد آب بود می تفتند اکثر نظیر
 بدست آمدی در آنجا رودخانه است دو محله برد و طرف آن واقع که یکی را گرم سیر
 دیگر را سرد سیر گویند تفاوت آب و هوا میان این دو محله بمشابه است که مزرعات
 محله گرم سیر قریب به بیست روز از محله سرد سیر زودتر بصول می سپویند و در آنجا
 در هفتصد روز مشغول عیش و عشرت اند و اقسیانه گلان زردشتیان در آنجا بوده چو روز
 هم است از نوادرات آنکه شمشیر آتش و آتش است و از نوادرات که آنرا است که در آنجا
 آید بر سالکان کثرت مشهور است و نماند که از مضامین خراسان دو طبع است یکی
 سینا دیگری کیلی همسینا در آنجا قلم چهارم است و تحت قلم این چهارم است آنکه
 و طبع است که چو در آنجا این قلم است و در جو آید و واقعتاً واجب است که در آنجا

از آن فکر کرده آید بدانان شروع در دیگر شهر و ولایت نماید طیس کبیک شهری کوچک است
 وحصاری و غانت و استواری دارد و هایش نیک است ابرقوه سابق دخل فارس بود
 بحال تعلق بپراق دارد و زینت القلوب آنست که آنست اول بالای کوی ساخته برکوه
 میگفت چون خراب گشت بعد چندین درین زمین که بحال عمومست ساخته جهان نام
 خوانده اند ای بسبب گفتاری عوام که رعایت مخرج ادر بعضی جاها با طایفه سینه ابرقوه قرار
 گرفتگونی که کاوس ساوش پس خورید در بر توه و قضیه تبت سوداوه از آنش گذر است
 آن زیگ که به است در آن خاکستر آنش سیاه است و از عجب آب کند در آن بر تو
 بالان باروگانه است در استواری امضا و طایفه و میضیان باشد تا بنین
 عاب یضرتا بنین جیح است ملی نینیا و علیها اسم فارس است ای رست نغمه آبادان
 و مملو انجمای و بدان فارس بن اشوسین سام نوح است بیای آنجا گشته و مرد و گنج
 از صحاب عقول کامله و ارباب اسیر اجمه شمارند حسب ساک و ممالک و رده که سفر
 فارس صد و کرمانست و غربی خوزستان و صفای و شهنی نهری و بیابان و مدوک و
 و جنوب دریای فارس است و فارس در زمان قدی نینو بدین تنگه و بنین خطه بود
 مضافات آنرا شصت و هشتاد و نشتاد و نشتاد و نشتاد و نشتاد و نشتاد و نشتاد
 در بلاد آن دار البر و دار البر و محلی است در غایت زراعت و خضت و تیار بن بانی است
 که البر و دیگر کرده شنود و زرد ارباب بن همین است و بعضی بای آنرا زرد بریده است
 آنکو بهای آن بویای مجصول میزند و موسیای و قسم است معنی و معنی است
 و البر و استسماات هم میرسد و آن در عهد بنین پید شد باعث نکتة نصی

کوهی را نیز زده میخواست صید کند آنجا نواز پیش او گرختند در شکاف کوهی که آبی از آن متصا^فط بود
پوشیده شد آن شخص شب را بجا گذرانیده به رنگ آنجا نور را گرفت و اثر شکتگی او در دست^ف است
و آن بز کوهی را صید کرده تر و فریدون آورد و کیفیت باز نمود فریدون مرغ را پاشی شکسته
از آن آب خوراند مرغ را پاشی درست شده یعنی آن شخص شده که از آن موم میامی چیزی در دست^ف
مخلوط باشد بعد از آن معده بید کرده در حین بیدار شده و علی است که کوک سنج موی را
باب نکوسه پر زنده و محافظت نماید تا آنکه سی شود و نگاه نمی سنگین را عسل کرده آن شخص را
در تخم میگذارد و در سر استواری بندند تا بعد مدتی آن آدمی مومیایی میشود و این قهقهه
از کانیست و طرف البر و بفر شجاری و چهار و پنج بر بسیاری از بلاد دارد قبر حضرت زینب
که یکی بسیار می فارس سعی او مضمون گشته در دارالحدیث است رنج از شهرهای مختصرا
شکانش اکثر بصفت کبری شتعال از رند از مضامینش موضوعی است برده نام
نمایند با نیر و شکوفه برز سبب های وان کثرت درختان بسیار جا در حجاز
دارد و بر جنوب آن مقام موهبت مرسوم است خرم که محل صحبت اجداد جای محاش
اهل صهباست صطخر نسا الهادار الملک یا دشان عجم بوده و مشهور است که دار الملک
حضرت سلیمان بوده و بر طبق آیه که میگذرد تا صحر و روانها شمس حضرت صباح
شام بودی در روز صطخر گد زیندی و اکثر شبها در کشمیر گذرانید و او ش کوه
فارس که فرورد از جمله علامت لایت کثیر السحات حضرت رسالت مرتب است ^{السنون} پند
بوده و کیومرث که آغاز باوشاهی جهان از دست اول شهر که در جهان بنیاد نهاد
صطخر بوده و آن شهر بسیار طولانی فاده اما بحال چیزی که باقی مانده است قلعه

صحابت بلند و دیگر خپل مناره است آورده اند که چون نوبت سلطنت بچشم رسید فرمود
 تا در آن نزهت آباد قصری مین و رفیع ساختند و نزدیک اموی است این از ابی جوت بگاه
 حل نقل نمود در قصر ششم تمام بر منگاری دولت یکم زده بساط عیش و نشاط بگشاید
 و آن روز آن روز نام نهاد و بعد از او موسان عجم نوروز عید گرفته و داخل بام عبادات
 ساختند و از آن نهارت چهارده ستون با قلیت هر یک از آن سرفراک کشیده
 و گره ارض را حل آن ناف دریده دروازه آن نهارت دو تخت سنگ است هر یک کهنه
 نسی گز طول و بنیت گز عرض و پنج گز ضخامت دارد که در آنجا انواع مہارت و صنعت را
 در صنایع گوناگون بن آورده اند و در کاف کوهی که نزدیک باصطخا هر یک عظیم ساخته اند پیوسته
 باد بر آن هر یک میوز و بنا بر آن گویند که حضرت سلیمان با او در درون آن هر یک حاضر
 کرده است که کریم با او معاومت نتواند کرد و چنانکه در مناسباته شکر معروف بوده بعضی
 گویند که کتابت تسمیه بر تویم بگاشته و بر خرا اعتقاد آنکه دیوانه بفرمود حضرت سلیمان از آن شخص
 از سنگ سفینه ها و زود در حد و غیر خرا بوده در سنگ که آب گیاه اندر غایت ضحوت
 و نهایت حضرت شسته از غایت لطافت آب و هوا مار و گزوم و مو و یاندا شسته میوه
 کمال شادابی و بالیدگی حصول می آید چه وزن هر آنه انگور می نه شغال بوده و نوعی
 از سیب بهم میرسد در آن دو شب بوده اما کمال آن مرغزار بر طرف شده در بدل آن
 و ده باره با لعل آمده و از نیک نزهتی در غایت سفیدی دارد و مضیامی گویند حسین بن منصور
 علاج از آن شهر است کارزون جای و باز بسند بطروت است در فصل بهار آن
 و نور گل و لاله جای لایق جام و پیاله است و آن شهر نازک و قبا و بن فیروز است

مولانا جلال الدین از دوران کفر سیه است من اعمال کارزون بر خاسته اند جان از دنیا
 فارس است و قباوین فیروز انشهر را بنا کرده و در نزد یک انشهر نهیست و بر آن زهر علی است
 کیطابق و عرض و باین در پایه بل یکصد و شصت و در عت و ارتفاع مقدار و نیزه است
 در انشهر جا بیست که پایان انچه بر میان ما معلوم کرده دریافت نشود و از انچه انقلیه
 قتی از اوقات میجوئد که طایفه نیران بگرد و و جاکه حضرت یوسف در آن انداخته اند
 و مردم زیارت آن میر و ند سیر هم مدعی است میان اصفهان شیر و در انچه انچه
 و اگر در موضعی بلخ رفت رساند نشسته از آن آب برگیند بشرط آنکه آن طرف را آرسین
 مقصود بر زمین نهند و حال آن آب باز پس نه بیغنه پس جانوران سیاه که آنها را
 گویند و این این آینه در راه پشه بکنند عجب آنکه از نیرخان هیچ کس در حوالی آن نیست شیر
 همیشه دار الملک سلاطین سرفراز و محل قوین خواقین لازم الاغازه بوده و محظوظ است
 هوا انبعاث ارم آستینی و از روضه رضوان کنایه است و این بقعه را محمد قلمین عقیل
 حجاج آرسنه بنهاد و چهارهجری بنا نهاد و شیراز بوست و ساحت و تکلف افسیه
 الاضاف دارد و در بزارهای آنجا طمعه لذیذ یافت مثل مرغ بریان و آتش نارنج و سبزه
 و غیره و در زمان عضد الدوله دیلمی محمودی مو قور بهر سائید و سوره پاره بگرد و شیرین
 و از و حام خلاص بر تبه رسید که لشکر انرا جای نشستن نامه بنا بران عضد الدوله نزدیک
 آصبه نهایت تکلف موسم بقباخته و بهر سکونت سیایان بگردد و شهره بسوق الیگ
 اما اکنون بموضع خورک است و ملک شرف الدین انچه نیز تجدید برج و باره آن نموده و
 شیر در غلبه اعتدال است آتش انقوات جریان می یابد بهترین آنکاز ذمات شهر

آید است که گرنه اوله حسن بن اوسه دیلی احداث نموده در شیراز بفتح خیر شل مساجد و
 خانق و مدرس و معابد بسیار است و مسجد عتیق که بانی آن ع و بن است صفات از جمله
 گویند هرگز این مسجد از اولیای خالی نیست و پشته الله ذکر فریب بوج اقصت و مردش انبند
 احراز نین و نزار بسیر و صحبت با نند الترام دارند که ایام شفته با هر روز در جای بسیر میفرود
 بفضل گل که دور ساغر چمانه می باشد کسی در خانه می باشد مگر دیوانه می باشد و
 بهترین جامای شیراز صلا است که اکثر سیرگالادر این ضلع واقع شده و دیگر سیر گلجان است
 از شکر تا گوه دراک که قیرت و فرسنگ است و تمام بانگ است و نزار فیض آن ناریج نوباره امام
 همام موسی کاظم رضی الله عنهم در شیراز وقت که بر سر فرسنگ عالی ساخته اند و نزار
 بسیار وقف کرده از زده فرسنگی شیراز چشمه است موسوم باب چاست که در فضل باب
 چشمه خاصیت جلاب می بخشد و در آن ایام مردم بسیار آن موضع در ندرت روز صبح
 شام از آن آب ساقیده و نفع و نمرت می نمایند و طرفه اینکه در وقت خوردن باید که در
 دل گذارند که از منظره حق بر آن نفع خواهد شد اگر سیر گویند یعنی و نگرید پدید که سیر
 باشد دیگر فضلات و نگرده و نجات بسیار است که در طرف ولایت جنوبی
 فارس صحرایت متصل است و نجرده سب کلکه است و در بالای قبرین بسیار چشمه نایب
 کعبه پاره از سب کلکه راه نجرده در آن صحرای سیر ندرت گرد و نگر که سیر بسیار
 آمده و بر صاحب سب کلکه که در آن قبر گنبد نایب بود سال بعد از شویا
 همی زنده ان شکر فتح ریانه و سب کلکه که علامت فرس و در روز سوره شکر
 در آن قبر نایب است که در آن سب کلکه است که راه برگردان سب کلکه

از قبر حاسپ گنبدیم التفات آن شخص نکرده گفت نه این فریاد است العجمی چنان سواره بگذشت هم
سال وفات یافت و سببا و اولیا و شعرا و فضلا از شیرزبخت اند که تقدیر اسمی نهاده و قتر
می باشد مثل شیخ ابوالحسن کرد و یابو العباس احمد و بندار بن حسین و شیخ عبده خفیف و
شیخ نمون و شیخ روزبهان و شیخ ابوبکر و شیخ نجیب الدین علی غرش و عبد الرحمن
قدس الله سر در شهرن مقله که خط ثلث از خط کوفی استنساخ نموده در تاریخ یافته منکوا
که جمیع ام کتابت از شرق تا غرب از عرب تا عجم در تمام پنج مسکون و از ده نوع است و
آن عربی و فارسی جمیری یونانی سیرانی و عبرانی رومی قطعی بربری استند و غیره
و از فضلا انصر الدین بن عبده الحمید مترجم کلید و دمنه و شیخ مصلح الدین سعد و مجد الدین
بکر و مولانا قطب الدین و قطب محیی فضل الله و صا و خواجه حافظ و ابوالسختی صلاح
الله از شهرهای قدیم است و هو الایق دارد و مردم نیک از اسماک بسیار برخاسته
مثل مولانا محال الدین حسین مولانا علاء الدین و مولانا عبدالغفور شاگرد مولانا
عبد الرحمن بلخی و مولانا مصلح الدین و غیره خورستان و ولایت نعت است اما
برایش ناخوش و فاسد است و حدودش ولایت عراق عرب و کردستان و بر سر
دوازده پوینده صاحب طبع است محمود شاهی آورده که در ۴۴۴ که چهار صد و چهل و
چهار خورستان و توابع آن زلزله بوقوع آمد که خلق کثیری عرضت هلاک شدند و کوهها
تغییر گشت از میان آن کوه زربانی ظاهر شد از کج گوید در میان کوه پنهان کرده بود
این پوینده علی بن ابی طالب کرم الله وجهه نقلت که در حال از طرف اضواء
برینده مردمی باشد مهران نام که اصل وی از خورستان بود همه

خراب کند مگر کف مدینه و بیت المقدس فتم ان ولایت اچنان نوشته که ابو سیر بن بصره
 مطلق بالصلوب عمر بن الخطاب رضی الله عنه لشکر بر سر فرزان که حاکم آن امصار کشید و هر
 نوفیق رفیق گشته همراه وی به مدینه شتافتن بکل طایفه گویا کرده سعادت ملازمت امیر
 المؤمنین فایز شده و رویتی اینکه خورشید صاحب سنی حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه
 صورت تسخیر یافت و در ازمنه سابقه آنها و از ملوک مظهر خورشید پادشاه آورده اند که
 کبر سالی در انجام مقام کند لغت در عقل خود نقصانی ننید و باعث بادیش از شیر با کمال
 بوده شوش از شهر می مشهوره خورشید پادشاه این المقتض آورده که اول سوزیکه بعد طوفان
 بنامند شوش است و سام بن نوح از تعمیر کرده حضرت ابو موسی اشعری رضی الله عنه در زمان
 نشان فاروق اعظم آن شهر را فتح نموده و سیصد تنه را بجا بست اهل اسلام فتاده پس از آن
 بخانه رفت و یک پرده بر سر آنها آویخته اند و مردم به سجده متابعت مینمایند چون قصه در این
 کرد خازن بگریست گفت که در خانه مالی نیست مگر تابوت و انیال که معصیه است چون در پرده
 سیر می دید شخصی آن خاییده که اصلا خلی در جسم آورده نیافته ابو موسی بصره مؤلف فاروق
 اعظم رضی الله عنه و انیال را بر کنار آبی دفن کرده است چنانکه آن قبر زیر آب بود و بگوید
 آن مایه ای که کسی صید کردن نمیتواند و هر نالی که در آن شمشیر بود و ماهیان آن المقاتل
 عسکر مکروم شهری با نام بوده ابتدا لشکر بن طهموت دیوبند در اینجا شهری بزرگ
 ساخت و آنرا کش خوانند و بعد از چند گاه ویران شد شاه پور ذوالکرت
 تجدد عمارت فرمود مورچ شنا پور خوانند کرت دیگر روبروی نهاد و کرم جن که
 از جانب حجاج بچوشت مبارقت و فرخ زاد را بکشت شهر را آبادان ساخت موسوم

بهر کرم گردانید شرب و نیکو عسکرا با نام بوده گویند وقتی از نخل نیکو نغم بسیار بهر سید که
 باعث خرابی عسکر گردید شمشیر نیکو نشدند الحال خوار پاندها شمشیری سابق خود
 که الحال آباد است در قول است و در قول از انبیا روشیه با یکا است اگر چه شمشیر کوچه است
 اما مضامین آن بسیار است شام و در مطران و او قیر معوراند و در حوالی آن مرغزار است
 نیم فرسنگ و نیم فرسنگ که در تمام کس خود روست و همدین حد و در خان آنکه بنا
 زمین درخت گویند و سنگوفان در رول بارها است اما قره نمیدهند شمشیر بعضی است
 و بعضی بتبره تمیز کرده اند از الملک خوزستان است مولف هفت اعظمی آرد که بنا
 کرده شاپور بن شاپور است و صاحب نهبت القلوب می نگارند که سخت بود کشته شد
 اعدا کرد بعد آن اردشیر تجدید در آبادانی انگوشید شمشیر کبار بهر شرفان بر سر
 بلندی واقع شده و قلعه اش در نهایت حصانت و محکمی است و از بجان آن شمشیر خیزل بنا
 عهد است تیسرت کرمان و لایته است وسیع و بی پایان شهری آن کرمان و غربی آن
 فاس و جنوبی آن بحر فارس و شمالی آن خراسان و کرمان بن فاس باعث آبادانی آن
 گشته اما در گزیده مسطور است که چون اردشیر بابکان بر ملوک طوائف دست یافت و متوجه
 کرمان گشت و در بنام روی بود و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد و هفتاد
 اردشیر حکم آن کرم را که باعث اقبال مینمود بود و قبل آورده و سلاط گشت و بعد از آن
 شیه گویند که سالها در الملک کرمان بود و باخت و از کنار و جلا بند و تار و همچون کس
 گرد و حمله سده ستونی و در زنده القلوب آورده که کرمان و شمشیر و آتش در آنجا
 است و شمشیر کلان آن صرف و تیسر جانبت در بعضی ولایات کرمان در اواخر

ماه بار سید همد و در حوالی کوه پابان پشته است که خاک آن را مردم عوض صابون بکار بند
 و در عجایب البلدان آمده که در جبال کرمان سنگها است که چون آزار بر هم رسانند با آن آید و
 ایضا سنگیت که چون هیزم میوزد و صاحب مجموعه نوادری می آرد که در کرمان نوعی از درخت
 است که چوب او را آتش نشود و در آنجا معدن توپا است و مردم نیک آنجا بر چوب آن
 مثل شاه شجاع و اوجده لنین و امام شمس الدین محمد طباطبائی از مشهورهای مشفقین است
 و آب و هوای آن خوش دارد و قطعه اش در غایت استحکام است و خواجهد و عجم و فقه در آنجا
 سیستان درین است که حد و دوش از خراسانست تا مفازه کرمان و جانب غمرتین و طر
 افغانست تا هندی در زنده سابقه نوعی آبادان بود که کجیوب بنین با وجود قلیت آب بهر
 دنیا کیلی فروخته شد و غور اسفرد در اول حال داخل سیستان بوده و آن ولایت را سنجستان
 نیز گفته اند چه سنجستان بن فارس همت بر آبادانی انگاشته و نیز البستان و نیزوز
 شهرت دارد و در اول آندپار را سنگری هم خوانده اند چون عرب عرب کردند سحر
 خوانند بزرگترین جوی سنجستان نهر بهرین است که اکثر آنرا بکنشی میگنند و در قلمرو
 آورده که بهرین نهر است که بسیستان میرود با آنکه نهر سرد و خانه سرد را ندارد اصلا زیاده
 نمینود با آنکه نهر سرد و سرد میدانند قطعا نیکرود و فضلائش در سجزره میریزد و زره دریا
 چه است تلی فرسنگ در تلی فرسنگ و در میان آب جزیره است مزرع و مردم
 نشین صاحب سبلر که نامی آورده که در همه سیستان همه کوه است بر در شهر مام و مایگان
 بهشت برآمده بر آن کوه افتاده است گویند که هنوز زنده است و دو جناح دارد یکی جنب
 و یکی سرخ و گاهی آن ماله را بچینند و از عجایب آندپار رنگ روغنیت نزدیک است و قطعه

و آنکوهی است که قریب ببلت فرسنگ بلندی دارد و یک می آنکوه را یک روان گرفت
 و پنج چند فرسنگ است که مردم شهرهای جمعه بزیارت آن مقام میزند و چون بسیر کوه میرسد
 و خود را بروی ریگ ها کرده میل پایان میکنند در آنوقت آواز نه نهاره و نظیر آن
 کوه نوعی پیدایش شود که گویا چاه خروار نهاره و گویا که در یکبار در خروش آورده اند و عجیب تر
 آنکه چون بای کوه میرسد هر گویی که پایان می آید تخلف مینماید و با بسیر و دو موم و
 نیک آن ملک بسیارند مثل ابو عبد الله سجری و خواجه عبد الله طالق و شیخ ابو
 بشری که از پیران خواجه عبد الله نصاری بوده و خواجه معین الدین سجری و از
 شعر فرخی و غیره فراه و ولایتی است مختصر و قریب و دره دارد در آنجا عشق نیک
 بحصول می یونند و مناز ضعیف است و در یک فرسنگی فراه کوهی است که آن را
 بارنگی گویند و درین کوه طاقیت از سنگ که در آنجا آب میجهد و مردم در آنجا
 آمده و عابکنند و اگر چکبند آن آب یاده شود و بعد از آن حاجت امیدوار میشوند و الا
 محروم باز میگرددند و ابو نصر صاحب نصاب ضیاء الشرحه است فندار شهر بوده
 استوار گویند هر گاه لشکری آن شهر را محاصره نماید در نظر ایشان شهر بنه بالا تزاران
 نمایند که مهور است و در میان قلعه چاهیت عمیق در سنگناره کسبند در آن شهر
 کرده اند آب آن جاری دیده اند و وقتیکه از آنجا آب کشند بر گهای درخت
 و شاخهای گیاه بر می آید و هوای فندار بسیار نیک است و مردم آنجا غنچه و نمیز
 اکثری شیرین و تکلیف اندر باعی ضبط دل اگر کنم خوابان جهان از نوش بسیار
 فنداری نتوان فی صبر بجایانده تاب و توان ای اهل دل زنتیان افغان افغان

بوده قدم به پایم... بزرگتر و سبب باغانش از کاریز است و یکی از مضامین قندها نیز
 در دست است که از الملک سوزی بوده که بعد سلاطین غور است و دیگری بست است که
 شخصی بظلمت بوده در آن ناحیت گندی است و در آن دو قبر است که اینها نشان
 نامی گندرسه باز میگویند و مکرر اسقف آن گنبد را پوئشانیه اند و صاحبش شکافه
 یافته چنانکه اثری زان گل و خاک درون گنبد نیافته اند و دیگر مزار شیخ احمد نیشابوری
 و یوفان انقرای بیست است. فزی شیخ مذکور بر سجاده مستطیبه بنشسته بود در عالم رفعت
 تا چهار سال بهین دستور نشسته بود قاضی آند بار از کمال شفقت شیخ ساجیه
 طایفه غنچه فوات یافته بسیار از آل و عشایر قاضی نیز مرده اند ما دام که
 شیخ اجمال سابقه نشانده اند آن انقلاب دفع شده و چون بعد از قتل او شاه گنبد
 سیزدهم جمیع الاول تسلیم کرد و یکصد و شصت هجری در ضافات واقعه شده مصر
 جدا شد سر و پای او در تیغ از تاریخ آن خبری درها احمد شاه و رانی سدوزی هر طرف
 خراسان پادشاهی یافته قندهار او را السلطنت گردانید و قلعه یقینی در آنجا طرح
 انداخت موسوم با احمدشاهی ساخت در آنوقت آبادی قندار بسیار بوقوع آمده و در
 قوه ام المملکی از تاریخ مولانا ظهیر الدین نقل میکند که در سنه سیصد و چهار در ایام مقصد علی
 از خراسان خبر رسید که برخی از بروج قندار کنده شد جایی یافتند قریب شهر سرد
 و بود بر نیمه هم بسته و از آنجا گذر گوش میت و ننه سر از آنهار همه با بود بر لیسان بسته
 و نام آنس با آن نوشته میباشد سحر بن سکان و خان بن زید و خلیل بن موسی و آن
 نوشته نامورخ بود تاریخ سنه هفتاد و هجری و تفاوتی در مابین دو صد و سی و چهار

سال بود آنقدر تا آن زمان تازه مانده بودند پنهان نیز شهنشاه است از ضمایم قتل با نزدیکی
 ماند راب و آن را منصف نیز میگویند و مردم نیک از آنجا برخاستند مثل ابو بکر احمدیهتی استاد
 سلطان محمود غزنوی و صاحب سنن کبیر و سید حسن و هر دو پس از او رسیدند حسن و سید
 بن معروف بهیر و اسی که تبه بزرگوار در کشتن بدفن یافته قدس سر هم و دیگر میباشند
 که حال بقا دیوانه ده جنوب کوستان نبل که نزدیک نین و او راست واقعه هون
 پسند احمد بن حسن فرزای سلطان محمود و از آنجا خاسته اند غزنین سخنگاه سلاطین
 آن سبکبند و عظمتش بجای تونشته اند که دو آذره هزار مدرسه و مسجد داشته و در آن
 سلطان محمود و چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خر و گنجهک همیا در آن
 می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و او دیه غنیه در جانش بسیار است
 بنود و گرم و دیگر موزیات در آنجا کتراستند و در واقعات با بی آمده که در آن
 باستان غزنین و قدس را از اربابستان میگفته اند و چنانکه از اشعار فردوسی در غزنی
 معلوم میشود و بعد از او بسنده با بصد و جهل و سه چون علاء الدین حسن غوری بود
 شاه کمان اول او سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشته بکینه برادر خو، سلطان سوس
 غزنین ایستادند روز آتش زار و با نهادم و انعام قصود و عمارات پرداخت و نقل
 غارت مکند آنجا فرمان داد و قیود آن سبکبندین بعد از سلطان محمود و جانشینان
 سخنان با بر آورده بسبب تخت لاجرم بهمان سوز لقب گردید بعد از آن بروضه بر آوردند
 نمودنش اور بقو فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین پاره کرده بغیر و زکوة فر
 انجاعت را نیز کشته و چون آنها با خاک غزنین آمیخته سمات ساخت و از مردم غزنین

ما شهنشاه است از ضمایم قتل با نزدیکی
 انقدر تا آن زمان تازه مانده بودند پنهان نیز شهنشاه است از ضمایم قتل با نزدیکی
 سید حسن و هر دو پس از او رسیدند حسن و سید
 بن معروف بهیر و اسی که تبه بزرگوار در کشتن بدفن یافته قدس سر هم و دیگر میباشند
 که حال بقا دیوانه ده جنوب کوستان نبل که نزدیک نین و او راست واقعه هون
 پسند احمد بن حسن فرزای سلطان محمود و از آنجا خاسته اند غزنین سخنگاه سلاطین
 آن سبکبند و عظمتش بجای تونشته اند که دو آذره هزار مدرسه و مسجد داشته و در آن
 سلطان محمود و چنان آبادان شده بود که هر روز ده هزار خر و گنجهک همیا در آن
 می آوردند و غزنین آب و هوای نیک دارد و او دیه غنیه در جانش بسیار است
 بنود و گرم و دیگر موزیات در آنجا کتراستند و در واقعات با بی آمده که در آن
 باستان غزنین و قدس را از اربابستان میگفته اند و چنانکه از اشعار فردوسی در غزنی
 معلوم میشود و بعد از او بسنده با بصد و جهل و سه چون علاء الدین حسن غوری بود
 شاه کمان اول او سلطان محمود غزنوی بود مظفر گشته بکینه برادر خو، سلطان سوس
 غزنین ایستادند روز آتش زار و با نهادم و انعام قصود و عمارات پرداخت و نقل
 غارت مکند آنجا فرمان داد و قیود آن سبکبندین بعد از سلطان محمود و جانشینان
 سخنان با بر آورده بسبب تخت لاجرم بهمان سوز لقب گردید بعد از آن بروضه بر آوردند
 نمودنش اور بقو فرستاد و خاک غزنین را بر مردم غزنین پاره کرده بغیر و زکوة فر
 انجاعت را نیز کشته و چون آنها با خاک غزنین آمیخته سمات ساخت و از مردم غزنین

لا اله الا الله محمد رسول الله
 محمد بن عبد الله بن عبد المطلب
 راجع علیه السلام

حکیم شناسی و شیخ رضی الدین علی الا با بوده و چرخ از تومان لاهور کز غریب است و در این تو
 بنیاد چرخ جانی نسبت و ولانا یعقوب چرخ از آنجا است پیشیا و رشمه است و سیم
 انا هوای گرم دارد و گز و مان در ایام گرم و سیم چرخا فرود هم سیرندنا ستوار پشاور خصوصاً
 مرغومی کدی است از مناسبات آنجا با هم است و آن تیزی و لطافت در روزین
 استوار یافت و برنج باره آنجا نیز و غایب لطافت و تزک است باره جوئی است که چرخ
 آن برنج میشود است با خضرت و عوکی آنجا که مرد و اعلی و ادنی بگرمی بنفست
 مردمان نیک و سلاطین با آن نمک بر خاسته اند شایان عمر جلانی و بیان مصطفی
 رحیم الله تعالی در نزدیک پشاور بطرف کشمیر قلعه ایست که بزرگ است
 در اول این قلعه را سنگ دروخته بعد آن که خراب شده علم و دان از اداری شاهان
 است بر بیای آنجا است و آن قلعه ایگال است از میان رودی نادر بر دست
 قلعه از آنجا است که کله خیمه یک ساطین قدیر از آن بیج و باره
 بر سیده و کثان آنحصار جوان دست ز دل جوان و ستوار است و زمین
 منجوق و خزه بر بالای آن از آنجا و در و در لاهور حضرت مختصر آنجا
 نیک دارد و مستور نقد در چهره پاره بن آنجا و نیک و در گذشت که در و چرخ
 آفت جان و غارت دل ساخته طاعت مختصر است که کثای و مضاف
 بسیار دارد از ابنیه قدیم است که در شطرنج دارد هر یک که در آنجا
 نیز خوانده اند و اویش نیک گرم است و در آن آنجا ملاحظی است اویش
 در زنگان آنجا بسیار خاسته و مثل حضرت بهو الدین در زبانی و غیره

در کتب

قدس سریم پاک پین ضلع ایت ساکنانش در چوب تراشی و ساخن جقه ای بچوب
 مهارتی دارند استانه حضرت شاه فریدکنج قدس سره در نجاست و در شاهان ایشان
 دروازه ایت مشهور بهشتی دروازه از شاه فریدفضل میکنند که هر که بجار بشتر اسلام دات
 از دروازه من گذرد بدوزخ نخواهد رسید و این پیام که این مسوده بخیر بر سر سیدی از
 فرنگیان برانگیختن انکار کرده رخت پوشیده ارا دروازه گذشت بعد از آن لباس
 بدس کرده امتحان آتش اندخت لباس را اصلاحش اثر نکرده و فرنگی بملاحظه این گرامت
 مسلمان شد لاهور از شهرهای معروف هند است لاهور و لاهور و لاهور نیز گفته اند
 چنانکه اشعار شعری باستان مفهوم میشود در عجایب المخلوقات می آرد که دو استخوان
 نناوی آدمی در زمان سابق در لاهور افتاده بود که کجی - اموطنان آن مکان آنها غله ساخت
 بودند دیگر بر آفتاب آب گرد آسیده و در عجایب البلدان مسطور است که لاهور در زمان
 باستان با وفرا آبادی و معموری هزار رستاق داشته که هر کدام را حاکمی علیحه بود
 و ایام سلطت چنانچه بسیار آبادی یافته و قلعه و رخایت محکم بهم رسانیده از چنان آن
 سلاطین فقط شاه جهان با شاه سلج نجاه لکت و پیر عمارات آنجا صرف کرده و در
 اکبر شاه و غیره حرمی نیت و مقبره جهانگیر بادشاه که شاه دره مشهور است نیز در نعتی
 دارد و در آنجا در فن سنگ تراشی مهارت بسیار بکار بر بند و در نفس شهر مسجد در آنجا
 نیز مکانی باز بهست و در یکفر سنگی لاهور باغ شلمار نیز جالبی خوب و عملدانی
 مرغوب است آب آن باغ از دریای لاهور از حوالی کوهستان جدا کرده آورده اند و فوا
 های بسیار و آبشار دارد و شهر لاهور بعد انقضای سلطت چغانیه از دست بر

مکان اطراف بسیار خراب است چون رحمت سنگ نام یکی از قوم سکان که از نوابان گرد
 ناک بودند بحکومت رسیدند بهور قدری آباد گردید و قلعه درونی تمام در زیر خانه بنا
 مردم آمد تا در بیرون بدستور ویران بود چون درین ایام در سنگه بکشد و در صد شصت
 و دو چرمی که فقط اقتدار قومی صاحبان انگریزانان خبر رسید به لاهور تضرع و اولیای دولت
 کپنی انگریز فرآمد و خاندان را بدست شمشیر صاعقه بآبها دران نامداران ساخت ملک بر
 طرف شد در بیرون شهر نیز روز بروز در عمارات و طرح بازار نامی افزاید یافت
 بود و آتش و کثرت امتعه و سایر ضروریات از شصت و نهمی دیگر ممتاز و شتی است خبر
 آنجا بود و سخاوت آنقدر میرسد که فقیر و غنی و مستغنی از آن بهره مند میگردد و هندو
 سالی دو کثرت بوصول می پیوندد و تمام سال کفایت میکنند مردمان نیک از لاهور بسیار
 خاستند و غذا با دیده و دیانت و اولیای اکر است بیلور در کاسامی آن نیز گوارا
 دقتری میطلبند سیالکوٹ بنا کرده سلطان مغزالدین سامست قبلین ازینا
 راجه سالها برت و مردمان دانستند و بخت آدر آن زمین بسیار نشو و نمایافته اند
 امرتیه بیشتر و بی بوده از تعلقات و تال چون سوداگران کشمیر و پنجاب و قزو و داریان
 روز بروز آبادانی یافت نامد و ت شحمی گرفت الحال بونوز امتعه و قمشه و پوسته و
 نظیرند و سبب سکونت را با بسلام ساختند بسیار بهر مانده و این تمام گرفته است آب
 در غایت مندرت و لطافت است و کندنش منبلیت طلبت ایگان با اوای و علماء
 هوشیم ناسل کار است و زنده فانت لاهور کو سبت مه سوم بنگر کوٹ و نگر کوٹ
 قلعه دارد چون دعای منگوبان انفاک رسیده و بره من این کو به بنگو گن می سا

دوران که بگذشت پاره ایست از کثف ساه و صخره اش بی صورت اقامه اهل سندلابد
 شک پاره عفا و است از کوه حکم تر رسالی و دو بار هزاران هزار آدمی بفرم طواف مکان
 بگفت می شنید بعضی زبان خود را بدست خود بریده زبستان امکان دفن میکنند
 کوه بر شمال هند واقع شده و از بزرگ کوه تا کوچ که اقصای ولایت بنگاله است و بعد از آن
 که هر کدام سه چهار سوره زمین در تصرف دارند در زبان دین با اهل هند متفق اند که
 سابق هند گویا تحقیق این کوهستان کرده اند و یک کلمه بیت و پنجاه کوه متصل هم دیگر
 یافته اند از جمله اهل هند گفته اند که اسواک برت میخوانند و همین کوه است که مانیات
 ادوات خراسان سیده و همچنان از هند گذشته و بنگال و بدخشان و خراسان کشیده و شمال
 خراسان گذشته بری، قریه و طبرستان افتد چنانکه در سمت گنجه طهای یاد کرده اند
 و کشمیر و غربت در میان این کوه است و آنرا بسیارین کوهستان در میان ولایت هند
 جبران می پذیرد مثل ساه و ساد و در ساه و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد و ساد
 سلطان سید کریم پیوسته رسالی هند بهمان میرزده و ایضا آب گنگ و چون در است
 کوه می سرود هم ازین کوه برآمده و هم کجی او در ولایت بنگاله به محیط متصل میشود
 شصت و سه غور و مضافی در غرب و باغات مرغوب و بسیار بزرگان و علمای آنجا
 در آنجا بنیرت قبیل بود و لیا چون محل اقامت سروان انگریز است آبادانی یافته
 شصت سپ کرده و سره سره آن بنیرت نیز تعمیر کرده اند و این داخل سامان بوده سلطان
 فروخته و آباد ساخته و هرگز در سینه حصاری بر آنجا نافرود و موسوم اند و آباد
 است و در آنجا در کشته اند و در آنجا در کشته اند و در آنجا در کشته اند و در آنجا

چندین بنیرت
 کن و بعد از آن
 بود که در آنجا
 بنیرت کوه را
 بدین نام
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان
 در میان

مصری مهارت داشته اند چون در زمان سلطنت فرخ نیریند سنگها از سنگان گرجات بهم
 رسانیده و بر سر بندها تخت و آتشخانه با اکل خراب ساخت و بنش قبور در بنجا بسا کرد و نام
 و نشان از آنها گنشت فرا شیخ احمد سریندی در بنجا است و شیخ در کابل تولد یافته و چون
 بسین شهر رسید در سر نهاده مردان بسیار بهر ساینده در جای طریقه صید خود در شهر
 مشغول شدند و گنشت هانسی در جوار حصار و همت در زمان سابق جای بانام بوده
 طلع استوار داشته وقتی که یکی از مضامین هانسی عورتی را چهار کت وضع عمل شد که در
 کت او را چهار لبه بود و آمد و هر شانزده پسر در قید عیال مانده صاحب زمین و بنات شدند
 شیخ جمال الدین خطیب زلفی گنج نکر و شیخ قطب الدین منور زلفی شیخ نظام الدین
 اولی قدس الله سرهماز انستزین اندامها له شهرت مختصر است با نام خوب در آن
 ای شهر چون اشک چشمه ماسین شور است از زمان شهر رمضان ای نگرین چنان
 شده که آب آبی در ده شهر که در شهر شهر است اما آبی تمام دارد و
 سببش هم از بهار فی خالی نیست در زمان سالق بجان زنگ و شسته و در بنجی بود
 موسوم که سرد که متفقه شده و آن بوده و نرا با نوج چهار کت شین مرصع کرده بودند
 و مهارت کنند در نمک بندیت تمام بوده که بار و علامات آن با همت و رسید به
 شنبه نمک از طرف سیدان در آن شهر میشود آن شهر شنبه ای است که در
 آن شهر همیشه در یکین چه بنامه ای شهر شنبه است و آن شهر شنبه
 که با بار در شهر در شهر و در شهر که در شهر است که در شهر است
 نسو و سوخته در شهر در شهر که در شهر است که در شهر است

در شهر
 در شهر
 در شهر
 در شهر
 در شهر
 در شهر

و لفظه و جواهر آنچه دست گنت شان بدن میرسد و آن عوض می اندازند پانی است از
 جامی معروف است متوطنان آنجا رفته کارگرینیک و زیدیه و شیخ شرف الدین ابو علی قلند
 در آنجا مدفون است اصل ایشان از عراق است با ششمین تبریز و با موالاتی روم صحبت داشته
 قدس الله سرهم و دلی از ششتری قدیم است همیشه در الملک سلاطین عظام و مرکز دایره اسلام
 و محوطه جلال فضل و ماسن فصاحتی کامل بوده و در اهل هند آمده که ششتری دلی مهر دلی نام داشت
 و نهایت آباد بوده بعد از آن نوعی خراب شد که مسکن و خوش و زیبا گریه و دیدن آنکه در سید
 و چهار چوری باز آبادان گشت و قریب یکصد سال در آنجا سکون هندوان کار و مریا بودند و
 پانصد و هشتاد و هشت بر دست سلطان قطب الدین ابیک غلام سلطان مغز الدین سیام
 که او را سلطان نهال الدین نیز خوانده اند منقوح شدند آنوقت الی یومنا هندوان
 دیگر بران مستولی نگشته اند و همیشه در تصرف سلاطین اسلام بوده و چون در آن نزد
 محمد تغلق شاه بنای تغلق آباد نهاد و آن آبادی دلی آهسته با سخطا طرسید و در ^{۶۸۸}
 شصت و هشتاد و هشت با تمام سلطان جلال الدین خلجی دلی نوبنا شد و چون بر آن
 چون واقعه در غایت آب و هوا لطافت و صفا بوده با آخر و زمان شاه جهان
 نزدیک دلی نوشهر شاه جهان آباد بنا یافته که الحال در الملک است و از دلی آهسته و نو
 نامی باقی نماند الحال قدسی از خصوصیات دلی نوشته شود بعد از ثمره از کیفیت بنا
 شاه جهان آباد نیز تجریر می آید بدانکه در دلی آهسته مسجدی مسمی بقوسه السلام که هزار
 ستون سنگین در آن مسجد بکار رفته و در بیرون مسجد مناره ایست که از کمال نفعت هم
 کس بقدرت بالا رفتن بر آن نیست و در این مناره هشتاد و دو قدم ارتفاعش یکصد و ^{۱۳۰}

عظم آن سواره را قطع برون در فتنه چون میل کند از گردن نبرد بان جامع ملک است شاه
 بر فضیلت فلک است و آنرا در مراثت سواره گویند از سنگهای صخره تشکله مخروطی است پنج طبقه و
 مخارجات بهلودار نقش و فرین و منبت کار و الاچدار و آیات فی مرآة عالم جلی آسمانی که بر سطح
 هر حرفی بقدر سنگه باشد بحال حسن و زیبایی را شمیم کند و در حوض مسجد علی امین بقدرت و عه
 از زمان بنده وان بحال ایستاده است و نیز فرار نیز که حضرت خواجه قطب الدین بختیار کاکیت
 قفس سحر که مردم کمتر زیارت آن آستانه هیات جنایه میدوند و مرآة فی مرآة حضرت شیخ
 عبدالحق و دیگر قدس الله سره و پهل تن و غازی صاحب امام صاحب مولانا جامالی و غیره آلاء
 شمسی و مسجود لیا نیز در آنجا است و زیارت حضرت شیخ نظام اولیا نیز از غرائب است و همه حسن و زیبا
 است و بزرگان دیگر و حکام بسیار در آنجا میباشند یافته مقبره اکثر سنگ مرمر
 و در آن بی همتی محط تقیاه اولیا بوده میر کرازه ایما و سلاطین که طوایف است و عرض بتوفیق ختم
 متوشیح می گردید و شگاک اکثر دفن میکردند با حجره پندان عمارت ریف مقام و خطایر سینوفام
 در آن شهر نباشد که حدود حدیث و دست و گنبدها چون سواره نیز از عجاایب عمارت عالم
 و گنبد عبدالرحیم خانمانان که آنرا یونان گویند و گنبد نواب منصور خان به نوابان کهنه
 و غیره در فضا و باغات روم که اگر بگردند متوجه بیان آنها شود چندین مجلد بجزیر و ایضا
 در آن نزدیک عمارت موسوم به شهر گاه فیروز شاه در میان عمارت عمودی برآمده است که
 سعی در ارتفاع است و در عرصه به شیب است از یکخت سنگ فانت و بیعت است در آنجا
 و در زمین عمود و در زمین به شیب است و در یکخت و گل میگویند است و
 است که میسخر اهدا بود و در این بیرون است در طول در شیب است و در آن تو

و عملات مذکور قبل خصوصیات اشهر بسیار است که بخواهیم مختصرت مجلدی بزرگ از جمعه ده
 نتوان بر آنهمه روان نیک بسایه و نسیما از ولی خواستند مثل سید محمد ضوی اینا علی و
 شیخ نظام الدین و ایات قدس سره و خیر و دو خواجیه حسن و شیر هالی و شیخ عبدالعزیز و شیخ و شایگان
 کلام و بیروت آبادی تمام دارد محل توطن فضلا و از ولی گفته و نو آبادی و بیانشش نامه که بیت
 بنامی این قلعه است که در شب جمعیت و پنجم ذی حجه مطابق نهم دی بهشت رسال دوازدهم
 شاهجهانی مطابق سنه یک هزار و چهل و شش هجری بنا می آن کرده و شب جمعه نهم محرم ۱۲۰۵
 یک هزار و چهل و نه هجری بعد از قضای پنج ساعت انشاید که در روزها انوار استوار
 کمال و نبار و گلکار و آبسنگ و کارگران هفت اقلیم جمع شده بعبادت گرم سحر شده هر چه میرد
 خود آورده بود و بعد از وفات او از جریان افتاده بکوش شاهجهانی از یک قدم قدمه بلینند و در سال
 اساس قلعه از جانب یاد آورده و در بر گرفتار شدت کسب از راه سحر و سحر همیشه و
 شاهجهان آباد و آن سنه یک هزار و پنجاه و چهار است و در جمعه بیست و نهم شهریور
 و یکی کاشی مصر غلغله تمام باین دسته موزون کرده شده با هم آید و در آن روز و آن
 هجده و بیست و چهاری عمارت و پنجاه کعبه و بیست و چهاری عمارت و در آن روز و آن
 پنج در آمد و یک فلز از سنگها سحر گرداگردش و در سحر و سحر و سحر و سحر و سحر و سحر
 با و نامت و آن شصت بر چهار روز و دو و بیست و یک آن پنجاه هفت مد و چهارده
 و درین حصارش که در است ارتفاع ضلع شرقی این حصار که بیست و ریاضی چون یعنی جنبا و
 دوازده و در است چون ضلع شرقی ریاست و در دیگر ضلع خندقی بیست و پنجاه عمق
 و در کفده آب نه در آن جاری ساخته اند و آن بلند و جانب بسیاری بمن میرود و در

شته هزار و سیصد و هشتاد و پنج تا می باره و بروج و مزاج تا خضیف و مکاره تا خاک ریز از سنگ سرخ
 کشیده اساس یافته و یکی عمارت دولتمانه از برج شمالی مسیحی شاه بروج با نجات بخش حاکم شاه
 محل معروف بغلخانه و تبس خانه و برج طلای ششمین بروج دیگر عمارت انجا از طرف مشرق بلخ
 دوازده و شش باب چون از جانب مغرب باغات و انهار و تالاب فیض سرسبز است
 مطلا و نقش و رنگین منبت کاری عقیق مینی و لاجورد و شاه نهر در وسط با حوض و قنات
 و دیگر تالاب است سلسله ایوان غلخانه شکل ماهی که چهار طاق گویند و آب است بصورت حوض
 کرسی مسقف است ستونهای طلا کار و منبت کاری عقیق مینی و غیره نگینهای قیمتی دارد و در
 گردش آن پوشیده جایست و قفسان تخته لهره طلاقه بنی فرنگی بنده و در
 آفتاب ساخته شده که و پیر و آن شده و تخمیکه به پلو و مخرجش انظار و سینه او دیده
 آن یک کلبه است ^{۱۰۰۰} ششاد و پنجه و پیر خیز رفته در وسط رانده اند و حمام و متصل آن مسجد گنبد
 سره گنبد مغزق طلاست از سنگ خام منبت کرده و بیرون دوازده دیوار آن منبت بخارا
 مانجیان بخش است ست خنده و طرف و همیشه طوطی باغ و سوراخ دلال ^{۱۰۰۰} بود
 باغات حوض خام یکبار و چهار بار در حوض و یکبار یکبار چه ز خاک که چه جایگاه
 میریزد و در لغت و چهار و چهار در عهد تیمور عهد خلق و در نهاد خوار و در سر و می
 و آن نزدیکی تالاب شصت و شصت است آب عقیق در دو چشمه
 و سنگهای عجیب در دوزخ شجر مختلف میباشد و در آنجا
 است کاری نموده آن چو ز بسند در آنجا حوض و
 نه با بسوز شده بر جسته می آید و جانمانه و رنگه آن تو در آنجا حوض و در آنجا حوض

طبقه در جهت طولی چاه در عمده عرض است و شش در عمده چهار یوار و ستون و سقف و محراب آن
 و اینه ای جلی کلان آن نصب کرده و دیوان عام طولاً بنها و در عرض بیست و شش در عرض بنیاد و سقف
 چهل ستون و زین پایه از سنگ مرمر و بگلجنگه گاه با فلز است در عمده و طول چهار در عمده و عرض در عرض سنگ خام
 مطلا با نوبه عمیق و لاجورد و گنبدی آن به نسبت کار کرده و گرداگرد آن محراب طلا نوبه ساخته اند و طاق
 در عقب آن با گنبدی منقش تصویرات بلیمه و مسطرحش محرابی خالص با صحن و طواق صحن در عقب
 موافق بنگاه سنگ مرمر و نقوش غیره و در دروازه بزرگی عیب از سنگ مرمر و بیرون از آن فضا خانه و صحن
 طولاً در عمده و عرضاً یک چهل و چهار طرف ایوانه با دو حجره و در وسط عرض نایزه و در نایزه
 نه در آن است با نایله و در دروازه طعمه بازار سقف و در طبقه مرتفع که فیل بالشان از زیر آن گذر رود
 دروازه نیز بدین صورت است که در دروازه در بند و بر پنج نمای گله بر بر مرید و می
 و نقد خوش اسلوب است و در آن مقدمه فرمیت با علم جز فیصل نخته دروازه بست و کشاومی با نایله
 قفسه نیست که در جنبش آن در جلوه فیل هم از حرکت نماند و امکان است و کاغذ است و در آن پاره
 و سکن با اطمینان خواهد بود و امکان است و ساخته می شود و وزیر صغیاه و دیوان خالصه و ایوان
 در کمره و در شبان غله و سر کلاه و سمت در جلوه فیل نایله که بر روی بیست و یک است که در هر یک
 از آن است و در هر طبقه سقف سنگ مرمر و در کمانی ایوان و بیرون دروازه از برج لاهور بازار
 چشم در عمده و در آن است مرتبه در مرتبه چاه و در دروازه بازار منگوره و در کمانی
 سنا به گمان در بر نایله و در ضلع شانس نظم بطول المل عرض اسواق این بخش است با نایله
 که در هر طبقه و در آن است و در طول این بازار با نایله و در هر یک است که در هر یک است
 یکبار در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است و در این شهر است

و بعد و از آنجا چون دیگر که در قسمت همین قدر فاصله و بجانب شمالی این چوک مدبری عالی و از آن
 تا مسجد قجوری بقصد و شست گز و بجانب کبر آباد بازاری اطول کچهر و پنجاه و عرض سی گز ششم
 و هشتاد و دو کان و ساری و مسجد در هزاره کالین صرفه و بزاره هفتاد و نه نیمی عالم و ظروف و آلات
 چینی و حللی و منافع و نشان و عطاران و باور و کناری فروشان و غیره فراوانست و عقب چاندنی چوک
 باغ یکم اطول نهفتا و عرض دو صد و چهل و نه فیض سه پاره تمام و کمال درون آن گزیده
 انبار و ریاحین و عمارت و فلشین فواره و آبشار و حوض و نه برای چوب دره و اب در دست نوز
 درون شصت و یک سال قلعه صاحبان اگر حوض کلانی ساخته اند مسمی بلال درگی شطیله جا
 دیوار و چارصد و هشتاد و نه و زینه با و پنجه با تمام از سنگ رخ طولاً هفتاد گز و عرضاً بیست گز است
 از نهی آید و طرف جنوبی قلعه با دشا بی مسجدت زینت المساجد نام ساخته زینت المساجد عالمگیر
 در محله دریا گنج گنبد با صحن وسیع و حوض و مناره با و چهره ای که از سنگ رخ و تمبر
 آن متصل و مساجد بسیار بعضی خورد و بعضی کمان رشت همچنان آباد و بسیار است که در
 سنگ سر کسی تا کجا بنویسد از آنجمله مسجد جامع است که در شهر شوال ^{در} ^{نیم} ^{چهار} ^م ^{هفتاد} ^و ^{سه} ^{روز} ^{پنجشنبه} ^{است}
 تعمیر یافته هر روز پنجاه بار نماز کرده در عرض شش سال نخرید ده کلمه و بیست و یک بار سیدان شست
 سنگیند و هفت طاق ریف و گرداگرد آن محوطه است که تا مسجد اتصال دارد و گویا یک است ^و ^{در} ^{آن} ^{جا} ^{که} ^{محل} ^{است}
 و طول مسجد در عرض سی و دو گز و عمده با صحن سبع و فرس آن سنگهای مرمر
 با هر یک قطعی است و اندو و مناره با ارتفاع پنجاه و دو گز و سه دروازه کلان بیست و قلعه
 و کرسی مسجد و از ده و پنجاه زینت از زمین بلندیست که بهفت و شصت گنبد های مسجد و در ^{مطالعه} ^{در} ^{در} ^{وازه}
 لاجورد از سنگهای سر با خطا و ملاخه با سنگ مرمر و المان با سقف چهار آن سنگ

دوش دون مسجد بطریق جای نماز محرابی از سنگهای مرمر محلا و خط و نام داخل سنگهاست و بنا در سه
طرف مشتمل بر سی و چهار طاق و در هر ضلع از ضلع ثلثه و در صحن مسجد ظرف شمال و مشرق حجره و حجره است
با پنجه های مرمر در آنجا موی سبک سالت پناه صلی الله علیه و سلم و جبهه حضرت فوئد الاعظم
رضی الله عنهم است که در ایام تبرکشان سیدهند و عوض مسجد شازده و شازده است و نیز در
از سنگ مرمر مقابل آن در طاق سیاه مسجد و برزیته های صحن کرسی مطبوع از سنگ مرمر جبهه
منسوب و تاریخ تمام مسجد نیز منقوش است و شروع قبلت آنجا است مسجد جهان متبرک است
تجانهای عظیم و متبرک که در آنجا است که هنوز او را محل حلول الهی میدانند تعالی الله عن خاک
سلطان محمود غازی چهارصد و نه گشته را و حیطه تخریب ساینده آنجا یک بزین که نود و نه
مقال طاب و با این یکبار و یا قوت کفلی یافته که چهار صد و پنجاه مقال و نون و شصت و هجده
سلطان هفت بار بقصد نهم تجانه باهند سیمه اچ عیال ابا زده نظر بر برادر
چهار نفر دیگر بقصد ساینده و حامل گردن عیال یکصد و هشتاد و نه و نیا همیشه در
توزیع و انهرام نند و وقع قلعه گواکیار نمود با جمله متبرک و الملک حکام بوده چون در
نزدیکی اکبر آباد بای تخت گردیده در آبادیش فخر واقع شده و در آنجا مسجد است
بلبر مسجد لاهور در شانیه کهر و سفاد و یک در عهد عالمیکه نباشد که این مصلحت آن
سپهر عجمو عبدالنیز خان با این مسجد زیاده و در نزدیکی مسجد
سلطنت آبادان چون در سده سلطنت احمد شاه بهادر چنانی احمد شاه در
پنجاب آمده چهارده نگین در پیر گرفته بدست و بول بقصد اجرت کرده چون
در سلطنت شاه نالین در نزدیکی این مسجد و مرمرهای مکرر سلطنت

تسلط یافته اراده های فاسد پیدا کردند و در غلبه بکبار و مفاد و چار احمد شاد و افغانی خیمه بنی
مژگنه باهند آمدن با شاهزاده و یعهد اتفاق کرده مرسته ها را کرده و لکه سوار جزا بودند در
میلان پانی پت شکست داد و در روز نهم از پانی پت تا دلی بقدر پانزده هزار نفر
بدون رخ رسید و مقدر چهار گروه و پیه نقدی و جوار آلات از آنها تبارانفت و شهر را بخت
وفات رسید که با کربا بدین مشهورست در زمان باستان شصت با نام نشان بوده
و قلعه در غایت متانت است چنانکه صاحب طبقات اکبری آورده که در ابتداء مضافات
بیان بود و سلطان سکند لو دمی بت تعمیر آن مقصد و گردانی و شیره شاه افغان و سلیم شاه
نیز سعی را آبادی آن بتقیر مانیند و صاحب تاریخ اکبرشاهی و عجب القادر بدانی و در
التواریخ نوشته که در سنه هفتاد و دو و اکبر جلال الدین بخرم بنامی قلعه گردانی اکبر
بمقت مقصد و ساخت و بنامی قلعه را باب سانی و سنگ تراشید و آب بر آورده
و بنا بر تحقیق تختهای سنگ باجمله های آهنی گذرانید و با یکدیگر وصل کرده اند و عرض
پنجال با تمام رسید عرض یوازده گز و ارتفاع پنجاه گز و خندق آن سنگ و کج بر آورده
از عرض خندق بیت گز و عمق ده گز تا آب رسیده آب چون یعنی چهار گز گشته و نظیر
در استحکام و متانت در و ایات که نشان میدهند برای هندستان در زمان جهانیه
المجا و او اگشت منحصرا شربنای قلعه از بهر درستی و ای قلعه بجا نماند شاه جهان
و در عمارت آنجا مبلغهای گشیه صرف کردند و بر بام عمارت بادشاهی تخت جهانگشاه
از سنگ پوستی در وقتیکه مرز پندهای انگل را در تسلط یافتند و حاجی با او در شهر چون بر
تخت نشست خون از پیشانی آن تخت قطره بر آمد و حاجی از تخت برخواست

بزرگترین شستن از آن باز او بخودش بر آن آن خون از آن تخت ایل نمیشود بلکه بعد از
 شستن باز دست او اول ظاهر میگردد و در آن وقت حرف ابو محمد حسن که بر ششم خود مشاهده نمود
 طعم ولون خود تازه از آن معلوم کرد بعد از چند گاه یکی از مردم انگریز چون به آن
 نشست در دم از میانه شکافته دو نیم شد از صفات آگویی آنست که آب خمیان
 میان شهبه جریان می یابد و در هر دو طرفش حدایق و سر استبان و عمارت است و طعم
 شیرین و مقبره جلال الدین کبریا پادشاه مسیحی بکنده است که در سیاحت و بهار زرت و قشقه
 و شاه جهان پادشاه هم مقبره یک کرد و دو لکبه و پویه سیاحت کبریا دیده است
 از آنجا که لکبه رو پویه بر مسیحی که از سنگ مرمر درون قلعه تعمیر یافته و مسیحی است
 و پنجاه لکبه بر وضو رجمند بانو الخاطبه ممتاز محل که مشهور است گنج است و نموده است
 دولتخانه و دیگر بقاع چون ممتاز محل مذکوره از حرم محرمه شاه جهان بود و عصمت
 و حسن صورت و سیرت ممتاز بوده پادشاه با او محبتی خاص داشته که با دیگر از او
 مثل صبیحیه صفیه مظفر سیدین میرزای صفوی و کریمیه شاه نواز خان خلف عبدالرحیم
 خانخانان این پرم خان او را نبوده و بنا بر حجت مشرفه مقبره عظیم ایشان مشتمل بر
 ارم نشان با گنبدی عالی و مناره ای مرتفع و چپو تریه با و بنگانه و مسجد رفیع و ایوان
 های وسیع تمام از سنگ مرمر نخی کاری نگینهای قیمتی نموده و کاریگران فراد
 تیره بهر دو قلم انواع صنعت کمال مهارت در آن بکار برده بنام و ساخته بود چون
 وفات محل در آن شب شنبه هفتم ذی قعد ۱۰۰۰ هجری قمری یک هزار و چهل و هجری قمری است
 محبت باوه از آن خبری در هر سن سی و سه سال و چهار ماه و چهار روز در بر آن بود

پور و آغشته نعش و از آنجا کبر آباد در تاج کنج رسانیدند و در مقابله وضع مذکور
لب ریای آجمنشاه جهان بادشاه برای خود مقبره دیگری چون شعخ خواست که تعمیر
نماید برین اثنا سبب اوزنگ یب عالمگیر کشته شدن در اشکوه از قوه افضل نماید
و شاه جهان پادشاه تا هفت سال و پنج ماه و هفت روز سنزوی و مجوس بود و آخر حرب
کشته گشته و هفتاد و یک وفات یافت حکام عالمگیری در تاج کنج در پهلوی قبرستان
محل مدفون شدند نظیر رضی استیاریخ و فاشش یافته و این وضع تاج کنج تصدیق
و خوبی دارد که شیاحان منصف میگویند که اگر یک روز توپیه جبهه تاشای انصاف
از این میدان آن قلعاعند نباید ورزید مردم کبر آباد در هر روز کشته شده بخت آن باغ
ببیات آجمنی میروند و بحضور ماه رخان آفتاب سیمار و کش نگارخانه چین کارگاه
فروردین است نظیر پیکر سبزن طولی کلام سهی قاتمان حضور بحرام
شیان سه چوید هم از بمبئی گمر بسته از موکمه فرنگی غزالان بستن وطن
سمن و صبیحان چپندن بدن شتبار جدول بازده صف همه نمونده می عمل ایف همه
اگر تو به چون سگند است شبکی غمزه کافرش در خور است اووه بر کنایه است
ظرفی بانام است که مشهوری منته بوده چون در سلطنت سلاطین جغتاییه قصور
قوت است امیری که از امر کوس اناول غویز نوخته نجرده می پر خسته در اور و نو
منصوب خان چندین در لکهنو حکومت رسیدند اسم پادشاهی بر بنها حملات شد
روز بروز و رآباد می ششمی پرداخته امور نظیر ترآبادی و نورستان
و شرف کمر نشان می دهند و در خل مالک حضور معنی به است و چون هر کس

علی الرغم دیگری در تحصیل کالات سعی دارد امروز با جمعی مردم دانشمند صاحب کمال
 طرفه سزیمینی است کاپایی هر کار است شکرش بر کنار آب چون واقعه محمد یوسف هر
 در سال که عجیب و غریب مهندستان کوشته اند که وقتی در عدد و کاپایی بسیار میسریدم
 جماعتی دیدم با سه مای نه و مویهای شکر و لیده که هم طریقه کفر و ضلالت می بودند و هم
 بر جادو کاسلام ثابت قدم بودند گاهی در پیش تب سجده میکردند و گاهی سر بر جایت قبله
 فروری آوردند و سجده در دست و زانو در میان تسبیح بر لب قشقرق پشانی اگر آنها را با
 هم سوختن بیدار میشدند از عی سوی می داد هر که نام بنام خود رفته ششم در پیش آکار فریاد
 آتش در خانه خود میزدند مادر و پدر و فرزند خود را بقتل آورده جلای وطن اختیار نمودند
 و هرگز یاد و یار خود نمیکردند قصه بلکه نام که سابق سری نگر نام داشت از قوت سبقت
 شمال مال مشرق بقاصیله بجزوه و قنعت و دریای گنگ بسافت و نیم کرده در وسط
 آن هر دو شکر میگذرد فصل صحیح است که زن شیر خان حکم مرآ آباد را که شکر میگذرد از این
 اوست دو پسر توأم زاد یکی بصورت آدمی و یکی بصورت مار بود مادرش و ارمیان مونا
 نام کرد هر دو را شیر می داد و تا ماه شش ماه بزرگ و قوی شد و بار بار در خولش بازی میکرد
 نهایت الفت و اشت چون گرسنه میشد نزد مادری آمد و شیر میخورد تا آنکه ده ماه شد آن
 او را شیر گاو بر میدادند و او میخورد و نگاه در نزد برادر آمد بازی میکرد و گاه بر پلنگی که با
 او مقرر بود رفته میخواست به همین طور روزگارش میگذشت تا اینکه روزی هنگام شام
 که آمدن او نزد مادر مقرر بود زیاد مادرش بچشمش قنص مشغول شده تمام شب خوابید
 نوز دیگر بطریق سهو و کنیزکی برای بختین نان بر سر نورفت و خواست که خاکستر

بر آرد و یک میان موناور آتشش تنور سوخته مثل خیال پر کشیده تمام طلای خالص
 شده کنیک تمییز مانده نزد خاتون آرد و نیک نگریست از ستر آدم صلاهی خالص
 دیدند سایه الناس تعجب کردند که این بار از آن آتش ضد طایب نکند همچنان نشسته
 سوخت با آنکه پیش از فروختن آتش با جمل طبعی مرده باشد مخفیه آنکه طلای خالص
 ایشان بود دولت و ثروت آنها روز بروز می افزود و شبه در دهان در خاتم
 ایشان نخب زدند و صدوقی که در روان طلا بود بر روز بروز از آن دولت
 نشان روی در منزل نهاد و صاحب تاریخ کتابت تقاضای می نگارند و در

که از اولاد برادر مار بود اتفاق ملاقات شد و با
 اثر ننگه نهادن العجایب مخفی ماند که هند دست
 طول متوطنانش اکثرت پرستند و در میان
 خریا اشکال و عجیب التمثال از طیور و اواب
 او عازن و نباتات بسیار چیدن خوبی که
 عبد السلام رضی الله عنه نقل کرده است
 بهن نشناور بکنز و رایب باقی جهان داده اند و
 احتیاج بزود توشه و بدرقه نیست چه هر منزل
 گرا به و در آن سینه نماند خواهد و چون است سدا
 در زمینستان که زمینیت خندان مه آرد شده
 تمسکات جهان را بر سحر و استخوان و جویبار

هر نوع گدازد منعی و تکلیفی نیست و از میوه های هندی آنچه قابل ازیاد باشد بشمارد و به
انسان و کوه پد و کیده و کتهیل و نمانگی و امروس و کرنی و بیرو و نار جیل است و انگل
کیوه و بهوسری و سیوتی و گل کوره و رابل صنیه است چغنه سالمی دو مرتبه گل می
و هر مرتبه با مدت دوام میکند از نباتات نافعی که برگ تنبوست که آنرا پان گویند
یا دام تا کسی آن را نخورد و خوبی آن در دهن متصور نگردد و نظم برگ پان است
طوطی شاداب در دهن بیک میشود و در خاب به مغز اصحاب مجلس نگین از
ادوای تخر او شیرین خوردن آن فسان خنجر فکانه و کاشای نقاب معنی بکشد زان
زبان سخن برگ لاله نماید زود در سخن پیچ و خنجر بویاید تازه موفل و دستداری او
چون نماند زجان سپاری او و آنچه از مور غریبه و رسوم عجیبه که در هند دیده
شده و هیچ ملک ندیده و از بچکس شنیده نشد اگر تخریر آنچه بر دوازده باعث ملال خاطر نازک
مطالع کفنگان شود لاجرم بکشمه چینه که غریب تمام دارند آنها کرده شده و شنیده
مفومیت ناشینده شنو شنید و سخن لذت بجل جدید و از آنچه است که بعضی
زمان چون روغات یابد بی وجود او زندگی بر خود حرام دانسته خود را با او میوزد
و آن روز مجمع عظیم بوقوع می آید و آن لباسهای فاخره پوشیده حامله های گل
بگردن انداخته رواند از سیرت جان که بس گرانست بر خیزد شخصی صادق القول
مقل میکرد که در حدود بنگال زنی را آتش نیوا فقه و زهر من افتاده بود و بدینگونه بنگال
که طره از اقربای آن جمعی در برابر او صف زده ایستاده بودند آن سوخته اش
و او ای شرمه را در کنار خاده شمع و آتش بسوختن داد و وجود موهومی خود را

از تنگ و بی برابری که موحترتی که مشعر عدم ثبات و وقار باشد از و دو جو بیاید
مخلی که جسدش آتش یگرنگی میسوزند چند زن برایش ایستاده بودند یکی را از
بنام طلبید آن زن متغیر گشته بی اختیار بجای او دران شد چون زو یک از بیرون
پایا که آن محرمه بود با او اشارت نمود که بگیر و آن زن چون با و صبا که بر سالار
در میان آتش سوزان در آمد آن پایا که را مانند گل سوزان دست آن سمنده نشین
پروانه تپ بر گرفته و شکنجه و خندان بر گردید گویند در آن وقت که بر سر که آن محرمه
میطلبید و رای ایستاد و تهور دست می دهد که بی ترس و بیم در آنمه که می رود و
ضرب بر می آید و از آن من نقلست که نماز رفتن در آن آتش و پایا که دست او گرفته
و بر آوردن اصلا خبری و شعوری نبرد و در میان اهل شمشیر و دار که چون آن
زن که او را سحر گویند با شوهر خود در آتش بود و آتش آغاز سوزن آن سوزنی
نماید از سجنهای غیب خبر میدهد که آتش آن فلهوزی سید محمد شریف نجفی در آن سوزن
بجای سلاطین نشست و در آن زمان که با یک تغییر شعله سکنات همه از سید می بیند
روز را چه آنجا که دیرت نام داشت و فانی است یا سقند زو نامی در حره سلمی در
آنها همه در یک ساعت با او در آتش اند سوزند و یکی از پرگنت به سوزن او پدید
و خواش سوزن خود در نظریه چه آنخل که در اجاره تپا سوزن سوزن
روز چهارم خلق کثیر از ارباب و عجم و عجم جمع شدند جوگی مذکور شده
در بروکاه ترک جان بر سر بریدند و آنرا غنچه وارسی از تپا بستند و در گس صفت
نظر بر پشت پا و دخته با بستی او موجب حکم و فضله گوسفند و گاو زیم ساخته

میرنختمد تا بیدار شمش بر آمد و نای بهم رسید بعد از آن چپ دست آتش زده بدامن باد
 میکردند تا هر چهار طرف در گرفت و هنگامه گرم شد و وقتیکه شمع و آتش تا گلوبی آتش
 رسید بجانب اجه توجیه نمود و حرفی چند بر زبان راند و نیاز مندانه فرود آورد
 و پیشانی بر همان سوی آتش نهاد چشم پوشید و در دم در کشید و دیگر جمعی از جوگیا در
 هندیها باشند در حبس نفس میگوشتند و موصلت و مداد بجای میرسانند که در هر
 چند روز یکبار نفس برمی آرند از آن جمله در بنارس جوگی بود باین صفت موصوف چنانکه
 نان زمان یک مرتبه زیاده از دوه روز در زیر خاکش داشته و کرت دیگر نگر صفت
 دو از دوه روز در آتش گذاشته که صلابا و ضری و آسیمی خرید و ایضا اولاد
 پنجاب شورید بود و از قبیله جانیان آزاده و سودای و عالم کیو بخواد نه بعالمش
 خلقی در نه عالمیانش تا حتی عمر را گوشه زینی شگافته و پهلوی چپ را که مخزن گوهر
 دل است از آن گنج فربهاوه دست از خوردن کشیده و چشم از غمخوون پوشیده
 در دست زده و سوزن بین بیات افتاده بود و در نیت نه پاکشیده و نه دست فکند
 در ترغیب پیوری نام تمام نعت کرده و در سماع عدم بتخایق الامور مخفی نماید که خل
 و ضار ظهور را با عیبه استعاج در زبان شاه جهان پادشاه باین عنوان بود که
 میفرمایند که در این باب است و در هزار گره پادشاهی و هر گره می چهار گره
 بر این پایه است و در این باب است و در این باب است و در این باب است
 نسک کرده و در این باب است و در این باب است و در این باب است
 در این باب است و در این باب است و در این باب است و در این باب است

و هر سرکا چنین پرگنات دارد اکثری از پرگنات ده که به روپیه حاصل اند که بزرگوار
 صوبه بنشانست و بعد پرگنات چهار هزار و شصت پنجاه است و شمار قرابت اینها
 الغیوب داند و جمع تمامی ولایات شصت و دو کرو و اوام غنبت است و در و روم با
 و بحسابه پیش کرده شود و اول اختلاف شاه جهان با و صد کرده و در ام متصرفان
 صد کرده و در اسطی لاهور بود کرده و در انجیر جمیر بود کرده و دولت آباد شصت کرده
 و بر پنجاه و پنج کرده و احمد آباد پنجاه و پنج کرده و بنگاله یکصد و ده کرده و آله آباد پنجاه کرده و به
 چهل کرده و مانو چهل کرده و خاندیس چهل کرده و اووه چهل کرده و ننگانه سی کرده
 ملتان سی کرده و ادیسه بیست کرده و کابل بیست کرده و صوبه کشمیر پانزده کرده و شش پانزده
 کرده و پنج پانزده شده کرده و بنشان هفت کرده و قندهار هفت کرده و بنگالنه چهار کرده و در انجیر
 یکصد و بیست کرده و در ام خالصه شمر لغه بود موافق و دوازده ماهه سه کرده و روپیه حاصل
 داشت و باقی مغز کرده و در جاگیر ام اتخواه بود و ایضا با آنکه مالک و سیمه بنده ستان
 در فصل اردو در خستمان و تاپستان و برستانه غره آبان تا آخر بهمن چهار ماهه در ستان
 از پنجمه دو ماهه میان که آذ و وی باشد تا اتمام شد است و آبان و بهمن هم اگر چه در
 آذ و وی است و درین چهار ماه سواری و ترقه و سیر و شرکاء بضرغت تیموان
 کرده و غره سفند تا آخر خور و در چهار ماهه آستانه از پنجمه اسفند تا آغاز بهمن است
 و در کابل اعتدال و غیره درین نیز معتدل است و خوب یگذرد و درین دو ماهه سواری
 سواری و چندین بیواتر نه اردا تا بضرورت ضرورت تیموان کرد چه خیر قیامش
 آفتاب نمونده کوره آهنگر میگردد و در خور و او وقت شدت و سنیلای گریه است

و تیرام و داد و شصت و یو ایام برسات است و در تیر اگر بارش نشود هوا همچو خورد و او محو میگردد
 و در امر و ادعین بار نیست که گاه باشد که در روزی ده یا زده مرتبه بار و در بار
 رنگین پیدا شود و این ایام خوبهائی است و استانت از حکمت بالغه الهوت
 که در ین ملک گرم قیلب الایسه هنگام صولت گرامی چهار فصل مقرر و ایات دیگر است
 باین چهار بسیر و دو الابر سکنه زندگانی شکل میث و در شصت و یو اگر چه باران نبارد
 آمانه بمرتبه امر و اد و این ماه منتهای ایام برسات است مجمل فصل بر شکل سه هواداد
 اگر برو باد است هوای رستانت و اگر بارش و برسات است و اگر نه هوای تاپستان
 لیکن در ایستمان بالتقیاس هوای نامی باشد و در برسات و زیکه باران نباشد و نسیم نوزد
 هوا سنگانف و گرفته میگردد و بر ضمیمه ذناک اهل ادراک مخفی نماید که چون بمجوار
 رفیق توفیق قطع مسائل و ترقیم احوال اقلیم نیم بر پای چوبین قلم نموده شده بحال عتقا
 یکبار بیان بسط طارم اقلیم چهارم مطوف می دارد و نظیر بدخت چو فکرم از تهرج
 پر کرد ز لعل و د جهان درج نخواهم که دمی نظر نگارم خورشید ز چرخ چارم بهر طلسم
 من چو عمل ناست با صبر بگو که آفتاب است الاقلیم الرابع این اقلیم اتفاق آفتاب دارد
 و بسط معموره عالم و سکن اشرف اولاد آدم است متوطنانش بحسب صورت و سیرت
 افضل اولاد ابوبینه انصدر صاف فضل و نهر است اقلیم چهارم از شرق شمال و بلاد
 چین بود پس برخان بالغ اکثر مالک ختا و ارضی تبت کشمیر و بدشان جنوب
 بلاد یا جوج با جوج گزردیس بر و بسط بلاد ترک و شمال بلاد هند و وسط بلاد مکن
 و انصار کرمان و فاس و خوزستان و از انجا بحر روم را قطع کند و جزیره قدس و سقلیه

و شمال بلاد مصر و اسکندریه و بلاد نالعی و بلاد افرنجیه و طنججه بگذرد و بسا اهل بحر
 محیط استقی میشود و ذکر بعضی از مواضع مشهوره این اقلیم سبادت میرود چون
 در قایم سیم ابتدا بزرگ شام و مصر نمود در این اقلیم شروع بزرگ خراسان که غیرت افزا
 جناست کرده می شود در فضایل خراسان است که در سیمه روزین عرصه آنان
 وسیع ترست و هیچ ملک و با بطول و عرض خراسان نیست گویند در عهد
 عباسی روم با پیچیده بودند و در ثلث خراسان بر نیامده و مانند شجار و شکار و ریاض
 و انهار خراسان در پیچ قلیمشان نمیدهند و ابتدا از شاه جهان بطلم می آید مشهور
 جان از بلاد معظم خراسانست بعضی بر این اند که آشهر اسکندریه سلطنته و برخی
 از انبیه شاپور و الاگاش می دانند اما اصح آنست که طهمورث همت بر آبادانی
 انگاشته است و دار الملک سلطان شجر باضی انار الله بر مانده بوده چون غران
 که بزرگین اقوام ترکان اند بر سلطان مستقیم شده ندسه شبانه و آشهر افات
 نمود و وجه طلب مخفیاد فاین و صادره اشرف و اعیان را مواخذه نموده در سنج
 تغزب کشیدند و زین روه و خرابی بسیار بر و راه یاد پس زان بتدیج روی آباد
 دیدنی بجمعی از هم جانبست و او تا در زمان خلیفه خان نوعی خراب گشت که بحالت
 اصلی باز نیامد صاحب حبیب السیر آورده که چون جنگی خان از قبا و غارت بلج با پرده
 پس کوچکی خود تو لیخان را با بشت او هر روز و خود بخوبی بطرف آن مکان و
 ساخت تولی است به و رفته اشهره انما عه نمود بچلی ملک و سواد
 متحوز از شاه منتظم بود چون بغیر از اطاعت چاره نداشت همیشه در حیا

سپهسالار توینخان شتافت بعد از آن لشکر خود را تار تار و طنان مرو را چنگار و
 به صحرایانده بگی چهار صد نفر از محقره و پس از آن و دختران بجان مان و اوبقیه
 بشکریان قسمت نمود چنانکه بهر بیچاره کس صد سینه بود که هر یک حصه
 خود را بقتل رسانیدند و سید عزالدین شهاب با چند نویسنده که شایسته بود
 مرو کرد که سینه نگه نظر و کی بودند و آتش بر میان خراب بود تا در زمان امیر شاهرخ
 بر این مینه و گورگان فی الجمله جمعیتی است و او و سلطان سنجری در آن
 و غیره بتجدید ساینده مدینه جدیدی ساخت نام مردم نشین گشت و اول آن
 در یکی نویکی گشته و همچنین بانی آن بود سنجری بود یکی که نند یکی نو و در زمین
 همواری واقع شده و توابع بسیار دارد و آبش از مرود است که عبارت از
 مرغاب باشد در و منتهی میشود و از میوه انکور و خربوزه نیک و فراوان آن میشود
 اما هوای نیک ندارد و بیماری در آن بسیار است و در بعضی جاها بیوی کس
 باشد برابر زن بود که مردم سینه تا پستان از غلبان بیلاقات میروند و جز
 یکم از پنجاست ابو اسحق طالقانی گوید در مرو نشسته بودم ناگاه دیوار گشته افتاد
 در میان چند مردی بیرون آمدی از آنها شکسته بود و پندار نیت یک زبان او را
 و زن که در من بود و الله سلم و از نیکان و بزرگان آن مکان خوانده بشه عافی و
 سبک سهم افته و از شعر عاره و کسائی و عجب و قوی و غیره اند مهند ولایت
 شخصی است که مردم نیک همواره از آنجا بر خاند و دشت خاوران مضائق
 هستند از اولیا حضرت شیخ سید ابوالخیر قدس سره و حکیم انوری هم از آنجا بوده

باور و بانی آن باور و جزر بوده طعام باور دمی ختر اعم اشهر است اما آب و هوا
 بدارد لیکن بخش نیست که حضرت فضیل عیاض و عبدسه مهدی و شینار حضرت
 از آنجا برخاستند تا بحسب آب و بجای ازده و دلگشا است چه شهرت تمام در
 که در اشهر و ولایت دوازده هزار چشمه و دوازده هزار چارست و نیز مشهور است که
 ولی در انولایت برخاسته بود لغات بنظر آمده که در برابر جاتجاه است با بر علی
 دقان گوشتی است که تربت چهار گصد پیرت از کبار شیخ اینچنینا شام خورد
 گفته اند و مولانا سلهین قضا زانی از انولایت است کسی از مولانا سوال کرد
 که شما از نسیه فرمود آری الرجال من النسل خرس ما بین هر دو هرت است
 و ارتقا عش نیک بجمول می پیوند و قلعه آن از قلاع معتبره خراسانست و نجیب
 که محمد خان شیبانی فخر خراسان نمود یک کلمه و نهاد هزار خانه در خرس تعلیم
 چون اسمعیل مشهور مردم را ترغیب بملت اهل تشیخ داد و در چینی که بفرم مقابله و
 محاربه بجهان خراسان حرکت آمد محمد خان مردم نیک نولایت را کو چایزه ما
 در انوشیروان فرموده و انجماعه بطیب خاطر با نحمد و دستا فتنه ازین سبب
 خرس رو بویزانی نهاد و همیشه پنج سال خراب ماند در زمانکه شاه طهماسب
 صفوی بر عهد سدرخان والی توران جیره گردید و در صدمه معمولی خرس شد
 زمان تا حال آباد است و مردم نیک اند از آنجا مثل شیخ ابوالفضل پیر شیخ ابوالقاسم
 ابوالخیر و شیخ نعمان رحیم الله بر خاسته اند شهرت بلخ از انیه کیومرست
 اما یک کوس آب بلخ آورده باعث آبادانی اشهر گشت و اشکن عظیم در آنجا

بنا نهاد و در زمان غلامی الوای اسلام ببت خف بن قیس خراب گردید و در آن
 بموجب فرمان یکی از پادشاه بنی امیه که تکیه گشت بر لشکر اعانت نمود و چون لشکر را
 غلامان نصر تعمیر نمودند هر غنیه بقلعه بنهذوان موسوم گردید از عمارات عالی بیج
 نوبجاری بلج بوده گویند چون خلق نام کعبه مخطمه شرف و عزت آن شنیدند بر امله زرو
 بلج بودند بتخانه در مقابل و مبارزه آن بنا نهادند و بر زیر آن قبهاست و علمها فخر
 و ارتفاع آنگانه بکشدش بوده چون تخت خلافت بوجود حضرت ذوالنورین مرتضی
 و منور شد در آنوقت خالد بر یکی بدستور آبا واجداد صاحب اتمام بجاری بلج بوده و
 توفیق شرف اسلام شرف شد خود را عجله نام کرد مردم را از عبادت آن بتخانه
 مانع آمد لاجرم ملک ترخان بکشمرفته لشکر بر سر وی کشید و او را با فرزندان بشاه
 رسانید مگر یک پسرش که بر مکان نام داشت گرنجینه بکشمیر رفت بعد از چند وقت
 بجای پدر کیمه زو بر برگیان که آثار وجود و سخامی انصهار زمان خلفای عباسی
 در تواریخ مذکور است جمله از نسل اویند در جیب السیر آورده که چون چنگیز خان بلج
 آمد آن بلج در معموری بنسایه بود که در شهر و قری بکهنه آرزو و ولایت جای نماز جمعه
 میگذازد و بکهنه آرزو و ولایت حمام داشت و از زبده الاولیا و ایا خواجه ابوالنصر پارسیان
 نقلت که در وقت استیلا و محاصره چنگیز خان مردم بلج پیشکشهای فراوان بکمال
 عجز و زاری و اطاعت و انقیاد باستقبالش تا فتنه آماز شدت قنادت
 قلب آن شقی فایده نداد و نظم چو چنگیز شد و او را در خاک بلج جل بلجیا زد
 کرد بلج زویرانی آن شهر را کرده و شست ز خون خلائق زمین گشت طشت

باز تیرج آبادانی یافت امروز شهرت در غایت عظمت و شگرفی قلعه دارد اما
 کوه قاف و خندقی چون دریای محیط دستغنی از اوصاف و از میوه و انگور و
 خربوزه و هندوانه در آن شهر نیک میشود چنانچه مشهور است که چهار هندوانه بزرگ
 شهرت و در حبیب السیر مسطور است که در هشتصد و بیست و پنج که میرزا ابوالسنقر خدابنده
 برادر خود سلطان حسین در بلخ لوای ایالت مرتفع گردانید غرضی شمس الدین
 نام که نسبش محضت بایزید بسطامی قدس سره میرسد از کابل به شتافته تا
 ظاهر ساخت که آنرا در زمان سمرقند جوئی تصنیف کرده بودند و در کتاب کتب
 که در حضرت شاه اولیا علی مرتضی کرم الله وجهه در قریه خواجه خیران در فلان موضع
 است بنا بر آن میرزا ابوالسنقر با جمیع اکابر و اعیان بدانجا که سه فرسنگ از شهر دور
 بوده شتافته را نمود چنانکه در آن کتاب نوشته بود و گفندی ظاهر شده و تیرج
 میان آن موجود بود و چون آنکی زمین را حفر کردند و نوحی از سنگ سفید پیدا
 که بر آنجا منقوش بود که هذا قبر ساد الخلیف رسول الله علی و ابی القاسم میرزا ابوالسنقر
 و حال فاسدی همعنان صبا و شمال بهرات فرستاده صوت افه صخره شد نمود
 و پندار فو خود بدانجا نبهت فرمود و عمارتی در غایت عظمت و وسعت طرز ساخت
 حاره با اری مشتمله دکالین بنیاد نهاد و یکی از آنجا که به شهر شاهی مشهور است
 فیصل از وقف ساخت و تیرج آمد و شد خلایق بدان غنیه انجامید که هر سال
 قریب سه هزاره بان کیلی زر نقد و جنس نذر و نیاز تخمیناً بد انجامی آورند تا آنجا
 آن استن مطلق نزدیک دور است و از بلخ مردم نیک بسیار خاسته اند

مثل حضرت بابا بهیم و حاتم هم و احمد خضویه و شیخ ابوبکر اراق بمولانا بهاء الدین ولد و
 شمره شجره و جمال الدین المشهور بمولانا می و می قدس بعد سرمد الاقدس و از حکما و
 دانشمندان این شهر ابو علی سینا و از شعرا شیخ ابوالحسن شهید و ابوالقاسم حسن غنصر
 و قاضی حمید الدین صاحب مقامات و شهید الدین و طوطا و امام شمس الدین باقانی
 جنجکتی و همینند و در نتیجه محمود آباد است و مرغزارهای نزهه و باطراوت و همکار
 پرینفت و لازم کیفیت بسیار دارد و سانش صاحب مد فیله اند و اکثره صحر
 می برند و حکیم ظهیر ریایی اگر چه چهار یا شش سالگی است که در خود ولایت برینقتی است
 هرگز از ازان شیخ بسیار است و بعضی همینند اذ غل اند خود نیز پیدا کنند و از مرد
 سبیل الدین بر که است بهر وقت می نیز تر گوگان بوده بریند اگر چه دخل مال اند
 و در آنظر نیز چون و قفسه ای که هم را از صفات این طبیعت و برین است و قفسه
 شده هر نیزه بد آن سبادت می نماید تر بر در زمان سابق شهری با نام نشان
 بود چون چنگیز خان بر آن استیلا یافت نوعی خراب و در این گشت که ازان گل
 غیر خاری و ازان گل جز خاری باقی نماند و الحال بقدر شمع چه یعنی قصبه آبادانی
 در آنجا همواره مردم و الهی است و صاحب وقت از تر برین غار است و از علمای
 محمد علی حکیم و ابو بکر و اراق و از شعرا میگویم ادیب صابران اینجا است حصار کو به تان
 نزه باطراوت است و از نو اگر و شمارا گور و انار بحصول می پیوندد و در آن ملکش صا
 شادمان است و نهز خراب که از غلظت آنها را ندیدار است بر یک طرف آن اشجیریان
 پیرو و قفسه شمشیر طاق بر آن است شده و از قبیل خراب چند آب و یک شل

کرد و کافر هجان در معمره و دیهات آن ولایت در جریان انداخته اند که بوفور که میوه
 مقامی نام است متیک رفاعش عمل می آید و اسپان ختمی بن الجوه مشهور است و مشهور
 در شجاعت است رستم و سفند یارند و دار الملکش کولاب است که حصارش در غایت
 حصانت و استواریت انظم قلعه خوب چو دیوار بهشت است که به مهر بود آنرا شت
 گردان که صبا آورده به غالیه انچه حوران برده به مزار فیض آثار حضرت میر سید
 سید علی سیدانی قدس سره در جوار کولاب دیوی و قنوت چار دیواری و محفوظه
 مردم اکثر زیارت مشرف میشوند بخشان بکثرت مرابم و فور مرابم و زیاده تی نه
 و بسیاری اشجار و اثمار نشانه کشمیر و نمونه قندازت و اهل اندیاز اکثر اوش حاشا
 و نبار لطافت آب و هوا کثرت سبزه و جلک همیشه در صحرا بسیرند و اسپان قورم
 سم و نرم دم فراخ کف ل غریبان فر به برین خشک پی و چرب بود در میان ایشان اسپان
 بهم میرسد انظم برش قطره زن لبان سحاب باوتند ز صهییل برق شتاب
 شکر دیوزاد خالاسم غبیرین یال خیزانی دم موم آهن نسخت سیم او به خار
 قاقم نرمی دم او به تاز همایش بی افسرده به رخس دار اسکندری خورد ده اگر چه
 سوادن بسید در اندیاز است اما آنچه ذکر توان نمود کان نعل و لاجورد است که سر
 لوح نسخه عالم رنگین ساخته فرود و کان لاجورد و لعل دکان بخشان راه زلوت
 اعتبار انداخت چرخ و مچبر خشان از راه و جواهر نامه مذکور است که در قدیم الایام کان
 نعل چون مکان عقا و کبریت حمالی نام و نشان بود اگر چه به بخشان در میان
 یکی از عباسیان زلزله شدید روی نمود و مصدق و درست الارض افعالها بود

گزیده در ضال آن احوال در یکی از جبال که آزار انگ تنگیان خوانند سنگی سفید از آن
 لعل استخراج مییابد بر صفحه ظهور افتاد چون شرایط تفحص بتقدیر سپیدان پوشیده
 ظاهر شده و لعل کلان گاه گاه بندرت به دست می آید چنانکه در کتب مشهوره و در تذکره
 امیر تیمور بتوضیح بعد از اشتغال دولت شاهزاده به با نیکه نریه از کان چیشان قطعه لعل
 آبداری خوش رنگ بی عیب بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تجایف ارسال شد
 صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو و علوی و فتیکه در مواضع دیگر مکان عالم
 چیشان بسیر و حمامی ساخته از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه مبرمی بوده که
 بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را که میکشیدند در می باز میشد و قیمه پیدا
 آمد بر مثال جامخانه اول آنکه بردیوارهای آنخانه هفت حلقه بود و باز حلقه میکشیدند
 در جام پیدا میشد و عالم باین هفت حلقه غیر جامی کس دیگر نبوده و اگر غیر او دیگری
 میکشید در جامخانه اول امید و عجایب گیر هم داشته و همه خانه های این جام
 نیک جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست و شانان بخشان را بر
 سنگه فلیقوس بودند سالها حکومت در آن سلطیه بود تا سلطان ابوسعید گورگان
 سلطان مجید را که آخرین السلاطین بود بقتل رسانید دولت آنخانه انقضاض
 یافت کابل از شهری قدیم جهان است و شرق آن لغمان و پشیاور و بعضی وای
 هند و غربی آن کوهرستان است که مسکن قوم نگری و هزاره است و شمال شرق
 ولایت قندوز و اندراب است و کوه هندوکش فاصله و افشخه جنوبی فرلی
 و لغور و فغانستان و ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است از

این کوه است که در کتب مشهوره و در تذکره امیر تیمور
 بتوضیح بعد از اشتغال دولت شاهزاده به با نیکه نریه
 از کان چیشان قطعه لعل آبداری خوش رنگ بی عیب
 بوزن یکصد و بیست مثقال با دیگر تجایف ارسال شد
 صاحب صور الاقالیم آورده که حکیم ناصر خسرو و علوی
 و فتیکه در مواضع دیگر مکان عالم چیشان بسیر و
 حمامی ساخته از عجایب عالم چنانکه جامه کن آنخانه
 مبرمی بوده که بیست و چهار حلقه داشت و هر حلقه را
 که میکشیدند در می باز میشد و قیمه پیدا آمد بر
 مثال جامخانه اول آنکه بردیوارهای آنخانه هفت
 حلقه بود و باز حلقه میکشیدند در جام پیدا میشد
 و عالم باین هفت حلقه غیر جامی کس دیگر نبوده
 و اگر غیر او دیگری میکشید در جامخانه اول امید
 و عجایب گیر هم داشته و همه خانه های این جام نیک
 جام روشن بود گویند هنوز آثار این عمارت باقیست
 و شانان بخشان را بر سنگه فلیقوس بودند سالها
 حکومت در آن سلطیه بود تا سلطان ابوسعید گورگان
 سلطان مجید را که آخرین السلاطین بود بقتل رسانید
 دولت آنخانه انقضاض یافت کابل از شهری قدیم جهان
 است و شرق آن لغمان و پشیاور و بعضی وای هند و غربی
 آن کوهرستان است که مسکن قوم نگری و هزاره است و
 شمال شرق ولایت قندوز و اندراب است و کوه هندوکش
 فاصله و افشخه جنوبی فرلی و لغور و فغانستان و
 ولایت کابل طولانی افتاده و اطرافش تمام کوه است

کابل در یکروز بجای میتوان رفت که هرگز انجامی از بار و از ایجاد و ساعت بجای
 میتوان رسید که هیچ وقت خالی از برف نباشد و کابل چهارده تومان و پنج تومان
 داخل لغمانست که در شرق رویه کابل واقع شده و تا شصت و سه روز سنگ است و مظهر
 ترین آن توامات سنگ نهار است که بروج و کندم و نارنج و کیده و شکر درین
 توامان خوب میشود و دیگر توامان علی شنگت شمال او بند و کش پیوسته است
 امام نو درین توامان قسمت و بار شاه در واقعات خود آورده که در بعضی از توامان
 بنظر آمده که حضرت امام را بلک و بلکان نوشته اند مردم آن ناحیه غین را بجای
 کاف نقطه کنند غالباً ازینجهت اولایت را لغمان گفته باشند و توامان دیگر دره
 نور است و شرب دره نور شصت دارد هر چه بر روی مایل آنرا تاشی گویند هر چه
 شخرت سوادن تاشی دیگر توامان که دره نور است و سر حد کافرستان واقع شده
 و این توامان تا حد سواد و بجز رسم است که هرگز نمی میرد او را بای تخمه از چهار طرف
 بردارند اگر آن زن مصد عمل بدی نشده آنچه اعتیابی سعی و خواهش در حرکت
 آید و اگر آن زن عمل بکوه مردم حرکت نتواند کرد و گریه بشواری دیگر از چهار
 توامان کابل یکی توامان فنجیل است در این کوستان نار و جلغوزه و دمن که با صطل
 اندیا خنجاک گویند بسیاری باشد و چنانچه مردم آن طرف از چوب جلغوزه است که چون
 همیشه نور می بیند چنانکه در کشمیر هم هست و درین کوستان رو یابی است که در این
 برده دست و هر دو را زن او پرده ایست شعبیه بلل شپره که از دختی بدختی و سینه
 و آنرا رو پایان گویند و دیگر توامان غور بند است چون در اولایت کتل نایب میگویند

واندان گنل بجانب غوری میروند هر آینه بغور بند استخار یافته در غور بندگان فقره و
 هجور است و اما بعل غمی آرند و در میان غور بند و آب باران دو مرغزار است که
 فصل چهار نبضات و زینت آن دو مکان کم جالمی نشان داده اند بابر پادشاه
 واقعات خود آورده که وقتی دیدی از آن دو مرغزاری و سه قسم لاله مشاهد افتاد
 که هیچ یک شباهت بدیگری نداشته و نیز آورده اند که در آن مکان لاله است شبیه
 از عالم گسوری که آنرا لاله گلبوی می نامند و دیگر توامات دارد که اگر بزرگ هر یک
 پرواز و گنج در آن است مناف و استرغنج دو موضع اند که در لطافت سیم ندارند و
 میزان الف پیک بن سلطان ابو سعید زین دو موضع را سمرقند و خراسان بنخوانده و
 ازین دو موضع گذشته قریب بیک فرسنگ دره است موسوم بخواجه پیک
 که از جای نیک نشهر و مکان است محل اصل خواجه پیک از آن چشمه است که بزرگتر
 چنان بسیار آمده و بر چین و سیاه چشمه درخت بلوط است و در پیش چشمه ارغوان
 زاریست که از زرد و سرخ در آن چشمه کف و این جنس درخت را از کرامات است
 درویش میدهند و شکار جای قابل آب باران است و اکثر وقت در اینجا جالو
 می یابند و صید میکنند و جمیع شکار بوی عیار است که گلگی ساج از آن بجلو میدهند
 و کابل از حاکم چهار بست خراسان است که عبارت از بهت و قنار و کشمیر باشد و از
 خوان عوام فریاد است شترش بکمال و نور شاه و گدا یکیان بهره مند و علما
 صلحا و فضلا از آن زمین زینت آیین بهم رسیده اند و در پیش از غش و سین
 بجز کانت ملازم حسین و لشکر اند و نکته های ظریف فالتش غم زدا و اندو چین اند

شیخ احمد سرسندی کاتبی الاصلت در کابل تولد یافته چون سن شد سی و سه سیزده
 شتافه و در انجا وفات کرده و مدفون ایندلسرندی مشهور شسته حضرت است
 پذیرگوار ابو حنیفه امام اعظم رضی الله عنه که از اولاد نوشیروان بوده و چیدار
 در کابل گذرانیده بطرف کوفه هجرت کرده و حضرت امام عالی مقام در کوفه پدید
 میوه و انگور کابل در حلاوت و پابندگی بانام است سیلان موضوع است از
 نواحی بامیان در کوه پنجمه است در شعبه که چون کسی نجاست در آن اندازد
 بچو شد آنگه که از عقب و آن شود بلکه فرو گیرد و پاک کند و نیز در زمین بامیان
 چاه است که آنرا غورک خوانند و آب بسیار در چون نخچیر شده شود و قصد
 کند آب فرو شود و نخچیر غرق کند و فرو برد بعد از ساعتی بسنجان نخچیر
 اندازد و صوبه کشمیر بنامند عن الاقات و التدمیر از مشاهیر بلاد عالم است
 و انولایتی است قریب چاق وسط اقلیم چهارم واقع شده چه اول کتابی است
 که عرضش سی و سه درجه است و پنجاه و چهار دقیقه و طولش از جزایر خالدها
 یکصد و پنجاه و پنج درجه با پنجاه آن را اهل بلاد خراسان می شمارند عرض او ولایت طول
 افتاده از جمیع جوانب مخوف است بقلعه ره پنج چال قاف شال کوش
 بنوش بجانسی بلخی و هندستان زمین شمالی طرف بدخشان و صوبه خراسان
 و بانب غور پیش بطرف یکی محل اقامت فاعنه و طرف شرق منتهی شود
 بمبادی ارضی تمت و مساحت طول انولایت پنجاه و سه است از جهت
 تاغری بلخی در سنگ است و عرض آن از جهت جنوبی تا شمالی پنجاه و سه است

و در نفس اندشت هموار که در میان کوه بسیار نقشه نهرازان هزار قیر و مواضع معروف است کوه
 و دستش مملو از قسام و خندان میوه است و تا شش ما که بر اثر خرد سازگار و نجوای اوقیایه
 روی شاختات قلاع محکم و حصون منجزه خیال گردون شمال پیر و این عرض هر سال
 کشیده که االی آن از تعرض آغای مامون باشد کسی زیر پگانه بی انگیزه میدان آن استجافق
 باشد با وجود کثرت انواع و شدت اقتدار تسخیر مملکت قدرت نمی باید معظّم راه های نوال است
 طریق است یکی بصوب خراسان که بنایت دشوار که از پگانه کوه پامون بر او مملکت برود و
 میسرند و در راه در که صعب و قریب است و تعالی الشّمال پشت مرکب دو ایستاده
 و مردم آنجا با بکار معهود برودش آنچه در بجای میسازند که با پای بر توان کرد
 راه های که بصوب هند است اگر چه در سابقه دشوار تر بود تا این روز زمان حکومت اطیور
 کشمیر و پشاوران چنانچه صاف و هموار شده و هر دو دیگر نیز به جهت قدری آسان است
 اما راه بت خور و خالی از صعوبت نیست چنانچه روزی عاقبت شهر دار است که سواری دشوار است
 که چارایان تلف میشوند و این بهر دو راه تیشین یکا شرف و خشن و ناسه میزند و از آنجا
 و ماچین و گشتان و توران و حدود بنگاله و کامروپ میسرند و با این جنوب و شرق
 بطرف هند هم راهی است اما چندان مسکو نیست و این محروم و تهاوی اراضی مسطوره
 بزچهار قسم منقسم میشود که زراعت آبی است بالکلیه باغ و گلزار و میوه در ایام آنها میوه
 و یاسه برگه و در نمه و نستر و ناله و ریاضین و کهنه و انواع گلها در کنار رودخانه
 است و در زستان برف میبارد و آنرا بنگی بوان میباشند بلکه سیجان طبیعت و بجا
 حرارت غرنزی میگرد و تا پستان بحال لطافت میوز میگرد و در اوام و درین قسم

فقتل احتیاج مرده که اوقات نمیشود و از ایام بهار و شکر که چه توان گفت با سبب
 اگر کسی طبعی خود صرف تعریف و توصیف آن کند ز عهد و عشرت شیرین بیرون نیاید
 باشد در فصل خزان که ایام برگ ریختن از ریختن اوراق است لکن در خزان دستگاه تماشا
 هر چه فصلش در ندرت و نصارت گرواز یکدیگر برده اند نظم متناظر چهار فصل از او
 تیر و اردی بهشت و بهمن و کسبه نیست در وی بعضی صیف و شتاب بی گل و لاله
 کوه یا صحرا مصنفان جهان و مورخان ایران و توران و شعر آواره گفتار و فصاحت
 الهی ^و تقدیر نظم و شعر در تعریف و توصیف این بده صنایع قادر بر تقدیر و دستخوب
 داده اند که عشرت شیرین در حق دیگر بیدان بوقوع نیامده که اگر کسی با جماع آن در ^{حند} درازد
 مجتهد بسو طهرم رسد و هیچکسی زین پاک طیب خاطر و خواهش دل بیرون زفته و نمیرد
 و در شاه جهانگیر هم نغمه جو هستند از خواهش دل گفت که کشمیر و دیگر سرزمین مولانا
 شرف الدین علی یزدوی در نظر نامه خوانده میر و حبیب سیر و امین احمد را که
 در هفت اقلیم و مجرای ^{در} در نگارستان و شرح عبدالحق دهلوی در زیارت و علی و عبدا
 شیرازی در وصفات و خاندان شاه بختی در روضه الصفا و میرزا حمید راکاشغری در
 تاریخ رشید و صاحب تاریخ سلیمان و طبقات ناصری و امین اکبری و اقبال نامه و
 غیره ^و تقدیر در تعریف این دو سخن سزا داده اند که میزنی متصور نیست نهی هوای
 معطر و نسیم که بخارا و بهمن است و هوای او شامه کافور گار فیض آتش جا
 باوه و چمانه و چنگ و چغانه است و آهار و رود بارش محل رود و بر دو و دو سماع و تر
 لالاش داغ بزل گلر خان نهاده و بنفشه اش طره شاپدن بباد داد و در هر مکان

<p> کوشک کوشک کوشک با یک شیر بهشت تقدیر بر زمین است بهشت خوت است بهشت بشوقش بر زمین خود بود پیرت از نبره چشمه زهر بهشت این است اگر این نیست بر عیش آید باشه هر کنارش پر طاووس و دامان گلچین تماشای شگوفه سریشی گول افندان سجاده بران عکس گل که سامان آرد لغات پر که این چشمه اش به پیشش شهر چین با جوی رحمن نریزه چند ناز از فم دریشش شهر نشا بختیان لعل ای ناز کرد ز شهر و شهرش ملک </p>	<p> که باشد یای جان خاک کشمیر دم صبحی جان بخشی هویش ندید و گلشن کشمیر ز دور نسیم ز باغ و غش غنیمت بود اگر که است گردش اگر شهر فروشد از بخت بقیمش فرج محسبت باشه مار گلش چون کفکف جام کرد رساندش از خر بهشت کوه را بر بزرگی کن است چکن روزی کندانی قبارا حلقه آینه دارین پر است فریاد با هر که اس خیز سایه چین سودمند است بید روزی معلوم گشت مشهور ز بخت حسن پر کرده جهان را میان پویه و یوسف کوه پنهان </p>	<p> که چشمه جاری جلوه گاه نازنین به هر طرف که نظر کنشای سواش شکر فردوس برین ناله خضرب جان فرمش بگنجد هم درون دم جلیه سا طراوت از نازش آب در جو بگویم نکته خوبی که بدست که در لهایش اطارد و شهر ز رنگ آینهی گلهای گلین به باغ عدیش نام کردند چو دل برد از روز روز بر آید گرز آب تشنه این چه نیست شام با این دل ام اگر دوام آن خودمند است بگو با مصره چون شکر گذرد که خورده هر شمشیر سپید چو سامان بنامش از کرد بجان تشنه داد و با سما بهشت سگانش غنچه کلاه </p>
---	---	--

در این کتاب از شکر افغانان
 در این کتاب از شکر افغانان
 در این کتاب از شکر افغانان

همه کور لب و طوبی خزانند	همه خوردند و می ماه پاره	همه آذینه پر دین گو شواهد
صباحت باغ نشان شکوهر	لاحت لبتان عاشقی گم	گفته عشاق را از زهر کناره
بگرید و زین از تیر نظاره	نه بران دل جوای کرده است	افکنده دام گم گم شست
دران شان تنگ دین بشوند	بسم ریزه با چون سوتسند	خمیز نثار صهار گم
زلفش من من گم است	هر سو گردش چشم خنگوی	چو آن سخی که سینه اش پر است
نگاه سر سیارفت گو گیر	خروشش از زبان داده بقیر	فغان لبک باوین تنیز
گم چون شرمه ز فبانه بزند	نظر برادریش چو پو	تا شاخچه مگر گل خناب
ببین آن خیزت عقل و دکا هست	بست با جان بر بنیدن روت	بمان ستمین بین چو سدا
اگرست می بست بر بار می اینجا	بهت سجده از روی نیاست	هون کعبه سر و خاتم
بلای زمین از باب معنی	انهر سو جلوه برق سبک	ششم در قصبات عکرات عالی
بسیار است اکثر اینچنین	از زنده طبقه پنج طبقه شکر بیوت و حجاب و ایوان با دروغا	در محاربات و فرس سواق با سنگ خام و جمعیت این شکر با شکرهای کلان برابر
میگفت آنقدر خوانی و مساجد حاکمات	و فنی و نظام خیر و گمشد که تعداد آنجا	خام و دیوار نام شست و در نفس شکر بیوت و دیوار بیداد نه می نظیر با پاست که
سعد آتش ایامه ترازد و چو بیدار میگردد	و آن نه برادر گمشد و بیست گویند و چون از	گمشد با چو بیدار خوانند و من و آن آن آب در چشمه و بزنگ است و از چشمه گلین
بهر خورشید و آب گرمی گم و آب سردی که در چشمه سردی بر آید و در سیلین	بگردد و در سیلین	بگردد و در سیلین

در کتب دیگر
در کتب دیگر
در کتب دیگر

در کتب دیگر
در کتب دیگر
در کتب دیگر

پکنه و هو اینها که در جلگه می سپوند در میان این شش جویان می آید و آب تالاب
 و جوی کلان است که از جانب غرب می رسد هم در جلگه می سپوند و در قصبه کشتی نرد و دیگر
 با جلگه ملحق شده از سر کشتی گذشت تا راه پنجاب و اطراف پشاور عبور کرده با دریای
 دیگر در حوالی ملتان پیوسته از تخته بدریای محیط میزد و این دریا را در نفس شش
 جای بل های جوی بسته اند و طرف شرقی شش کشتی تالاب است که طرف آن
 باغات پادشاهی باهنه و حوض آب چادر و فواره است این تالاب خرابی مرصع و در
 نشین نیر در و تورد سفین و مرا که جهت تاشا و تفضی دریا و باغات ارم سیل و
 الاوقات مسکو که زمین است و کشتی کشتی تفوق به جمع سواهیها دارد و در شهر
 دیگر این روش جاری نیست و تالابهای دیگر مثل تالاب خوشحال و تالاب چا
 سه تالاب ساگر و تالاب پانه تالاب کلان و در کتاب این تالابها سوا آب جلگه
 میگذرد و در میان این تالاب با این آب از زمین آنقدر بر بلند می شود که بعد یک
 و سه طولاً و عرضاً از سطح دریا مرتفع میشود و چنانچه تاش بل نیز مثل تالاب های دیگر
 نیز است و در میان این تالاب و پنج سواهی دیگر که تورد و سفین مفتوح است و در اکثر
 اطراف تالاب کشتی کرده می بر تفضی و سطح منور است مثل زنبق و کوه تاش و
 کوه و ناگام کوه فاه پور و کوه در مو و سوژ و کوه زین پور و کوه سیاه کوه
 با پور و کوه ترار و کوه پاپور که محل حضرت است که کوه چینه ای و کوه
 خانجا که در پاره علم و کوه کوه نامی خورد و صیفا انداخته است و کوه
 نشانهاست که در این تالابهاست

بانهران فواره و آبشار و آب چادرانهار و خیابانها و اشجار و چنارهای فلک پیوند
 و انواع دریا صید و خا طخواه و دیده پسند در بیان وجه تسمیه شاله مازانکه لفظ شاله بر زبان
 سندی مطلق خوانند لگویند و مار بزبان مذکور عشرت و خور میست و مطلب و عشق
 نیز خوانند یعنی خانه عشرت و مراد و دیگر باغ نشاطکه بوفور طراوت و نصارت و نه با
 و حوض و فواره و غیره نظیر ندارد و باغ نسیم و باغ عیش آباد و باغ سیف آباد و
 باغ نگین و باغ بجز آرد و باغ چشمه شاهی و غیره که اشعار شمس المپخت در شمارش کلیم
 و سلیم و قوسی و ظفر و احسن و صاب در تعریف اینهمه زیفت و فائز شده اگر چه
 مضامینات کشمیر هر دو بیت که قلعه لیلخ در کوروست و در تور و کشته رو چون
 بوده لیکن حال در نسخه باو شاهی پنجاه و پنج محال است که محاصره نماید بیست و
 کرورد است و بغیر همین و به کله و دار و دد میال و دستور که با ستمیال که
 و کله و بانها و پر و پنج و راجوره آذون نوشهر که تعیین مواضع ندارد و بیست
 محال که عبارت از سی شش برگه است و بدن سری گرسوای محال میر سحر می است
 سه هزار و دو صد و هفتاد و قیر است و خصوصیات و عجایب کشمیر عبارت اول قماش شال
 که در عرب و عجم و روم و چین بدین تحفگی و خوشتر قماش می و نرم و سبکی و زیربانی و
 قماش موجود و مخلوق نشد سوزنی بیک با خند را و اختراع مصر و گلکاری آن طرز دیگر
 و آینه دیگر بر روی کار می آید و سبکی بس در خوار و شیخورد و شاله اگر چه همه مزبور
 شال و مرض بهر چه جمع کی با دیگری در طرح و طرز سوزنی است
 نقوش آن باب دستگاه سوزنی با مبرمستور است در سوزنی است

مالک دیگر هم برود یک است اما عرفان کشمیر بزرگ و بوی روح دارد و دیگر از خصایص
کشمیر آنکه بسبب اعتدال هوا اکثر مردم طبیعت موزون و فکر ساد دارند و خاطر بسبب
از آنها بوی شعر خوانی و شوق و تحریر اشغوف میباشند فردم زوان طبع روان نظر
سیر شک: تخییر هم اینکه سواد و وارونه و مراعات شکر شربت در غزل و ملامت عذرا
قدرا و لقا تمام بود و او ادعیه و جملب از سوا اعتقاد در این ملک بسیار است نظم جهان با
بگشتم همیشه سیر ندیدم چون کشمیر جانی در گزینش و سنت بدین و بار او نیست این
ارم زار آباد و باوند حیا و مروت سخاو و وفاء جز این شهر عفت است با کمیا تمام کرد
کشمیر چهل طرف پلا قها و سبک است و پیران چشمه نام در اینها دریا حین متغیر غلایان در تمام
و دیهاری نافع در آنجا نور است و از معادن در چاکان آهن و مس و نخل و زرد و گلن بر
وزمان سابقه در بر گرفته کامل بود و کان بجز در بر گرفته و همچنین پاره و و کوه در جبال مرتبه
راه بهشت و چند جایی دیگر هم در ایام گذشته حمل بوده و بر کوه هر یک میگویند کاز فزیده
و اما صعود بر آن مستعد است و در نفس شهر نزدیک با نایب است که آنرا و تیره بگویند
چناری چند در او نشه و مورد آن زمین میباشند و دیگر در موضع کر مینو بر گرفته و به چشمه
که در افشار روی بهشت چون از چشمه آب میخواستند جاری میشد و چون از آب تنگی میشدند
بجز منتهی میگشت و دیگر موضع بونه با سه بر گنه و نینو مکانیت لنگه برای نام خود راه شهمیر
از حوض آن بقدر پنج است بیاب جریان می یابد و بعد آن تمام سال خشک و خالیست و الا
کوه بر گنه لاسکیت بصورت ماده گا و کوه بر هم راه فرور وین از هر جای ایشان آن گا و نیز
تبریز و عوضی که در تحت آن گا و است از آب ملو میگرد و آنقدر که برای ده هزار

کیفیت یخبندان روز بهین حلال است بعد از آن در از ده ماه بی آب است و دیگر در موضع که
 سوله قطعه یعنی است که چون در آن بین چوبی غلایند بر آن ندانان سوله پنج شش
 می برآید و در پرگنه کامراج کو بهیست بلند و در خان و گیاه انگوه سبب است لیکن اگر کسی
 نیم گرم زین جعفر کند شعله آتش می برآید که از آن طعام میتوان نجات و دیگر در گنجه دیو
 چشمه است که مردم باستان طالع در بخامیروند در بهال قدری برنج با نام خود
 نوشته می اندازند و در آن سفال می پوشند و در پنجمه می اندازند و بعد یکسال طازو
 آن طرف را بر روی آب ظاهر میشود صاحب طالع ... بعد از طعام پنجمی برآید که طالع
 شخص در درون نج او بدستور خام می باشد و دیگر در پرگنه و چمن پایه نزدیک سر
 است غار است منقرات نام و در پنجمه است که صورت آدمی از پنج تبخیر
 در تمام ماه بدستور ماهتاب در زیادتی و نقصان است هندوان آن رنگ
 خوانند و دیگر در پرگنه و رنگ در موضع ذوال کرم نوحی است سنده برآید
 نام یازده ماه خشک می باشد و یکماه اول بیل هر روز سه بار آغوش برآید می شود
 دو گوهر و تقدیر سه سیاه آب زوجه است و نیز در پرگنه دیوه هر چه است اسکنان
 بپاکه احتیاج آب در نجاری میشود بعد چندی که سفلی شود خشک میگردد
 در خریف هنگام چمن شالی که احتیاج میشود جاری میگردد و باز تا به خشک است
 پرگنه در آن در موضع پومه زوجه غار است که آرای نام شخصی را کند و چون
 آن غار پنج گز و ارتفاع چهل گز منتهای آنرا کسی ندیده هر چه است
 و دیگر در پرگنه و پیرانگ غار است و در آن غار پنجمه است که پیشتر

اگر احیا آگسی در آن آید و پاره از این بخورد و خوشگوار است و چون بیرون آید زندگی
 سخت مانند بلور میگردد و نزدیک کوه باران نیز غار است که رونده هر چند غایت سحر
 بتقدیر ساند با تهای آن نیز میسر و دیگر چشمه است در قریه لویه بون بقدر ماهی که در چشمه
 یک چشم اند و چشمه بون را یک نفس آب بسیار میجوید و یک نفس آب منقطع میگردد و تمام
 سال این منوال است و دیگر طرف در هین پاره چشمه است که هر گاه بالای چشمه فریاد
 کند جناب از آن ظاهر میشود هر قدر فریاد بیشتر جناب نیز بیشتر است و دیگر در پرگنه دیوه
 چشمه است که در آن چند چوب بزرگ است هر گاه نمیشود چشمه آنقدر بتلاطم می آید که
 چوب بر زمین میزند و متوطنین آنحد و بشارت آن خیال است بناط و وقوع حوادث می نماید
 و دیگر در پرگنه گوشت چشمه است مسنی کوچک که تا چشمه معلوم از اقسام ظروف سفالی
 است هر چند مردم میخواهند که ظرفی از این چشمه بر آید صورت نمی بندد و چون بر سطح
 رسبی اختیار از دست باشد لغت میگردد و تا رسیدن قعر آب باز بهمی پیوندد
 چشمه های گرم در کتیمیر چند جا است که غسل با آنها در قلع مواد و امراض فرسوده سود آید
 و بلغمیه کشیر الانقاع است و کارن نیز در کتیمیر است و در چپر گوه شکر که دو آرزو ماه در کنار
 رخ می بندد و با وصف آنکه در ایام تاپستان چهار طرف آن دره نهایت هوای گرم میشود
 با اجماع عیال است کشیر زیاد و دانست که بجز بر سه مؤافه لا اطباب بر بهر قدر گفتار
 و آبانی کشیر بعد از طوفان نوح می باشد و در زمان سابقه راجعاً بود و بحال است
 و اقدار در آنجا بکومت میگذرانند در سه یا چهار سال و سیصد کسری در
 تصرف داشتند تا در آن وقت که در کتیمیر بود در زمین شاه النخاط سلطان

صدالدين بردست حضرت سيد شرف الدين المشهور به بلبل شاه قدس سره نبر
 اسلام مشرف شد و بعد وفات او شهيد کبير سلطان شمس الدين ملقب بود و شاه
 زياده بر دو صد سال حکومت ورخاندان وی بود خوبی و رونق و آبادی در زمان
 ایشان افزود و تا وقت آمدن نصد و شصت سلطنت مستقل تقويم چکان گردید
 فرقه چکان در زمان شمس الملک بود و مردمان کشمیر را با هم نفاق دست داد
 و در آنست که او در دست چغانیه داند و تسلط چکان یکی سی سال بود
 در آنست که در نو و چهار تبصره کبر جمال الدين آمد همیشه ناظم از طرف
 سلاطین چغانیه حکومت میگذاشته اند و در سال ۱۱۶۶ کبیر او یکصد و شصت و شتر
 عبد القدر خان شاه نغاسی از طرف احمد شاه دلائی صوبه را متصرف شد و بعد
 و نو و سال از دست چغانیه بیرون رفت ناظم افغانه نوبت نبوت شصت و
 سال کبیر چغانیه در کشمیر متصرف و تسلط شدند و از حرم رمضان ۱۲۲۲ کبیر
 و دو صد و سی و چهار ملک کشمیر تبصره ساکنان از توابعان گروانک در آمد و تمام
 نوبت و هفت سال و پنجاه و چهارده روز قمری یکی بعد از دیگری تسلط و تحکیم شدند
 شصت و نه ماه دومی القدر و آخر سال کبیر او دو صد و شصت و دو و شصت نامم این
 از کشمیر را چون پنجاب را هر روز از مالک محروسه کشمیری نگریخت و صوبه از طرف
 اگر کشمیر را هر روز از مالک محروسه کشمیری نگریخت و صوبه از طرف
 اگر کشمیر را هر روز از مالک محروسه کشمیری نگریخت و صوبه از طرف
 اگر کشمیر را هر روز از مالک محروسه کشمیری نگریخت و صوبه از طرف

آثار عاظم و نوشیروان است و کوشش او میان رستم داستان ریخت سلطنت غلب
 و قدر دارد و بسیار بدعات ظلم حکام سابقه برانداخته سعی در بنا عت عمل احسان و رعایت
 اهل کمال و اذخار نام نیکند و مواز ارکان دولت اگر چه در پرورش اهل کمال سرگرم اند لیکن
 دیوان صاحب می چشم دیوان که پلام دام حسنه تئیف امتیاز مستنی بن الاقران ابو
 خود با صاف فضایل منصب است اهل فضل اما الطبع است می دارد و با نوع احسان و
 الحال میگردد و آفتد و آویا و سادات و علمای و فضلا و شعرا از بیگانه منافع اندک غنچه
 آن در دیگر ولایت بوقوع نیامده چنانکه در ذکر آن با کتب محصوره یافت میاید هیچ قصه
 نیست که در آن مرقه بزرگی نخواهد بود و ایراد و اسامی بزرگان از غایت نسیب و بیجا
 ندارد و همچنین در ایران و توران مجموعه یا با ضعیف بطلان نمیرسد که حالی از شعر شعری از بیجا
 بود و مورد تمسبی اشعار بزرگ حضرت شیخ یعقوب صرغی و بابا اول و فکلی و مولانا ماهری و
 نامی و لاسغنی و خواجه حبیب الله نوشهری و ملا مظفری و آرمی و ذریه و بدیمی و قهچر
 در قطعی و شیخ حسن فانی و مولانا محمد طاهر غنی و قیوم نقشی و محمد بن مانع و میرزا ابوبکر
 ملک شهید و حاجی اسلم سلمه لاسغنی و ملا فانی و ملا انوری و ملا سید رفاند سبک و ملا
 ملا شارق و سید کمال الدین و انواب و اهل کاتبان صوفی و پیشرو اهل عالم خان صانی و فضل
 زهی و محمد بن سنان و ملا سلیمان و فخریگ قبول و سید زکریا و احمد بیگ ملا و ملا
 ملا معروف شاه ضای چشم و محمد شریف بیجا و لطف سبک صهبای و ملا اول و ملا عبید
 توفیق و بان سبک سامی و ابوبکر عبد نقی و خواجه ملل قادری و ملا حافظ محمد
 بیجا این مسوده که سیمی بنده از اخبار است قدیمه که درین سالگان کشیده ابو محمد

محمد حسن شوی قاری عظیمی عنایتی از شاه شاهی صاحب یونان از که اشعار بسیار آنها
 مکتوب است و اگر نسخ عصاره عصاره یکنند و که شاخسار کاکس کشید از عند بیان سخن
 عاری بود و در هر مقام بیلی است و در هر گوشه ترانه فرد و بیابان کش شیرین کن
 گوش چو گل که گرد هر چمنی بلبلان هزارانند و از خوش و بیان بسیار چون محمد مراد
 زین قلم و محمد حسن شیرین رقم بسیار بر صفحار و زگار نقش وجود منتقد و در این وقت
 ولایت است مابین چین و هند است مگر قصبات بسیار از جمله آن ثبت کلان را که در آخر
 نیز گویند مشهور است و محل خرید و فروخت چای در ششم شال است که از گو سفدن
 آن نواحی بهم رسیده و آن در کشمیر رسیده و در ششم شال با انسان بافند و ساکنان آنجا
 اکثر کافرانند و در کیش مانی نقاشی و بعضی مرده را بسوزند و بعضی دم نرنگ که هنوز
 شش و رمقی از جان داشته باشد سیر با اعضای آن میخوردند هم گانگ کار بر یک
 الموت مختصر میکنند و از مال مرده مذکور دیواری طولانی بنا میکنند و در عینا
 و آن را آبی مانی خوانند و موجب ثواب حق مرده می دانند و منتظر خروج و جلال
 از بلکه برای ادا ساها نترتیب میدهند که چون بر آید آن مار از نه کنند و کیش
 ایشان را شوران متعدد میباشد و اگر چه دارد و در وزیران نامی نشان صحبت
 دارد و بشده عطای یکدم نیز ممنون میشوند و بت خورد که آنرا سگ و گوند قلعه ^{بعضی}
 دارد از یکلفت سنگ بصورت فیلی که در اطرافش آب جاریست و تسخیر آن قلعه بسیار
 از ده که شایان عالم را بدیده اهل آندیا یکفرقه مردم شیعه متعصب اند و در حدود
 بتین کو حسیست که هر که بر آن صعود کند در دم نغش منقطع شود و میرد شمشیر

لاسه نزدیک بمیال است که در شرق هند است و ابتدای سلطنت جغتایان است
 و لاسه بجان مغلیه است لاسه های قومی انداز کفار خداوند سب انوی استند و اجات
 قوی از آنها سر نیزند که عقل انان حیران است از طرف شمالی لاسه هر چه ام است که
 در بیان آن شهر و تپتان برف و شمالی بلده قابل بلده است که ساکنان آنست
 پرستند و تپخانه بزرگ در نجاست و در آن تپ بزرگ است که شمال شبیه شکوفی است
 که مردم صحران او را پیغمبر میدانند طلالار خان نیز بلده است و شهر سید قوام الدین
 نام مسجدی عالی در غایت تکلف و قزین ساخته و در جوان آن تپخانه است که تپان بر
 هر کویک آن بصورت منسوب است قراول قلعه است در غایت تپان تپان بر کوه و
 زیاد از یک اه بالارد دیده ندارد که شهر است در غایت عظمت و کوشش و کوشش
 کشیده اند و میانش بر بومست مشاوی الاضلاع ششگانه بازارهای معروض که هر
 هزاراری جنگل در عم است آب دوه و چهار کوشین و در اکثر جایهای آن شهر خوانی می بود
 قصبان آنجا گوشت و گوشت خوک با هم دو یک کویلاب و نیمه میفرودند و با
 چهار سوهی در آنجا بسیار است و در هر چهار سوق تخی از چوب در کل نیست آنجا
 و فرشته نخاوه اند و بر فصل آن شهر در هر تپ قدم برجی مستقیم و چهار روزه
 چهار کون شهر در برابر هم کشاوه و ما بین هر دو روزه مسافت بسیار است و درین شهر
 بیت ایضاً مستقیم است با تکلف و قزین تمام دارد و هر تپخانه پسین و در کلان صله
 حال بسیارند و صلهای عشرت ده خول ده هزار است که تپخانه بالغ که پای تخت
 ختامی است نو و نوبام است و هر تپ از بزرگی قریب شصتی و در میان هر دو با

هر دو بام قرغومی و قرغوم عبارت از خانه است بار قطع شصت گز که پیشینه در اینجا
 بوده نظری نشیند و آن منزل را چنان ساخته اند که از اینجا قرغومی دیگر نمیتواند در چون
 دست دهد فی الحال بالایی قرغومش کند و اهل قرغومی دیگر این حال مشابه
 کند هم پیشین عمل قنایم نمایند تا متصدیان بادشاهی مطلع شوند و احوال ستمها به راه
 در یکیش بکبر بیل حال معلوم نمایند متعاقب مکتوبی دست بدست بدرگاه رسانا
 مقید کنایه است از خانه داری چند که در محل سعین ساکن باشند و مامورند با آنکه
 اگر مکتوبی با آنها رسد و فی الحال تصدیقوی دیگر رسانند و از یک قید که تو قاید
 دیگر دنامه است هر شانزده مریه یکفر ستم است و هر روزه ده کس لطریق ذاک
 چوکی طازم مریه می باشند بنوبت حصه و رسد آتا جمعی که منسوبند بکیه توها
 آقامت دارند و خانه ساخته زراعت میکنند و از سکه تا قیچی که بلده دیگر است و
 و نیز رگته بام است و در اینجا سب دراز گوش گاومی و ارا به نامتندی باشند
 و بسیار نیک سپان را محافظت نمایند موسومند ببقوه متعدد دراز گوش را بوقوکو
 و ارا به و گاوی با مان را جیفونامند و ارا به های بطریق گاو بردوش میکنند و هر
 ارا به در حده و گازده کس است و هر چند بارینگی و سب را باشد از ارا به را فی بار نمایند
 و در قیچو تپانه است با نصد گز در پانصد گز در میان تپی خفته که طول است و پنجاه
 ار رازی قدش نه گز و دو کله او بیت گز و تپان به بالایی سه و سینا و نه باطلوب
 کتیرا عشیره پیرایمون انهارت پنجاه می دیگر مانند بیوت کاروان سه هزار
 رفت و کرسی با و صنایعهای مطا و شمع و پنجاه و علاجی های یعنی نه

شهر نانه دیگر که اهل اسلام آنجا ندر اچرج فلک میخوانند و آن گوشک است از زیر تابالای پاره
طبقه و غیر طبقه نظری منظر نفس و ایوان و در غرض او هر گرد منظر انواع صور غریبه در
زیر انگوشک صورتی و ایوان پدید گردیده آن بر دوش زرقه اند و در انگوشک است که
در تصرف دوازده گانه از پنج بزرگتر شده ما چنان مذتوب که گویا میختم از طلا است و در
آن تعمیر و به وسیع اندون مصر و اینه بابالای گوشک تعبیه کرده و مسهل بسیار گویا
نماده و در آنجا که بر کتف خانه که آن گوشک در آنجا است حکم چنانکه باندک حرکت آن
بسیل میکند آن گوشک عظیم در گردن آید و از آنجا که در نزد راه قمر آن است
عظیم که مقدار در هر چون است در سیت در چهار گوشه آن بسته اند و انگوشک از آنجا
در طرفی سطر که برابر آن خانه در هر سطر یک خانه اند و آن طایفه از هر طرف ده
بخشگی که نشاند و بر دو طرف آن است بل آینه هر یک بطبری که آدمی بر زمین حکم کرده
و طرف غربی آن آب شکر است بسیار وسیع که به حسن آباد است چهار بافته
حصه که شکر سینه اندیزه عظیم معلوم خلق بسیار رود در آنجا بجان بزرگیت در آن
جسم از بزرگی ریخته طلا کرد و پنجاه گانه است و در اعضای او صورت و سینه
و بر کتف هر دو تنی هایت چشمی در آن است و از دست گویند که نامید و غلام خانیست
و این بت در فلسفی پدید بر کسی یکم که بجز آن نوریاب تر شیده اند و خود او
براق ما و نه طلا با بر آید آن بانه شده ششما چند طبقه اول از کعبه است که نشسته
روم بر انوری او سینه و بوی از او تجاوز کرده برین قیاس ناسر ضم و سر الفهار
بمقتضی در آورده چنانچه پشمیده که سینه و سحر مگر و در شمال بر همان خود و

جانوران درنده و ترکان آنها گاشته و آن شصت و پنج تنه از ملکیت هزار مرتبه از پنج خرق فلک
 نیز انجلیف ترخان بالغ شصت مشهور و از الملک ملک ختائی لقبیت فضلاء و طایفت
 اب و هوا باغات ارم سیاض با منزلت جینه قبلا تا آن بن تولیخانت و پهر بزرگ
 که عرض آن شصت حرم اندازد و نزدیک جناران نمر جاودیت که بدالملک ماچین
 المنستی میشود و تمامی آنسرا که چهل گز و ده است بسنهای ششده فرش کرده اند
 اطراف درختان بید سیاه انداخته که مسافران سایه و خست بگی طی آن راه میمانند
 و هیچ آلودگی و شکریان و غیره دیده و قدرت ندارد که شایخ از آن درختان تواند شخت
 یا آسبیدی بر برگ آن تواند دید و در طرف آنجا همه معمور است که مشتمل بر
 اوه گالیون و شش هزاره بالغ حارت بسیار تکلف از بعضی نیمه و سنگین و بعضی خوب
 از این طبقه نامت بلبله مور است باور شایسته شصت و نهم نامی ماجوره و طلا تمام فرش
 سنگ مرمر طلا و نقره آن در تمام آن است و کسبیت آنجا است
 و در بیرون آن درین معظمتین نور است و در آنجا کوهی سفین است که پودان کوه
 بهرزه بکوه برده در سرد و پد نند و بسیار چاه شایسته در آن کوه را که بنده با سیر خود چاه
 و بیکیسی معرض آنها نشود و آنسرا پدیدت بیع مور نه و بسیار از دختران
 و خواجده سران بر علوفه داده که چهار پنج ساله و ده یا ده ساله گاو گوسفند
 عالم تنهایی باور فیت ما شدند و بعد از تمام شدن آنجا نیز در آنجا فوت
 در این ایام در ده در میان جنگلیه بان تا میان سدین در آن و سلوک بود
 صد و طبقات از خواجده رشیدین لچور را یک کوه که گوی از ترنند

تمشیل

مغول بهت یکی از آن جهول با سیر فساد و آن مغول چون آثارش در قابلیت درود
 در بند تریش و زمام کل اختیار کرد و خود بکفت ارا نهاد بروچی ادر اسفند گردانید که
 محمود امثال و اقربان شد و انعامت رتق و ترصد فرست می بوده اما آنکه
 مغول مذکور وفات یافت بمستوی که رسم و ملوره آنهاست سردار چیت آن مغول
 داشتند آنجوان مسلمان را جزیره و قهر را همراه آورده مکلف ساختند آن نیچاره بنا کام
 غسلی بر آورده از راه اصفهان قدم بایس و نیکسار در آن مطبوعه نهاد و سر آن
 مسدود گردانیدند و آن در دهن روی نیاز بدرگاه بی نیاز آورد و بکمال سخن
 من الظلمات البر و البصر عدوانه اضر فاع و خفیه با بر آید گوشت آن سردار به شوق شد و شکر
 همی سب یار زامی تشییع نماید گشتند و بران کافر فاجر حمله نموده گریز ناپرا و فرود آوردند
 چنانکه از آن شراره بقدر سر سوزن بر روی آن سکین رسیده بسوخت یکی از
 در شخص پدید تو گوئی گفت من مسلمان فقیرم و بچیک کافران ای سرم کی از این
 سرگز بر گرفته سردار زرد سوراخی ظاهر شد چنانکه باسانی بیرون میتوانست رفت
 پس شارت بخروج نموده می از آنجا خود را بیرون انداخت و خوشین در صحن
 ترند یافت حالا که از آنجا تری چهل ماه پناه بود و خواهر او می گفت که من آنجا
 در زند دیدم و گزشت مذکور سیوا خطه ازوشیندم هنوز آن شراره بر خاست
 آن بیچاره باقی مانده گاه گاه اندک تراوشی میکند و در حدود چین و تنهای مردمان
 و علمای مذاندان بسیارند و با افضل بسیاری از مسلمانان در راه زانی با و شاه پیر
 نظام ارشد علیه و رحام بر این می خطه است که اعجاز مناسبت حکیم کبیر علمای

خفایت مردیت که گفت دین شصت من در قصای خفای صفتی ز سنگ تر سیده بر
 تنی از چوب نصب کرده بودند اهل آنشخص همیشه بدین آن میرفتند و از کیفیت
 وضعش تعجب میکردند من بتمی سیرالسن بودم با ایشان بیرون میرفتم و می دیدم که
 مردم در پای آنضم تال میکنند که چیزی بران مرقوم بود تا بزرگ شدم و بر خواندن
 قدیم فادگشتم دیدم که بر سر او نوشته که من ارادان بنظر العجایب اسی رحلی دوشتم که
 اهل آن آنرا بر ظاهر حل میکنند پس خلوت جستم و زیر پای او خضر نمودم سه روز تا باریک
 ظاهر شدم چندین خوستم در انجام مردم از شدت باد و ظلمت که آنجا بود همیشه از
 بسیار طول و تفکر گشتم و خواب بر من غلبه کرد و در خواب صورت شخصی دیدم شبیه
 بصوت خود گفت چرا بسرد این روی و عجایب نمی بینی گفتم بسیار تاریک است
 و همیشه باو میوز گفت پاره آگینه شفاف پیدا کن و چراغ در آن بند و برو بسیار
 خورم شدم پس دیدم تو کیتی گفت او پس پیدار شدم و چراغ بردی که گفته بود
 رفتم و با بند برون رفتم پس دیدم که محاذی پای منم مثال شخصی بود شش و چند
 از ظلام صحرای هر در پیش او نهاده و بران مثال نوشته که ایضا صورت او پس است و
 بلین او خناسر خلقت و طبیعت پس آن را بر رستم و بر آن آوردم و از آنجا
 باوراق نوشتم و در آنم و بر آنم عجمیه طبعه است و در شدم نظر عجمه با و ترک
 گویند خاصیت آن ستر آن است که هر چند زمانه آنجا صحبت از بکارت آنرا
 خود نماید و آن بلور دو چشمه است که همین با چشمه است و چشمه دیگر که
 هیچ میشد و اما باید که نمی میرد چو کرد و ...

و دیگری تیرین منعی نماند که چون پاره زاده از میت و ...
 شد احوال بغداد فدیله ...
 شهر و کوهی محکم و حصون استوار و عقبات ناممور الب یار دارد و سبب و امر و در ...
 و بار نیک میشود و ما نشنخ جان و کوه رود رشت خوی باشند عبد الله ...
 سبلی از نجاست غور و قدیم الایام عظیم معرو و آید ان بوده عمارت رفیع و ...
 برلع و قلع مینع بسیار شسته برگز آجا متدعی و بعد عقادوی پیدائنده دلیل ...
 در زمان خلافت حضرت امیر المومنین رضی الله عنهما وجه تسمیة السلام
 مشرف شد و از راه ایلیان اردو لاریت نیور بوده مشور حکومت و حکمت انجلا
 شیر ...
 ایسان بوده و در زمان شهادت شان در سطحی آئینه و اکثر بلاد اسلام بر سر بنابر
 حق خاندن بلعین و طاهر بر عیخان نالایق میگفتند اند الامردم غور که بدان
 شده و در استان هر چه با خلیفه برحق اعتقاد خوب داشتند دست سلطان
 بی آئینه از آن گوناوه بود و از عیایب غور چشمه است که آن را حیمه بانگ نام میگویند
 و این استیاده است هر گاه کسی از آن کو به آب چشمه روان شود نزدیک است
 چون بانگ نماز تمام شود آب باز آید و ایضا مسجد براج ارتفاع متبرکه آمدی است
 و عیایش آنکه از بیرون مسجد هر طرف دست مردم مام میرسد و از درون مسجد
 طاهر میشود و حال آنکه مسجد بانه بین بیرون مقناویت دستونهای آن را این آنکه
 چهل عدد کجی کم زیاده می آید تا غایت عدد آنها مشخص نشده و در کجی از ضلعا

از مضامین غوثیه است که سالی یکبار بدانجا میروند و در شب یکی تیری علامتی است به نجاش
 آنچه می اندازند چون روز میشود میروند تیرهای خود را می آیند اگر مقصود حاصل
 خواهد بود البته بر سر پیکان هر مرغی یا ماهی یا حیوانی چسبیده اگر مراد حاصل نخواهد
 شد چیزی بر سر پیکان چسبیده نباشد و نیز در غور سمنند که کرم آتش است میباشند
 و او شباید موش آتش او را نسوزد بلکه چرک از پوستش دور میکند و اگر از پوست او
 پوستینی سازند چون چرکین شود خفکین گردد در آتش افکند از آن میشود و از طلا
 میسوزند یا که بر جبال رفیع واقع است قلعه چنار بوده که بتانیت و حصانت آن در پیش
 جانشان نداده اند و تاریخ مبارک شاهای آورده که از عهد حضرت سلیمان علی بنی
 و علیه السلام هر چه صاحب میری بر فتح آنحصار قادر گشته جهت آنکه راهی دارد چون
 دل در دست بخندان تنگ و چون گرانزخیان باریک و وسعت ساحت و فعت
 شان او چون عرضه مید و همت آزادگان وسیع و رفیع و غور در مابین غریز
 و خراسان واقعه آب و هوای نیک دارد اکثر فواکش خوب میشود پیشه ولایت
 گوهرت است و حضرت سید حسین حسینی صاحب اد المسافین و زبیرته لاره
 و غیره از میران حضرت شیخ الشیخ السورودی قدس سرما از نجاب بوده و در هر
 آسوده باو غلیس ولایتی است وسیع و عرض شمل آب های فراوان و مزای
 بی پایان که از آن جمله پیشه است که چند فرسنگ عرض و طول است محتوی قسما
 درختان خصوص پسته که از آنجا جمیع ایران و توران و هندستان میبرند و در آنجا
 ابو الغازی سلطان حسین میرزا بغایت معبود بوده و چند سرکار داشته و قلمه

که شهرش از صهاوشمال گرو برده در نواحی آن ولایت سر تقوق بقعه قلعه سما و قبه خواجه
 برافراخته و این قلعه بالای قلعه کوهی است از سنگ خارا و یک راه باریک دارد و در
 از چهار طرف تا پای حصار سنگ خارا است و دیگر از بیابان مواضع بیابان ماه خاست
 نه نیست بلکه است که از مرغ لطیف و مرآتیه لطیف آن ناحیت است و همچنین بیابان
 میشی که فصل چهارم است و گوشتش گرد و مستطیل آن تیره سینااید و دیده شود
 اینچنین نظاره آن خیره می ماند و چهارم آن نیز نظر رسید که باوغیس قریب نبرد
 دارد و طغوز اشجار و انهار که هر شتی لشکری را بیمه و گناه و محل گسترانیدن خیمه و
 درگاه و فاکند و صاحب خانه غنچه که ذکرش در این شماره مشهور است از مواضع است
 نام این اعمال باوغیس و نام او حکم بن بهرام بوده و چندگاه در دیوان ابوسلم مرود
 با مر فخری اشتغال داشتی و در زمان مهدی ابن جعفر عباسی در خراسان ماورالنهر
 خروج کرده خلق بسیاری بر جمع شدند و چند قلعه از مر گرفته آغاز دعوت نمود
 و تقاضای آن سرلخته ارباب و آن بود که خدا تعالی در حضرت آدم حلول کرد و با مر
 ملائکه گشت و اطمینان بر مخالفت مرود و همچنین بصورت انبیا و اولیا و حکما و حکام
 شمشیر میگردد و تا نوبت ابوسلم رسید حال آن کیفیت بمن منتقل شده و امر پیش
 خود میگردد چون در فن حرم و سیمایی تنها بود عوام که انانعام زلفتی بجای داد و انهر
 شتافت و از چاه غنچه شکل با صوتی مژده نموده آه فرسنگ پروردگار
 بیرون آمد که بر روی مایمی استند و اصل آن با شیب بود و چون در یک
 از حاکم زخمی قبیح بر روی او رسید و او مهند تیره منظر و انوش صورت نمود

پیوسته بر روی می افکنند بر می مشهور گشت و او را متعجب نیه می گشت از آنچه
 جمعی کشیدند نظر آیت ضلالتش جمع شدند و روز بروز کارش بالا گرفت
 سید بن طهیر را بدفع او فرستاد و چون کار مروی ننگ گشت اولاد او تمام شد
 خود را در شهرت هر داد و خود در خرم تیزابست اعضای او جز آن پاکی او تهمینات
 غیر موی سرش هیچ موجود نماند و این واقعه در شهرت کید و شصت و شصت
 اتفاق افتاد و شعری با غنای حنظله از مداحان آل طاهر است سفره که کوی
 اشتها در روز زمان سابق قلعه در آن ناحیه بود موصوم بجهار مظهر کوی
 این قلعه سنگیت مدور است و قلعه بالای آنست و درون او پیرون قلعه
 که هر جای آنرا یک گره خف کند آب بر می آید و این باب آن قلعه نصب بر درون
 و صاحب تاریخ مبارکشاهی آورده که میر خواجه یکی نام که از صیدان اوگان نمرخ
 چند گاه چنند و در روی نه می بخور ساکن گشته کلاغی رسانیده بود و کنگ
 شکا میکرده و شنیده اند و نیز گفته در همدان کتاب آورده که یکی از یار کوش
 ز اول است که عهده زنده فرزند هشتاد و گای ز در آن بلوک جاریست که پی
 سیاب کند و در بعضی قوه آتش خیزت که از بسیدی بنان کاسی نمیت
 کرد اگر چای نباشد آب از سه چاهها بیرون می آید و این قبیل خصوصیات
 خوشخ از این قلم است و پیشگ و سیاب است بر باقی نوشته
 درن مقصود است از آنرا در فیضت بر وجهی غلط نبوده و سیاب است بر
 از بهر توفیقات برایت بخشید و بلا میروند و کوی در همدان

در
 کوش

که در آن نشان قدم های آدمی است و سنگریزه های کوه اکثر بهیات طیور است بهرت در
 مخالفت ببلوغ دیگر صفات تجریر بر اکثر جهات دارو عبد الرحمن قامی صاحب تاریخ قدیم
 آورده که ابو العباس سمری روایت کرده با سنا و خود از خلیفه الیمانی که بزرگان با عیان
 نشان حضرت پیغمبر آخر الزمان صلی الله علیه و سلم گذشته که بهترین خراسان بهرت است
 و بختا و پیغمبر بهرت دعای خیر کرده اند و از ابو علی بن زین متصل با سنا و خود تا
 انس بن مالک رضی الله عنه روایت است که حضرت سید المرسلین صلی الله علیه و سلم
 فرمود که بهترین خراسان سمرقند و بدترین سنجند و از حضرت شاه ولایت کرم الله وجهه نیز
 مرویست که ایزد و سجانه و تعالی در خراسان شهر دارد که آنرا بهرت خوانند حضور الیاس
 ذوالعصرین آن بلوغ را بنا کرده اند و از جناب قدس امی بران شهر بکت خواسته و از
 شیخ ابو المنظر مالینی نقل است که روزی بر باره بهرت نشسته بودم ناگاه خضر علی السلام
 من ظاهر گشت و فرمود که من این بلوغه را یاد دارم که بحجری عظیم بود و باز دیدم که خشک
 شد و خار بسیار از آن رسته بعد مدتی مشاهده شد که گشت زاری گشته نمی بینم که چه است
 باین محمودی و هم از خضر علی السلام منقولست که زمین بهرت دریای ذخار بود و
 جایگاه نبوت چارسوق بهرت گردابی خطرناک بود هر شتی که آنجا رسید غرق
 شدی صرفه ترا که حال این خوب فرمان حکام هر ساله گشتی عمر بسیاری از ارباب جمله
 در آنجا خراب غلیم و در تاریخ بهرت مذکور است که اول نواحی بهرت هر چه بنامی نهاد
 بود بعد از گشتا سب بلن عمارت افرووه پس ایمان بهمین بن اسفندیار در قرآن
 سعی و نور تقدیر است و اما باز خرابی بران دست یافته بود و غیر همینند منصح

در آنحوالی عمارت و آبادانی نبوده و چون سکندر بعد از فتح ایران بدان حوالی رسیده
 خواست که شهری حصین و حصار می تین طرح اندازد و مردم هندی زنجوف تکلیف
 میکاری آن امر اضی نشدند و این اثنا کتوبی از نزد مادر سکندر رسید بنیض من که
 بنوا که در خراسان تعمیر شهر را عید اسی و ساکنان آنحوالی بآن امر متفق نمیشوند
 باید که قدری از خاک آن ناحیه پیش من فرستی تا بر احوال ستوطنان آن سرزمین
 استدلال نمایم سکندر تو بره خاک تزد و مادر فرستاد آن بلکه حکیمه نضر بود تا خاک آن کو
 را و خانه نیک پس ساخته بساطی بر بالای آن گسترانند و اعیان روم را طلبند
 و بر آن بساط نشاندند و از عید سکندر در بنامی شهر آغاز کرده آنجا آمد و فرقه شدند
 فرقه صلاح در تعمیر آن ندانند و زمره براه تفضیل گرفته عمارت آن مناسب دانستند بلکه
 آنها را اجازت انصراف داده آنجا که ما از آن خان خانه بر آشته پاک کنانید و بساط
 شینه باز در آنجا گسترانید و بدستور آنجا آمدن را باز طلبید سخن بر روز گذشته در میان
 آورد ایشان متفق لفظ و المعنی گفتند که بنامی اینچنین شهری مستلزم نام نیک و
 و ثواب بسیار است نگاه مادر سکندر نامه بسپار نوشت که از آنجا که استدلال کردم
 که نامی آن سرزمین نسطب برای و مشلون از آنجا اند باید که بجای آن استعمال نموده باشم
 مشورت نکند سکندر بعد از مطالعه نامه مادر از غایت بی آن بلن حاضر نموده بر وجه
 دلخواه با تمام رسانید و اسلطان هرات ز سواتی نام و سولاف شهور عموم مجسم
 انار و علما و فضل بود و دست در میان شاه سیزده چیتیز پیشتر آباد یافته و
 در عهد سلاطین غور اقتدر آباد بوده که یک کله و دو زده هزار دکان داشته

از حام و کاروانسرا و آسیا و شیشه و پنجاه مدرسه و خانقاه کلان و آتش خانه داشته
 و در خانقاه و مدرسه چهارموسری مردم نشین بوده و در عهد سلطان حسین نیز
 افتخار عمومی داشت که هر روز موازی بیت خرد و تخم مانند سیاه دانه و رازیانه
 خبازان بر روی نانهای پاشیدند و دو آذوقه هزار طالب علم موقوف بودند تا
 کثرت خلایق افروخته که گوه و دشت سمنت تضایق گرفت از قریه کاشان تا ساری
 سلمان که چهار فرسخ است تمامی باغات و عمارات شد بلکه قصبه کوسویه تا اوکبه که
 فرسنگ است باغات و خطایر و قصور و بلوکات بیکدیگر اتصال داشت شهر بند
 هرات مشتمل بر پنج دروازه و دو ^{بسیار} فاصله ^{بسیار} پیشان هر دو دره گز است و یکصد و ^{۱۲۹} اجل
 و نوبرج دارد و درش را پیچیده اند، هفت هزار و سیصد قدم آمده و قطر ^{۱۹۰۰} ^{۱۹۰۰}
 نزدیک تاک تا فیروز آباد است و از در ب خوش تا عراق هزار و نهصد در هزار ^{۱۹۰۰}
 قدم است و خندق گرد شهر بند بیت گز در دره دران درون شهر بنا است
 که در دروازه تا چهار سوق یک یاز است که بنام همان دروازه منسوب است الا
 دروازه قباچاق که تا چهار سوق بازار ندارد و مسجد جامع در پایین دروازه خوش و
 قباچاق واقع شده آنرا بوضع غریب و طریح عجیب ساخته اند و قلعه خدیو الدین بجای
 شمال این بلوک نخلک زده و درون بلده بغیر از یک آب دیگر آبی نیست هر آنکه
 باغ و باطین کم است اما در بیرون قریب چهار فرسنگ نام باغ و بوستان
 و خطیره و گلستان است از عمارات نفیسه که شهر مدرسه و خانقاه ابو العازی سلطان
 حسین نیز است که در سیر انجمن ساخته شده است بی شایسته تکلف و غایب تصلف

مهتران مذکور کشیدند تمثال آن دو بقعه عاجز است و دیگری خیابان گاه گاه است
 که ششتر زیاد از مهر و ماه است و نیز از نواد در عمارت در ظاهر دار اسلطنه بهرت است
 که بر آب بهرت رود بستند و آنجس بر لب مالان گویند و پل مالان منعی است بر آبش
 طاق که از خشت پنجه و کج گاه ساخته شده است در هیچ یک از نواریه مذکور نیست
 که باقی آن جبرگست اما در افواه مذکور است که ضعیفه بنوه آن پل را بنا کرده است
 و چه خرج آنرا از خزانه زنی و ریمان یسی بهر شده و همچنین پل مالان بزبان قلم
 بتقریب آن حکایتی بنماط آمده تجریر میرسد حکایت در زمان حکومت حضرت
 طاهر حاجه از نجوس در بهرت متصل مسجدی تشکده داشته اند و زمی و اعظمی مسلمانان
 بتجیر بن تشکده محکوم شد تا شبی مسلمانان تشکده را خراب ساختند و همان
 مسجدی بجای آن تشکده طرح انداختند و جوان چون مسجد بیدار شدند و از تشکده
 مسجد قدیم نشانی یافتند از بهرت بنیشاپور زرد عبده الله داد خواه شدند و عجب
 جمعی از مردم این جهت تحقیق آن قضیه بهرت فرستاد چهار هزار پیر عمر ز بهرت و نواد
 جمع گشتند و گواهی دادند که ما مدت الحیات این مسجد را همین کیفیت که حالاً در
 دیده ایم و قبل ازین درین موضع تشکده بودند مسجد عبدالله دست از آن
 داشت و جوانان الزام قوی یافتند از نواد در مواضع توابع بهرت یکی آنکه مسجد
 بالنگ اغنی که در چغندرنگی آن بده است کوهی است که در آن شکافی عظیم قرار
 بصورت صفت که گنجایش با پنصد و در پیوسته است سقف آن صفت سنگی
 میچکد بباران خوضی و در برابر موضع آب آنجا می نشیند و در

است
 است

مای بزرگ در نخوض نظری آید و در میان مردم شهرت دارد که هر کس حاجتی باشد
 چون در نخوض نگردد اگر آن مای را ببیند حاجتش روا گردد و الا فلا اکنون آنموضع
 بنام خواجه عباس مشهور است پیوسته بر سیم مردم در نجایه و ندولیا و علما بسیار
 هرات نشو و نمایانند از جمله آنها حضرت امیر علی عبدالقادر بن ابی منصور محمد انصاری است
 و محمد چرخ گرویش عمود خواجه گان چستی مثل خواجه احمد بن ذال و ابوالولید احمد و ابوعبد
 فتحار و غیره قدس الله سرهم از شهر ابوبکر از ترقی و محمد بن ابوبکر امامی و سعید و رکن
 صابین و مولانا حسن و ملا نائی و میر محمد سپاه و بابا علی شاه و شیخ عبدالواحد قار
 و میر وری و خاتمی و مولانا آبی است با خضر توابع و غلام و کت و ضیاء خورش
 آب و هوا بسیار دارد و قسام غله و انواع میوه از آن خطه بحصول می پیوندد و مضافا
 فاش یکی از نیابدها است که بهر سال دوازده هزار من انگور و دشت در نجایه شود و مولانا
 زین الدین آتابک از نجاست و دیگری شیخ سیف الدین خواف همیشه بنشار
 سلاطین باداد و دین و فحول علمای با آفرین بوده و در تیار نجاست هرات مرقوم است که
 شیخ ملا حیدر حسن صباح پیش از ظهور عقیده و نکو سیده و مذہب تائب سنی خود در نجایه
 رسیدخواست که از حال کیاست و فرست مردم نجایه چیزی معلوم کند و چون بزرگ
 رسید در نجایه شکار کم است از کنیزکی پرسید که این شکار کم است در جواب گفته که حالنا
 اشجار نام بموضع دیگر رسید بودی گفته که چهار آفتاب دارم منجا هم چیزی بخرم که چاه
 من از آن حاصل شود و بقیه را بفروشم باز چهار آفتاب وصول شود بقیه را بفروشم
 سکنه بخرد آنچه درون آنست بخرد باقی را بفروشد و بعد از آن بر کمال دانش و عظمت

در
 این
 کتاب
 در
 این
 باب

مثل آباد و بهمان و خزر و زوزن در آنجا مسجدیست از محدثات ملکان آن مکان و در شیطانی
 آن مسجد در سنگ کند باید که هنگام بر بیع بوقت کوفتن خرمین صاعقه و برق در عدس پیا
 و برنی باریک آغاز نهاد که هفتاد و هفت گاو که ضمن سیکو فتن از شدت سرما و برف مرد
 در روز دیگر حرارت بنوعی غلبه کرد که همگان گاووان مرده متعفن گشته و دیگری از توابع
 آن مسجد است که شاسازی چون سنجان که لقبشان کن الدین محمود بوده و مرید خواجه
 مودود چشتی اند قدس سره از آنجا خاسته و سلاطین آن منطقه که متون توابع بزرگ
 آنهاست چون اندیزانان مین اندوشیزین الدین و خواجه محمد الدین هم از آن مکان اند
 هم مقامیست بانام و خربوزه باباشیخی در آنجا نوعی خوب میشود که هر قدر بیشتر بکنند
 کمتر کرده باشند در یکی از کوه های آنچشمه است که در تاپستان سلام نخ می بندد و در
 نرستان آتش در غایت گرمی است از بزرگان و نیکان آن مکان قطب عرفان حضرت
 شیخ الاسلام احمد جامی است نیز مولانا نور الدین عبدالرحمن ایست قدس اند تعلق
 اسرار بهم که تعریف و توصیف این برد و بزرگوار کاشمش و وسط النهار در آن و زو
 در شن سن و از بیان استغنی و از شعری آنجا پور به و عبدالقنی و ذوقی و ریاض
 او ظهوری است مشهور مقدس از عظام بقاع عالم و کعبه حاجات طوائف بنی آدم است
 و این ولایت در ازمنه سابقه بطوس شهرت داشته و باعث آبا و اجدادی طوس را بن
 نود بوده چنانکه در شاهنامه مذکور است مرقد منور و مشهور حضرت علی ابن
 موسی الخلیفه رضی الله عنه و در آنجا طوائف طوائف نام است بسیار در زاد و
 خیر البلاد دنیا می یافته اند و همین اکثر مشاهد می رود و گسبند از فیض آثار خشت

ناری طلاست و قنادیل زرین و آویزه و گوکبهای طلا و مہر قناریس و یوزمین آئینہ رافا و ہت کہ
 لانا فی است و در مطبخ آن امام نام عالمی و وظیفہ خود و راتبہ دار است و از شوگر ان و تاجران
 ہر کس بنا ہم نامی آن امام گرامی ہدیہ مقرر کند البتہ خیری و برکتی نمایان می یابد بلا خطا این امر
 سو و مندلن بازار دانش و مایہ داران دکان بنیش از بنجل شمشیر و متعین بگر و نند و ہایا بو
 نذو روز بروز ہر گاہ ملایک پناہ میرسد و صرف استخوان میگردود و در مشہد کثرت بسیار
 و دکانین وقف مشہد رضویہ اند حاصل بہادر خانہ امام عالی مقام جمع میشود چنانکہ تعداد
 و فنیہ و خزینہ از کرو را گذشتہ اینوقت مردم مشہد و تمام ایران با امام کچھ قرشیہ مامیہ
 و سنی و پنج چون ابو بکر در سنبر و ارحم الوجود است تا در زمان سابقہ بسیار زنگان
 و نلمای اُست از ان سرزمین برخاستہ اند و در جوار شہر فرار حضرت شیخ علی اہل بیت کہ ہر کس
 در سوسو کند و دروغ خورد البتہ ہاک گردود و قبر طاوس الفقرا ابو اضر سیران است کہ چون دروغ
 بود کہ ہر خاندان مسلمان کہ از پیش قبرین بگذرد و مغفور شود بکامین انشا اہل طوس کمال
 اعتقاد و انقیاد و جازانہ ما خمی پیش قبروی آرند مانی ببارند ان گاہ بردارند و مشہد مقدس
 منقسم بدو از دہ بلوک است کہ یکی از انجملہ بلوک جابرقعت و ارغوان دہ کہ بجای اطاف
 صحیح نام خراسانیت از ضعیف بلوک و دیگر بلوک انعام است و انباران نیز از جا
 نیک آندی است و بند طرق و بند کلیان ہم از جا ہای معہ و ہر دہ ہر دہ از ان تہن
 ان سرزمین چہ الاسلام امام محمد عالی و ہر اورشش بخواند ای من و فی و
 ای است مقدس بعد از ہر ہر از فرمای مشہد و اجہ ہر دہ ہر دہ سہاری
 اہلعت نشہ ابو القاسم بن منصور فرود سی و سی صاحب کز است پامہ و خواجہ

منصور و سلطان علی و مولانا عبداصم و ملا نامی و محمد سیک صالحی و ملا غزالی و
 شیخ رباعی و نجابتی و اقدسی و قاسم ارسلان و محمد رضا و غری و تسبی و پیر علی و ^{لفظ}
 و نادری و قدسی و شیدا و غیره اندیشاپور از شهرهای مشهور خراسانند و
 کیفیت بنای آن شهر اختلاف است بعضی ابدیه طهرت میدانند اما واضح است
 که برادر شاپور بن اردشیر شهر نه را که مابین کرمان و سیستانت بساخت و شاپور
 پنجم غمت آن را از وی درخواست او مضایقه نمود و گفت تو نیز شهری بنا کن
 غمت کرده شاپور بساخت و نه نام نهاد و مردم آنرا نه شاپور میگفتند تا بر وی ایام
 نیشاپور قرار گرفت و نه بزبان فرس شهر را گویند در عجایب المخلوقات آمده که شاپور
 ایران شهر را خوانده اند و صاحب عجایب البلدان آورده که در ازمنه سابقه آنرا هفت
 البلاد میگفته اند چه بسبب آب و هوای و کیفیت کوه و صحرا در تمام خراسان
 جانو بدان نزاهت و لطافت نشان نداده اند و آن لبده سه کرت بسبب
 زلزله خراب گردیده و در بالاضه و پنج بواسطه استیلائی قوم مغران فویر
 عظیم بدانشهر راه یافته و در ایام غلبه جنود مغل و هجوم هجوم جنگیز
 خان آن سکوم کلفت و کلبای محنت نوعی بدآنواریت و زبید که تا حال
 نماند برافت و شمال برافیت بر شام کمان آموز و یوم زرسیده گویند
 دو آله روز شمار کنگر آن شهر کردند بعضی کک و چهل و هفت هزار
 سر بحای آمده و در چون سه صریت بر چرمان گذرند بی نو کنند
 چراغها رسمی و نفاذین نساویسک کان نیزه است گویند با خود

داشتن فیروزه موجب فرحت و فیروزی است و دیدن آن بامداد نور دل زیادت کند
 و معجون آن مقایم مسموم است که کمال آن موجب مزید روشنایی و اگر فریوز نهنگی
 کنند بر انصوت نمنی گیسوار و کودکی او را در کنا نقش سازند و آن نگین ابر نقره
 نشانیه بان خود در تراز جلا و وسحر امین باشند و دیگر در نشاپور ریواجی است که بنا
 لطافت و بزرگی در هیچ ولایتی نشان نداده اند چنانکه مولانا سیدین اسفیرانی در تیار
 مبارکشاهی آورده که وقتی جمعی از خلفای عباسی ریواجی برده بودند که بوزن هفتاد
 من بوده مردم نیک از نشاپور بسیار برخاستند مثل حضرت شیخ ابو حفص عدا
 و ابو عثمان جبری و حمدون قصاب و شیخ ابو علی ذقاق و ابو القاسم نظیر آباد
 و احمد حرب و ابو محمد متعش و ابو بکر فرا و ابو عمر و امیر خالو و حسین بن محمد التلمی
 و شیخ ابو عبد الرحمن و ابو علی نقی و حضرت شیخ فریدالدین عطار و امام الایمه محمد
 یحیی و محمد ابن احمد و محمد بن عبداللہ و امام سلم و جوهری و شیخ اسحق باہویہ و ابو
 اسحق ثعلبی قدس سرہم و از فضلا و شعرا استاد الایمه رضی الدین و میر معری و
 سید صدر الدین صاحب نغمه نواز مشابہی و امام شمس الدین دوا و حکیم عمر خیام و
 شاه تور و جنازی و کاتبی و ابن جلال و جمال الدین طیب و مولانا لطف اللہ و شیخ
 و قبری و میر حسین تھانی و خواجہ حسین بنامی و محمد مومن و میر شریف و قومی و نظیر
 و میر معنی و نورانی و اہلی و اگہی و غیرہ اند سپروار از کثرت باغات و سوق
 و عمارات جائی نرہ و باطروت است و میدان سبز و ار نہایت بالضر و حضرت
 واقف عشق و پیکارستم و شہرب رسنوار دست اوہ الحال نمودند و عین

بمیدان دیوسفید شتخار یافته و شب سبز و از نیز از روز وصال دلبرن استجاکات
 میکند چهار سخنان نذرت بیان حضرت مولانا عبدالرحمن جامی است قدس سره که
 روز مردم سبز و چون شبشان میخواستیم و این از لطف طبیعت ایشان است که در ضمن
 بدی نکتة بدین لطیفی فی الواقعین بیان فرموده اند و بهوای سبز و از نهایت خوبان
 و اکثر اوقات سبزه و گل و ریاحین در باغات آن ملک بهم میرسید و مردم آنجا بسیار
 ظرفا و نیز بهوش میباشند لیکن تعصب نسبت با قبضی الغلبت که میسازند و باندش
 در مذہب سبورت بسفک دما و تخریب بنیان ربانی که عبارت از بنیاد کمال جسمانی انسان
 است بنیاد قطعه خوابی بهر دو عالم اگر امن از بلایند بر سر پافریده ستم بار و اما
 آخرت هر یکی چو تودر فاسد نشینند شرم پدار از کرم آفید گار ایمن الدین
 طغرائی و پسرش ابن مین و امیر شاهی و اضع از ائمه یاران ما سفیرین ولایت
 در غایت وسعت و عزت چه در تمام خراسان دوسر کار است یکی اسفیرین و دیگر
 فاین و اسفیرین بکرب و هوا و دیگر صفتهای جهان بر فاین دارد و فواکش در فغان
 خوبی بحصول نمی بند و خصوصاً مرو دی است که آنرا آرمغان گویند بدیگر شجره
 و در کان میزند و در اصل شجره چناری نامی در سال عجیب التمثال بسیار که غایت
 سالخوردمی و مجوف و میان تهی گردیده اند چنین شجره که در زمان نوشیر
 انبارانشانیده اند و فرار فیض اند حضرت شیخ سعد الدین جموی و شیخ
 الامای غزنوی و شیخ آوری و شیخ شرف الدین قدس سره در الشجره و ان
 شیخ نور الدین عبدالرحمن و شیخ حمزه آوری و شیخ سزالدین یوحین باز

ملکت اند جوین در زمان سابق در اعلیٰ بیق بوده کنون بسیر خود و ولایت
 بحسب اشجار و شمار و انهار و باغات جنت آنرا بر بسیاری از شهر و دیار ترجیح داد
 همواره مردم نیک انداخته اند مثل شیخ محمودی و شیخ سعدالدین محمودی و
 امام الحجین ابوالمعین الدین قدس سرهم و از خواجگان شیخ الدین
 محمد صاحب دینستان از جای نیک خراسانست بلکه خان بجدید
 در صدد آبادانی به بنیره اش ارغوانخان نیز بر آن عمارت افزود و در
 القلوب آمده که جنوستان را در زمان باستان استو میخوانده اند آب و بهوش و
 نایت درستی و راستی و صلواتش از میوه و غله نیک عمل می
 و نیز رگان آن سرزمین نجم الدین ابوالبرکات است و زمین الدین صاعد و جلیح
 محمد کردیت و نوعی نیز از آنجا است **شمس شیر** بانواع فواکه و اصناف محصولات
 است که از اثنیه بهین است سفید است از مضافات یکی از قدسات که آن
 طیبی آن بانام است و دیگر گاشیر است که در زمان سلف سرومی و آنجا بود که در
 وقت طلوع و غروب آفتاب است تا یک فرنگ سایه میرفت و حمدندست و در زمانه العباس
 آمده که آن سرور اجاست جگم شایده همدان کتاب آورده که در کتاب **شمس** در زمان
 بود و چون است از شعاری آنجا مولانا طوسی و ناری و میرزا قاسم و مراد همدانی
 چنانجا که بعضی بگویند و فساد کرده اند از اینجه گویون که در
 در تمام غله و میوه و آنجا خوب میشود و در یکی از مضافاتش کاشیر است
 که اول تا آخر چهار فرسنگ است و جاه نخستین است در جهت قون

ولایتی است معموس نام سیوه از خربزه و انگور و نار و شقالو و زرد آلو و نوت و در آنجا
بعل می آید و انگور حسینی از آنکس مویر کرده بافتن چاندیار در طرف ماکر ده بریم
تخته بدیگر ولایت میبرند و در فصل مجاهد هر روز قریب با نصد بره کشته میشود که
از پوست آنها قمیش بچسول میپونند و در خون بره گو سفید زنده و تر از نهاده
بوزن میفروشند و از استخوان خرما نوعی فریب پرور میزند که زیاده آن تصویر
کرد و از این نوع خصوصیات بسیار دارد و ملاحظه کنی از آنجا است فہستان ولایت
وسیع و مردم کافی بارت و صاحب قراست از آنجا بسیار خواسته اند و اکثر
و حساب دانند اما اکثر آنها با غوی حسن جبار محمد و زید بن گشته اند چنانکه در
طول و عرض آن ولایت چهارصد و چهل و شش فرسنگ گرفته اند و مضافی آن شش پوک
است که یکی از آن طیس میناست و دیگری بر جنب است که منتهای آنجا شہر است و دیگر
دشت بیاض اصل شہر قاین است که قالی آنست چهار نام است و منار فیض نام
حضرت ابو ذر بخفادی رضی اللہ عنہ و عن کل اصحاب در بیرون شہر دین کرد
واقعست و در هفت یکروز خنجر و کبار آید بطلوان آفر ز رفته و آن روز در ہنگام
بہ پایان میرساند و یکی از مایع قاین موسوم بخت کو بیت و غامی و آن کہ حکم بچو
آن ز سپہ و در پیگاہ غار حصہ است کہ در زمان سلف سبب از اسادات را با کاک
مقاله است و او در چین بہریت در این غار مخفی شدہ اند و از آن زمان تا حال بہ این نوع
اندہ اند و اصلا از بوسید و بختگی انانیشان فرہم نینود و بنا کہ بعضی نشند و بعضی
خوابیدہ اند و یکی از سبب از بختگی انانیشان فرہم نینود و بنا کہ بعضی نشند و بعضی

بازکنند خون در میان می آید احوال نمودن بغیر سادات موسوم ستم و جمعی از مجاوران
 در آنجا میباشند که سالی یک مرتبه آنها را لباس فاخره پوشانند و آنگاه علم بجای آن موسوم
 مختصی نمایند که فرقه ملاحظه سماطیه و طبقات و طبقات اول اعیلیان مغرب و آنها
 چهارده نفر بودند و مدت تسلط آنها در مغرب بین افریقه و مصر و حدود شصت
 و هشت سال بوده و چون در میان ایشان شیخ فریق و قبایل بسیار است و مبارزه
 تمیز یک فرقه است که قبایل با امت سماطیه میباشند و در میان آنها فرقه
 بسیار است از آنجا که فرقه مطلقه جلالا سود را برده بودند و بر قبیله صحاب قحی که ما از
 آنجا و خشک شیده بود و همه آنها اعتقاد حلول روح الهی در بدن غصری ائمه و سلاطین
 و علمای عوام دارند و محارمات را حلال میدانند و منکر معاود و قایل تبتناسخ
 میباشند اول سماطیلیان مغرب محمد اللفب بهمین عهد است و او نیمه
 خود را از اولاد اسمعیل بن جعفر صادق میگرفت و نسب خود را با این طریق میرساند که
 سو عیون عبدالمسند بن قاسم بن احمد بن محمد بن اسمعیل بن جعفر صادق و دعوی
 امامت نمود در سنه دو صد و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود و نود
 در سنه صد مستولی شد اما علمای نسب بن دعوی او را کذب نموده اند گفتند
 که اسماعیل بن جعفر قبل از پدر خود وفات یافت یا سوای محمد اول از گذشت و این محمد
 بعد از اولاد دو ابونصر بنی که مقتدی بهمین باب است بدستور دیگر علمای
 نسب آن همچنین آورده و سایر شیخیه متقدمین بنکرت نسب او بند و علمای نسب را
 در حقیقت کار او اختلاف است نسبت به عرب گینه که از اولاد عبدالمسند بن سالم بصر است

و پدر او در بصره فائز نامی بود و نسابه عراق گویند که و از نسل عبد بن میمون قحاح
 راضی آهوازی است و عقدا و مهدویه که از اهل تشیع است از اهل تشیع است که محمد
 بن عبد الله مذکور مهدی موعود است و ابو یزید نام مکتب داری که بر دی خرد و کرد
 کنایه زو جال است و از پیغمبر علیه السلام حدیثی روایت کنند که علی را شش ماهی پلنگ
 مرغ مغرب و مراد از شمس مهدی و از مغرب ملک مغرب است و عمل حدیث از مغرب
 ایشانست تاویل مذکور هم از مغرب عاجشان و حاکم که یکی از سلاطین است علمیت
 حکم کرده بود که هر جا نام زور شود سبج کنند و میگفت که حق تعالی با من کلام میکند
 و با من از عاگاه گاه بر کوه طور میرفت و دعوی علم غیب نیز میکرد از کدهای بونا
 معتقدت نمایند حکیم ابنا و قلند و هری بسیار بودند و آنرا آنجا که پسر شده لغت
 عاصم ملکت بر صدرت صلاح الدین یوسف افتاد و از جمله منسوقات عاصم است
 عصامی بوده که ریخت زرد و صد هزار جلد کتب نفیس مرقلا و چون مستضای معیلى که پادشاه
 بیستم است از ان فرق پس بزرگ خود را تر از نام و ای عهد گردانید و بعد از چند گاه از کوه
 بنجیده اسپر که ام محمد مستعالی با قیام تمام ساخت بنا بر آن بعد از فوت او معلی و فر
 زرد و بنا بر اصل مذکور که نض اول اعتبار دارد با امامت تر قابل شدند و تعلو
 تیر کردند و زمره بخلافه است یعنی بر طبق وصیت تصدق اتفاق کردند و حسن بن صباح
 بن علی بن محمد بن محمد بن حسین بن محمد حمیری افتقاد نامست ترار که ولیعهد اول
 بود داشته و پدر بن صباح مینی است از انجا بکوفه و از کوفه بقره از قره آمد
 بود حسن در رمی که لایقانه و از انجا به صرشت مامنه و چون سغلی پادشاه سدر خرد

ترار با دو پسته صغیر در مجلس انداخت هر کس در زندان جان دادند و حسن صباح
 چون دشمن ستعلی و معتقد ترار بوده با یکی از زنان ترار ساخته یک طفل از آن زن بست
 آفریده گفت این پسر ترار است و بنام او دعوت آغاز کرد و نادوی نام نهاد و در حبس
 ۲۸۱ ساله چاه شد و دوسه تعلقه آتوت و دیگر قلاع طبرستان و قمشا و رودبار دست یافت
 و اهل آمل را قبول او فریفته شده دعوت او را پذیرفتند و چون سخن سلجوقی را محض
 او در گذشت کارها و فروغ تمام گرفت او طریق زهد و انزوا مسلوک می داشت و بتضایف
 می پرداخت و معانی اصول و فروع محکم را تا ویات میکرد و سی و پنج سال بجا
 گذرانید در چهارشنبه هفتم ربیع الآخر در ۵۵۰ پانصد و شصت و دو روز گذشت و در ایام او
 بسیاری از عظامی اهل کربلا پیش الحاد و تشیع او انکار داشتند بزخم فداویان کشته شدند
 و چون نادوی که او را پسر ترار بن مستنصر ساهیلی قرار می داد هنوز طفل بود کیا نام شخص
 خلیفه خود ساخت و بتعظیم نادوی وصیت کرد و ز می این نادوی را شبق اغوز و غلبه
 کرد و زو جانین کیا را طلبیدند بگوزیرا که بزعم آنها جمیع محرمات شرعی برای ما حلال
 اند و او را میرسد هر چه خواهد بکند زو جانین کیا بار داشت ده پسته آورد حسن صباح درین
 اثنا نادوی مرده بود بنهمه ظهار آن است و علی الاختلاف حسن خود را پسندید
 قرار داد دعوی ماست نه او خیلی خوش معاویره و شاعر و حاذق جواب بدو خطبه
 میخواند و فری در خطب گفت که ما را میرسد هر چه خواهد کند و رفع تکالیف شرعی
 نماید مرا امر الهی بدو غیب میدهد که از شما تکالیف شرعی ساقط شود و محرمات را
 حلال سازد هر چه خواهید کرده باشید شیطیک با تقابل و تنازع کنید و از حکم امام سر

نروید همچنین روز هفتم در رمضان در شصت و پنجم پنجاه و پنج در پامی قلعه الموت
 مردم را جمع کردند و منبر نهاد و چهار علم سخن آورد و سبز و سفید بر چهار رکن منبر نهاد
 و خطبه خواند که من امام تکلیف از شما ساقط کرده او امر شریک از ظاهر مرفوع گردید
 این دو روز زمان قیامت است ظاهر را اعتباری نیست از منبر فرود آمد و افطار کرد و مر
 کب فوج ملاهی شد قوش باو متفق شدند و آن روز را عید القیام نام کردند و آن
 حسن تا یکار سال بگومت گذرانید و پسرش محمد بن حسن تا پنجاه و شش سال هم
 روش بود و از حسن صباح تا این وقت یکصد و بیست و چهار سال از حکومت آنها که
 بود اما خواجه جلال الدین حسن بن محمد بن حسن در زمان پادشاهی خود از طریق جد و پدر
 تبرک کرده از جاثقه تبعیت تجاوز نکرد و صفای اعتقاد خود بدین احوال فرمود و علماء و
 صلحا بر صفای اعتقاد او گواهی دادند و او را نو مسلمانی خوانده اند و مادر خود را
 حج خانه کعبه با تحف و هدایا روان نمود و در پی از دیه های رود بار مسجد و جماعت بنا
 کرد و رسم اذان و اقامت و نماز تازه گردانید و بیازده سال نیم در رمضان
 شصت و سه در گذشت اما پس از علماء الدین بر بنده و شنیدر موافق است
 خود ملی شد و پسر و رکن الدین خورشاه نیز بر روشش ملاحظه بود چون بلا کو خان
 ۶۵۵ شصت و پنجاه و سه موافق لوسی سلیمان در آمد و از کنار آب چگون بقضا
 داد و برنج نبد با او در رکن الدین خورشاه را بعد تحسن محاصره گرفته نمی بعد از
 قتل سید و بقیه ملاه اسما علییه در شصت و پنجاه و چهار سال
 گردانید و در ایستان نیز قتل عام فرمود و بعد از مردن رکن الدین خورشاه

او در قلعه الموت باز خرج کرد چون سحران تا او وقت شدند لشکر بروی فرستاده
 او را با خاک برابر ساختند تا قوامی طبرستان بحال ختخابمرد و بعد از وی از اهل انفرقه
 مدعی امامت نماز و قلعه الموت را داعی کبیر حسن بن زید در شهر سال ۲۷۶ هجری دو صد و هجده
 و شش ایدت کرده بود الموت در اصل لغت آن موت است یعنی آسپانه عقیابان اتفاقاً
 آنکه حرف آن بحساب بل موافق سال استیلای حسن صباح بود و الله علم در
 طبرستان چشمه است بالای کوهی که اگر با بگ بروی زنده بایست چون مردم پنهان
 شوند روان گردود اگر کشیدار چیزی را کشند بعلی بود و تاریخ قوام الملکی مسطور است که
 وزی در طبرستان چیزی را با کسی بان از آسمان به بقیاد که سنگ بود و آن
 او از شعایر هستان بود باره که برایشین صبح بود اینجمله تراری تخلص شده
 و نه تکلی و بن حسام و آصفی و ولی دشت بیاض و خسه وی است بطعام قریب
 بدامغان شحمیت مختصر و از خواص اشهر است که کسی در اینجا عاشق نشود و اگر
 عاشقی در اینجا سد عشقش زایل شود و در آنجا که در چشم نبود و مرغ آنجا نجاست
 نخورد و عود در آنجا بوی ندهد و لیکن این شهر همیشه بوی خوش مشام میدهد و آن
 آب تلخی است که دفع بوی دهن نماید بواسیر اینجکه و چون بسطام از جاهای بانام است
 و آن مرغ است که از غایت لطافت شک جنان و بوفور فیض و هوا غیبت و صد
 رضلون است و دیگری از مضافاتش این نام چاهی است که اگر نایابی در آنجا زنده باشد
 بود و طوفان گردد و مادام که آزار بر نیارند تخفیف نشود اینجمله قطره آب وضوی است
 که سلطان العارفین در آن انداخته و از همه پتیر و خوشتر مسکن و مولد حضرت سلطان

کتبه از حضرت
 از تیر سلطان
 قدس سره

العارفين شيخ ابو زيد و شيخ ابو الحسن خرقاني است قدس الله سرهما الا قدس كه بان بر ساير
 بلاد جهان بزيد فضل رحمان دارد و انمعان در جوار بطام شهريت در انجا چشمه است
 كه هر گاه كه حيص در آن افكند باوريد شود بعضي در وقت خرمين كوبي نيكاي كنند و برك
 از آن آب خورد شكست مفتح گردد و آنچه بر ابا و خواني گويند و از بخاران انغان شيخ ابو جعفر
 رحمه الله عليه از شعور منوچهری ملحق سلطان محمود غزنويست حمد بطن الله و بناظر خط و
 وضع مينيزه ماويم پوشين نامه كه تا حال آنچه خامه تحرير بر طبق تسطيه جلوه و اول تعلق بخارسان
 مگر چنين شعله از ماورا النهر و غيره كه در اين قديم باين سميت واقعه ابعالين بر حبه قطام
 تعلق بلاق عجم خواهد داشت صفهان از بلاد معظم جهانست و كز بعضي حكما ترا
 بحسب طول و عرض از اقليم ششم شده اند و هوايش نال بگرمي است كه اوضاع است كه
 در ظل اقليم چهارم است و در بناهي اصفهان اختلاف بيار کرده اند و بعضي گفته اند
 صهبان بن فلور بن لوطي بن همان بن يافت از اينا كرده و برخي از اقبليه صهبان
 بن سام بن فوح ميب رانند و جمعي برين انكه صهبان لفظ مشتق از صلب كه بعضي شجره
 و مان بمني سواران كه معني تمام اين لفظ شجره سواران بوده بازمه گفته اند كه صهبان
 نام تمام سورت در عجايب البلدان آورده كه اين شجره را در قديم بهوديه خوانند باعث
 آنكه چون بنجي اسرار از نخت نصر كه نختند پاره از خاک بابت المقدس را برگرفته گر و علم
 يگردد بندي چون خاک صهبان را موافق خاک بابت المقدس بافيتند در انجا شجره كرده
 موسوم به بوديه گردانيدند و صاحب انار البلدان آورده كه از شجره اسكندر بنا کرده و آن شجره
 نبيت و نخت و نخت مطور است كه اصفهان با نبت چهار باويه بود كه عبارت از

از کران و گوشک و جوباره باشد و چند فرغ نیز داشته که بعضی اطهر است پیشداد
 و چند یازدهم است ساخته بود چون کیتباد از دارالملک کرد و چهارده موضع دست داده
 شحری بصول پیوت بحال آن دریا موسوم بگوگردیده چون کنالدین حسن بن
 یوید بر شحری استیلا یافت فرمود تا روزیکه فر قوس باشد شحری باره کشیدند امر فر
 آن بحال خود است و دور و باره نیست و یکبار گام است و در تمام ایران بحال گردید
 شحری صهان بر کنار آب نده و دست و از زرد و در هر یک نه جدا میشود و است
 کفایت کرده فضیلت بچشمین مکی فر میرود و از کران که تحت ضربت است
 بیرون می آید و بعضی آیات را نیز منصف ساینده بدریای شور میرود و نظم
 هوای بهار و لب نده رود نه چهار از شاد می رساند و در لب بل عشرت چو خند
 شونده در و خرمی نقش میدان شود و در صهان بسبب تاب هوا مار و گروم
 و هوام کتبر باشند و در هوا اگر گوشت زود متغض نشود میوه شش تا در وقت
 تازه بماند و هر چیز قسم غله در خاک دفن کنند چون زمین بخیلانست نیکو نگه دار و روز
 و صاعقه و باد تند و بیماری مفرین کم اتفاق می افتد و حمامات عارات و باغات نیکو
 در آن شحری بسیارند خصوص باغ نقش جهان و باغ نقش میدان که از باغات نیل
 اینست و نیز بزرگان سبب است و حجت سلیمان فارسی است رضی الله
 تعالی عنه و عن کمال التذکره حضرت شیخ عبد بن شیخ نجم الدین مجاور که در
 ابراهیم بن عیسی و ابو عربیت و ابو مسلم مروزی در اینجا توله یافته و چون در روز
 خروجر کرده بمروزی مشهور شد و جمال الدین که آثار خیر او در حرمین شهرین بسیار

شحری صهان است آب هر که بخورد روز صفر صاف میماند

نیز از اصهبان بوده عمارالدین کاتب لیت بن سعد و صدیکی و ابو عبد الرحمن
 نافع که یکی از قرامی است و ابو بکر بن داود و قتیبو و یحیی بن عبد الله و شمس الدین
 محمود و ابو عمر موسی از علمای ربانی آن ملک بر خاسته اند از حکما حکیم ناصر و حلو
 نیز از نجاست و از شعرا محمد سرفروه و جمال الدین عبد الرزاق و یحیی بن کمال الدین
 اسمعیل و رفیع الدین مسعود لبنانی و فرید احوال و شیخ اوحدی صنایع و شمس
 الدین و حمزه اصهبانی و قاضی نوری و صاعدی و صلا و جزینی و ضمیمی و صبر
 و شکیبی و باباطالب و صفیا و غیاث و ملا و غا و دخلی و حسن و ابو علی و وفا
 کور و امیر ربانی و مذاقی و کلامی و سلامی و بدلی و غیره نظر ولایتی است
 نزه و باطراوت است مشایخ ربانی روان و اشجار فراوان قریب سی پاره
 ده دارد و شیخ نورالدین عبد الصمد از میدان نجیب الدین علی بن برغش از آن ملک
 زواره نیز نسی پاره ده دارد و زواره برادر است نزال همت بر بنامی آن گماشته
 اردستان ولایتی است متضمن چاه باره ده چون برینش گویت از نفاثر
 خوب بحصول نمی پونند و اما فو اکرش نیک میشود و خصوصاً ناز که هر قدر صفت
 کند گنجایش دارد محمد مستوفی در نزهت القلوب می آرد که بهمین بن سفید
 اشخانه در آنجا ساخته بود که مردم از اطراف و کناف عالم آمده بزیرت آن
 قیام نمودند و مولانا محمد مال و قاسمی و غباری از آنجا است کاشان است
 است تراز ز خسار شاهان و پیرایه تراز زلف محبوبان عمارت پاکیزه و سوله
 مصفا دارد و کاشان از شهرهای جدید است زبیده خاتون بنت جعفر منکوحه

مارون الرشید ششماه بطالع سبزه بنا نهاده الحقیق شیرینی و پاکیزگی آن شهر در تمام
 ایران شهری نیست و متوطان آنجا اکثری بصنعتی و شغلی مشغولی دارند و
 شعرانی را بحال رسانیده اند در هفته سه روز صرف سیر و صحبت نموده بدستور
 مردم کشمیر انبساط بقدم شاطمی سپند سالی دو نوبت سیر و ختبا می شصت
 دارند و در آوان ربع متوطان آنجا پیر و برنا و اعلیٰ نوادی از شهر آباده قن
 یکماه بر کنار سبزه و صحرا خمیه اقامت بر پا کنند و با هم صحبت می دارند فرد
 در فصل گل ز خانه نشینی چه فایده نداشت شوی تو کور ز بنی چن پاید و دیگر
 گل و رفین است و رفین چشمه است عظیم که از یک سنگ بر می آید چنانکه سیاحت
 جهان مثل آن چشمه که ترشان داده اند و اگر زراعت و باغات کاشان بین
 دیگر آنچه قابل تعریف باشد چنانکه رود رود و لاله خدا آن شهر است که هر گامی دلا را
 و در هر قدمی صنیعی ملاحظه می افتد نظم همه نور شید و بیان می بینان به هم
 زین کمر سیمین سرنیان توان جان داد اگر ز نیست در دست بی یک
 بو سکن نازنینان و از قسم سیوه و فواکه آنچه در زبانتان آن شهر سیست و سیم
 شهری نیست و خربوزه نوعی نگاه می دارد که اگر بعد نور و زهرار من احتیاج
 افتد شخص احدی مان می نماید و آنقدر از خست عقر به تمامه در آن شهر
 است که لفظ کاشان و عقرب در حساب حمل برابر است و عجیب آنکه بر غریب حضرت
 نیرسانند و مردم نیک از کاشان در زبان سابقه یاد بر خاند حضرت غزاله
 محمود صاحب ترجمه عوارف و شرح قسیده قیامه فارضیه و شیخ کمال الدین

عبدالرزاق صاحب تفسیر روایات و کتاب صطلحاً حرمه المد علیها انما انما اندوین
 فضلا و شعر نو شیران خالد و فضل الدین و رضی و سید جلال الدین و حسن ک
 و مخلص و محشم و میر حیدر رفیع معانی و میر شمس سنج و ملا طیفور و فحیحی و حاتم و
 شیخ و ملا حیدر ذہنی و رضائی و توفیق و غیره از آنکس بر روی کار آمده اند
 جریدان از ازمینه های بنت بهمن بن اسفندیار است در زمره الطوب
 آرد که چون های آنشهر با تمام رسانید موسوم بشده شد چه نام های سفر
 کوره بعد از آنکه آبادان شد و بگلبا و گان استخار یافت و عرب مغرب
 ساخته جریدان خواند هوایش معتدل است و ارتفاعش نیک بجز
 می آید و نجیب الدین از شعری آنجا است گره محقر جایی است و سیوه کم میشود از آنجا
 نیک بجز می پوندد از شعری آنجا ملا علی نقی گره است و بجز برش لغتی
 خالص است قریب چنانکه فرنگ که تمام باغ و باغچه است اکثر فواید
 خوب میشود مخصوص سبزی است که آنرا غلاطی نامند و انگلیس بیاد در آنکو پستان
 می باشد و از شعری آنجا لالی صاحب محمود و آیان است تابعی و طاعتی و سرود
 و شوقی و شاه مراد و نامی و تصنیفی است شخصی از آقا حسین خان کربسید
 که شنیدم در شهر خرمین جنگلی با صاحب میگویند جواب داری صاحب فر
 بان ولایتی است در زمان سابق از فرسوبات قمر بوده احوال عالی بسجود
 زمین و آبی خوب دارد و غلذد و نیک بجز می پوندد سید جلال الدین
 از شعری آنجا است لغزش ولایتی است که اطرافش کوستان است از هر طرف

که بیرون روند بکرم یوه باید رفت هوش معتدست و آتش از چشمه کار برست و همه وقت
 در آن ولایت از زانی بود از میوه انگور و شفتالو خوب میشود و در یکی از کوههای او
 نمغاره هست که کسی نهایت آن نرسید در میان مردم آنندیا چنین تخاره
 که وقتی گاوی بدرون آنمغاره رفته و از فرغان بیرون آمد بدین جهت آنمغاره را
 گاوغل میگویند چهل زبان آن ولایت سوراخ را گویند و از شعری آنجا میرسد
 و نیز عبدالغنی و ملا وجهی و طهبیری تخرشی است قم از شهرهای معظم عراق
 بوده اما الحال چندان محموری ندارد از چهار شهر که طول و عرض مضافات آنها
 صد و هشتاد و یک کیلومتر است و عجایب البلاد آمده که حاج همت بر آبادانی آنجا
 و قراخاک فرخ میگویند و تربتی بس مبارک اردوچه مشهور است که چهار صد و
 چهل و چهار امام زاده و ولی در آنجا آسوده از آنجا یکی هزار فیض الانوا حضرت
 بنی فاطمه همیشه عالم علی بن موسی الرضا است رضی الله تعالی عنهما و جانها
 در غایت فیض و صفا و هوای قم معتدست و از میوه آنار و خربوزه نیک
 بمصول می پیوند و گویند در آن ولایت عود پوی ندهد و نزدیک آن شهر وادی است
 که یوز در آنجا بسیار میباشد و میگویند که حضرت عیسی علی نبینا و علیت سلام از
 آنجا خاک خمیر کرده باذن الهی شبیه ساخت و زندگی یافت و هم در آنجا
 مرده زنده کرد و در ایام سالف در آن بلده طلسمی ساخته بودند که مردم آنجا از
 مار و گزوم خلاص نمیرسید و در آن ناحیه کوهیست که از بسیاری مار و گزوم بالا
 رفتن بر آن امکان ندارد و در آن نزدیکی نمکاسیت است که کهرس از آنجا نمک بریزد

و قیمت و بهای نمک در آنجا گذرد چهار پایی اولنگ شود و حضرت شیخ نظامی
 در آنجا تک تولد یافته چون در گنجینه شود نما گرفته بگنجوی مشهور شد از شهر آنجا خواجه
 شهیدی و گلخنی و وحیدی و قاضی جهان امیر حضوری و امیر شکی و ملا ملک خیر
 طهری بوده و ساقی نامه برعم او گفته و بجزی شمشیر گرفته و حضرت فکره خاری و امیر و
 و بهاری است ساوه از شهرهای قدیم است طهرت بنای آنرا نهاده و پیش
 از روزمانه مرقانست از سیوه هایش انگور و انجیر و انار و سیبک میوه آید
 گاه آن ولایت چهار پایان ساگار بنود تا مرتبه که گاه قم بهتر از جو ساوه گرفته اند از
 جالای متبرک اشعیر کی مزار فیض آثار سید امام سحی بن امام همام موکاطم
 رضی الله عنهما و دیگر مقبره حضرت شیخ عثمان ساوجی که در شصت و نود و پنجاه
 در عهد سلطان خازان خان وفات یافته و نیز در چهار فرسنگی جانب مغرب مسجد
 که آنرا با شمول پیغمبر مسیبارند در سوابق ایام برکنار شهر بخیره بود که بحال علی
 و نشان آن ظاهر است و در شب لادت کثیر السعادت حضرت خاتم الانبیاء صلی الله
 علیه و سلم خشک شده و در یکی از مضافات ساوه کوهی است که چون بکنج باب
 بالا روند ایوان نزدیک کنج پیش از آنکه رسد باشد بنظر آید متصل ایوان دیگر است سنگین
 و در سقف آن ایوان چهار سنگ مانند چهار پستان گاو بیرون آمده که شعله
 از آنها ستقاطر است مگر پستان چهارم که وقتی آنرا کافری مبین از آن مان خشک
 شده و بر در ایوان سوراخی است که بعضی راه آن شده است و بعضی رنگ بر عم
 ساوه آنست که به فرزندیکه رشید شد در آن منقذ تو نرفت و اگر او را رسد بنا

و اینجا مجال ذوق زنیاد و پدید نصیرالدین طوسی از ساوه است آنچه چون در طوس شده
 بطوسی مشهور شده و در قلعه الموت که یکی از قلاع معتبره رود باره و نستان است بجز
 مستعصم بی محبوس شده هلاکوخان و را خلاص کرده با خود گرفت السلام بعد
 قتل عام کرده خلیفه را با اکثر علما و سادات بهات رشتا و از شعری با کمال ساوه ۲۴
 سلمان ساوجی است همدان از شعری قدیم جهانست و اشهر همدان بن
 سام بن نوح بطالع ثور بنا نهاده و صاحب نعت القلوب آورده که آن بجهت بطالع
 تحمل ساخته بهوش سردست و آتش زکوه است و طوفش بحسب نوره و جلا کابروا
 نموده کشیده نشان باغ جنان است گویند هر که غمگین در اشهر در آید شادمان گردد و در
 عجایب البلدان مسطور است که در ازمنه سابقه در اینجا بودی در غایت بروت بود

و یک نیزه وارد اندازد برف می افتاد حضرت سلیمان علی نبیا و علیه السلام صخره
 چینی را گفت که حتی بساز که شدت بروت و کثرت بارندگی درین سرزمین کمتر شود
 صخره چینی شیری ساخته طلب بسیاری سر و برف را همچنان منسوج گردانید و بعضی
 فضلا را عقیدت و آنکه طلسم کواکب جمله اعمال کبیرا حکیم است و کوه اندر یکفر سنگی نهاد
 بجانب غرب واقع شد و در آن روز که از زده فرسنگ دیده اند گویند و از زده هزار چشمه
 از طرف آن جریان می پذیرد و هیچ وقت قلعه آن از برف خالی نباشد و ماشاره کرد
 از بگذرد و خندان سایه گسترده از بار و روح پر و حکم خلد برین دارد از متعلقات همدان
 و از اولیای محل همدان حضرت حواجه یوسف همدانی و حضرت عین القضاة
 و حضرت امیر کبیر میرزا حسین شهاب الدین محمد و سردار محمد آیدین میر محمد

بهگلی و شیخ فخر الدین عراقی و ابو عبد الله و خف قدس الله تعالی امر هم و نیز
 حضرت ابو الحسن بن ابوجهم صاحب بیعت لاسر قدس سره از اندیا است و از
 علمای شیخ حافظ ابو علی و حافظ عیسی و مسروق و ابوالفضل جعفر و از شعر مسعود بن
 سعد سلمان و اشیر الدین دمانی و میرغیث محوی و جیرانی و ضمیری و هلالی و
 واقایی و عبدالغنی و قصیری و بزمری و حسید و مشربی و پناهی و طالب کلیم
 ملک اندنجا و ششم است قدیم و زعم صاحب عجیب البالد آنکه آن بلده از زمان
 حضرت نوح است علی بنینا و علی بن امام و نامش نوح آورند بوده و بکشت مال
 نهانند شده و در حبیب آورده که در کوه نهانند سنگی است عظیم و هر کس آقا
 باشد و یا مرضی خواهد که از خاک تمت حال شان قفوف یا بزرگدیک آن سنگ رود
 بنیت کشف احوال شب نجاب برسد البته سر انجام کا نجواب بنید و انهمی خلف
 نکند و صاحب مجموعه نوادرات می آرد که در آن نزدیک چشمه است در سنگان
 کوهی که چون کسی محتاج آب باشد بخورد و دو با او از بلند گوید که محتاج آبم بخوبی
 فی الحال روان شود چون زیارت و از آب تغنی شود باز با منضم رود گوید که
 رکفایت فی الحال آب منقطع شود اگر باین دستور عمل کند و زود بعد از سه روز پاک شود
 آرد و بیل بعدویت ما و لطافت هوا موصوف است و بکثرت اشجار و ثمار میوه
 و در بیرون آرد بیل سنگی است در نزد من تخمیناً و در مسانت بنیاد که آهن آرد
 نکند هر گاه اهل آرد بیل هزاران محتاج شوند سنگ را بگوان بار کرد و ششهر منبند
 ما و امگه سنگ در ششهر باشد باران می بار و چون با بیرون بزند با نیت کین باید

مقبره شاه صفی و اولادش در نجاست قزوین در سلک اعظم بلاد و جمیع منتظم است
 و مؤلف عجایب البلدان و جباتیاریخ گزین در شان آن بلوغ حاویست و آیت کرده اند
 اما نزد محرمین بصحت نرسیده و باغات و باطن آن بلده بسیارند و مردم آنجا
 بصفت مروت و انسانیت مشهور گویند که یهود در ظاهر قزوین مقبره علیجه درند
 و چون چارپایان آن را در دشکم پیداشود آنجا برند و بچپ رست بگردانند و آن
 دابه بگیرین کند و از آن لم نجات یابد و در تاریخ گزیده مسطور است که مرزبانان قبیله
 معروف مشهور در قزوین بوده اند در میان ایشان علما و اهل حدیث بسیارند و تا
 یافته چنانکه در تدوین که شملت بر احوال قزوین مذکور است که شبی از سنای که
 در سخالی بود آواری آمد که بر خلونی یا اهل مرزبان همان شب چهل دانشمند پی ما
 از قبیله ایشان در گذشتند و صاحب بیب میگوید که در زمان ما در قزوین شخصی
 خربوزه پاره کرد و نوری از آن برآمد چنانکه خانه روشن گشت و تا سه شبانه روز نور
 از آن خربوزه میسافت و مردم فوج فوج بزیرایت آن می آمدند و همچنین میگوید که در
 قزوین زنی دخیل زانیکه نیمه برین بر شکل دختر بود و نیکه علی از ناف بالاد و
 پیکر و چهار دست و دو سر همه متحرک بود و قریب پنجاه شاهان طفل زنده بود
 عجب دالقه آبلو موضعی است بنزدیک قزوین و در آنجا چشمه آب گرمی است
 که عمیق آن مقدار قامت آدمی است و اگر تخم مرغ در ظرفی نهاده در میان این
 آب بنهند و تا ساعتی گذارند پخته شود و بسیاران چون از آن آب غسل کنند شفا
 یابند و ولایت ری نام است در مسالک و مالک آنج که از خراسان و عراق و غیر

از اسلام بغداد بیخ شهری بزرگتر و آبادان تر از می نبوده مگر نیشاپور که عرض ترین و
و هم سعی آورده که از می غروب از دنیا بنیامی شهری مختلف بسیار کرده اند بعضی بر این اند که
زیر از می بن اصفهان بن فلج بنا کرده و بعضی گویند که از می بن خراسان ساخته و بعضی
پوشنگ نیز نقل میکنند و اما محمد مستوفی آورده که شهری شهرت پیغمبر
علی بنیاد علیهم السلام گویند در زمان محمد با ابی عبد الله عباسی عمارت شهری با نیمول بوده
و خانقاه شهر و چهار صد و چهارم یکصد و سیصد و دو مساجد چهل و شش هزار و چهار صد
و سیایک هزار و دو صد کاروانسرا دو هزار و نه هفتصد کار نیز بنای جاری بزرگ بود
و نود و یک و در خانه نیز بسیار بوده و محله نود و شش و در هر محله چهل و شش کوچه و در
کوچه چهل نیز خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چرخ و آن از طلا و نقره
و غیره بود که شرب و مشن میکردند و مجموع خانه ناهشتاد و یک و سیصد و نود و شش خانه
بود که مردم می نشسته اند ایلیه الغیب الیه بویگز از عقل بعیت و در مجمع البلدان و کتابت
بیکر آمده که در می در زمان بهرام گور چنان آباد بود که با غستان می و اصفهان بیکدیگر
پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آن شهر قبل عام و زلزله
شده باز عمارت یافته تا که در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و واقعی عباسی عمارت بر
صل یافته و در بزرگ و تمیز آبادی آن می افزودند تا حادثه جنگی خان ابو قحوه آمد
کرت دیگر فصل عام و بزرگ داشت و شیخ نجم الدین دایره رحمة الله علیه در کتاب و صاد
العباد آورده که در می شهر می بقصد هزار نفر از مردم صاحب تبار بدید چشمه ها
رسیدند و در سفر از اندازه بود و در می در بستانه بلوک بوده عارفان

و در سایر آثار و تصدیق و در هر شهر و در هر محله چهل و شش کوچه و در هر کوچه چهل نیز خانه و ایضا در هر کوچه هزار مسجد و در هر مسجد هزار چرخ و آن از طلا و نقره و غیره بود که شرب و مشن میکردند و مجموع خانه ناهشتاد و یک و سیصد و نود و شش خانه بود که مردم می نشسته اند ایلیه الغیب الیه بویگز از عقل بعیت و در مجمع البلدان و کتابت بیکر آمده که در می در زمان بهرام گور چنان آباد بود که با غستان می و اصفهان بیکدیگر پیوسته بودند و مورخان چنین نوشته اند که بکرات و مرات آن شهر قبل عام و زلزله شده باز عمارت یافته تا که در زمان سلطنت ابو جعفر منصور و واقعی عباسی عمارت بر صل یافته و در بزرگ و تمیز آبادی آن می افزودند تا حادثه جنگی خان ابو قحوه آمد کرت دیگر فصل عام و بزرگ داشت و شیخ نجم الدین دایره رحمة الله علیه در کتاب و صاد العباد آورده که در می شهر می بقصد هزار نفر از مردم صاحب تبار بدید چشمه ها رسیدند و در سفر از اندازه بود و در می در بستانه بلوک بوده عارفان

اینها هم ۳ سیوهنرم ۴ خوارزند ۵ صفحان ۶ شمیران ۷ شهریار ۸ مسوخی ۹ بیلاغ در زرتبت
 القلوب آورده که رود با قصران نیز از توابع رومی بوده و در عهد غازان خان تعلق بولایت
 رستم وار گرفت و درین ایام چهار بلوک نخستین از می اعتبار کرده اند و باقی را علیحد
 ساخته و آنقدر در اقطاعات و افزونی نیست که اکثر ضوریات قزوین که قریب چهل سال
 پای تخت سلاطین صفوی بود از آن ولایت بجزول می پیوست و ایضا غل و سامان
 حلاوه مردم کاشان نیز از رومی بجزول می پیوند و اهل رستم وار و ساوه و قم نیز
 از آنش بخشش دارند و میوه نیز در آن دیار بسیار میشود خصوص خربوزه و انگور که ضرب
 مثل است و همچنین انار بلندی که رگی از ترشی باوست و انجیر زرد و الودام و در که از نظر
 نامند و شفا گو که به خوانند در فایز نکت و شادابی است آنقدر حکومت می داشت
 که بعد بس این زیاد ملعون با وجودیکه اول از دوستداران و متعلقان شاه ولایت کرم
 الله وجهه بوده بطرح می که بر قتل حضرت شاه کربلا رضی الله عنه بتدبیر این ابنیاد او
 و چون قدری از اوصاف رومی نوشته اند پاره از دیگر اوصاف آن نیز تحریر
 میرسد آنکه در فصل بعین که بتدای اشتکاب مهو و طوفان دولت اطباست مردم
 خوری خود را نمیتواند گرفت در رومی قب لبرزه مبتلای شوند و لیکن این تب لبرزه
 در شبان روزی از دو سه ساعت یاهو نیست و بعد از آن ریخاسته هر چه خواهند
 میخوزند بهر حال که اراده دارند میروند چه مشهور است که جمعی از دوستان ما بهر یک بر آن
 میفرستند یکی راتب لبرزه آمده و از بگنان التماس کرد شما ساختی توقف نایند ما میقت
 برزم و بیایم چون احوال در راجو که ابتدای مضافات پنجاب است واقع میشود و سبب فر

در ری نزول کند البته چند روز بیماری کشید اما شادمانه فرود نیامد چون ری خراب شد شمشیر
 ای وای من غریبی من در تربت القلوب طبعیت آورده که صفهانی در رازی ادویه کج
 شهر با هم مناظره افتاد هر یکی تعریف شهر خویش را میکردند صفهانی گفت خاک اصفهان
 مرده را تا پنجاه سال نریزند رازی گفت خاک ری مرده را تا پنجاه سال بر بزرگان در داد و ستد
 دارد و در کثری از کتب معلوم شده که اهل ری همیشه مخالفین یکدیگر باشتند و یکدیگر را
 واصل شهر ری در حادثه چنگیز خان چنانکه گشت نوعی ضرب گردید که نقش ابدانی با نکیه
 از وی محو گشت امروز در الملک ری یکی طهران و دیگری قده این است که ذکر آن کرده
 خواهد شد اشارت الله تعالی طهران در زمان شاه طهماسب صفوی است شهرت یافت
 و بعد از وفات نادر شاه در زمان دولت خوابه محمد خان قاجار فتحعلی شاه و محمد شاه نیز
 دارالملک بوده امروز پسر محمد شاه ناصر دین نام در نجادار الملک دارد و طهران بسبب
 نهادن اشجار و باغات تشنی از دیگر بلاد است و بر شمال رویش کوهستانی است
 موسوم بشیران که قطعاً بانضارت و حضرت است و در ایام سابق این کوهستان را هم
 ایران میگفته اند و در مضافاتش قشایم نیک میشود خصوصاً گیلاس که نهایت خوب
 پمقیاس میشود و همچنین برادر سنگی آن کوهستانیست مشهور بکنار و ساقان که در
 از بسیاری آب روان و کثرت درختان و میوه های الوان جای الاثانی است و از فواید
 امروزه و شفا لونی خوب میشود که مردم میخواهند که چون بان همیشه در آن داشته
 باشند و در شهر ری رهضه شهید امام زاده عبد الحظیر بن حسن بن زید بن حسن
 مجتبی رضی الله عنه هم قبل از این است و سردمدار از اصنافه کابرد مقبول است

بشرف زیادت شرف شدند بمهرات و مقصودات فایز میگردد و زنجار از زبان حضرت علی ابن
 موسی الرضا رضی الله عنهم روایت میکند که فرموده اند که من زار اخی عبد العظیم باری کن
 زار جدی اباعبدالله رضی الله تعالی عنهم و عن کل اهل البیت در ان مقام و نعمه الشهدا
 و کتب و اهل تشیع و بعضی اهل تشن آمده که امام زاده عبد العظیم به واسطه بنا نهاده مختصر
 سطا البرز نام حسن میرسد و حسن بن زید که والد آنحضرت بوده در زمان ابو جعفر دو سق
 امدت برین داشته با تفاق با او خود اسمعیل که داعی کبیر و داعی اهل بزرگویند و در
 در طبرستان سلطنت کرد در بری آمد و وفات یافته رفته الله رختهم و در آنجا
 اولیا و علما بر خاسته اند که حضرت یحیی ابن سعید و زید بن سعید و شیخ نجم الدین
 معروف به بلویه و شیخ ابو بکر کلینی و شیخ ابوالقاسم و ابو عبد الله بن سعید و ابو سعید اشعری
 خزان و شیخ ذرعه رحیم الله و از علما عبد الرحمن ابن ابی حاتم و سلیمان بن ابراهیم و شیخ
 و ابو مسعود ابن احمد القرطبی و امام فخر الدین رازی که در آنجا در آنجا در آنجا
 از آنجا است و بن عبد الله و بن ابی بویه هم از آنجا است و از شیخ ابی بویه و ابی بویه
 و بنابر و عمار و شمس رازی و بنابر دین حواری و بولمان زرتشتی و بنابر و مسعود
 ابو ابوالعالی و شاه صفی الدین و غیره اند و در اب قیوم سینه از اجازت بنابر و ده غل
 معروفه ایضا و اب شمس رازی و بنابر که آنرا سوز غریب است و بنابر و بنابر
 و در اخی خلایف که عبد الله بن محمد ابن عثمان بن سعید است و بنابر و بنابر
 میان که در بنابر بنابر و بنابر و بنابر و بنابر و بنابر و بنابر و بنابر
 بولکیت از بولکات بنابر و بنابر و بنابر و بنابر و بنابر و بنابر و بنابر

و باغات رحمان بر باقی امارت دارد و در آیین در زمان سابق حاکم نشین بوده فلذا
 غایت حصانت دارند گویند ز بناهای شاپور نقاش است الحال بعد از ظهور آن در
 محل از آن شکر گفترین است و از میوه انگورش بر انگور تمام ولایت رحمان دارد و
 در مضافاتش همدنیک اند چنانکه یکی از آن موضع خاوه است که حاصلش قیرب به سز اول
 تو با است و اکثر نقاشاتش یک سن صد سن میشود و ایضا حسن آباد که حاصل
 از آن بهر اینست و همچنین چند موضع دارد که حاصلش اینست تو با است
 است که تو با آن بازرگانی ولایتی است با مقصبات و از نقاش نیک می شود و لکن
 اکثر آرای بارش میباشد بازارایش کمتر از گل ولای خالی می باشند و مردم
 مانده آن اکثر از قوت مروی عاقلند و قدرت بر زانت بجات لنوان ندارند و در زمان
 سابقه مردم از زندان و رستم در مروی سر سگیداشتند و دستار بر سر نمی بستند
 از شهر آن ابو سعیدی شرف ست چیلان ولایتی است شش مایه چیلان شهر آن
 و غنجات بسیار و در کوبستان آن ملک کثرت اشجار می رسد ایست که ستر راه مسافر
 شطاب و صاب بگرد و در اطرافش کوهسار و غنجات است و چون آن ولایت متصل است
 و کوه در آن است چینه نامی در آن است و بارش بر آن در زمی و ریل و بنار زیاد
 زیده است و در آن معاصر است و مکات بیان منقسمه بوقسم است قسمی از چیلان
 و خوان آن در قسمی است و قومن و و احمق آن و در هر یک ازین دو ولایت حاکمی علی است
 در طلمعه بلایان و غلب و قات بر پنج و بی و گوشت مرغ ترتیب
 می آید و در آن گوشت گوسفندان در سوته در آن ولایت ضرر بسیارند

رساند گویند در حیلان چند روز پیوسته بلان بار و و کار مرموم با خطی را انجام داد که در شب
 او از شحال شنوند و متعاقب آن سگ بانگ کند البته با مادران سگین بید و هوا
 مشکف گریه و گریه بن محمود القزونی در عجایب البلدان آورده که من اینی گامت را
 شنیدم بودم و قبول نمی نمودم تا یک نوالایت فنادم و بکرات اسمعی امشاید بیکروم
 دانستم که مطابق واقعیت مخفی نماند که چون حضرت امام همام حسن مجتبی را از زود و
 مانده اول حسن بشی که فاطمه صغری بنت امام حسین در عقد داشت و جد حضرت عمر
 اعظم است فرزند دوم زید است و این زید بن حسن از یک پسر عقبتانده که او را حسن
 بن زید گویند حسن بن زید را هفت پسر بوده که امام زاده عبد العظیم که ذکرش گشت
 از آنجا بود با جمله حضرت مخشینی را پنجم پسر بود اسمش حسن مثلث و او و جعفر و عبد الله
 محض که جد حضرت محبوب جانی است و برابر این فرزندان بسیار است از ایشان چند
 نبوت تا یکصد و سی سال در یمین خلافت کردند انتسابی شیراز و صفهان میباشد
 اولاد او بنده و فرزندان حسن مثلث در مصر و نوبه و حوالی شام اند و فرزندان داود در
 عراق قتیبه اند و نقیب بن طلوس از نسل او و فرزندان جعفر نقیبای بصره اند و عبدا
 محض اشش پسر بود از جمله اولاد اناهل سید موسی چون که جد حضرت قطب
 الاقطاب است و بیلمان و محمود و ابراهیم که زکیه چهار تن است و در مدینه متولد و در حجاز از
 شبهه شده و این تصدق توارخ و میر مشهور است و حضرت یحیی که خلافت کرد یکم کرد و
 بحسن بن رون شنیدند و تصدق با این زیدی در تاریخ عباسی فرنگار شاه
 تفصیل مذکور است و نسل او حوالی مدینه مدینه است و ادریس که در زمان اربان

رشید مغرب خانیغ بوده و فرزند آن اولاد مغرب جابلها و اندلس بودند و سلیمان
 پسری بود ابراهیم وزیر بر خلافت کرد و نسل او انجا است و امر او شرفامی حجاز از
 نسل موسی چون آمد که ایشان بجاکومت گذرانیدند و چون همیشه از عباسیان
 متوهم بودند شهید عبداللہ کہ بجز حضرت غوث اعظم است ابعلا و خلافت حضرت
 یحیی کہ در دلم داشت بطرف جیلان افتاد و عمر گرامی در انجا گذرانید و بعد از وفات آن
 اولاد امجادش نیز در جیلان سکونت داشتند تا وقت بدین شیخ جمال بن موسی افتاد
 کہ والد ماجد حضرت محبوب سجانی است و حضرت شیخ سید صالح دو فرزند داشت یکی
 سید محمد که در جیلان گذرانید و دیگری قطب الاقطاب شیخ السموات والارضین
 سید عبد القادر که تاریخ غزه ماه مبارک رمضان سنه ۸۰۰ هجری در هفتاد و یک روز
 جیلان تولد فرمودند و در سن ششده سالگی بنجد انشیرف بردند و در انجا سکونت
 ورزیدند رضی اللہ تعالی عنہ و عن آبایه الکرام و اولاده العظام انجند سطر تقریب
 ذکر جیلان در باب سکونت سادات آنند یاد نوشته شد باقی بنا بر خوف اطالت
 کلام متوقف بر تالیف نسخه دیگر داشته عنان قلم بصوب دیگر گردانیده آمد و فر
 بایجان مملکت است و وسیع شمل بر او مسدود و قطعات موفوره در اندک نوا
 تیر تیر است بعقیده صاحب تربت القلوب و مولف عجایب البلدان از قلم
 چهارم است و صاحب تقویم البلدان آنرا از قلم پنجم گرفته در تاریخ نگارستان
 که تیر تیر از زبیر عثمانیون منکوخته درون رشید در سنه ۸۰۰ هجری یکصد و هفتاد و پنج بن
 نهاد و در سنه ۸۰۰ هجری و چهار بزرگ خراب شد باز در زمان متوکل عباسی

بجای ندمش اول آمورد و ایام دولت قایم عباسی از طاهر بنجم شیرازی بهتر از آنجا حکم کرد که در شب
جمع چهاردهم صفر ۳۲۷ که چهار صد و سی و چهار بابین ششم و هفتاد و هفت روز از عظیم بشود و انبشخصه خراب
سیگرد و بنبران داروغه بخر و ج مردم زد و او را بست تبریز حکم داد و اکثر مردم در آن شب بفرقا
رفتند بجا شب شخص ظاهر و میکردند که یکبار مغان وقت مذکور زلزله شد که مصدوقه و زلزله
نزل آتشد و بگوید گشت و حکیم ناصر خسرو و حضرت نامه خود آورده که من در آن تاریخ در تبریز
بودم جمعی که سخن من را بخوار داشته بودند و شنیده اند از چهل هزار کس بودند همه هلاک گردیدند
و یکی خاک از آنجا بجا من تصدی عمارت آن بلن گشته هم از طاهر بنجم که ساعتی اختیار کرد که طالم
وقت برج خنجر بود و آن وقت عمارت بنا نهاد و گفت من سه صد هزار زلزله هستم تا سبیل مقصود
منجم تا عمارت آن بنا باقیمت و در زمان پادشاهان و اولاد او و نوبه تبریز دار السلطنت گشته
عمارت عالیه چندان ساخته شد که شرح میر و نیست بعد از آن الی یومنا هذا بواسطه زلزله
اینده مبنای آن خطاه نیافت و در تبریز باغستان فراوان اند و اکثر بخاری و انارش در آنجا
خوبی میشود و آفتاب در زمستان نهایت سرد است چنانچه در بعضی سنوات بروت هوا و کثرت
یاش برف بیشاید میشود که دو سه ماهی مردم به بهوت تردد نمیدانند که در بنابر این تبریزیان
در زمستان آذوقه و سایر ضروریات افضل در سردی است که در زمزمین ساخته از برب
میباشد و در وقت دم سردی وی و هنگام استیلا بروت وی در آنجا نشسته بصر است
و قات میگردد از غلظت مردم در زمستان و مدینه و در دم پای زلفار کند چو قلم
زیر تبریز هر که چون موز باشد در زیر خاک زنده گورد چون اکثر مردم تبریز اینگونه
میخوردند و هیچ سر کس با ایشان سخن گوید جواب دهنده میشوند و بعد از پیشین گیدین

رسیده باشد اگر از کسی صدده ششام شنوند بزبان لایم و نرم جواب گویند و تیر بزبان سبلا
صاحب نخوت و کبر می باشد و بانگ سبلی خل در محبت و سوت آن در راه پدید آید
اعلم بر خاطر خاطر گدسته پندار و مخفی نماند که چون در قی چند از احوال اقلیم قلم برداریم
بیان رسید اکنون لایم است که نامه مشکین خاتمه تحریر قدسی از کیفیت اقلیم شرح پیرا
الظلم بجز آمد و درین روز و سه ماهم : نمودم سیر گلزار چهارم : مذکور از نیم سبست
یعنی گل ازستان بزم سیر حیدر زنگهای خیال ناز و تره و باغ عالمی مسازم مسافر
الاقلام الخراسان : اما سبب این اقلیم ظاهره است نامه توطنان آنجا سفید پوست
باشند و اقلیم خراسان نیز است و یافته پس بر وسط بلاد ترکستان و بلاد التورگن
و از آنجا چون راه قطع کنند از آنجا خراسان و سمنگان و کرمان و فارس و وسط بلاد
و شمال عراق و جنوب آنجا : و در وسط زمین و بلاد روم و جزیر یونان گدسته شرح
سبب از بهر و میان بلایان اندیش گشته و جبر و قیافوس منتهی شده و در این اقلیم
نصت و خش و خویشت : و تعلق و ننگ و بازده شده است و بجهت چند شهر که در این
از آنجا نماید چون در اقلیم قلم برداریم خراسان کرده شده و درین اقلیم افواج
که منع حکمت بوده و بعضی بلاد روم کرده آید بعد از آن بیک
یکر بلدان که مخصوص این اقلیم اند پس در اخته سوی یونان
بدانکه بلاد یونان در این معنی است شمال و اقصی و حدود
ایشان از جانب جنوبی هر دو است و فخر شامی جزیر است
شمال بلاد لادن گدسته از جانب مغرب محرم در آنجا حد و آنجا

بلاد ارمینیه و باب الاواب غلیجی که معروف است میان بحر روم و بحر طبرستان شمال کور و
 بلاد یونان بدو قسم شده قسم اعظم بجانب مشرق بلاد ارمینیه و باب الاواب و خلجی که مشرق
 به بلاد یونانست و قسم اصغر بجانب شمال و باب اصل آن در یونان است اختلاف بسیار است
 جماعتی را اعتقاد آنکه یونان سپهر استحقاق این ابراهیم است علیهم السلام و گروهی را اعتقاد آنکه
 یونان سیراس بن ثادان بن یافث است اکثر را آنکه یونان برادر قحطانست از
 فرزندان عابر بن شالخ و تو که ایشان در بلاد یمن بود چون نسل ایشان بسیار شد در
 هر دو بلاد در بنزاه رسید یونان با فرزندان و چشم از یمن بیرون آمده بجانب بلاد مغرب
 رفت و متوطن شد بعد از مدتی زبان او گوی و رومی که متعطف آن ولایت بود و آنرا
 و زبان اصلی خود فراموش کردند و در مدینه افریقیه که در آن زمان بمدینه الحکیمیه مشتهر
 داشت و در لطافت آب و هوا از سایر بلاد مغرب مستیاز تمام بود متوطن گشتند و در
 هیات اعیان چنین آوروه که یونانیان جماعتی بودند مشهور بحکمت قبل از بلاد مسکن
 ذوالقرنین مسکن آنها بلاد مشرق بود چون گذر در بلاد فارس استیابافت یونانیان
 از بلاد خود بجزیره اندلس انتقال نمودند اول بحیره در اندلس بن بافت بن نوح
 علیه السلام آبادان ساخته بود بعد از طوفان نوح تا زمان اسکندر بیکس میل هجرت
 آنجا میگردید و بواسطه آنکه بعد از طوفان نوح روزی زمین معمر شده بود و مان آنرا
 تشبیه بحر می نموده بودند که سرش مشرق و دمش مغرب و هر دو بال او جنوب
 و شمال تا بین جنوب و شمال شکش باشد و چون مغرب جنس مضامی آن مغرب بود
 بیکس تا بین بگذر آن دیار میل نمیکرد تا آنکه این یونانیان که هم آنها را مصوف

تجسس علوم و تکمیل نفوس بود و بنا بر آن از جنگ جدل لازمه طبیعت حیوانی
منتظر بودند از میان فرس بیرون رفتن توطن آن جزیره که از معموله برکنار بود
شدند و بعد از مدتی آن جزیره را آنچنان محصور و آبادان ساختند که موجب شگفتی
جمیع مصارگشت‌ها شد بعضی از فضلا که جزیره اندک مشاهده کرده بودند از لطافت
و بهوا و کثرت شمار آنجا تعجب نمودند گفتند ظاهر آن ظاهری که معموله در آن
گروه بودند طامس بود که معظم جمالی و در روم و ستان قصبه یونانیان در آنجزیره
عملات عظیمه و عیال کجسینه بنا نهادند و الملک ایشان را طیطله گفتندی که در
وسط آنجزیره واقعست و این شعبه بالاکوپی است بلند و هوا لطیف دارد و نزدیک
شهر سنگیت مستطیل هرگاه محتاج بباران باشند سنگتاقیم سازند باران آید
چون کفایت شد سنگتاقیم بباران بایستد القصه چون آوزه لطافت
و نراست انداز شایع گشت و مردم از اطراف و جوانب و باخاها و دیونانیان از
اختلاط مردم رسیدند که مبادا جمعی را هوس رفتن باین دیار پیدا شود و ما از فتن
آنها حاضر باشم که ترس ایشان از دو طایفه بود یکی عرب و ممل که میان آنجا
و ایشان فاصله همین دریا است پس چون اهل بربر جاهتی حیوان طبیعت طالب
جنگ و فتنه بودند و یونانیان از شناسائی اختلاط ایشان بسیار نکار و ستی
مینمودند بعد االی یونان بسیار بر بیان مدوات عظیم باشند از جهت موینان
یونان حکمای خود را جمع کرده اتناس نمودند که مجلسی ساخته شود که هر دشمن ادویه
گرفتن این جزیره پیدا شود اگر قصد کند نتواند گرفت پس حکم تفاق نمودند در

مناسب طبعی ساخته و او را در تابوتی از رخام وضع کرده آن تابوت در بیت الملک بنی
 طبطبکه که در الملک ایشان بود نهادند و در آنخانه مقفل ساخته گفتند تا این طلسم در اینجا
 مقفل خواهد بود و هیچکس اراده گرفتن این دیار نخواهد شد بنا بر این ملوک میان حفظ
 این طلسم داد و ستد می دادند و هر او پشاهی که در در الملک طبطبکه بودی بر در آن قفل
 دیگر زدی تا آنکه بیت و شش نفر حکومت رسیدند و هر یکی قفلی بنام خود بر در آنخانه
 استوار زد و بیت و هفتصد نفر حکومت زریق بود که در زمان سلطنتی امیر حکومت بخوار
 با متعلق بود چون حکمت الهی قضای آن کرد که عرب بر تمام عالم استیلا یابند
 زریق را استغفار آنخانه مقفل بخاطر رسیدگی کا و در مانع آمده گفتند ای الملک امیر
 قفلی مجدد استوار بآورد در آنخانه زن که مبادا حادثه رونهد که تلافی ممکن نباشد اگر مانا
 ملک تخمین کنی که در آنخانه زرو مال و جواهر باشد در میان خود برابران توجیه نمود
 بخانه و اصل ساریم القصه هر چند آنها ازین باب کسی و اهتمام و بر زیدند بمقتضا
 الانسان حریص علی مانع ملک زریق بشیر خود زید و چون از پادشاه چهار و
 و چهار بود و هیچکس ارای منع صیرح او نبود القصه آنخانه را کشودند دیدند خوانی بزرگ
 سکل از طلا بر سر نهاده و بر آن نوشته که از سلیمان بن و دوست و تابوتی سکل
 در گوشه آن نهاده و چون تابوت کشاوند غیر صورت ساری چند بطور عیب
 که سپان عی سوار و کمانها بردوش و شمشیر یا حیل خیری دیگر ساخته چون نیک
 ما نظر نمودند موهومی نوشته از گوشه آن تابوت ظاهر شد مضمون آنکه هر گاه در
 این بن مقفل بشاید جماعتی بصورت این سواران بزمیره اندلس از یونانیان

و بعد از آن یونانیان را در بنجره جای نخواهد داد چون ملک ذریق واقف شد سپانی
 کشید بعد از مدتی در ایام حکومت ولید بن عبدالملک طریق مولی عبد الرحمن موسی نصر که
 از قبل هم لید حکم دیار مغرب بود بنجره اندلس فتح ذریق را بقصر رسانید و بر آن دیار مشغول گشت
 باینکه فاضل ششمی در تاریخ الحکا آورده که گمان بعضی آنست که جمیع حکامی که یونانیان اند
 و بعضی هم بر رومی اعتماد دارند اما محمد بن نصر الله در خلاصه صیحه که در ذکر حکما است
 به شبت برسانید که اکثر معتبر ایشان یونانی اند و بعضی رومی و بواسطه طلب ایشان
 در القباس شده صاحب عیون الانبیا آورده که یونان جزیره حکما است و یونانی باو منسوب
 و ابو معشر بلخی در کتاب لوف آورده که در قدیم در مغرب زمین شهر بود که از ارغس گفته شد
 و اهل شهر بعضی آنرا از غیر بنجره خواندندی بعد از مدتی آنرا یونانیان نام کردند و اهل آن یونانی
 آخر گشت استعمال در تصرف آنکه حکما که متوسط میان لغت و نون بود ساقط شده و
 یونانی باقی مانده و نیز در تاریخ الحکا مسطور است که عامه بل یونان صابا اند و بعضی
 بت پرست و لغت یونانی که در افریقیه گویند و سع لغات نبی آدم است و زبان رومی
 که در افریقیه گویند مخالف لغت یونان است همچنانکه بلاد ایشان از بلاد یونان ممتاز است
 چه حدود بلاد یونان آنست که سابقه قلمی شده با بلاد روم آنست که از جانب جنوب ایشان
 دریائی است که پنجه از مغرب تا شام کشیده که احوال آن در بابی دیگر روم گویند و شمال
 ایشان بلاد رومس و سقلاب است و پاره از بحر مغرب که مشهور باوقیانوس است نیز در
 شمال ایشان واقعت و حد شرق ایشان تخوم بلاد یونان است و حد مغربی قصا
 بلاد اندلس است تا بحر محیط اوقیانوس در ملک ایشان رومیه عظمی بود که مانی آن بل

از زمان عیسی علیه السلام نهصد و پنجاه و چهار سال پادشاه روم بود اما که اعطیس قیصر که
 اول قیصره روم بود بر مملکت یونان استیلا یافت و بلاد ایشان آباد و روم منضم ساخته
 حکم کرد مملکت روم گویند چنانکه اهل فارس وقتیکه بگلدانیان استیلا یافتند مملکت کابل را
 با فارس منضم ساخته بر همه فارس طاق میگردید چنانکه بحال اکثر بلاد عرب که در تصرف
 رومیانست با عقبار حکومت ایشان بلاد روم میگویند بعد از آن بدیند و میهنی عظیمی است
 بلاد روم و یونانی بود و از زمان قسطنطینوس قیصر که بر ساحل یونان شهر قسطنطیه که
 باستنبول شهرت دارد بنا گردانند و در سلطنت روم گردانید و نیز در میان اهل آن صلیبی
 بود و چون قسطنطینوس دین نصاری اختیار کرد جمیع میساز بدین خود آورد و پنجاه و شش
 سال حکومت کرد در عجایب البلدان مسطور است که هر کس هر چیز در یونان نخط کند هرگز
 خاطرش فراموش نشود اگر چیزی از خاطرش نماند باشد چون آنجا رسد باوش آید آن کس
 مملکت عظیم چنانکه گذشت شش کعبه عجیب و فراب بکوه و نذر از مضامین ملایک اسپانیول
 و سلطنتی است از سلطنت های متعلقه فرنگ و جمه و مور و چین عربی می آید اسپانیول
 اندکس نام گذاشته اند پیش آنکه چون در سنه هشتاد و شش هجری در عهد سلیمان عبدالملک
 بن مروان املاک مسخر با اسیام شامل مملکتی که بدست آمد ملک اندلس بود و بدو
 دیوسایر مملکت اسپانیول میان مسلمانان این نام شهرت یافت چنانکه تواریخ اهل باطل اند
 کتابت تواریخ انگریزی میگرد که ماه لفظ اندکس از سلطنت سوادان بزبان اسپانیول
 نامیده است که مولد و موطن باقریب بحد و روس بود و در سنه چهار صد و شصت
 قبل از سنه و هشتاد و شصت هجری در صدد و نیند و آنها را مالک اسپانیول استیلا یافتند

چون موخین عرب این معنی انگامی نداشتند و ماخذ اصلی لفظ اندلس او زینا فلند در وقایع
 خود مینویسند که یکی از فرزندان بافت بن نوح اندلس نام داشته که یکی از جزایر مستقل از صحرای
 بطریق میراث یافته در آنقره بود مطرح سکونت نمودت و آنرا با اسم خود موسوم سازد کتاب
 تقویم البلدان موافق این توهم پذیرفته در اندیا کنیه است از پیش آن درخت زیتون خوشه
 که یکبار از این چشمه بیرون اندود درخت راستی کند و هم در آن درخت بار دهد و
 زیتون حاصل شود که کیسال گل کنیده را وجه معاش باشد و آب چشمه را در همه جهت تراود
 در ظروف نگاه دارند شتره شهریت در اندلس بر ساحل بحر در آن بلده سیب
 حاصل شود که در آنجا شترها شترها را در آنجا پارهل جبری قزلبان تصرف
 شدند طرسوس شهریت نیز از اندلس بر ساحل دریای شام مهدی عباسی از آنجا رسید
 و هشت بنا نهاد در آن شهر شمشیر بنا باشد و بیرون آن بسیار در حوالی آن شهر
 که آن بیچش ظاهریت و جوب و مرغزرا که در آنجا اندازند بوز و سطون
 شتره قریب است باندلس و در کوه آنجا است که از قف آن آب میچکد و در جای تنگ
 جمع میشود اگر چه جمعی کثیر از آن آب بردارند صلاکم نشود و هم در آنجا صیتی است که هیچ
 تغیر و رویداشده مدینه النجاش شمشیر است و بیابان ندلس لقب بجه طلبان است و بنوا
 ما حقه شد سیلابی از ششمانی بطریق طلبی از مس تیب آید و در آن شهر چهل سنگ است
 در نقل ما اطعمه ایست که بعضی را عطاء است که ششمره و اوله این که ساخته
 و برخی از مغزین باینکه که ما و از آید و در سلیمان همین قطر شمشیر است که از این چشمه
 بیرون می آید و آنکه با تمام زانستند و عبد الملک بن مروان سفیر آن

خواسته موسی بن نصر از طرف او حکم مغرب و حکم فرستاد که بانموضع رود و آنچه از غیب
 الهی بر وی ظاهر گردد علامت نماید موسی بن نصر با چند پیر صاحب تجربه تبادلت چهل روز قنطر
 آن بیابان بی پایان نمود بمقصد هر دو رسید زمین بی دید در غایت نترسید
 نهایت لطافت موسی در حوالی آن بنای عالی هر چند حدیاط نمود در بیابان بچشم نوا
 بود و سفت نبود یکی از اعرای خود را با تبار سوار حوالی آن فرستاد که شاید که کسی پدید شود
 که از وی استغنی حقیقت توان کرد و آنجا همه هر چند شرایط تقصیر بجای آوردند که کسی بدست
 شان نیفتاد آخر الامر با ارباب انظار گرفت که نقب نهند تا بخانه در آیند چون آن حضرت را
 باب ساینند دیدند که آن بنار از مس و از زیر ریخته تالاب ساینند معلوم نیست که
 کجا است از آن نیز با ویس شده بخاطر آوردند که در پہلوئی بزرگان بنادیدار که مجاز
 آن باشد بر آوردند پس دیواری با ارتفاع سیصد گز از چوب و سنگ ساختند دیگر کجا
 نقل آت نبود و در وسط دوده گز دیگری بایست که مساوی آن شود پس همان بر بالا
 آن گویا با ارتفاع یکصد گز از چوب ساختند و کسی گز نزدانی بر آن تعبیه کردند
 پس موسی منادی داد که هر چه بد بخارفته از حقیقت حال علامت نمود بنار شمال طلا
 جایزه بگیرد عمل بر گشته طلوع بر آن داشت که بار و چون بسر زردبان رسید قنطر
 بخندید و خود را در آنجا انداخت بیچاره از دور آن انحصار جوش و خروش و غوغای
 عظیم بر جاست تا که روز آن احوال بود روز چهارم اقوام آن شخص بجای انحصار
 نغمه هر چند از دور و نزدیک اصلاً جواب شنیدند موسی آن ندا را بار دیگر تکرار کرد خون گرفت
 دیگر را و این سفر شد و نیز دستورش نقل خود را بعد از انحصار از دست باز

بیاوازهای مهیب جابگاه بان لشکر رسید و آن ولو را تا سه روز کشید دیگر چند موسی
 تر غیب نمود و مبالغه میکرد کسی را اجزات نمیشد آخر آن مبلغ را مضاعف ساخت گشت
 دیگر قدم تهور در میان وادی تخیرها و مقرر کرد که ریسانی بر گرش بنزند که اگر نخواهد که خود را
 در اینجا اندازد موکلان بسیار بکشند و او را نگذارند لکن قصه آن شخص را بنجاب را که میخواست
 که خود را در اینجا اندازد و موکلان بسیار بقوت تمام کشیدند قاتل آن شخص دو پاره گشت
 و بموجب نصف لی و نصف یک نمانش از صفحی حیات حک شده آنرا از موسی استعمال
 آن نومی شده و باز گشت در عین مرحمت لوحی بسیار هر یک با تعلق بیت اش
 تخمیناً از سنگ سفید ملاحظه نمود که در نزد و نصیب کرده بودند و بر آنها اسامی انبیا
 و سلاطین توکم کرده و از آنجا لوح بود از نحاس بر آن نوشته که زینهار از اینجا نگذیر که
 بیم لاک است چون موسی بر آن نوشته مطلع گشت و اعجاب نمود و سوار که سپان
 جلد رهوار داشتند به انطرف فرستاد و چون از آنجا رو کرد که تنه قدر می راه رفتند
 ناگاه جانوران بر بیات مودن از میان آن درختان ظاهر شدند آنرا از آب سپان
 ایشان پاره پاره کرده و بنا نهادی لعل خوانند جزا میثا نه از جزایونان که عبارت
 از جزیره بودس و قوس و فوکه ناکن که مراد بقراط بود و بزعم احمد بن نصر صاحب
 خلاصه الحیوة از تعلیم چهارم اندو بگان مودین از تعلیم پنجم و اولاد الحاکما عقلمیو
 حکیم که از شاگردان موسی الهی است یعنی حضرت ادیس بوده بموجب وصیت
 او همیشه در جزایر ثلاثه بودند و چون سفینتوس وفات یافت بعد از مرگ ادیونان
 جهت شفای امراض مهیا گشت که طبایران عاجزی آمدند و تسلیم بقبر وی می نمودند

و هرب هر قیدیل زمین بر سر قرار روشن میگردند و وزه هزار شاگرد داشت و اکثر نوک و پادشاه
مجلس او بودند و اکثر حکمای یونان مثل قلیدس و افلاطون و ارسطو و زولا و دینو و تضرط
در بطن شانزدهم از اولاد اوست پیمه نافع بر ارباب بصایر و در صحاب نظایر مخفی نماز و مستور
نماز که چون پاره از احوال خبر یونان بقلم آمد و بتقریب نام فحل حکمای نزر زبان خاک گشت
اگر نکته چند در بیان اقسام حکمت اصولاً و فر و حایرا کرده شود و در از حکمت تواند بود
بدانکه حکمت عبارت از دانستن حقایق موجودات است چنانکه هست بقدر طاقت
بشری و آسمای او مختلف میشود و بسبب اختلاف حقیقی بقلم آنچه اگر معرفت حقایق موجودات
حاصل شود بی تعلم شیخ و صاحب معرفت ماسوی باشد از حضرت الهی با صلاحی نوع انسان
تبهید شریعتی که مستلزم نظام نبی نوع باشد و بصیرت ربانوت و صاحب آن نبی و پیغمبر
خوانند و اگر تجلده استاده از نبی نوع خود باشد و آنرا حکمت و صاحب آن یکی خوانند
و این حکمت در صلاح حکیمان عبارت است از دانستن شیای چنانکه قیام نمودن
بکار چنانکه باید و شاید بقدر استطاعت بشری تا نفس انسانی بجا که مقصد است
و اصل گردد و بقیمت اولی منقسم میشود بدو قسم علمی و عملی که آنرا نظری نیز گویند قسم
اول یعنی علمی عبارت است از ملایم حرکت و منزلت صناعات جهت بیرون آوردن آنچه
در قوت باشد بحد فعل و عبارتی دیگر حکمت عملی آنست که باعث بود از احوال امور
که موجود آن بقدر اختیار راست و غایت ثمره اینچنین است که لب خیر و جناب زشت
و حکمت نظری عبارت است از تصور حقایق موجودات و تصدیق با حکام و لواحق بود
که مطابق نفس الامر باشد بقدر طاقت بشری یا علمی است که بحث میکند از اموریکه

وجود و بقدرت خست یا رانیت و غایت این نحو تحصیل عقاودات حق است فقط باین
 دانست که تقسیم حکمت اولی باین دو قسم نباشد آن است که نفس انسانی میان سایر نفوس
 مختص است بقوت لفظی و این قوت را باینجهت که متوجه است بدانستن حقایق موجودات
 و صنایع معقولات عقل نظری خوانند و از اینجهت که متوجه باشد بتصرف موضوعات
 و تمیز میان مصالح و مفاسد و استنباط صناعات جهت تنظیم امور معاش عقل عملی
 گویند پس باعتبار تقسیم قوت لفظی باین دو شعبه علم حکمت را نیز دو قسم کرده اند و هر
 یکی از این دو قسم حکمت منقسم میشود بسه قسم اما اقسام گفته حکمت عملی که یکی تهذیب
 انشاق است که علم فرنگ و طب و حافی باشد و دوم تدبیر منزلت که آنرا علم کتبات
 نیز خوانند تقسیم بدینی است که آنرا علم مملکت داری نیز گویند و بعضی این قسم آخر را
 نیز بر دو قسم کرده اند یکی آنکه مربوط و منوط بود به نبوت و شریعت که آنرا علم تدبیر
 خوانند و دیگری متعلق است با راسی ملوک که آنرا سیاست یا بدینی گویند اما اقسام گفته حکمت
 نظری یکی آبی است که آن را علم علی ما بعد الطبیعت و علم کلی و فلسفه اولی نیز گویند
 و آنرا علم است که بحث کرده میشود در آن از امور که در هر دو وجود خارجی و وجود ذهنی
 محتاج بوده نباشد مثل ذات باری تعالی و مجردات و بعضی این قسم را نیز بر دو قسم ساخته اند
 چه اگر آن امور با وجود استغمای ذاتی از ماده در هر دو وجود متقارن ماده شود آن
 کلی و ما بعد الطبیعت و ما قبل الطبیعت و فلسفه اولی گویند مثل علم وحدت و کثرت و ماهیت
 آن اگر بمقارنت ماده منزه باشد مثل ذات باری تعالی و صفات کمالین آنرا علم
 و علم آن نیز خوانند و قسم دوم ریاضیه است که درین بحث کرده میشود از امور که

در وجود خارجی محتاج باده مغذیه اندک و تغذی احتیاج باده مغذیه ندارد مانند خطها و سطحها
 و دایره ها و این علم را بر باضی با بنیجه گویند که ابتدا تحصیل آن باضت بنیجه حاصل
 میشود قسم سیم طبعی که آن را علم ادنی نیز گویند و آن علمیت باحث از احوال
 اموریکه در هر دو وجود خود محتاج اند باده مثل علم باحوال انسان و حیوان و نبات و هر
 ازین باقی قسم ششم میشود بفرود اصول اما اصول علم لبعی بنیجه است قسم
 اول اسبع الکلیان گویند در این قسم بحث کرده میشود از احوال امور عامه که شامل جمیع
 طبایع را شامل باده و صورت و حرکت لبعی و مثال آن قسم دوم باب السما و العالم
 خوانند و درین قسم بحث کرده از احوال آسمان و زمین آنچه در آنهاست و احوال عناصر
 اربعه و طبایع ایشان قسم سیم را باب لکون و الفساد گویند درین قسم بحث کرده میشود
 از احوال بیض اجسام چهارگون و فساد و تولد و توالد و مثال آن قسم چهارم را آثار علم
 گویند و درین علم بحث میکنند از احوال عناصر اربعه قبل از امتزج ایشان بکلیه که در نتیجه
 آنها ماغایض میشود در حرکات آن مخل و شکاف باعث بار تاثیر علمیات در ایشان
 و تحقیق احوال مرکبات غیر مانند شهاب و نیازک و رعد و برق و قوس و قزح
 و ناله و مثال آن بیاید است که نزد حکما مرکب است بر دو قسم تام و غیر تام و تام است
 آنکه در زمان معتدبه فقط صوت نوعیه خود کند در زمان معتدبه مثل معادن و نبات و حیوان غیر تام
 آنکه در زمان معتدبه فقط صوت نوعیه خود نمیکند مانند کانیات جو و شیر و حسل و مثال
 آن بیاید است که مرکب غیر تام است فلا محاله حصول مرکبات التامه فی الموالید لکنه قسم پنجم
 از اصول طبعی باب معادن است و در این قسم بحث کرده میشود از احوال مرکبات چهارگون

و کیفیت توالد آن فو ششم باب نباتات است که بحث کرده میشود و در آن از احوال حساب
 نامیه من حیث النبو و فو ششم باب حیوانات که منضم ازین معرفت احوال حساب است من
 حیث الکرمه و الحس و فو ششم باب النفس الحس المحسوس خوانند درین قسم بحث کرده
 میشود از احوال نفس ناطقه انسانی و قوای در آن که مگر آن تا فر و عم طبعی نیست
 اهل علم طب که بحث میکنند از احوال بدن انسان از جهت صحت و مرض و فایده ثمره آن
 حفظ صحیح حاصله و در ماده زایله است دوم علم نجوم که ثمره آن استدلال است از نکال
 و اوضاع و حرکات کوکب حوادث عالم سفلی و بر وجه ظن و تخمین سیم علم فرست
 مقصود از آن استدلال است از خلق بر خلق چهارم علم تعبیر و یا و غرض ازین فن نیز
 بطریق تخمین از تجلیات نفس و مشاهده آن صور بر از خدیه را در حال تعطیل حواس ظاهر
 بر حوادث کونیة بنجوم علم طسمات است و مقصود از آن تحصیل افعال غریبه است بواسطه استخراج
 قوای اجرام علوی با اجرام سفلی ششم علم نیرنج است و ثمره آن نیز ظهور افعال غیر
 بسبب استخراج قوای سفلیات با همگیه ششم علم کیمیا است و غرض از آن ایجاد طلا و نقره
 باین کیفیت که از بعضی اجساد معدنی خواص آنها را سلب نمایند تا ترکیب استخراج آنها با
 یکدیگر طلا و نقره حاصل میشود اما اصول حکمت ریاضی چهار است اول علم عدد که
 با حقیقت از احوال انواع عدد مثل زوج و فرد و تمام و ناقص و زاید و مستخرج نموده میشود
 بقواعدین علم محمولات عددی از معلومات آن دوم علم هندسه است و درین علم بحث کرده
 از احوال خطوط و سطوح و اشکال نسبت گوی که استفاد میرد با یکدیگر بسیار است و بر اصول
 دو قسم شش است که با قیاس صورتی سیم نباتات است که بحث میکنند در احوال نباتات

جوام علمیه و جسام سفلیه از جهت حرکت از روی اندازه و ترتیب و جهت و صنف و تامله آنچه که بحث کرده
 میشود از روی دوروی چهارم علم موسیقی که بحث میکنند از احوال نغمات از جهت اتفاق و اجتماع
 و تالیف لحن با ازان هر یکی از این اقسام را بجهت اصول ریاضی از فروع چیز است مثلاً علم جبر و
 مقابله و علم جمع و تفریق ^{و غیره} اهل هند از فروع علم عدد است و علم حساب و شناساوری علم خبر
 نقل و علم مناظره و مراما و علم نقل مباحه و علم موازین و علم اگر شکر که از فروع علم هند است
 و استخراج ارقام و استنباط ریاضی از صداه و امثال آن از جمله فروع علم هیات است و علم
 آلات سازها مثل ارغنون و قانون و ستاره و ریاض و سهرنگی و مانند آن از جمله فروع
 علم موسیقی است اما اصول علم الهی ^{بسیار} است اول نظر در امور عامه مثل هیئت و وحدت
 و کثرت و قوت فعل و علت و معلول و امثال آن و دوم بحث از اصول و مبانی خواه از
 علم طبیعی باشد خواه از ریاضی و منطقی ^{و غیره} علم نظر در اثبات ذات باری تعالی جل شانہ که
 واجب الوجود است و اثبات تفرود و حدیث و می و بیان اتصاف و بجمع صفات
 کمال و تنزه و از جمله مبانی نقص و زوال چهارم نظر در اثبات جواهر روحانیه که مبانی
 الهی اند و اقرب موجودات اند با و نظر در اختلاف مراتب و طبقات ایشان بنحی در انست
 کیفیت تشویر و انقیاد جوام علمیه و جسام سفلی استخوانه و روحانیه و لیفت ارتباط سفلیات با
 علویات و کثرت یا وحدت از فروع علم ^{و غیره} است و انست کیفیت وحی و نبوت و شفا
 حقیقت معجزات انبیا و کرامات اولیا و همچنین معرفت مادی از جمله فروع غایت علم الهی است چنانچه
 تفصیل هر یکی در کتب بسوطة حکمت ^{و غیره} است و ^{بسیار} است اما اقسام علوم منطوق
 که نزد بعضی از اقسام علوم حکمت نیست بلکه آلت علوم است و نزد جماعه داخل علوم ^{و غیره} است

و نه آنست چرا که غرض از منطوق تحصیل مهورات است و آن منحصر است از تصور و تصدیق پس غرض
 منطوقی باید که منحصر باشد در موصول تصور می یا تصدیقی و نظر در موصول تصویری یا باعتبار نظر
 آن موصول خواهد بود یا باعتبار تقدیم نامی را باب اینگونه کلیات خمس خوانند و هم
 اول را فاطمی قوس یعنی باب معرفت قول سازج و همچنین بحث از موصول تصدیقی یا باعتبار
 تقدیم آن خواهد بود و آنرا باب یا عیناس یعنی باب تضایا گویند یا باعتبار نفس
 موصول تصدیقی و آن نیز باعث باصوت موصول تصدیقی خواهد بود و آنرا ثواب طقییا
 یعنی قیاس گویند یا باعتبار ماده و آن منحصر است در صناعات خمس که عبارت از برآ
 و جلد و مغالطه و خطابیات و شعریات و بعضی باعتبار سباحت الفاظ با ابواب تسعة مکرر
 ابواب علم منطوق را ده اعتبار نموده اند یا به جزیره است در بحر شام و در آنجزیره ششم
 و قریه نامی بسیارند و آنجا مار و گزوم و سباع نمیداشند اگر در آیند چون هوا که اجا
 بمشام آنجا رسد فی الحال بمیرند شغفه از باد مغرب است بر کنار دریا گویند حضرت موسی
 و یوشع بن النابی بر این جمله داشتند نصف آنرا خورده بودند و نصف باقی مانده رنده
 شده در دریا در آمد و الحال آن ماهی باقیست که همه در جنبه چون نصف ماهی اند و طویل
 آنها از یکدیگر بیشتر است صغیر جزیره است در مغرب معادن نقره و طلا و نحاس و از
 آهن و شرب میمانی و زاج و نوشادر و سیاه نجا است و در آنجزیره حیوانات گزنده
 و درنده نباشند و در صحرای آنجا زعفران بسیار است و در آنجا گوشت که جان
 گو میزند با در آن کوش بسیار شاهده میشود و در دهان صری میگردد با وصف آن
 افله نگوهر از برف گاهی خالی نمیشد شکر همان در جزیره بحر مغرب شکر است

بزرگ نجاهم ز نهان باشند لغایت دلاور و جنگی اگر کسی در آنجا رسد آن زنمان شبانه پنهانی
 با او صحبت دارند و پیش از صبح برآیند اگر فرزندی آرد او را بکشند اگر دختر زاید نگه دارند
 مجمل است شهر می مشهور است و هفت دروازه دارد و از هر دروازه که بیرون روند
 روان و تجارت باغات باشد و در میان بلاد عرب بلاد سودان و قحط چنین گویند که
 اهل شهر بزرگان را فربه کرده تناول فرمایند قوش شهر است بر ساحل دریای صحر
 و سوروی هزار است و از آنجا اندلس شش فرسنگ است در دست اولاد ستم زال است
 که در امیر المومنین خوانند قلعه الحاریه قلعه است در حد مغرب آری ساخته اسکندر
 رومی باشد که خود تجارت سیده چنداگره نزدیک تر میر قلعه دو تر میرفت و آواز سگان
 مسموم میشد بهمین دستور چندین ماه رفتند تا شخصی بر سپی سوار آمد گفت ای
 سکن در ترا چه مقصود است گفت آنکه بخداستعالی ایمان آرید و اگر نه باشما حرب کنیم آنوقت
 و پیش ملک خود بیان کرد و می گسست و ستا و بدین جنفی ایمان آورد سکن را باز گردید
 و نیز گویند که موسی بن نصر شنید که شهر است که میان آب می رود و غرق نمیدارد
 رفت تا آنرا ببیند چون بد ریای خشم رسید شهر می دید و بر در شهر لولای و قطره و بنا
 صنی سمن در دست وی ایگمانی و تری هر که نزدیک رسید ویرا بتیر نزدی و هلاک کرد
 و بر در شهر نوشته که هر که بپایه قصد کند هلاک گرد و فارس مغرب شهر
 بزرگ است از بلاد و بر بزرگ مغرب آری دروازه دارد و در جانب غرب آن
 شهر بسیار است و قریه ها و موضعی لطیف بسیار است و در مسجد جامع آنجا
 ایگمانه و نفوس شماره است و نیز در آن شهر است چشمت و بعضی است

گرم و در هر سرای جوی است و بوستانی در شرق و غرب بطریق شهرت از مصلحتی با حدیست
 در میان آن در بایجان و دروم بسیار می از عجایب و غرایب شمال دارد و در مدینه لشکر است
 سطح آن از سنگ و ناودان از مس و در آن اشک و خادمان باشند هرگاه خشکال شود
 انجماده در آتخانه اش فروزند و سطح آن از آب ناپاک تر نماید چنانچه آب از فرب در
 حوضی بزرگ که در تحت آتست بریزد پس آن آب از آن حوض برگرفته بر طرف اشک
 باشند و هنوز در این باشند که ابر در هوا پدید آید و چندان باران بارد که سطح اشک از
 آب نجس شسته شود و از آب پاک مالامال گردد و دروم ملک است در غایت سعادت و شکر
 بر صنوف نعمت در اطراف آن بلاد سعادت ز و نقره بسیار باشد و یکی از کتب نظر
 رسیده که در روم حصنی است و در آنحصار خانه که صورت خری بر یک دیوار نقش کرده اند
 که ساعت ساعت دروم خود را حرکت می دهد کماخ حصار است در حد و دروم بر
 سنگ پاره بلند تعمیر پذیرفته و غایت استحکام و استوار آن در کناف و اطراف
 صفت اشتهار یافته از غرایب آنکه در آن سرزمین هر سال در فصل ربیع سه روز متعاقب
 جانولان خورد و شبته گنجشکی از هوا بر زمین افتند و مردم آنها را بگیرند و نکسو کرده
 در ظرف و آنی ذخیره کرده و از آن طیور هر چه چندان سه روز گرفته نشود و چنانچه
 بزرگ شده پرواز نماید و **م ایلی** ولایتی است وسیع اینجو که نیز حدود است
 و در آن طعمه نفع و حصنی بدیع که مسی قلعه تون است که اسحال از غایت خصانت درهما
 بتنگری با تدوعی اشتهار دارد قیصریه شهری بزرگ است از بلاد مدینه
 کوی قناده و سلطان الدین کیتا و سلجوقی سور قلعان است سنگ ترشیده و

تریب داده و بلیناس حکیم در اینجا حامی ساخته بود که بجز در وقتن بچرخ گرم مشایر بر
 موضعیت در بلاد روم و در اینجا غارت و در اینجا عله شهیدی صحابه و تابعین اند که
 مرآت شمشیر و نیزه از بدو پنج نظر از آنجمله پنج دست بر دیوار زده قایم است یا ده اند و با
 خفته جزایتمهای آنها در جامه های ایشان اثر نکرده و بدن شان صلاستغیر نشسته
 شروان در زمان سابقه نام شهر می بوده امروز چند شهر بان ملحق شده نام
 ولایتی است از کنار آب کر تا ولایت بابا ابواب ولایت شروانست و باب ابواب که
 نوشیروان بنا کرده باعث آنکه مردم خوز همیشه بخدمت او می آمدند و غارت
 کردند می چون نوبت حکومت به نوشیروان رسید کس بک خوز فرستاد و ختروی
 زنی نجاست و صلح بدین نسق افتاد که یکدیگر را ببینند و نوشیروان جماعتی از کبک
 داشت تا مردم خوز را غارت کردند خاقان گله نموده پیغام فرستاد و نوشیروان از آن
 استبعاد کرده گفت مرا ازین قضیه خبری نیست بلکه مفسدان میخوانند که بدین جانان
 خصومت است سازند هر گز نمی بصوابت سرب می نماید که دیوار می حصین و
 ستین در سر حد سلیمان ولایت ما و سماق شود و ایمن از حوادث یکدیگر را بشیم پس
 خاقان رضاداد و نوشیروان بابا ابواب را بسنگ خام در غارت حکام است
 کرده و دروازه آهین بر آن تریب داده جمعی را بران گذاشت تا بکه دولت فاسد شدند
 بعضی نسنه آمده که اصل شهر شروان که از اغبیه نوشیروانست و لغز بابا ابواب است
 قیام شهرت و باقی توابع او را داخل تلبیر می گرفته اند چون او در از آنچه از
 شهر دارد ماکو شاهی دارس و غره اند و از آنکه از و ان از آنکه شروان شده میورده

چنه ختصار باين چند شهر كه عظيمند و مشهور ختصار مينمايد با كوازش شهرهاي مشهور هر شهر
 و بركنار دريائي خزر و قشده در اطرافش قبه و سنگ يكمخال خاک بهم رسد و گيا
 و درخت و آن زمين نرويد و چون آن بريح گل سنگ دهه گر خف كند خاك رسد و در بعضو
 ازلان خاصتي است كه سنگش را بجاي بنيزم بكار برند و از مضافاتش كمي عليا است كه
 قيرب با قشده چاه دارد و در آنجا چشمه است و خاك آنجا آنقدر گرمي دارد كه مردم صحر
 چون جانوري صيد كنند در ظرفي نهد و در زير خاك دفن نمايند بعد از ساعتي آن كير را بر
 پنجه شش بشمارش از انبئه نوشيد و است بهوش نهايت گرمي دارد و قاطع است
 كه بر شرفات باره اش انديشه را قوت پرواز نيست از توابع آنجا است شامخي با وجود
 مختصري نهايت سمومي دارد چنانكه قير ميتواند هزار خمر و درابر شيرم بر سال در آنجا
 و شير ميشود و از ميوه اروي سيب و نهد و انه و آنجا خوب ميشود قير ملامد انبئه قبادين
 ساساني است آب و هواي نيك دارد و مضافاتش دره است و در كابل حضرت اوست
 دارد و در نهايت حرارت كه بخارا آن مانند حله آتش گذارند و سوزن است چنان
 قدمي چند جريان مي پذيرد و در مضافات گها فرود ميرد و در مقدار يك تير تير با بياض ميشود
 بزرگان شهران سلطان اشهر احسان عجم غنم الدين بزرگ خانان و افصح الدين
 فلكي و غزالدين و غيره حكمايت در عجايب البلدان مسطور است كه در حدود باب
 الابواب تلي است و قير متوطنان آقصرمي بلنت قلمت و سرخ چهره و سبب شرمي باشند
 و بغير از دهقانيت صفتي ندارند و بهر يك سلاطين باجي و خراجي نميدهند و بايع
 ديني و ملي نمي باشند و بهر خانه از آن قهر ميرو خانه بزرگه باشد و نيز بر زمين لر

سرابگی مخصوص برجال درگیری منسوب غیوان و جماعه از آنها چه ساخته سخن کاراموت
 متعین اندو کارسازی ایشان چنان است که چون یکی از ایشان مرده را بدست که مخصوص
 برجال باشد برده بخار و نیز تخمهایش را از یکدیگر جدا گرداند و مغز آنستخوانش بیرون آید
 و استخوان را در خریطه اندازند اگر میت تو نگرا باشد در خریطه دیباو یا فقم بود در خریطه
 چرمه و آن خریطه را در اندر آب و نیخته نام میت و اسم پدر و مادر او و تاریخ و ولادت سال
 و فاتش را بر آنجا نقش کنند نگاه گویشتما مرده را از سر تا به بیرون آورده بود
 برنده خارج آفریده است و آنجا بنیدارند و کاغذی چند که بر آن شسته شده اند در میانند
 گوشتها را از هم بر باند و هیچ غمی دیگر نگذارند که بر آن شسته بنشیند و بر تقیاس است
 آنجا عت اسون مرده را کار سازی نمایند و همچنان سر ایندندان علی است و پشه
 مطرب گوشتها اینست غیر شسته است که گوشت مردان بر آن اندازند و نیز و عجایب
 المنزواته مرده که پادشاه باب الا بواب حضور سلام که و اثن بن معصم او را جبه
 مستگساف جوان سید ذوالقصرین فرستاده بود و شب کار رفت و ماهی بزرگی صید کرد
 و در درون آن ماهی کبیرکی صاحب جمال یافتند بی پلهرن باشکوار هم از پوست او
 بانامی او و آن کبیرک دست بر روی سینه موی بسکند نوحه میکرد بعد از خطبه
 بر دو بهم می گوید که صاحب تیغ مغرب تصدیق این روایت کرده و در جامع کتب
 و تاریخ داله آورده و ابن جوزی هم نوشته که در شهر سید و پنجاه و دو دو
 شخصه بنیادت با هم چسبید بود و دیگر اعضا و جوارح همه در سن بیست و پنج سال
 از دنیا رفتند و اوله در می آوردند در گل و شرب و خواب بیداری ایشان

ایشان مخالف بود قضا یکی مرض شده بود بعد از چند روز تعفن کرد و دیگری در
 قید حیات بود و آنغذای و حافی سبک تا آنکه وی نیز بمرد و از قید سخت خلاص گشت
فاما بحر طبرستان که آنرا دریای گیلان و بحر کرگان و دریای بابا بواب و بحر خرن
 خوانند طول این دریا از مشرق تا مغرب دو صد و شصت و شش فرسنگ است و
 عرض دو صد و شصت و شش فرسنگ است این دریا از آنجا که استلاد یافته بطرف دیلم و طبرستان
 و بابا لایب منتهی شود و از باب سالک گویند که کوب این دریا خطری عظیم دارد
 امواجش پیوسته تلاطم باشد و درین دریا مدوج و قوع نیاید و این بحر هفت جزیره
 دارد که از آن جزایر فیض سیاه و سفید حاصل شود و از آن ولایت مختصی است
 در برابر موغان و آنقدر که از کرویة سنگ بسنگ تا کنار آب آرس ولایت
 موغانست هوای این دریا ناحیه بگرمی مایل است و در آران گیاهی است بر شکل اد
 که گیاه در حکم آن را داخل سمیات شمرده اند و حد و آن ملک تا ولایت آرس و
 و شیران و آذربایجان و بحر خرن پیوسته است و صاحب سالک مالک شیران و نجاب
 رانیز داخل آران شمرده و در آران چند شهر است مثل تعلیس و سلیقان و شیران و نجاب
 برقع آباد و ملکش برقع بوده برقع از بنای قدیم است و سکن در رومی بعد
 خرابی آن از رویس آن تعمیر کرده و قبادین فیروز نیز بتجدید عمارت آن پرداخته و نو
 در زمان سکن در آن بوده هوای اینایست نیک و در چنانکه در سکن زمانه تعریف است
 و هوای آن بسیار است اما آنوقت از آن گل غیر خاری و از آن گل خرن خاری نماده
 ف و آن شیشه مل فرآدوش خورد با دآمد و آن گل از میان برود و سبب بود

انبساط درین بارون انداخته است **تقلیس** نیز از شهرهای معروف آن است و بانی آن
 نویسنده این بوده و در آن چشمه های آب بسیار است و در عجایب المخلوقات آمده که یکی از چشمه ها را
 ناصیتی است که اگر ده بصد در آن گذارند بیضه پنجه گردد و یکی معدوم شود و در **تقلیر**
 حمامی بر بالای گرم ساخته اند که بغیر تشنه فروختن هوایش در غایت گرمی است و
 آن حمام با اهل اسلام خصاص دارد و در آن بلع اهل اسلام و نصاری ساکن آنجا
 از یکجا آب آواز آن **لمسمع** میرسد و از طرف دیگر **کینگ** ناقوس و سرحد و یار نصاری است
 شهرت نزه و خطاست دلگشا و بسیار فضلا تعریف آب و هوای گنجه نموده اند و حق
 قابل تعریف است و حضرت شیخ نظامی عمر گرامی در شهر نیک گنجه گذرانیده در آن زمین مدون
 شده و از شعری انجاشی شاعره بوده اگر چه مشهور نشاید و اما اصح آنست که در گنجه
 و دیگری ابو العلاء استاد و خطراتی بوده و هر دو با هم مناظرات و مشاجرات دیگر
بن خطب بلیقان از بنیه قبایل فیروز است قلعه در غایت جصالت داشته
 زمانی که با کوخان بزن دست یافت مردمش را که اکثری فضلا و سادات بودند شبها
 رسانیدند تا آن گشت در صورت اقبال آمده که لشکر ایلیانی مدتی بلیقان را محاصره کرد
 اما یک موصورت فتح چهره نمود چه جهت بخین سنگ یافت نمی شد نزدیک بود که خاک
 خا بر ترک محاصره نمایند در این باب بانصیر طوسی که ملازم شهباز و زوی بود شوره
 نمود و نصیر گفت تا در خناب صورت سنگ برشیده درون آن را از ریزیر ساخته
 بر درون قلعه بر منخفق و عرواه افکنند و با این حیل آتش را گرفت و بر سر آفریدند **بقا**
 حیات نکردند و نقش آبادی از لوح آتش هم کز آنک بیداد و فساد خاک ساختند و در

روضه الصفا منگور است که امیر تیمور گورگان بعد مراجعت از روم در صدد آبادانی بلیقان گردید
 و نهر بر لاس انخراج نمود و در حبیب میر آورده که میرزا شاه رخ ولد او خواست که آن شهر را
 عمارت نماید بعضی مانع آمده و جومات کشند هر آینه بجز جوی آبی اشارت فرمود تا حال
 جاریست و آبادانی بلیقان از آن بجمعی پیوسته به تقدیر امر و زدی بی آبادی دارد
 و مجیر الدین بلیقانی شاعر غزا از آن ملک است خوارزم ولایتی است و اطراف آن
 بیابان است و باعث آبادیش چنین نوشته اند که یکی از ملوک باستان بر جامع
 غضب کرده فرمود که ایشان را بموضع جدید بر بند که از آبادی دور باشد بموجب دستور
 آنها نژاد این وقت که حال خوارزم است که در آن وقت چون تیه بنی اسرئیل از آبادی
 دور افتاده آورده گذشتند و اجتماع در آن روز بوم نقد عافیت و غنیمت شمرده
 حل بر قامت نهادند و غریبانیه هر کسی رو بکاری نهادند تا بعد از چند گاه ملک از
 احوال ایشان پرسید حقیقت ظهار کردند ملک را قوت شد کس بقبض احوال ایشان
 فرستاد و آن شخص چون بان مکان رسید دید که جهت خود خانه ها ساخته اند و هم میر
 بسیار جمع آورده اوقات بگوشت ماهی میگذازند چون بزبان اجتماع خوردن
 گوشت و زرم نام بهمیه بوده هر آینه بخوارزم شتهار یافته چون تلک بر نیت حال
 ایشان مطلع شده چهار صد زن ترک برای ایشان فرستاد چه تمام چهار صد
 نفر بودند و بعد از آن توالد و تناسل ان گروه بهم رسیده شمار آنها از تعداد در گوشت
 و اهل خوارزم اکثر لشکری اند و در شجاعت و طلف شکنی لاثانی مشهور است که وقتیکه
 سلطان محمد بن تغش خان شکست یافته به شهر نیکورد آمد تا صبحی بر سر سوار گشت

همراه شدند و هوای خوارزم نوعی سرد است که اگر در بلاد آن از شهر سرپون روند بسمان باشد
 که دست و پا بیاضی ضایع گردد و چون موسم کاشتن خربوزه شود کپرس پارخیز زمینی را
 که خار شتر در آن باشد تصرف کرد و در سربوته خار را قلم کرده و شگاف نموده و تخم
 خربوزه در آن شگاف گذارد و هر نیمه خربوزه در غایت شیرینی و تازگی بصول می
 پیوندد و این نوع خربوزه حستیاج دارد که سوراخی در او کند و صغی از وی برای
 مانده عسل که از بسیار خوردن آن سستی تینه بدن واقع میشود و مضافات خوارزم
 یکی اورگنج کبری است که در آن ملک است و الحال شهر خوارزم عبارت از است و دیگر
 اورگنج صغری که آنرا جرحانیه خوانند و جرحانیه از اُمّهات بلاد است و در فضل آن
 احادیث در کتب مسطور است چنانکه ابن مسعود رضی الله عنه از حضرت رسول صلی
 الله علیه و سلم نقل میکند که شب معراج در آسمان چکارم قصری دیدم که در حوالی آن
 قنایلی نور آویخته بود از جبرئیل پرسیدم که آنچه مقام است جواب داد که این شهر است
 نزدیک بچین که است تو در آن مقام خواهی دید که پرسیدم که چون کدام است گفت
 نه است که کسی که آن بر فراش میزد روز قیامت شهید بر خیزد دیگر کت و در آن
 و جنوبی مقام قدوة الاولیا حضرت شیخ نجم الدین کبری قدس الله سره الانا بو
 فخر رآپ از جمله است هر رآپ شهر است در غایت محکم و آب آنموی آنرا احاطه
 کرده یک راه پیش ندر است خوارزم شاه عماد آن حصن حصین اما من خود ساخته
 و با سلطان سنجر مخالفت ورزیده و لشکر مغولان تا آنچاه محاصره نموده تا آن
 دست یافته در جلیب آریانه که لشکر مغول زیاده و دست هزار بود چون فتح نمود

و تفری را بیت و چهار کس حصه رسیده بود که قبل رسانیدند و حضرت شیخ کبری نیز
 در آن واقعه بقره شهادت فایض شد و چون حکایت رحمت دختر ابراهیم هزار پی اتیغز
 و قناتست هر نیمه ملاحظه اطالت کلام ناکرده توجیر آورده شود از ابوالعباس مرو
 نقل است که من قصه او شنیده بخوارزم رفتم و اهل آن شهر سپیدم گفتند که آنست
 سال است که چون فرشتد آب و نان آبست و هیچ طعام نخورده هر چه در وادی او
 میگویند واقعی است لاجرم زبانتا و رفته زنی دیدم نیک خوی خوب که فرشته
 دیدار ملک کرد و فروری خوشش نیکد گریبانه پنج نقشی کشیده بر رویا بعد از
 سلام و جواب از وی تفسیر احوال نمودم در جواب گفت که من زنجاری بودم و در
 فرزندان داشتتم وقتی پادشاه ترک حساب با ما محاصره کرد و اهل آن میل کردند که
 بیرون روند و با کفار محاربه نمایند و اهل شهر با فرستاد گفت چندان صبر کنید که طاهر
 عبادت که اهل خراسانت بدمد با یاید تا جمعی از جوانان مجاهد خود را از شهر بیرون
 انداخته بر کفار حمله کردند و کافران بگریختند و ایشان در عقب سیرفتند و چون از
 از دیوار است بصحرای کشیدند برگشته بر اینجا عت حمله آورده چهار صد تن از مسلمانان
 شهید ساختند چون شب درآمد میکائیل مولای طاهرین از جرجانیه بامد و گداز
 او بر سر که قال افتاد آنچه که مجروح بودند بشمار فرستاد و شهیدان را چون گنبد رنگ
 خاک دفین کرد یکی از شهیدان شوهر من بود چون شوهر خود را کشته دیدم گریه و جرم
 بسیار کردم **نظم** رستم شک چشم من بگسخت خاک و خونم یک گسخت
 شک و چشمم و لب چو گدشت دشت در با گشت دُر ما دشت سینه از نظر

جگر دردم سوختم قصه مختصر کردم نگفتم یا الهی توبی را می که شوهر من کاسب پیشه در بود
 وقت هر روزه سر انجام مینمود چون امروز می شهید شده واسطه کعبیت من که خواب
 شد در این اثنا بانگ نماز شنیدم و بزغواستم و نماز گذاردم و تضرع کنان سر سجده
 نهادم مرا خواب ریود در خواب می بینم که من در زمین درشتی ام که سنگ بسیار
 در مویس افغان و خیران طی آن وادی میسایم و شوهر خود را میجویم نگاه مندا نذا کرد
 که ای زن چه میطلبی گفتم شوهر خود را میجویم او دست خود را دراز کرد و گفت دست من
 بگیر چون دست او گرفتم مرا بر زمین با کپه رسانید که نهایت لطافت صفا داشت قصر
 دیدم که هرگز ندیده بودم و نه برای آب دیدم که بر روی زمین جاری بود ندانی آنکه
 کند با ش مردم حلقه بالک شسته بودند و جامهای سبز پوشیده از زهر و فوق
 ایشان عملهای نورسید خشیده سفره در پیش فکند طعام میخورد چون نیک نظر کردم
 همی دیدم که شهادت یافته بودند نزدیک ایشان در رویهای آنجا می نگریستم
 از سر خود آوازی شنیدم که گفت یکه همه چون نظر کرد شوهر خود را دیدم که با آنجا
 طعام میخورد بعد از آن روی ابل مجلس کرد و گفت این عورت گرسنه را اگر رضا باشد
 قدری از این طعام دهم آنجم گفتند روا باشد سپس مرا با ریچه ازان نان که در دست
 داشت بداد نانی دیدم در حال خفیه و فرمی بطعم از غسل شیرین تیر و بچربی از مسکه
 چرب تر آن نان بخورم و گفت برو تا در دنیا باشی نیازت بخوردن نباشد و شوهر
 و طعام تو همین بسنده است چون بیدار شدم خود را سیر طعام یافته و ازان روز مرا با
 و نان حاجت دو بومی طعام کمی شنوسم آرزو پیشوم و ازا و لیبای خوازم حضرت

شیخ نجم الدین کبروشیخ^ق مجاهدین بغدادی که بزعم بعضی فضلا از بغداد و خوارزم بوده است
 و آن ناحیه است در آنجا و شیخ علاء الدین قدس الله سره از فضلا و علیا نصیر الله
 محمود بن مظفر و ابوالقاسم محمود ز فخری صاحب کشف و زحمتی است از اعمال
 خوارزم و ابوالفتح ناصر بن مکارم صاحب شرح مقامات صیر از خلفای زحمتی
 و ابوبکر محمد بن عباس است و از وزیری مشهور صاحب محمود بلوچ وزیر چنگیز خان و
 مسعود بیگ پسرش و از شعرا علاء الدین او زنجبلی و حسامی و فرکوه کاروانان
 ولایتی است در غایت معمولی و آبادانی شهرش فرغانه و کاشغر و شمالیش تا شند
 و جنویش بلخ و بسبب کثرت خلائق و افزونی غله و بسیاری میوه و فور مویشی و مزار
 ترنج بر بسیاری از ولایات دارد یکی از علامات معمولی آنست که هرگز قطرات
 و اگر شود چندان نیاید و مردمش از رعیت اصناف شجاع و سپاهیان
 بسیار دارد و ما بین چین و سیچون واقعتا منیع چین است بقدر صاحب
 و مالک کوستان بنحشان است و بقیه دیگران جبال جانیان و چین درین
 مغرب و شمال و اتم شده بعد از مضافا بسیار آب و خش بدو ضم گشته بولایت
 قبادیان یدر آنجا آب دیگر بر آن افزوده چون بحصول می پیوندد و آن مواضع
 نیز پنجاب می نامند و بعد از آن کنار بلخ و برنگشته بجز خوارزم منتهی شود و در
 زمستان رود چون بزمین بندد و منجم شود که چند ماه لوش و چشمه مع کله
 فیله بر آن نشینند اما زمزمی لاحق نشود و بنیما بعد از آن آمده که بر
 چین کوی است و این زمزمی که در ایام مه گان بر گان آن فویند و روزی چند

بر روی زمین بوده بجانان بقدرت الهی آن برگ امر شده طیاران نماینده سیحون
 نیز روی عظیم است و منبسط در گستران جایی است که آنرا بحیرت خوانند و آن بنام نیر از کوه
 بسیل می از ولایت بر قطع نماید بحیرت خوارزم منتهی شود و همچون بعضی صفاران
 و بعضی آب شهر خسته خوانند صاحب مسالک و ممالک آن را آب چلچ خوانده چون
 دلال ملک ماورالنهر می گویند است هر چند ابتدا از آن سینا می آید هر چند از بلاد معظم تو است
 در آنرا بلاد آمده که اول آن شهر را کیکاوس بنا نهاد پس از آن سکنه رومی سوری
 حکم آن است و صد و سومی آن خطه گردید و در ختایم و رضایه آمده که در آن
 سابق قلعه داشته که مسافت دورش پنجاه هزار قدم بوده و بدو شهر بود و هر دو شهر
 گشت چون جهان پهلوان گشتاسب بدینجا رسید و گنجی یافته فرمود تا از آن گنج
 قلعه را ساخته اند پس از آن گشتاسب این لهر آپ بار دیگر آن قلعه را آبادان ساخته دیو
 در میان ولایت ماورالنهر و گستران کشیده چون نوبت بکنند رومی رسیده دست
 آن افروده تا شهر نامی که از اهل بلخ می بود آن شهر را ویران گردانید و چنانکه از آنجا
 از می گذشت پس از آن بشمر کند شتار یافت عرب به سیاحت می رفتند گفت و بر
 برین وجه توجیه کرده اند که چون ابو سیر شمر بن افریقین بر افروزه بجانب شرق
 نهضت نمود تخریب بلخ سعه که در آن وقت آبادان تمام داشت او فرمود و در
 برابر آن شهر دیگر احداث کرد که ترکان آن شهر را می گفتندی یعنی دیده شهر بخوان که
 نام است و بعد از آن در زمان ولید بن عبدالملک قتیبه بن مسلم آنجا
 حیرت منتهی را محاصره کرده بعد از پنجاه و یک سال حاکم آنی طایفه بملک و در آن

که هر سال بیت‌الکبره در مومسنه نذر غلام بنام نماید و قتیبه بعد از مصالحه بفرستند و آن را در سبزه
 بساخت و بهر تی که یافت و شش انداخت و آن را در واقعات با بزمی آمده که هر سال
 در زمان هدایت ایشان حضرت ذوالنون رضی الله عنه مسلمان شده اند و از تابعین
 قثم ابن عباس رضی الله عنهما باریان است یافته و بعضی او را از جمله صحابه رضی الله عنهم
 اجماعین شمرده اند و قیس بارش در سمرقند بر گزار در و از آیین که بفر شاه شهرزاد
 واقعه و سمرقند در زمان صاحبقران امیر تیمور گورگان نوعی معمور یافت که در
 اعظم ایران و توران ریحان پذیرفت بعد از آن میرانگ گورگان در آباد آن
 با فضیلتی که شید در وسط شهر سرسره رفیع و خانه امیری ساخته و ایشاد
 ظاهر شده رضدی بنا نهاد و کینچ گورگانی از آن بجمول پیوسته که در آنجا و بجز
 خرج بنیاد چه قبل از آن یک المغانی معمول بوده در واقعات با بزمی که در
 بطریق حکم و صد در صد تن شده و پس از آن در سبزه آن مان را بیکر با
 در او چین بود در رضدی بستند که تا حل معمول سبزه آن چنان است
 اسرار صدی بسته شده در عهد امیر عباسی بود و بجا سونی نوشته اند
 از آن ها که دیگر صدی بسته شده که در ما فخرت بر حسب حکم او در سبزه کرده بود
 و خانه فلان و تکلیف در اینجا بود در دنا با نام زبیده در سال دست
 به تمام نجیب و دو خانه و رضا صفا سطور است که از نواحی شهر است
 که در دست فلان خوانده شده مذکور در وقایع است و در سبزه شهر
 بر سر آن که بر شید می نهاد و بزرگ است که در آن در آن است که در سبزه

حقیقت اینجست برابر با کیاست مشتبه بوده تا سلطان سنجرا با کفار اختتامی را نمود
 محاربه دست و او خلقی کثیر و جمعی غفیر از لشکر اسلام بدرجه شهادت رسیدند و در زمان تسلط
 کفار تا از هر بسیار از مسلمانان در آن زمان همیشه شدند هر آنکه معنی این حدیث که این
 غنچه صدق برآمده بر گنجان و شکر گشته و در طرف سمرقند مرغزار نیک می باشد و سیاه
 آب که آب رحمت نام در دراز میان کان گل میگردد و اطراف آن تمام آبگیر است و دیگر
 بیوت خانست که مسیاه آب نزوی گذشته بجان گل می رود و اطراف آنرا چنان حاطه
 نموده که بغیر از آن سه موخه بجای عبور نیست و دیگر اولنگ کول منگلی است چمکولی
 بر کیطرف و اقصای آن که مسیوه در سمرقند خوب میشود و خصوص سبب سمرقند و اقسام
 دیگر بوی و امروده آمار و انگور و خر بوزه که هر کدام از یکدیگر خوشتر و بهتری باشد و قصبه
 الاسلام بخارا از اوقات آباد است همیشه مسکن اختیار عالم و ما من افاضل اولاد او بود
 و هست و در نهایت عمومی و نهایت بکرت و اقصیه مروان انجامد مراعات شعری
 غزوات امر متنت ملت بریضا فایت حد و جهد از دور و در حجاب حساب در بخارا انقدر قاتا
 که با شاه هم زمان برین است و رده اند که جنشین خان در شهر همیشه لشکر و بفرده موافق
 ایلان بیل بخارا می سر کرده بعد از چند روز از باب عاظم طلیسان معذرت در گردان انخته
 بار و می خان آندند و بواب شهر به فتح ساختن خان خود و شهر در آمد چون نزد
 جامع رسید باشد میشی امر در سبج قشلاق نمود و صد و چهار کتب خالی کرده بر جو و کا
 ساخته را خان خود را اخذ کرد و سپید و سپید بزرگت اکابر علماء و اختیار فضلا داده صحب
 شرب نهند گشت و باقی پیشش و اینند مغولی قیام نموده بجای اذان نوبت

بولی تملالی بجای آمد و نهب غارت و قتل برپا شد و چون برلق خان از قید و خان شکست یافت
 و خواجہ شمس الدین صاحب دیوان کہ با مسعود بیگ بلوچ جو زیر برلق خان کہ مورتی داشت
 و پادشاه را بران آورد کہ جمعی از سپاہ باورالصحہ فرستند آقا بیگ نامی بالمشکر فراوان
 سپاہ سیکران کہ سیرکی برادر خناس دادار سلطان کہ لفظ متراوفا

بودند از آب آموغیہ گذشتہ آتش ظلم و سب و دزدی بخارا فروخت مسعود و سبکدال
 معظمترین بقاع بخارا بود بالکتب نفیسہ بہت درین کت خرابی انولایت بر سر رسید
 کہ در مدت ہفت سال ساکن درسی و نافع نامی در اندام نر بود آنگاہ قید خان مسعود

بدست آورد و لو داشت و بہ بخارا فرستاد تا تعمیر آن بلوچ سعی نماید و چون کفالت
 و درایت ریاحامی متصرفہ را جمع آوردہ استالت داد بار دیگر قیدہ اسلام بخارا جمع
 اشرف و منزل علمائت بزازالی یونینا ہاروز بر و زور غایت شجہہ جمہورت آفر

است آقا درویشی بحال و علمای زبان بلک برغات اندیکہ احاطہ نامی سامی
 ایشان مقدور جامعیت چنانکہ کتاب نفی توشحات و دیگر کتب نامی است و مدار

فایض الانوار حضرت خواجہ بزرگ خواجہ بہار اتق والدین نقشبند قدس مترا
 بر کیف مسنگی شہر مطاف و مرجع اکابر و صائغ است و در شہری سیدند و خبر بہ

رودگی و ظہیر الدین کتاب ابو محمد رشید و عمق لوموی ہلامی زبیدی سببہ بہر
 علی شیطنجی و علی تاسدی و زبیدی فرغانی و بخاری و ساسانی و نامی معروف است

و مویلدین و شہاب الدین محمد و بہار الدین کریمی و حسن شہر و امیر روحانی و
 مہتاب عالی و بساطی ابو انیس با تق و و سہکای و صادق صوملی و گلگری مصال

سیکرد از فرمانه مردم نیک بر خاستند و از بزرگان مثل شیخ محمد باجری و شیخ احمد
 کرد شیخ سعد الدین صاحب منهاج العباد در جمعه آمدند و در فرغانه هفت شهر بزرگ و خرد
 از آنجمله پنج بجانج خوب و دو بطرف شمال و اکتشده از شهرهای جنوبی یک آمد جان
 است که در وسط فرغانه واقع شده و حصارش در فایض صحت و محکم است و چند
 همیشه آب روین قلعه اش بحیرن می باید مرغ دشتی که تیرکان فرغاول و غار سیمان
 تدر گویند و اندجان بسیار میباشد و واقعات باری آمده که در اندجان از شکسته
 یکم دشتی و قبیله چکار کس بر شده اند غله و میوه اش خوب میشود اما هواش خرد
 نیست و آشوب هم در آنجا بسیار فروغ میرسد و آفتابی است که اطمینان از قریب گویند
 مردمش تید شمس الدین محمد و امیر نظام الدین صفائی و بحیری و قاضی عبدالمسیح **کمال**
 نایب شرف و غرب اندجان و اکتشده با لطافت آب و هوا اطرافش در بهار نبات
 طراوت و سرسبزی دارند و چند صحبت در شان آن شهر هم ننویسد و حضرت خواج
 قطب الدین که از خلفای خواجه حسین الدین سجری است ندس آمد سه هزار مالک
 مرغیان و غربی اندجان بهفت فرسنگی و اکت از نو که اندر روز و آواز با
 نیک میشد اما مردمش خلف دشت زن میباشدند و بعضی که نیک می باشند
 نبات نیکی میدارند و شیخ طهر الدین ابوالعز که صاحب هدایه فقه است از آنجا است
 سفره کوهستان است مابین غرب و جنوب مرغیان بر اثر فرسنگی و فوفا
 های روین و کشتین و بوستان رحمان بر دیگر محل و مکان و در گوستانش سحان
 جنوب از چینه است و اگر عرض و دوگز ارتقل که همیشه همه چیز در سطحش

علی نیزی از شهرت است پس عقب ماند بدین ترتیب خمر و صقلاب و روس و سنج و چین و کمر
 که او را کمال نیز گویند و مارخ و بقول مؤلف جامع اعطای یافت ایازده پسر بود هشتاد و یک
 و سده دیگر خلیج و سد سان و غر و پسر بزرگترش که او را ترک و یافت اعلان گویند در منزل
 سیلوک بجای پدر بر تخت نشست و خمر گاه و بارگاه از اختراعات او است که گویند روزی
 شکار گوشت بریان میخورد و لقمه از دست او افتاد بواسطه آنکه زمین شور بود نمکین شد
 چون لقمه را برگرفت و خورد، آن لقمه خوش آمد رسم نمک طعام از آن زمان افتاد
 نهاد و همچنین از پوست حیوانات پستین و قبا و طاقیه اختراع نموده و در می او انعام
 گشت چنانکه گیومرث استین سدانین فرستاد و می چپ پسر نامد و اما استاد جلی
 بجانب کشت اولاد او احضار گرفتارش بجانب دیار روس که در جوانی خود بود رفت
 لباس موضعی کرد که جبهه خود تعمیر نماید و روس دست رو بر سینه ملتصق بر او نهاده در
 سندان زمانی هم بورت و سترک خلبیده و نیز جواب باصواب شنید میان این
 محاربه دست داد و قصد نه بر م شده در آن طرف اقلیم بقدم افتادند و بجهت شدت
 بروت هوا در زیر زمین خانهها میکنند در آنها میگذرانند و چون زمین یافتند
 موضعی که حاله بلبله چین شحرت دارد ساکن گشت و بدقت طبع و حدت تن همین
 بود و تگری به انتاشی و بافتن با سوز و گشایدن از خیمه از کرم پلید یافته از آن
 گرفته باطنه نظر کرده اینگونه نماند نموت اکثر نعمات خود که تا غایت درین
 ازل چین باقی ماند و اختراعات او است و چین را پسری بود که در زمان حیات پدر
 شهر چین را پس خود ساخت و در پیدایش دولت در آن ماند و کورنی بن

که اول کیمیاال نیز گویند و بعضی و منکار سبیل بسیار است از در پیر چو و اندکی بلغار که
 شهر بغداد سوسپاوست و دیگری بر طاس که سمور و سنجابا و بدست آورده و از پوست
 انها طبیعتا ترتیب داده و زخم بعضی آنها را زخم است که در میان یونانیان نیز از اول
 نگاری بن یافت اند چون و اجوت نیز ولد کجاری است و اگر چه خان نسیب و سیر می باشد
 است و اول و اولیبر یک شکم که یکی بلاتا نام کرد و دیگر را مغول و از مغول شخت
 نضیر میر غاسنی و سمر و سنی است همیشه در میان بن و کوه جاعت یابره عداوت
 پیشه حال است که بنی از بیخاطان پذیرفت و دیگر گنسیج بن یا است که از اجوت
 دلاور است و دیگر عمر بن یافت است که قوم مغران که بدترین اقوام ترک اند از نسل اویند
 پس از سبیل بود که نوشت شده تواند بود که در جز شمشیر و پراگنده باشند که آن را طایفه
 در بلق گویند و در تکران عجایب و غرایب بسیار است از جمله نقل میکنند که در یکی از بلاد
 دی و حمار جومات که کارا میکارند و میوه آن بهیلت خبر نوزه چیریت و چون آن
 پیرا شود در طرف انگیاه او سبیرها کارند و در عین دیدن بنزه کسر آن چیز که
 پس از آن است شوق شود و سری چون سر گو سفند ظاهر گرد و و خبر و در جز آن
 گیاه نامیده میزند و بعضی از می این پوست است آن خر نوزه باید چون گیاه تمام شود وی نیز انگاه
 با کوه اولان که گویند همی همی باشد و در حال دور حدود و کرستان نیست که از
 زمین گنده میر و دیده زده از طرف او بارین است و بعضی از بتیر میانی در آن
 و در آن است که در حید میکنند و میخورند و لیکن در بعضی کتله گوشت
 در آن است که در بعضی از بلاد کرستان باید خوردن

و چند بحر عظیم دارد و اکثر ترکستان را این اقلیم و عقده ترکستان اسم جامع است جمیع
 بلاد ترکستان را اقلیم اول تا اقلیم شانزدهم اکثر ایشان صحرا نشین اند و از قبایل بگیره بپاری
 از زیادتی شجاعت و جرات ممتاز اند و بر جلاوت و شجاعت ایشان دلیل این قوی
 است که در حدیث خاتم الانبیا صلی الله علیه و آله در بیان نوع در شان آنها وارد شده
 است که ترک را گوئیم یعنی اکثر ترک کینه ما داریم که قصد شما نکنند و ترکان را روی و نبی بزرگ
 پشمان تنگ و سینه فرغانه باشد و در بعضی کتب نوشته اند که چون در زمان ظهور اسلام
 قرآن مجید پدید رسید آنها به بحر مستی پیش آمده بزمین انداختند چون در ترکستان رسید
 اول سزارانها دیده و بحال عظیم بر سر کشیده چون این خبر بگرسید یکی از اولیای عرب فرمود
 که هندوان همیشه خوار و بمقتدا باشند و در هیچ چشمی آنها را و قمری و غرق نباشد و
 ترکان همیشه سر دار و زبر دست و محترم باشند که کسی بر ایشان غالب نشود چون زبان
 اولیا زبان خداست هم این حکام ظاهر شده و میشود در چله ثالث نجیب آید
 که چون کشتی نوح بر کوه جودی قرار گرفت بموجب وحی سماوی دیار مشرق و مغرب
 نافرمانی سر نخورد و یافت نمود وی عازم آن زمین شد از پدید بزرگوار التماس نمود که او را
 و ما را بی آلودگی بگذراند و خواهد باران به بار و نوح علی بنیا و علی بنی اسم اعظم بیاید
 است و ایضا آن هم مبارک بر سنگی نقش فرمود و بدو از زانی داشت و یافت بجای
 مشرق شمال شرافت هر گاه بدان خوستی بوسیله آن سنگ سحاب عینت الهی در
 فیض مدی و عرب سنگ را جزو مطهر و عجیبان سنگ یدیه و ترکان جده ماش گویند
 و زبان ترکان و در کتب آن علم متعارف است از یافت بروایت مولانا

رواست و تمامی ولایت کاشغر و ختن در دامن این کوه افتاده و حد شرقی و جنوبی
صحراست که تمام جنگل و بیابانها ریگ روانست و در زمان قدیم در آن بیابانها
بووه کداز انجمه و شحرر نام باقیست که یکی را توب و دیگر را انگلی گفتند و باقی
در زیر ریگ پنهان گشته چنانکه گاهی از شدت باد کناره قلعهها ظاهر میشود و درین
صحرا شتران دشتی میباشند که آنها را صید میکنند و دارالملک کاشغر بر دامن
کوه غرخی افتاده از آنکوه آبکه فرو میآید تمام صرف زراعت و عمارت میشود و آن
آب با یکی تن نام دارد که در زمان سابق از میان شحرر کاشغر میگذشتند نیزه ابابکر
که یکی از سلاطین آن ولایت بوده آن شحرر را خراب ساخته و در یک جانب آن شحرر
دیگر بنا نهاده و آن آب الحال از کنار آن شحرر جریان میپذیرد و در کاشغر از جهت
سوم نبار حسین فضل خواجه که اهل آندیا را بدان فرار ساخته و بسید ^{مستوفی}
مجازی آن فرار قبرست که سوراخی در آن قبر گذاشته اند که صاحب قبر ^{ملا}
سیکند گویند در جلد و موی او اصداف صوری راه نیافته و میزولانیه کاشغر
در تاریخ رسید می رود که علمای کاشغر هر گاه مسئله شکل شود حقیقت نوشته
سویا خبکه زنده و روز دیگر کاغذ بیرون زنجواب ابر حاشیه یا ضمن آن نوشته
یابند و گیری یار کنند است یار کنند است که آن نیز قدیم صحری بوده و گنجه
از آن یافته شده است بدینچگونگی و بخوبی نخاوه نزدیک بوده و خوشتر از آن سخن
سازد و چند روز بود ^{شینه} نهند که میزرا با بکر آب ^{بیشتر} سوخته
تبع افتاده و آنرا در سنگ سخت و عمارت ^{نمیباشد} و در این ^{بسیار}

کردید و چنین شش در که در زمان پیرا با بر در اصل شهر و مضافات آن دو نوازده
 هزار باغ و حدیث شده و اینها بحداری در لشکر ساخته که ارتفاع دیوارش سی در
 صد تمام کشته بجز اینها شکار و باغهاست آثار بهتر از این کند جالبی نیست و آتش
 بهترین آبهای آن دیدار است و از عجایب آنکه اول بار که وقت زیاده تی دیگر آب است
 نهایت قنات و کمی در دو چون آفتاب در مرج اسد میرسد قنات شدت و غلبگی پیدا
 میکند و سنگ پشت در این آب بسیار یافت میشود اما با اینهمه صفات هموار چنگ
 و گدزی برهه های بایکند مستولیت و ملک کاشغراب و بهوی نیک در دو بسیاری
 دیدار نهایت که واقع میشود و بهوش سرسبز و اگر چه فواکه و سیوه اش فراوانست اما
 ارتفاعاتش در غایت شقت و رحمت بجمول می پیوندد و مردمش منقسم بچهار قسم است
 اول تومان که مراد عا باشند دوم توچین که عبارت از سیاهی باشند سیم ایماق و چهار
 ارباب مناصب برید و تصدیق افعال خود را کنند تا لا چون که سه منزل است آنها
 و شکار و بستن است و از آن گذشت تا حقن دو و هزار است بغیر اسنابل و دیگر
 آبادانی نیست و از این گذشته است چنانکه در غیر آباد است ختن از جمله آباد
 مشهور است و اما امکان این حلقه بغیر و سی و از آن شکر خرمی و می نامد و در
 حقن و در و خاکی که در چهار دو و در آن سنگ تاش بود است و سنگ
 بجز در و خاکی که در سی و پدید در و سی و این بل فتن سرد و مسالند کشور
 بیشتر باریان و در این گونه میشود چه هر شای را با هم و زیاده بعضی در این
 در آنکه در قنات است هر آوی را در طرف آنکه در این گونه است

کرده با خدمت چشم بکباب محراب توجه نمود و بعد از طی مراحل به سوی سیاه بخت تامل
 نمیتوانست رفت و اول آن روز بوم از شدت گرما در زمین می درود و شب سرد
 میکردند و آفتاب آنجا بر سر چه بر تومی افکند میسوزد و در آنجا جانوری چند دیده میشود
 که در آنجا چگونه زنده مانده اند گفتند که حق سبحانه و تعالی آنجا را بقدرت خود در آن
 سیدار و چه در این کوه سنگی که پیشان می شناسند که هر قدر هم که حرارت غلبه کند
 از آن سنگ گیرنده آرد و برهن میگردد و سر سوزی است که گمان می آید که بی پدید می آید
 سایه میکند و باران می بارد چون ملازده است یعنی شنبه در سنگ پدید آید و در آن
 همه اجزاء بودایت خود آورده و هر گاه به باران جسیب در وقت آنگاه بار
 یکدیگر حرکت میدادند و بعضی اعمال بدانضم میساختند و چه در این ترکی میخوانند
 که برف و باران می بارید و بعضی اعقاد و نیک است که در آنجا دیده و در آنجا
 تمشیل در تاریخ مغول مذکور است که در آنجا در وقت آنکه آن
 ابن خلیکن خان که فضیلت عمل و حسان بود و در آنجا است نماد و بری تسخیر میکند
 حتی که لشکری از هند را بساق فرود آمدل مرتبه ده هزار نفر را بشمارش بود و در آنجا
 معان کرد چون پادشاه نظامی از آن واقعه و قوت یافتند و بری خود آب گندم
 باستقال و قراولی آنحضرت آن مشورین قراولی را خواستند که بطریق دیگری تسکین زنده
 آن و در آنجا پادشاه در نزد تومی سر میگشت دست قراب آنجا در آنجا
 یا چپیان ظلمت و با استماع خبر نظر و سینه باین میبرد و لشکر چهاره سانی بند
 بران لیا در آنجا و در آنجا است همه کلاه باران در آنجا کشند و آنجا که با کوشند اول آنجا

در آنجا
 در آنجا

بسپان فرود نیاید نخل نخل ببلند که بلان و او ان بارید خمر و زبرقی جهان سوز گرفت
 چنانکه ز دستبرد و صاعقه و ستر دست و پای شکر خنای از کار رفت توی چون بر
 و شمع و خف شد با آنکه در روز چهارم همچنان برف می بارید که گینگ فروگفت و بر سر
 یوت آنها آخت بیشتر ایان تیغ بیدین از هم گذشته و بعضی سیر و دیگر شدند
 لشکری چنان بعضی چنین ستماصل و نابود شد و چون اخیر به باد شاه خنای رسید
 نئی عظیم با فروخت و خود را با ابل و عیال بسوخت و آن یک تبدیله نولایت کثرت
 تسخیر یافت و چون قدسی انحصایص ترکستان بقلم رسید شمس از بعض ملک
 آن تجزیر سیفار یاب اسم ولایت است و عصبان گذر نام دارد صاحب مالک و
 مسالک آورده که طول و عرض ولایت وی یکینزل در یکینزل است و جاهای استوار
 بسیار دارد و بعضی گفته اند فار یاب شهرت بالای چاچ نزدیک بلاد صاخون
 و از فول جلال نولایت معلوم ثانی ابونصر محمد بن محمد الترمکی است و دیگری اسمعیل بن حامد
 ابوری و اسحق بن ابیهم حبش و فتحیم و سکون نون شهری معروف بوده
 و کمال خربش بخ با با کمال از میدان شهر حضرت کبری و شیخ موید از انکاک اند
 که شعفر روی است در غایت لغات و ترتیب حد شمالیش کوههای منوستان از
 چو رودخانه با بهانه جنوب است و است و سحر می بچاچ دارد و صدی از طرفان گذر
 زمین قالیقن در می آید و ظروف از بغیر قالیقن کس نمیده و از چاچ و اوقیان
 مابره است و حدش در شیم کوهی است طولانی کوههای منوستان و از کوه که
 قون زمین کوه منشعب میشود و ازین کوهستان جزیره دناها از شرق و مغرب

سو و مینمایند و در ختن غله نمی باشد و از اطراف می آرنند که لاجیان پایا شود آن با بصل
 بدی گیرند و اندمان سابق از ختن بجای در عرض چهارده روز میفته اند و با این نوع
 آبادان که مردم را حجاج قافله نبوده یک تن و دو تن بفرغمال آمد و شد می نمودند
 امحال آن راه بواسطه اجسام قالیماق بسته شده و راهی که این وقت متعارف است
 منزل است و متاع آن ولایت یک کیسنگیست که بغیر از ختن و کاشغری جایی دیگر پیدا
 نمیشود و ایضا سنگ آن از سفید و گلگون که بر سر تخمه و هدیه با طرف و کلاف
 میسند و از غیر پیش یکی شتر صحرایی است که آنرا نوعی گرفتار کنند که آزاری با و نرسد
 بر مد عی شود و دیگر قوام است که در کوههای آن ولایت بسیار می باشد و ضرر او زیاد است
 ضده است چه شاخ زدن و گلگ کردن و زیر نمودن و لیسیدن او کلام مملکت
 نیز حیدر زاری رخ شیدا آورده که وقتی از تبت به بدخشان می رفتند و با بایت یکی
 کس بودیم در راه قوای را کشتیم که چهار کس مسی بسیار معلو شکسته آنرا بر آوردند و
 بعد از آن سخاعت چته خود چند آنکه توانستند گوشت آن برداشتنند بنویشت
 آن باقی مانده بود و سلاطین کاشغری نسل افرا سیان بوده اند و از آنجا که نالوق
 بغراخان در سمرقند بشف سلام شرف شد چون سلطنت بر تمام ولایت کاشغری
 را مسلمان ساخت و چندین لغزنا و لاد او در کاشغری و ماورالنهر سلطنت پهلان نمود
 و نالوق جدیدی در خانت اینجیث در شان مرویت که اول من استم
 و در حدود مملکت بسیار مردم بزرگ برخاند و مولانا سعد الدین کاشغری پسر حضرت
 مولوی حاجی در سمرقند از آنجا که مولانا جمال الدین ترکستانی و مولانا عالی

ایشان ملک الموت است رفته آن کتیک را بر پهلوی شوهرش میخوابد و این کس
 در نظر و ای آن کتیک را بگیرد و کس دیگر دوست او و پیر زال چادری را تاب او
 گردان می افکند و دست در نظر بگیر می دهد که ایشان چندان تاب می خند که جان از
 بیرون می رود و بعد از گشتن کتیک دو کس از خوشیشان و آتش گرفته در کشتی میزند
 تا وقتی که آن مرده کشتی همه خاکستر میشود اگر ابوی در آن وقت پیدا شود آتش را میبرد
 خاکستر را بر ایشان سازد و آن در بهشتی دانند و الا او را مقبول و گانمی بندند و جمله
 اشقیایش میماند و نیز بر گاه دو کس خصومت و نعل قائم شود و ملک ایشان از
 اصلاح عاجز حکم میفرماید که بشمشیر با یک دیگر جنگ کنند هر که غالب شود حق بجانب
 بقصر قومی بزرگ اندو صل ایشان نیز از ترک است و اهل اندیاب ریش و شست
 نمی باشد و بلاد ایشان یکجا راه است و آن گروه را وقتی ملکی بوده از اول در سی بنی

بن نام حسن که تاجال اولاد او را پادشاه می دانند و حضرت امیر المومنین علی بن
 ابیطالب را کرم الله وجهه بخدای می پرستند و همه کافر مطلق اند و علامت پادشاه
 ایشان نیست که ریش و راز و بینی کشیده و چشمهای گلان داشته باشد و از نمایا
 خراج عشمی بگیرد و در آنوایت نزه گاو نمیداشد و نمیزید و بعضی سالکان آن ملک سفید
 اند بعضی گندم گون و غایت و بهای پادشاه آنها را چون عمر و چهل سال بگذرد و او
 غل کند یا کشتن گویند عطلش اخص شده و تدبیر ملک در می نمی تواند کرد و حال
 قومی از ترک و ایشان را یکبار در کوه گونیده و سعت و آب است و از نگاه راه
 زیاده است و لباس ایشان بیشتر از پوست حیوانات و چرم است و از نگاه راه

یک قسم برای بهای شرب که درین ۵۰ روز شرب میخورند و شادی میکنند و صحبت دارند
 و ساز میزنند و کنیک اورا میسوزند و در این ۵۰ روز کنیک شرب میخورند و شادی میکنند
 و بانول حلی و حلل و زوزیور سر و گردن خود را آراسته میسازند و خود را زمین کرده بمردم
 جلوه می دهند و روز نهم کشتی آورده بر کنار دریا نگاه میدارند و در میان این کشتی گنبد
 از چوب است میسازند و آن قبه را بانول آتش میدهند و زدهم آتزه بیرون آورده
 در میان آن قبه میگذازند و تمام ریاعین در پیش او میزنند و خطایق بسیار از مردمان
 جمع میشوند و سازهای نوازند و هر یک زخوشان مرده قبه را اطراف قبه می رست
 میسازند و کنیک خود را آراسته اول بقبه های خوشان مرده رفته صاحب هر قبه
 یک تیر باو صحبت دارد چون فارغ شود با او از بند میگوید که بسا صاحب خد و خواهی گفت
 که من حق یاری و شطرد و ستدری بجا آوردم و همچنین تمام قبه رفته همه را بوی صحبت
 میسازند و چون از آنکار فارغ میشوند سگی بر او و نصف کرده در میان کشتی می اندازند
 و خروسی آنیز سبز بریده بر همین لب کشتی می اندازند و بعد از آن جمعی که کنیک صحبت
 داشته دشتهای خود را فرش ماه کنیک میسازند پای بر کف است ایشان نخله و برآ
 کشتی میرود و بعد از آن با کیانی بدست میدهند تا سرور آکنده در کشتی می افکنند و در
 شرب خورده سخنان میگوید و سه مرتبه پایان می آید و همچنین با نغمه کف اجتماع نماید
 به بالای کشتی میرود و چیزی چینه میخورند و در آن قبه که شوهرش گذاشته اند میرود
 شش نفر از خوشان نزدیک شوهر بیرون قبه رفته در حضور مرده شوهرش نظر
 بان آن مجامعت میکنند و چون آنوقت یاری فارغ میشود پیران آن با

و تاقویر بر سر حکومت نشاند و دیت جاه و منصب با گویند و یا قوی بزرگ را چون نماند تاقوی
 به نهایت انجامی جای خود بگوک زرنی دم شسته و گوک پسر خود را پچه خان ابرسنه خانی سنگرز
 گردانید و در زمان او ترکان بواسطه کثرت کنت و سامان و ثروت دین و ملت خود را از
 دست دادند و از گوک و پسر متولد شد یکی را تانار و دیگری را غل نام نهادند و در هنگام
 یورش مرگ ولایت را بدیشان قسمت نمود و ایشان با یکدیگر برادرانه سلوک می نمودند و در
 تانار خان فوت شد و پسرش لقو خان بم و سمیت بر تخت خانیت است و بعد از او ملوک
 متصدی امر حکومت و پسر از او پسرش ایللی خان و بعد ایللی خان پسرش القش خان
 از گذشته اردو خان بر سر زبانی برآمد و از زمان حکومت اردو خان میان تانار و سول
 موافقت بود چون حکومت آرا باید و خان پسر اردو خان رسید میان او و پسر
 سفل مخالفت و نزاعت ظاهر شد و در زمان سلطنت سنج خان بن باب و خان که هتم
 سلاطین تانار بود آتش فتنه و عداوت همچنان مکتوب شد که دیگر آب صلح و صفای
 انعطاف روس گروهی عظیم اند و قوم ایشان جمله سمنه اند بالا و خید
 اندام باشند و زنان اندیراقه رجالت و تمهتها از طلا و نقره چو پستانه و از طلا
 باز پستانها بر بند و پستانهای شان از تازده بجال نمود بماند با چوبی بلکه در
 و دیگر قرار و ادان بلاد است که هر که راه را زین است طوق طلا بردن می افکنند و چون
 تراز و نیزه اندیر شایع نیست بر پیانه خرید و فروخت میماند کوشش که اینچنین
 است نایب غیر نرسیدند بلکه شان همیشه در قصه کین نایب است و بماند است بسپرد
 و چار کدمه دیشکری بسته طلا نایب و نایب و شهبان این را میخوانند و با یکدیگر

این چهار صد نفر کنیزکی می باشد که هرگاه میل مجامعت و هوس مباشرت دارند حضور
 پادشاه بکنیک صحبت دارند و تصرف باب اول ثلاثی مجوز مشغول میشوند و پادشاه را نیز چنانچه
 صد جا بریست که از اهل فرارش وی انداختنی کلان مکلان بجوهر قیمتی ساخته اند که با او میل
 مجبوره مرغوب می نشینند و مجلس سیامند و هرگاه پادشاه را نیز میلی و رغبتی باشد حضور
 امروز را با آنها صحبت میدارد و این امر را هیچ قبیح نمیدانند و پادشاه ایشان هرگز از بالا
 تخت پایین نمی آید هرگاه اراده سوار شدن دارد و اسب را در پیش تخت کشیده از بالا
 تخت سوار میشود و در وقت فرود آمدن از اسب نیز بالا تخت بهین طریق فرود آید
 خود بغیر از صحبت مجبور در نشاط کردن کاری ندارد و مردمان نیک و علما و فضلا
 شان با غث و ثنین و تلذذ و شین توجه نمینمایند و کامرانی میکنند و اسخرت را کرده نمی
 شمارند و مارگیسوارانها بهر سواران تک و فراخ که در امید عیبی نمی بینند و کسان دنیا
 و مقام ناک هم گویند با نام است خصوصاً کتن و اما مالک که کیا ده بنام و در
 و از شخصی معروف و مشهور یکی مسکوات دیگری کتیرور که دارالملک اند از کشت
 ناموز روس یکی خرسک است و دیگری خرقه که هرگز ایشان بپوشد و او را
 از آبادانی بیرون برزند قدری آب و نان پیش او میدارند اما گر صحبت یافتند
 می آید و رفوت شده بسیار و درنده او را میخورند اگر شخصی بدش که جمه و شیخ
 و ملازمان اشتبا شد به چند روز مردم بیرون مغلطه از خبری بگیرند
 بمیرد و بسوزند و بین نوع کلا و اول ده روز در قبر میگذرانند و مال او را
 میسازند یک سوز برای مختران و زنان و یک قسم از برای پوشش میت دیگر

پادشاه بالکبه سوار جبار در انصاری خونخوار آمده چون بعدیم بدو راه را گم کردند کین
 از آنجا زنده بیرون نبر آمده و هیچکس لاشه شان هم ندیده و از اطراف آن بیابان بچ
 شاه با الکل آتانی نیست و در انصحر قسمی از جانوران اند شبیه بموشها که از سوراخها بیرون
 می آیند و مانند بلبل می بپرند و اینهمه در صحرای قمران دو مرتبه طی آن وادی بی بیابان
 نموده و کرت دوم در شش مفاصل و هفت و هفتاد اطراف آن را منصف گشته است
 اهل اوس شست قبچاق و مگلی بلاد شمال تخصیص ولایت نجرود و جلک و آلان و باقر
 و رنگس و قومان و چکس و اوروس و سیامسکو و قمر و روس و قمر و اقل و غات
 شده و شهر شرب که درین زمان بقبران مشهور است از حد قاپوقا که نهایت عموره شمال است
 قاس و دوقیرم و کفنی سبغیل مرکب مسلمان شده و بسیاری جوق و چاچی ترخان
 مسخر گشت چاچی ترخان شهرت بر ساحل دریای امل واقعه سطرش
 میسغ و رفیع است یکجا آب مذکور است گویند در رستمان چون آب نخ بندد آب
 و دشمن آب سانی می تواند بنجاد آمدن لاجرم از این حصار میسغ از بدنه که تنگهای نخ
 بر هم چسبند و وقت شام آب بر آن نیز در روز یک و صبح که در روز و ازه برآ
 نشانند و باروی صل متصل بدان بلندی پازند تا مار در شقی این قلم
 میباشند در جلادت و خصومت و خونریزی شش دانگ مانند و جلال و حرام خندان
 مقید میسغ و آفتاب بخاندی می پرستند و زبانی نه لفظ بان ترک و از زود تا در چنانکه
 مذکور شد بیافت اعلان می پیوند که عبارت ترک بن یافت باشد و ترک بعد از
 در دست و چهل سال که فوت نمود لچه خان ز قایم قایم خود گردانید و در هنگام قایم

هم از آنجا بوده اند و خید کاشغری که قریب بمصال در زمان چکان پادشاه کشمیر بوده و
 تاریخ رشیدی که بنام رشیدخان حکم کاشغری نوشته بین الجهور مشهور است از دست
 و در ملک کشمیر مدفون شده از سلاطین زاده های آنجاک بوده **ط** در زمان
 سابق شهری بنام بوده و آنرا پانگی میخوانده اند حال بود **ط** عبور جنود او از یک سجرا
 و طرف طراز احوال بخاره ایست که بنام همان شهر پانگی می نامند و مردم طراز اکثر
 مسلمان بوده اند و علمای و حبیب اللغات طراز بطراز علم و امتیاز از آن دیار بسیار
 پیدا شده اند **چ** کبکیم و کاف هر دو فارسی مسکن را باب حسن و ملاحت پان
 طراز بوده و چنانکه بر آن پان خوانده شود و نخواند ضرب المثل است **ظ** م از این چنگل
 تکار طراز آفریده حسن خوبی و طراز لب و دندان شان بدیدیدیدند و کرج یا قوت
 یزد و مرور دیده ساکنان شهر و جز او نبات خوش را بچو می پرستیدند و خوا
 و دختر نرویشاں طراز نموده چهره زین را در ک است و آنجا که چوست بر قلعه کوه
 سنگی است خوف شبیه بخرگاه و در داخل آنچشمیست که بر کوه میریزد از آنجا فرو
 می آید و از آن آب بوی خوش فیاخ میشود چنانچ اندک جماعتی بوده اند و نحو هر
 زنی گرفته اند تا آن بزرگ شوهر می کرده و مهرین جمیع طوایف شوهزود و
 پادشاه آهار زن نبوده اگر زن می کرده فی الفور لقب میسید و دست **ط**
ص طری است لقا و در شهری آن چنان بود که سید و زاده ای
 بیدار است و پنهانی آن جوان فتنه ای از روی انسان سید زید بن
 اند شکر هزار **ط** در آن شهر سنگت **ط**

وید بسیار است و هماس نیز در و خانهای آن ولایت بهم میدویش از عبادتی نیست
 و پستان بیسیان آنجا نمی باشد که هر سال گذشته ویرایر و مرشد خود میداند
 و درین چند و تراک آنجا گوشت حیوان ماده نخورند و در آن ولایت قسمی از انگوسا که
 آن سیاه است و نصفی سپید و بهم در آنجا سنگلی است که چون آن را در آب اندازند البته با
 آید و در یکی از بازارها آنجا حضور است که مقدار یک شبر یعنی یک دست آب را در آن کسکه
 آن بخرند و خورند و فاکند برین کسکه نشود خورند بهم از بلا بترکت و مردوش و زنیها
 آنجا سیاهند و بدستور مردم بقرچ چون پادشاه آنها را عمر از چهل سال بگذرد
 مدام شود و اعتقاد آن گروه این است که شب و روز با دران زمین و آسمان اهری که
 بیست و آسمان موجود آسمان زد دیگران بزرگتر است اسفنجاب از شهرهای مشرق
 و از شهر معتبرتر است در آن شهر طایفه از خلدوندان عقل و دانش می باشد که
 شهرت معروف شهر در غایت است و نهایت آنست که بیست و شش گونی آن شهر مرد
 شهری در تمام ویزین نیست همواره در الملک قیصر بوده الحال در السلطنت است
 علیه عثمانیه است و باستنبول شهرت دارد سه طرفش را دریا احاطه نموده بناهای آن شهر
 در زنها و اندو حصارهای در غایت استواری و نهایت محکم دارد چپته باره بر رود
 یکدیگر کشیدند و با بیرون در آننگل انباشته که بهیچ وجه غیر نیست ارتفاع باره اش
 بیست و یکدر است و آن شهر بسیار تین ارضین و عملات خورنق آیین شمال دارد
 چنانکه قصر عالی در آن شهر ساخته و پرده ختم شده که از قیاس حساب نیست و در میان
 نفع شهر چنکوه پایه هم هست از زیر تا بلا غرق عملات در وقت شام از شمع چراغ

غایت باغ و راع است از جمله قلع آن مسجدت بدرا الامان که بنامی از آن حضرت رسیده
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب می دانند و در طرف آن نیز عمارت عالی تعمیر یافته که حال مومنان
 بیابا صوفیه دیگر کسی خواهد که مفصلا احوال آن شهر عظمت ببرد که سازد و پیر آنجا را
 باز ماند عزیز که درین ایام از آن شهر و مقام آمده بود نقل میکنند که در استقبال تصدقات
 که در آنجا در روزهای جمعه جماعت کثیر از جماعت میگذرانند و ایضا نهصد جامت انجام
 در آنجا آثار آنجا بهیشتی که هر طرفی کسی گروه است و بازار و دو کاکین است از آنجا نهصد نفر
 دوکان قهوه و فرشت است که در هر دوکان چندی از جوانان گل اندام صنوبر خرامن سینه
 بنفشه بودند به سنج لطیفه گوشته می باشند و مانند تقاطعین جنبیها اگر چه بنشینند
 بینانند نظم دلبرانی بشوخی و شنگی رومی رومی و گویون زنگی ترک
 نازی شان بکبابی برده دل از ترکی و نازی چشم ایشان چو ترکی آغازه شاد
 هندوی چین کوی سازد و ایضا نهصد بیخانه است که متضمن چنین خمر بیخانه است
 اصل شش محله است و هر محله شصت هزار خانه و باعث آبادانی آن شهر بعضی از قسطنطنیه
 بن بتلوس می دانند و برخی اعتقاد اینک که سام بن نوح بر بنامی نهصد شصت و سه
 شهر کباب بجز واقعه از جمله بجز کباب بیج مسکوت و آن بجز طران بجز کباب
 نیز خورشید از عقب قسطنطنیه جاری بوده بر زمین روس و صقلاب مستعد میشود و طومر
 این دریا قبول صاحب تپا اراک چهار صد و سی و نه فرسنگ است و درین کج
 جزایر بسیار است که در اکثر آن مواضع حیوانات غریب الاشکال مذهب البصیریه باشند
 در جزایر این جزایر بسیارند و درین دریا کوشه خیزد یکی بجزیره سوران و کوشه

در بقای بزرگ بحصول پیوند و دووم شعبه که آنرا نخل فرنگه گویند بلاد صندنا و کبیل
 مستد و شود و اراضی بلخ از جمله سوال این دریا است و در اوقات سارت در بلده
 قسطنطنیه کینند و که سنه عالیست کصد گر طول نذره که بعضی بدان لضم که ده بودند و بید
 آن سنه سوری از من خری هم از آن جنس لضم کرد و یک است آن سوارگری بود
 دیگرش نوعی موضوع بود که گویا اشارت بان است دیگر میکرد و قبیل آن ذالک صحت
 قسطنطنین مانی بدبلد و در عجایب البلدان و تحفه الغریب مذکور است که در قسطنطنیه سنه
 محکم که قوا عدلان با آن از زیر ساخته اند هر گاه باد بر آن وزد و سیل در ظاهر شود و در وقت
 در وقت این آسمان جو زو سفال و غیره ذالک در پایان آن بند چون باد ساکن شود
 سنه بحالت خود آید آن اشیا را نجا بیرون نتوان آورد و صاحب مفتی اقلیم
 است که در نجا قریب است در آفتاب خانه سنگ سنه اند در نجا تیشال زمان
 و مروان و خراسان و سمرقند و غیره افتاده هرگز را عنصوی بدر آید یا جو
 شود بر نجا رود عنصو معروف را بصورتیکه مشابه او باشد با انقیال انصورت تبل
 یا بدو این منی و مانند یاد مشهور و مجرب است و قسطنطنیه پیوسته در تصرف نصاری بود
 تا آنکه سلطان محمد بن سلطان مراد عثمانی در سال ۸۵۵ هجری قمری وینجا و مفتی که لفظ بلده
 از بلخ آن مجرب است از نصاری نقل کرد و کنایس اما اکل و بران ساخته ساجد بنا
 او از انبازالی یومنا هند و تصرف آمد و مان عالی شاست و در الملک هم است مخفی
 آنکه سیاه شاه که بنیر پشته با خود خان بن ایقان بن بداکو خان بن نونجان
 چندین سال پیوند و دو قدرت مختار و مرو بجانم هم افتاده بانصاری محاربه و قتاله

زیاده و چون وفات یافت از طفل پیش هم بلان دستور گید زانند چون از طفل
 و شش و پنجاه و هفت پدرو در این جهان نموده دلار شدش عثمان که بود در عقل
 و فرستاد و او فونی تدبیر و کیا است ممتاز و مقتدی بود بر بعضی ولایت و هم دریافت
 مورخان و هم ابتدای سلطنت این دولت عظمی را از آن سال گنید چه کلمه عثمانیه
 یا بر خ است و هم از آن اما با ستم می خطبه و سکه سازی شد و کار او روز بروز بالا گرفت
 او را فتوحات موفور دست داد و بر بسیاری از آن ولایت دست داشت و مقصد
 و بدین وقت در می بود که گفته در بر ساد فون گشت و او چته مورطک و ضبط و بط
 و نظم و انقیاد صلا مذهب و قوا عدا تازه و قوانین بی انداز به برنج خوب و سوسو
 بنیاد و نهان چنانکه احوال که این سود و به بیاض میرود آن رسوم و قوا احد در میان
 اولادش مستور و مسلک است و سه موی از قوا عدو امین عثمانی تجاوز نمی نمایند تا گو
 علی روز بروز مه و جاه و جلال و سبب حمت و تقال آنست که در تریا و او فون
 فرور بنمونی و اش سیکه راه روده گریچاد بود بر فزانه راه روده چون دل
 بر عثمان اسم پادشاهی و سلطنت طلاق شد و نداد و در این حالت ان اسلاطین
 عثمانیه کونید پس از عثمان در زمان شهم و مد مک که به سخطه بدین و مهت به تسخیر
 و بعد از خون کار سلطان مراد در فتح بسیار از سماره و فتح شد احد ز وفات
 و دیده و یکبار تا سمرقند میره رگان بود سیر و شالار و گاه چیت به یکبار
 - نخر سانی و بعد از سلطان محمد قسطنطنیه و در عهد سلطان بیزید در
 ثانی که مولوی جانی سلسله التهرب انما و او در سیه این است و تریا تسخیر است

و همچنین پیش سلطان سلیم خیر از بله بجان و انهرم نمایان شاه اسمعیل صفوی قوی سلطان
 علاءالدوله و تسخیر مصر و شام و خوار و عرب و دیار بزرگ نمود و چنانکه در اوراق گذشته یابی از آن
 گذشته با اجماع سلاطین و مومنین باقیال و استعجال بحال گذرینده اند از این زمان که در
 شصت سال شده روز بروز ترقی در سلطان ایشان آفت امر و سلطان السلاطین خلیفان
 اعظم شریف شاه معظم سلطان عبدالحمید خلدنند ملکه و افاض علی العالمین بر وجه حسن و تحت
 پادشاهی و موم و ننگ و پیر شاهنشاهی و ننگ و سایر مصلحت و بر جمع خطای بجز و بسبب
 فلیت است و عظمت دارد و الا هم خیر السلاطین الاسلام تبلیک سحر و سحر است
 و رعایت است و بزرگی است که در راه دارد و بازار مرغ و فروشی است که کفر سنگ است
 اطرافش سیزده فرسنگ و عرض قلعه اش هزار و در عمارت عمارت در عمارت نهاده اند
 و در وازه دارد که یکی را باب الذهب و دیگر را باب الملک گویند میان این دو در وازه در است
 که ستونهای آن همگی مس است و سقف آنرا نیز از مس ساخته اند بر بالای آن بازار است که
 در وگاههایش نهایت کثرت بکار رفته اند بجز عمارت که آنرا بر کپه زد و و صد ستون مرمر
 و یک هزار و صد ستون مس مطلقه طول هر ستون پنجاه درجه است و در ساخته اند
 و یک هزار و صد در وازه از مس ساخته که آنرا بیخ های طلا و حلقه های نقره گرفته اند و بجز این
 در وازه های بیرون آن از طلا و صندل و آبنوس بسیار است و یکصد و سی برنجیر طلا که
 قبایل طلا بر آن محکم ساخته اند و مقصد منبر و در هزار کلمه این هزار کتاب بطلا و شسته
 طلای و عرض آنهارت که کفر سنگ است و در آنجا نشکاهی ساخته اند و آنرا بساط خوانند
 در نخالی ایوانی از زیر کمره در آنجا است و اینها علی بنیاد علی بنیاد آدم صنفی با خاتم

الانبیا صلی الله علیه و سلم کشیده اند پنداری که در آدم نظر میکنند و گرداگرد آن یکصد سال
 زین است و بر هر ستونی اجزای وزنگوها از طلسم که هر گاه دشمنی قصد آنجا کند جز با
 خود بخورد بر هم خوردند آدم آگاه شده دشمن او فریاد کند و این عمارت اگر چه بیشتر کینه بود
 اما این وقت آنرا مسجد ساخته اند از ولید بن مسلم نقل است که در شهر رومینه بازار بطاران
 رسیدیم نزد بانی طاهرش چون بالای آن برآمدیم بازاری دیدیم عظیم و طویل که طرفان
 نشسته بودند چون قدری راه رفتم باز رینه با طاهرش دند فرود آمدم قضای دیدیم
 قریبش کرده که مردم در آن بیخ و شر و سود و سودا شنوی داشتند و کینه زین
 آن قضای ساخته بودند که در ی بسوی مشرق و در ی بجانب مغرب است و برین دور
 و بیای مہفت رنگ و زلفتهای مصر و فرنگ او نیخته بودند و دیگر تکلفات بکار برده
 بود کتاب عیون الانسان فی طبقات الاطبا سطوت است که در شهر رومینه کل اشرف
 بود که از زبان یونانی بریکل الی یعنی آفتاب میگفتند و بریکل الیغنیوس نیز میخوانده
 و در اینجا صحنی بصورت انسان ساخته بودند هر چه سوال کردند بی جواب گفتی و صحت
 انصورت اسقلینوس بوده در علم نجوم سیه و میگویند که انصورت بنا بر آن بود که
 با ملا خطه حرکات سیمایه در نهایت مناسبت و قوت کرده بود و چون نصب نموده
 بودند یکی از روحانیت انکو اکب در وی حلول کرده پسند هر چه سوال کردند بی جواب
 باز او یونانم انصورت مقالین بود و آنچه در تغزیر روحانیا کو اکب سیمکال
 سیانہ حکمای صلابیه متعارف است و مؤید همین است و تا حاصل تمام در کتاب
 دار باب تخم و نیز نبات سطوت لکن الاطباء علیہا ان الیغنیوس الی کتبہم والله اعلم

ششپون شهر ز گیت بعضی شلشوتا و بعضی شگشون خوانند بر کنار محیط واقع است
 مردمش مذہب نصاری دارد و در اینجا نوعی از نمرسازند که چون در چشم کشند سیاهی آن را
 نشود و مذہب ایشان اختیار طلاق در دست زن باشد و در اینجا چشمه است که هر که بر آن
 بیرونند کسی او را نحالی سوگند کرده اند که مردم را از رفتن باسخد و مانع آید اما هیچ حیوان
 در اینجا چشمه نگردد و فرشته از بلاد فرنگت بعضی گزشتن نیز گفته اند و در اینجا صفتی از مردم
 باشد که نصف روی ایشان در غایت سپیدی و نصف دیگر در غایت سیاهی است
 زده گران تو تیر سراسر دو ولایت اند در طرف تل باب الا بواب که ذکر آن گذشت با
 قاصت های طویل و روی های پهن و چشمها گنبد و بغیر از زره صنعت دیگر نمی دانند اما بافت
 غیرت دست میباشند و درین باب سابعه از حد میرند چنانکه اگر شخصی بخانه یکی
 از آنها مهمان شده باشد و پس از زده سال بدولایت وارد شده خواهد که جای دیگر
 منزل گرفته بر نمره همان مهم بجا بل و قال انجامد قبل ازین کار انده بی و مینوی بوده و حکم
 قریب جوایم تل باب الا بواب که گوشتهای مردگان طعمه کلاغان ساخته و سخنان
 در سر بر آید شسته در میان آنها هم حمل بوده آنگاه که در حدود سال همه بشرف اسلام
 مشرف شده اند از آن محل شیخ نجابت یافته برودن احتیاق منزل سالکان سالک
 سخنجویی و مالکان مهاب خرد بروی محبوب مانند که چون شمه از کیفیت و ششم ششم بوب
 خامه داده آمد و جب است که اکنون محنت از کیت قبل ششم نیز زبان طم حواله کرده
 ختم این باب نماید نظم چو بر ششم گشت آریسته بان رنگ و بوی که دل خواسته
 همان بکین دم بعیش و شله که خرم و تریب مقرب باط نه برم سخن کاملی که ختم

بی دوستان و دوستان کنه الا اقلیم السابع این اقلیم منسوب است و این اقلیم کنه
 میان حضرت و بیاض باشد و ابتدای اقلیم هفتم نیز از جانب مشرق است و از انجا بر بلاد بلخ
 و نواح گنزدلس بر بلاد کیماک و آلان و شمال بلاد خلیج و جنوب بلاد ترخان و طول این اقلیم
 از شرق تا غرب شش هزار و نه مایه و پنجاه و سیل و پنجاه و چهار دقیقه است و عرض یک
 مایه و پنجاه و دو دقیقه است و مساحت این اقلیم صد و هشتاد و هفت و بیست و یک مایه و یک
 است و در این اقلیم کتیرت و در تمام آن بیست و شش شهر و بقول شیخ شمس و گوهر
 عظیمه چهل و نه و در بلاد و در شصت و هفت مسلمانانی که بلغاریان است که نزدیک برود
 این اقلیم است و در بعضی شهرها زیورید و کونید بلغاریان از اقلیم بلغاریان
 یافت است چنانکه پیشتر ایماقی است و در سکنه رسیده که از اقلیم سکنه روم
 اما قول اول صحیح است و بلغاریه شصت و یک بلغاریه و سوار و سیم اسل و از اطراف بلغاریه
 همه کافرانند و شهر بلغاریه و بعضی است و قصور و عمارت آن از خوب بلوط است و
 با قضا و ماه راه است بخار اطول بلغاریه است و شب قضا و ماه چهار است
 و این شهر با عفت و بعضی در نهایت شمال و اقصای نزدیک قطب شمالی در اوایل فصل
 صیف شفق آنجا غلبه نشود و در ناحیه بلغاریه غایت که نصف نهار اعلان و شاه بجانب
 همین شاه بجانب سیرا بل است مثل لام و الف و وقت خوردن به هم منطبق گردد و وقت
 عمر آنکه امر آنرا مانع است خصوص سنگ کرده و شانده و بیضه و چون برف گذارد
 و سنگ درخته شود و از ابو جالد سنی مرویست که در بلغاریه شخصی دیدم از سنبلان که
 نهایت طول آن است و در خدایت پادشاه آنجا تقرب تمام است در هر تری که او بود

بودی فخر میسر شدی و خصم هریت یافتی و اهل بلغار جمله مسلمانان اند و در مذہب خفی نغز
 و دیندار و باسیرتی پسندیده باعث اسلام آنجا چنین گفته اند که وقتی که یکی از بزرگان بدل
 و یار و ارگشته قضا را یا شاه آن ناحیه را عرضه بود که جمیع اطمینان از معالجه آن بجز مفسد
 دست برداشتن آن بزرگ بعرض رساند که اگر ملک عهد نماید که بعد از صحت یافتن
 مسلمان شود من متعهدم دفع آغاضه میگردم یا شاه بعد از شفا یافتن مسلمان گشته
 و تدبیر مجروش نیز مسلمان شده اند از اولیای آن ملک یکی حضرت شیخ حسن بلغاریت
 که قطب وقت بوده و دیگری حضرت خواجہ احمد است که حکیم سنائی غریب نامہ بنام او گفته
 و در غزنین بر بالای قبر سلطان محمود آسوده رحمتہ اللہ تعالیٰ علیہم مقلد اب در غزنی
 ساؤس افتاد و اگر چه داخل قیام است اما بیرون از اقلیم توطن دارند چنانکه یاس
 زبان رفته و مقلد اب چه قوم اندازند غیبت شدت و صولت هر قوم را پادشاهی علیحدہ است
 ہمواره لوای منارخت هم که دیگری اندازند اگر ایشان را بایکدیگر خلاف و نزاع نبود
 هیچکس طاقت بر سر آن نداشتی و آنرا سختی و آنجا سختی در نصای دارند و بعضی
 آنجا بر ابعوردی بی پروردگار پس بر آن شیخ بلوغ رسانید و سخنانی بیرو داد و او را
 نمایند تا بجهت خود سبب عیبت بهم رساند و زبان آنکس و پار بنه بیرون می آید
 و در دین و بزرگ گزند و دختر را بر سر می گذارند هر قدر سیلی بهم رسد و مجری آورده
 بر سر روی می اندازند و نام زنی بودی می گذارد و آن دختر از منزل نرو و تا بوقتیکه
 بشویند و در مذہب ایشان تا بیست و پنج زن جایز ایشان است و در نزدیکی ایشان موضع
 است که قوم آن موضع از غنس باجور و باجور انداخته اند که گوشت را بجای گوشتش زرد کرده اند

و گوش دیگر چون گلیم بر جود بسوسانند و قد ایشان یک ششم نیم است و در رنگ سباع چنگاها و
 مانند سنگ فریاد کنند یا جوج و با جوج با تخف و بسیاری از اهل تاریخ از نسل یافت
 بن نوح اند و چون هر یک از اولاد یافت بقطری از اقطار زمین آفته آغاز زراعت نمودند
 یا جوج و با جوج با قصای ارضی مشرف آفته بجای که سبکند ساخته شده میباشند
 و در بعضی تواریخ بنظر رسیده که چون از قلم هفتم گدزی بجای کسی ششماه رو بسا
 و ششماه شب آنجا نتوان بود و بعضی باز گمان که از آن خود و بجانب چین و هند
 که در آن نواحی گذر کنند از نسل یا جوج و با جوج جمعی کشید بر جود آمده است و حضرت عبد
 ابن عمر رضی الله علیهما روایت میکنند که بنی آدم ذه جزو اند و از جمله نه جزو یا جوج
 و با جوج اند و نیز در سایر عالم در بعضی اخبار آمده است که یا جوج و با جوج دو طایفه
 هر طایفه منقسم به چهار قسم میشوند و یکفر ایشان نمیرد تا هر کس ز نسل خود نبیند تا
 طبقات یا جوج و با جوج جنگ بیات منحصر در سه صنف نباتند اول جمعی اند که
 هر یک از ایشان یکصد بیت گز قد بود در عرض بدن آشتا نباشد و دوم زمروند
 هم طول قامت و هم عرض بدن ایشان یکصد بیت گز است سیم گروه اند که طوایف
 قضاقت ایشان از یک شتر ^{چهل} ^{سه} ^{صد} ^{بیت} صنف را گلیم گوش گویند و فیل و کرکن
 یا جوج و با جوج مقاومت نتوانند کرد و از اجناس و قسام وحوش و سباع و
 حیوانات ضلعه هر یک با ایشان از خور و نبات نیاید و هر که از ایشان بمیرد گوشت او خورند
 و آنها را ملتی و نهی نباشد و در رنگ حیوانات معاش کنند و صور ایشان مانند آدم است
 خوی و عادت دو و دام دارند و بغیر از شکار صنعتی دیگر نمیدانند و ایشان را گلیم ^ش

دیگر گریه بگیرند و ضرب کنند قوی تر خون ضعیف تر خورد و رنگ ایشان بسیار سفید باشد تا
 برف و پنبه نماند و چشمهای خود دارند و موی جز بر پیشانی نیست و ایشان از هر سلیقه
 بنی آدم دراز تر است و در حد و ایشان سر و برف بسیار است هر سال ایشان از ابراز و ما
 گان بفتند و اصبی کرده بخورند و چندین ماه بگوشت او بگذرانند و صاحب وقت
 اصفا از مورخان دیگر نقل میکند که سدیاجوج راز و القرنین گیر بسته و بعضی گفته اند که
 محمدت ذوالقرنین است که سدر رومی باشد بهرقت میرد و القرنین فرمود تا
 ای آسمان بنده با اس گدخته تختها را با هم مضبوط کرده ساخت طول آن سیصد
 گز و است و عرض آن یکصد و پنجاه گز و بنای آن از آب رسانیده اند ارتفاع برابر
 کوتی و دروازه بران نشینده اند که دو تخت دارد هر تختی را عرض شصت گز است و ارتفاع
 پست و گز و طبری و ضیاست هر دروازه پنج گز از روی گدخته ریخته اند و قطعی بران
 زده اند که طول آن هفت گز است و کلیدی نیز آویخته آن هم بقدر هفت گز و بیست
 دروازه دارد و در هر دروازه یک دروازه ماهی و پادشاهی که در آنجا می است هر جمعه مقرر
 است که جمعی از قوم قوی بیگل در بخار و دیگر گزهای گران همراه برود یکبار آن گزها
 را برانند و قطعی در آن بچینند تا کالت بران کنند که این در پاسهانی دارد
 و این سن بنام است تمام در و کجا جوت و ما جوت هر روز یکبار پیش خدا آیند و سدر
 بهر چیز چنگل و زبان بجایی رسانند که انگلی باقی مانده چون مانده و کوفته شوند آنرا
 بگردانند که صبح آمده سولخ خواریم که چون سحر شود بقدرت الهی آن سدر را بر نشانی
 نماند در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و سلم آن سدر اسوارخی شد

بقدر گنجایش در وقت از آن مان کشاده تر شد میرود اما با مقدار رسید که از آن بیرون نماند
 برآمد و چون بموجب عده ایی وقت بر آمدن آنها رسیدن سدا سوار ح کرده بیرون بر
 و در فیرین افروگید و هر جوانی که میبند بخورند و بر تمام خرق زمان فایق آیند و عقده کشتن
 باشد که جماعه اول ایشان دریای عمیق را که در آن هفت گزوه باشد تمام بنوشند و چون
 دوم از ایشان بگذرند گویند در اینجا وقتی آب دیده است که چون مزمان اهل کند خجسته
 اینجا کشته نشوند در حسن حسین شام حضرت امام محمد و حضرت عیسی مرتضی بجز از آن بیرون
 و با جوج گویند که از تمام بنیان بر ختم ویر با طرف آسمان نمانند و بقدرت الهی تیرهای
 خون آوده باز گردید این سبب خوشحال شوند گویند اهل آسمان نیز مغلوب با خیم بعد از آن حاجت
 عیسی حق تعالی کریمی را بر اینها گذارد و این کرم را ضعف خوانند و آن کرمان در گوشه های
 ایشان روند و آنجا سعت را در یک شب هلاک سازند و مردمی که از ایشان در کوه باوقعه
 متحصن باشند شاموی کنان بمکانهای خویش باز آیند و بعد از آن حق سبحانه و تعالی
 بالنی سخت بار که روی زمین را از جبا و پیدایشان پاک سازد و بدینا ملازمه و در
 سالک الممالک مسطور است که واثق عباسی بن معتمد غمگین که تا بر حقیقت سینه پیر
 با جوج طلاء یابد بنابر آن در ۲۲۵ دوزخ و بدست و بدست سلم تر جان را با پنجاه هزار
 بخصص آن فرستاد و او از سامه بار نیسیه رفت و از آنجا به بلاد آن رفت
 در آنجا پیش ترخان ماکت رفت ترخان دیلمان همزه وی گردانید و آنجا عذر از آنجا
 پیشش هوزه راه رفته تا بر نیسی رسیدند که از آن بومی ناخوش می آید و در آنجا
 با بر خیز رسیدند که وی بنظر ایشان آمد و قلعی که جمعی در وی نشسته بودند از آنجا

در آن موضع اثری بود و از آنجا نیز بیشتر بهیشت و منزل دیگر طی کردند و بعضی رسیدند نزد یک
 سید یا جوج در شب است اگر چه پادشاه اندک بود اما صحرایا تا اگر که بیاردا شدت و از جمله از زمین
 در حین غایت حصین که مستحفظان سید یا جوج در آنجا بودند و همچنین اسلام شد
 و در مدینه خفی بودند و زبان عربی و فارسی می دانستند اما از سلطنت خلفای عباسی خبر
 بودند به تقدیر سلام از روز نگه شدند و بضیافت قیام نمودند و روز دیگر برداشته نزد
 سید بودند سلام کوهی دید و رویه یک را که در کوه فتح گیاره رویه پوشش آن و در میان توه
 چنان قلعه و سدسی بلند کرده بودند که زیاده گنجایش داشت و حقیقت سید بنوعی که ساس
 به تخریب آن میماند که بعد از ملاحظه عنان منظر طرف خندان به تافت و در مدت دو ماه در وضعیکه
 تا سر قند سخت فرسنگ بود با آبادانی رسید و از آنجا راه خراسان بسامه نبرد و باز آمد
 غیبت سلام در آن سفر خطیر دو سال و چهار ماه بود و فوسوس شهرت در شمال بلاد روم و
 از شهرهای اقمیانوس است و صحاب کبیر که سبب بیان آوردن و گریختن آنجا و تقاضای سیر
 و مسطرت از آنجا بود و در تعیین حدود ایشان اختلاف است و از شخصه اخبار ایشان
 که روایت و در اخبار بجانب شمال است آنرا بزرگان سابد و بر آنجا رجعت که دعا و آن استجاب
 و در سبب الای آنجا نوری عظیم ظاهر شد و چنانکه در شهر میگرد و در تاریخ عباسی مرقوم است
 و شوق ابن معصوم را و او عیبه شد که بدستور سید سکندر حال صحاب کبیر و موضوع فار معلوم کند
 محمد بن طویسی نیز که از خواص و بود و فرستاد محمد کوثر قیام کرد که در فقیه شمس السین که میان
 و در مدینه است چند روز راه های سخت بردیدیم و کوه بهای عظیم میبودیم با بصحرای سیدیم
 و در کوهی بود مفرود که هم کوه دیگر پرستند نبود و خورد بود که قطر در آن از شهر گز زیاده

شدت و ابانگیت بلند و در آن آنگه سوراخی بود در سنگ کند و حکایت بر بالای کوه
 ز قدیم آنجا چاهی عظیم کشف شده مانند غاری و چشم بسیار و دودی است و کشاوران آنجا به توبه
 صد گز بود و در چاه نظر کردیم از زیر آبی می نمود از که نزدیک آنجا شدیم آن سوراخی بود کشاوران
 درون فیه تم بقدر استیصد قدم و در آنجا جایها در سنگ گنده و ستونهای سنگ مشید و
 از آنجا بمصلحتی که بود که بزبان آنجایی با استفت چون خواستیم که برویم گویان آن
 شدند که هر کس ایشان را بنید بوی اقی میباشند آنها آفات نبردیم شمع گرفته درون شدیم
 شخص او دیدیم هفتویکی از ایشان کوک امر بود و بر ایشان جامه بود از جنس گلستان
 بوسید تا آن ایشان بر جای بود خشک شده دست بسینه آنها نهاده ایم اثر سمی در
 آن باقی بود چون بر کشیدیم بر نیاید از آنجا آمده متوجه در آنجا فیه شدیم باطلی را بده است
 بعضی باطل نیز گویند و مردش بیکدیگر منفق و مهر بن باشند چون بهم زد می نام
 دیگر شوند قدری آهن شمش گرم کنند و چیزی از آن بخیل بنویسند و در چوب فروزند و آن
 بانوره گرفته بالای آن دو چوب بنهند و همت زده آن آهن را بر و در چند قدم
 بینداز پس دست می زبهار چوبسته کنند اگر او آید شده باشد مخرج مردم نگردد و او
 بی گناه باشد و چاه دیگر از آنها همت زده را دست و پا بسته و سبب نماند اگر چه در
 گناه ندارد چه آب و را قبول کرده و اگر فرو نرفت گناه گاه است که را قبول نکرده شخص را
 بلبه برسانند جالبه شمسیت در نهایت ولایت غرب است آن میار از اولاد عاوند
 و حضرت کوفی آن حضرت میر چلست نامی آن سلمان اندو الله حله را حکایت
 قلم در حله تحریر کنیست اما از جمله و ایراد نکات مذکور در سار سار است و در

از اینست که بیان بجانب سیسم کما وعذاه فی الغیون کتاب نزلسمی بنیده الاخبار
 هشتاد و یکم بعد از آنکه در باب سیسم در بیان مساحت سیسم را بجز زمین که
 و یوروب و آفرکیا و امرکیاست مطابق اخبارات آنکه زمین که فی
 ابوجهن شعری بعضی میسازند که حکمای فرنگ تمام روی زمین را منقسم بسیسم
 که شیا و یوروب و امرکیاست کرده بودند و از امرکیا که حصه چهارم است واقف نبودند
 بعد از آنکه چون این حصه هم از او واقف دست داد آن را در خل حصص شانه ساخته چهارم
 قرار دادند چنانکه در حصه چهارم نوشته آید بحال با قدری از روی اخبارات آنکه تفرقه تفرقه
 از جانب حقیقت احوال طرفین که متضمن فواید کثیر است واضح شود اگر چه در بعضی
 مواضع که بر مطلب اتفاق افتاد لیکن چون آن معنی هم مؤید اقوال سابقه بود متحصن نمود
 بیان حصه اول از حصه دومی را از جمله شیا نام بداد که ابتدا از زمین حصه
 شیا است که اول مردمان را بنیاد بود و از آن نسبت بداد که حصه دیگر گمانست طول
 این حصه شهر و شصت و هفتاد و یک است و جای دیگر حصص سابق بسیار و در آنجا
 هزار و شصت و بیست و نه است اگر مطابق اقوال حکمای است و از زمین این خط است
 شمار فلک نیز پس اول آنها که منقسم است و در میان آن چهار و غیرین بسیار نام
 و در جانب شمال آن جهوت و بیست و پنج است از جهت آنکه در طرف شمال بیک گانه از آن
 غرب ریجا و نیپال و کشمیر و کابل و جانب شمال بیک گانه است که از طرف شرق آنجا
 و جانب شمال و شرق چین و جاپان و غیره در آنجا است و از آن جهت که در آنجا
 ملک بزرگ است و چهارمین است و در آنجا است و در آنجا است و در آنجا است

فارس است و جانب ملک فارس سرزمین عرب و در جنوب و شرق هند غیر ازین خبر اینند که
 سوماترا و ایرینو دنیا معروف اند سرحد شرقی آن آسام و ملک برهماست و جانب جنوب
 بنجر اعظم هندوستان و جانب شمال و غرب ریامی سند و جانب شمال آن هرکوی که هست
 از کوه بهالابتدا برآمده باشد شاخه های درخت تاکاگر و گاچار رسیده و در جنوب تا ملک
 رفته طول هندوستان جایگزین کرده و درازی دارد یعنی از کشمیر تا کارمی تقریباً از
 و هفتاد و چهار گز است و پهنای آن جایگزین بسیار پهن است یعنی از زمین شمره شمسند
 تا کره عین بندر بکله از شمسند کرده است و کوه کلان در هندوستان به نام کلان
 جبال گنگا سس شرح شده تا شمال لمبر میراندا انجا تا کوه رنگان میرود تا چهار هزار گز
 میرسد و در شرق همین کوه ملک بنگاله را آسام و چین جدا میکند چنانکه این کوه از همه
 کوهها بلند است و بیشترین زمین امیر کا کوه اندس را در دم گمان می برند که بلندترین کوه
 است لیکن آن چهارده هزار در عمده و سستی بلند نیست و این کوه از دریای شود شهره
 هزار و شصت دره و دستی بلند است دوم متصل بنبارس کوه بنده به جل سیم
 کوه بلج محل ابتدای آن از دریای شور در محل قریب روونگن رسیده باز جنوب آمده
 کوه تیل نامزد شده چهارم در جنوب هندوستان کوه ملی که از ان صندل و چیزهای
 بویا پیدای شود و ماسوای اینها دیگر کوه پاره های خورد اند و روهای هندوستان
 خوردگان بسیارند از روهای کلان اول گنگا است که از کوه پانارنی آید در
 سیانش گندگا و گهاگه و تهنوا و هاندا و غیره ملحق می شوند و در هندوستان
 کله روستی هم کرده گذر کرده از جانب جنوب کلکته دریای شور نیز در دم رسند

که از کوه کلان برآمده بارود سنج و بیاسا و لروی و چند با گاهبست و جنباب و غیره که هر کوه
 سیلان کرده به بحر هندستان منتهی می شود سیم دریای برتا از کوه برتا برآمده در زمین
 و آسام گردیده و در کوهستان شمال و شرقی بنگاله آمده جانب هندستان نزدیک
 چانگام در بدما و آمده بکنج بنگاله داخل شده غیر ازین بود ما مثل مجبنا و نریا و کوه و
 وری و کشتاد و جنبل نیز بحر باندرا و تقریباً مردم هندوستان کسی نگرفته لیکن بقیاس
 معلوم می شود که ده کرو خواست بود اصل زبان هندو گریست و زبانهای دیگر از
 استخراج و باقسام علوم و انوار عفنون کتب انظره مملو اکثر علوم از ان قبیل اند که به
 و قوف و مهارت بران نقاشی بزرگ مطالب علیا دست می دهد ولیکن باستعدت
 قبلین قریب نهصد سال گذشته که مسلمانان در اینجا آمده اند کذبان فارسی و خط
 و تعلم علم عربی مروج شده الفاظ فارسی عربی بصرف فضا و آن آمیخته قدری فصاحت
 پیدا کرده در هندوستان تخمیناً مع زبان کشمیری و هاشمی و گیل زبان باشد در هندستان
 که فیهب آیین مروج اندول مسلمانان دوم هندو سیم فارسی نیز به پیش از اسلامی نام
 رواج یافته و خلاصه کسین آیین آنها کم از آری جمیع اقسام حیوانات و اربکاب یا ضا
 شاقه و ترکیه و تصفیه نفس و سحر و اقیاد و روحانیات علوی و سحر و استلاد و اعات
 از آنها و اتم صفات و خیرت مقرر و تعیین ایام و ساعات و اظرف و قنول در امر و
 و تکلیف و اختیار ماکولات و مشروبات و صورت معاش سجد و اطوار و استماع افسانهها
 سلف و قنول و مغر و حتی بشوایان خود است و بعد از آنکه در پنجاب از بیرون
 طرح نهاد و گویند سنگ رومی چند بر آن افزوده رواج داد و حال بدانکه سواد

نقلی
 مال حضرت
 نقل
 حضرت

اعظم هندستان رود حصه منقسم شود شمالی در جنوبی و جانب هند جنوبی هندستان متصل
 گوات بجز است و رود زرد و جانب غرب شمالی هندستان رود بار سند و جانب هند شمالی آن
 قطا کوه هالا و جانب حد شرق آن ملک برهما و جانب و در برابر و دریای شتوز نامند هندستان
 نه صوبت جانب غرب یک بنگ جانب شمال رود گنگ یکی ملک شهلانست که آن را مظهر
 نیز گویند و جانب غربی شهلان کنهواست جانب جنوبی و غربی آن رود گنگ جانب شمال آن
 نبال است و رود بار کلان که گاه از نام آن کوه هالا برآید و فریب هر آنچه بار رود گنگ می بیند
 رودی دیگر گوستی نام در متصل کنهوا برآمده جانب شرق کاشی پانین گوپال بود رود گنگ
 لغی گشته طرف غربی آن بانس برلی است که تبصره افغانان بوده و جانب و در آن
 چهار است و جانب غربی آن عظیم آباد است که تخمیناً در تجاوز کوه مردخو زنده بود و در
 زمین گها نام ز عابد شهر منو است در آن سواد شخصی سمعی بوده او را رسیده بود و جانب
 غربی کاشی نارس است که در آنجا علم شاسته رواج دارد و جانب جنوبی و غربی و کاشی
 بیل کهنه است در آنجا بی نامی جامی معین لباس است جانب شمالی و غربی بیل کهنه است
 است بر رود بار حین بعد نصف مسلمان شهر اگر بعضی کبر آباد در آن نزدیک در سلطنت
 شده و از آنجا گذشته شمال رود گنگ و او است و از کلان محصار اضلع بر یک
 قنوج و فرخ آباد و علی گره و بر کج نام ملکی است که زبان روز مره آنجا تیرج گویند و
 طرف شمالی مملکت کشمیر است که چار حدش کوه هالا محاصره کرده است در آنجا
 پنجاب است و از شهرهای کلان آن لاهور و امرسرت و جانب جنوبی ملک پنجاب
 چو است و کلان امصار آنجی نگرو کانپور و لود بیور و جانب غربی راجپوتان بود زمین

میان ریگستان و بوستان واقع است دیگر مصار نیز دارد و جانب حد شرفی و جنوبی آن ملک
 مرشده و سنده است که جنوب غربی آن ملک تا گجرات است و شمالی و شرقی آن تار و دیار گجرات
 و از نظر آن گویا روستا و شهرش که آن از اگره نسبت کرده دور است و جانب شرق رود با
 ن سه و ملک سنده سبب حایل بودن ریگستان از راجپوتان علیحد شده است سلو ملک
 سنده و از سیصد و شصت و هفتاد و پنجاه و یکصد و شصت و هفتاد و هشتاد و هشتاد و نود و صد و
 جنوبی هندستان در تصرف نظام علیخان دوم در ضلع غربی بلرب در یامی مشرق الحکومت
 حاکم قندهار و ایضا بدانکه حد شرقی نیبال سواد پورن است و جانب شمالی و غربی آن
 شهر کپوت و از آنجا گذشته در طرف آن سام بدیه و منجی و منی پور در تصرف ملک
 ایچ است و در آن خود اکثر مردم امی و بی علم اند و بعضی غرمان می باشند و جانب
 جنوبی و غربی ملک بنگاله جلگه تپه دیونا است که اکثر مردم هندو بان معتقد میر و پدیس و پیش
 صاحبان الهه مردم ب سبب بهم نرسیدن از قوه و خوردن آب شور و جاریها بنا نهادند
 و هر سیر نکه توده توده استخوان از لاشهای مردگان افتاده است و این خرد خلی نقد
 و برزب ریامی شور مندرج است و از آنجا گذشته بند بنی است و از آنجا گذشته ملک بن
 ایچ پور و سکار خان دس و ناگ پور و حیدر آباد و سنگ پتن و سرب پور است جانب جنوب
 مندرج ملک است و از آنجا گذشته مهونا و جبری کلان که مکان فراسیما دیگر شهر گوا
 است و چند سال در تحت حکم فصلای برکین آمده در تصرف آنهاست و جانب
 جنوب مندرج جزیره سنگ گدیت که اکثر مردم نیز گونیه طول آن دو صد و هشتاد و هشتاد و نود و صد و
 ده کرده و زمین در منجی که مردم خوانند نسبت بدیگر ملکه دارد و آنجا مردمان

به است می آید و در زمین سرحد بزرگ نام صیرمه است در آنجا خواریت بند مانند بنود با
 پوشیده و برایش آنها سکونت دارند و جانب غربی سنگ گدیب مالیب و گدیب است که ساکنان آن
 مسلمان اند از آنجا مفره می آید و جانب شمال آنجا نیز دیگر است و از طرف شمالی و جنوبی
 هندستان است و از آنجا گشته ملک تانار است که بسیار کلان مملکتی است البته قسم
 منقسم میشود بک قسم حکام علییه دارد یک قسم در تصرف پادشاه چین حصه کیمه خجکا
 متفرقه دارد از جانب غرب بایوروب اتصال دارد در میان دریای شورت است که
 بسته است به جزایر و در تانار اکثر مردم مسلمان اند بسیار زبانها و ادب و مردم آنجا
 از سگان ارا به ماو گردون میرانند و جانب شمالی و شرقی چین است طول آنست
 پانصد و هفتاد گز و عرض چهار صد و چهل و دو گز و در جانب شرق و جنوب چین
 شورت است و جانب شمال چین چهار صد گز و در یواری محکم بطریق قلعه بزرگ مالیب
 اند جانب غرب آن نسبت به قیاس معلوم میشود که نسبت به ماو و زمین در چین
 مردمان واقع است هر چند سواد چین نسبت به هندستان کمتر است لیکن کثرت مردم
 و وفور آبادی از هند کلان تر شده تخمیناً در هر گز ده گز مردم خوانند بود از چهار هزار
 سال بلکه زیاده سلطنت آنجا برقرار است و بهایزگان و سلف خود را بسیار ستند و
 بنود خیمه ندارند در زبان آنها عرب و حرکت کتبه است و یکی مردم را بشهر خود آمدن
 نمی دهند تا آنکه آنها نهایت که زور است اکثر از چهار طرف شکست خورده اند
 چند سال با پیش از بعضی که از بنود بنود کرده حال همانک دوست نفع
 انیسو سرگشته چینیان در چشمه میباشند بنام این از مرده نگریمتاز مذکور

آنها افکار و ذکر بسیار است شرافت و در میان آنها عباری نیست فقط علم را اعتبار است و
 سطح خننا که کتابها و آن منطج گفته بسیار است و کتب علوم بسیار بعضی جزو تفسیر و تفسیر
 است و در جانب خط است و ابو جاپان و چواینج با و دیگر فاما سنگ و چند بلاد دیگر در تفسیر
 بدو شده سخن است و آنها هم نمیبوی دارند و خط آنها نزدیک با خط چینان است و غربی کام پوج
 بسیار نام ملکی کلان است و نیز شرفی ملک بجگاله ملک بر تهاست مسافت آن زمین در
 طولی آن هر کرده و در عرض ششصد کرده بقیاس می آید که ساکنین آنجا یک نیمه کره و در
 خوسته و نسبت بسیار طولی آن غلبه آنها زیاد شده است آن زمین مشتمل بر چند ملک است که
 کلانترین همه بیگوست زبان روز سره آنها مطابق چینان است پادشاه آنها بر عایا بسیار
 ظلم میکند در این مناطق آن امر و چون که جانب شرقی چنانچه نام واقع است و ارواتی نام روبا
 بر این گنگا و بخت فاما ملک بلوچستان که جنوبی آن بحر هند است و غربی آن پارس و شمال
 آن کابل نیز زمین آن طولی با صد کرده و عرضاً سیصد و پنجاه کرده و آن زمین بسیار
 کلان است این بسیار در آن روز نون می باشد چند سرگروه و سردارانند اکثر خوار
 آنها گوشه کار میشدند و در آنجا گوزنه میدامی شود و سیوه درختان آنجا قابل تعریف است
 چون همه مسلمانان متعصبند و بغیر مسلمانان و حاجیان کسی در میان آنها رفتن نمی تواند و در
 آنجا کابل جانب شمالی بلوچستان واقع شده شمالی کابل قطار کوستان جاهلاست و غربی
 آن قندهار و جنوبی هرات فاما ملک پارس طولش یک هزار و با صد کرده و عرضش هشتصد و پنجاه
 کرده و پارس میان اول حال در ششمین بحری به هدایت خلیفه ثانی رضی الله عنه زین
 اسلام شریف شده بودند فاما ملک عرب در حد جنوبی و غربی پارس است جانب شرقی آن

عرب خلق است در دنیا دولت و غلبه و خوبان در یای نور عربستان است و جانبش آل کعبه
 هندستان تا دریای شور میانه زمین است و آن زمین طول کبکبر و صد کرده و عرض کبکبر
 کرده دارد همه مردم آنجا کفر و مسلمان اند زبانه اعراب است که فصاحت بنی آدم است و در دیگر
 ممالک نیز رواج دارد که استعمال آن زبان و تکلم آن زبان موجب نیروی شرف است
 امروز نیز بنی عرب مضافت در حجاز عالم و قبلگاه بنی آدم است مردم عرب نسبت بسایر کسان بر
 مسکون در علم و فضل و هوشمندی و سخاوت و شجاعت و غیرت و جوانمردی متاثر اند
 از سرزمین تریکان بجهت سیاه نشینی آید که درین سرزمین کثیری از خطم اموی منبسط ظهور
 آورده چون وجود آرد با بولباشه و بنای سفینه نوع سیمه سلام که از اقطاب کوهستان همالا بالا
 افتد که بی جودی نام از گشتنی فرود آمده و ظهور را کثر انبیا و قامت حضرت عیسی و ولایت
 علی بن ابی طالب و علی بن ابی طالب هم سی سال از رو و بارستان بمسافت کبکبر و صد و صد
 کرده جای خیمه افشده در آن خود و شهر با بلیت که در زمان سادات ائمه شریفیم بوده
 که پادشاهی مجله بسیار آن استخیر کرده و خطای شهر مردمان شهر بعد سه روز و خرابی انداخته
 و در شلم و کمان نیز هست و ارمان نیز انظرف است و باینظرف خرابی بسیار از منقسمه است
 که جزیره سوه و تر و جاوا و ملاک و سیلی و بیس و پهلوی و بین و برافا و سوماترا منقسمه است که در
 دراز و یکصد و هفتاد و پنج کره پهنا دارد در نصف النهار است و ساکنانش بعضی از
 و بعضی مسلمان و بعضی کسی نمی پرسند و با بوجا که با صد و شصت کرد و ران
 و هشتاد و هشت کره پهنا دارد و شهر کلان بی نیاست در آنجا مسلمانان اند و بعضی
 مردم این سرسند و در زیر جزیره کلان است که طول آن بصد و هفتاد و پنج کرده و

پنجاه گز در زمان سابقه مردم نبود در آن بودند چنانکه بنامه نامی عظیم و تنان بسیار در آنجا
 موجود اند اما چون در تصرف مسلمانان آمده الحال در آنجا اسلام مروج است و جزیره تا پو برنی
 هشتصد گز و دراز و پانصد گز و پهن دارد و مردمان آنجا سیاه قام همه یکفرقه مسلمانان
 و جزیره مانینا در تصرف اهل اسپانیا و پنج شش جزیره دیگر که سبلی و بیس از آنجا اند و تا پو و
 پنج شش جزیره دیگر که اکثر اهل چین در آنجا هستند قاعده چینیان آنست که زنان آنها از
 شهر چین در بیگانه ملک نمیروند و مردم چین از طلبهای دیگر زن میگیرند لهذا اینهمه جزایر
 مردم چین معمور است دیگر جزیره نوبسند که رازی آن دو هزار و چهار صد و سی کرده و پهن
 یک هزار و بیست و پنج گز است یک هزار و هفت صد عیسوی ظاهر شود بعد آن معلوم شد
 در این اثنا کلبان گوگ صاحب آن زمین را در تصرف آنکند میان در آور و در آن سواد شکر
 بنا کرده اند که روز بروز آبادان میشود در آن نزدیکی جزیره بیانیست طول آن
 یکصد و چهل کرده و عرض یکصد کرده و جزیره تا پو که طول آن یک هزار و پنجاه و شش کرده
 و عرض یکصد و هفتاد و شش کرده و در اطراف اربعه آنجا جزایر خوردند و نمون خوش آب و
 و آبادان قابل زراعت و جزیره ساگز نیز است که حقیقه آن بخوبی معلوم شده و از طرف
 شرق آنجا صد کرده و دراز و نیامی چند جزیره است که ...
 که حقیقت آنها تا حال مفصل چنانکه باید در یافت شده و نیز طرف شرقی آن جهاک نام
 جزیره است مردمان آنجا تیر اندازی کامل اند و طرف جنوبی و شرقی آن با فاصله است
 ایما و جبلند و جزیره اند ساعیه آنها پانصد و سی کرده و دیگر جزایر منظره در بحر عظیم اند
 تا پو اما در این زمان و تا بعد از ما آنچه از این جزایر است که در این کتاب حقیقت آنها

معلوم شده و پیشتر دوازده روزی زمین در آنجا هست و این که بان کوه صاحب شرکت سما
 روی زمین را گرفته و در آن محالی مدجیره راه او و بی بی بدو دیگر جزیره ماکیا جانب شرق بمسافتها
 صد گز و ده دیگر جزیره سوشی بقدر فضا و بلاد است در آنجا نصاری درفته بن پرستان آنجا را
 خود آوردند و بغیر ازین نیز جزایر بسیار اند که در سی بانتهاب بنیر رسید که فایده متعددی بر
 مرتب نبود در بیان حصه دوم از حصص اربعه یوروب بحال از حصه دوم
 زمین که یوروب است آغاز می شود اول طرف آسبازین آباد شده بعد آن یوروب هر قدر
 مردم در حصه ایانه نسبت بان ثنی در یوروب خواهند بود و در زمین یوروب غایت است
 زمین دو سوایح در با حایل نیت بنابرین حد غربی دریای شور و لانگ شرقی یوروب است
 جانب شمالی یوروب دریای شور است جانب غربی دریای شور و لانگ واقع با پنجم
 از زمین میرکا جگشته جانب جنوبی دریای شور میانه زمین با پنجمه زمین حصه ویرکا
 متفرق شده شمار مردم آنجا بقیاس بازوه کرده است پیشتر در یوروب قناب و نبات و
 دیوانزمی پستیند مذهب پایا که پادشاه پرستی نوعی است نیز روح در آنجا
 بشرف اسلام شرف شده اند و بعضی عیسوی گشته و بعضی بر طایفه مذکور و غیره هستند
 و در یوروب دریای شور مدخلت دارد که بسبب مسکن است که بسبب زمین که یوروب
 و شصت و شصت کرده طول در زمین بحر سبزین یوروب در زمین فیواجب می کنند
 و مردم با یک سیم بحر سفید در آن که نهر براند و چهار در جانب شمال یوروب می رود
 که در آنجا کوهی بسته مردم و است بین که یکبار رسیده یک ضمه لشکر در یوروب
 که در آنجا است و در آنجا کوهی است که در آنجا کوهی است و در آنجا کوهی است

در سوره میانه در سزمین یوروب چهارده سلطنت با انداز جمله سلطنت آریست که روم هم
 گویند دوم آنکه سیروس که طرف شمالی و جنوبی یوروب و او نخست چهارم فرانسس که سیر
 آنکه شست و پنجم سیرانم یکم که از صد سال و چندی مستقل شده بنام سیرانم پنجم
 نهم سوئین دهم و نهم باز دهم ترنگال دوازدهم سیوش جبرئیل که سیرانم سواد خورد
 جبرئیل چهاردهم مالی ملک ترکان سوامی نکه بانکه در افریقا و غیره که تصرف آنهاست در
 زمین یوروب بنام روفت و آن طولاً هشت صد کرده و عرضاً سیصد کرده مالی
 و ریاضی شور و کسین جنوبی و ریاضی شور میانه زمین غربی و ولایت شیر است چندین حصه
 کلان در آنجا هست از مالک و گینه و در آن زمین بقدر هفت صوبه یافته میشوند این همه ملک
 از پانصد و هفتاد و پنج در تصرف ترکان یعنی سلاطین عثمانیه آمده و در کسینان دین
 محمی و اراج بسایرند و بعضی معایا عیسوی ملت اند و مغنیان که کسینانست قبول یعنی
 قسطنطنیه که باستبول شهرت دارد کاران دین مسلمان اند و در سوره گینه از و چار صید و
 پنجاه و سه عیسوی که موافق هشت صد و هفتاد و پنج هجری است و از نظر طبعه طبیعت تاریخ است
 این شهر خطبه تصرف رومیان در آمد در شهر استبول اکثر درویش و فقرا و خدایان و
 علمای ربانی بود و باش دارند و به عظمت آن شهر بر روی زمین نظیر نیست پادشاه آنجا
 خونگار و فیصله سلطان نامند فرمانروای آن ملک یکی است اگر زرو مال رعایا باج برداش
 دارد و لیکن خلافت دین داری نمیکند قضات دین و دیانت فیصله قضایا موافق شریعت
 است و تعلیم انواع علوم میکند آن مدرس علم با اندازند اگر چه مالک بزرگ و وسیع در خیز
 او نیست عظمت و نهایت اوجت و عساکر لشکر سجد و شمار و خزائن و دقان بسیار دارند یک

تاریخ

بود بانه دو ماه و هشت روز گذشته از وضو پنجاه کرده می یوم زیاده تر از آنکه چهار هفته ظاهر است
 که بر او سبک بینیشی گرفته اینجاست که مردم الصت در تصرف ملک انگلستان با فعل می نمود
 و کتور است پنجاه سال قبل از تولد حضرت مسیح علی نبینا و علیه الصلو و السلام بن خلیفه را
 و مردم تصرف گشت قبل از آن ساکنان آنجا از علم و هنر بوجهی واقف نبودند و اوقات بگله
 و خوردن گوشت و شکار ماهی و پوشش ز پوست جانوران شرم در کردن صرف مینمودند
 کتاب خیمها و آب وان که جای قابل حرابی مویشی بود نمائند از خش و برگ درختان میکردند
 و میوه های دراز عقب میگذاشتند و پرستش آفتاب و ماهتاب و رعد و برق و انواع بنیان
 میکردند آدمی را قتل کرده قربانی میگذاشتند و زوی و سیاه روی و بی رحمی و بی وفا و بی
 اطواری پیشه ایشان بود مخصوص الامم آنکه تا چهار صد انگلند تصرف و میان مانند بعد
 سبب محاربات زمانه رومیان از انگلند گذاره گرفته بروم رفتند لیکن از صحبت رومیان
 وضو الطور و رابط و نظام ملک در می آنها مردم انگلند بلکه سیاست مدن بهم رسانید و
 از سگی تمام یافتند و در ستمه شصت و سهی دین عیسوی در انگلند رسید باین وجه که قیسا
 در سپان دیار ایران چند نفر از روم نرو پاود شاه انگلند آمده ولالت بدین شیخی گردانند و در آن
 گفت که دین قدیم آبا و جد چو سان گذرم و بدون اثبات دلایل عقلی این دین جدید چگونه
 از من تا چون بر طلب شما خیر خواهی است رحمت مشقت آمدن کشید بدو ملک ماسکوت و
 و موجب و مشاعره بدعای خاطر برید احوالنا اگر کسی میل به بدو شبانین شما کند از طرف ما
 از رحمت نیست اما پادشاه مذکور پیش از چند سال از نیمه صد سال پادشاه فرانسیس که منتقد
 این ماده ملت عیسوی بود و در عهد از دوران کشیده بود غلام باغهای زیو خه خود

که کینش بود

که پیش خود را بجا حسن تاویلات در لطف پادشاه جلوه می داد و رغبت بآیین سبجی کرده اصطبلان بنا
 بود که چو بازار لندن منادی داده که هر س بدین عید حی گراید مور و انعامات است در جای
 لندن بلاخط این امر هم بکفر نه عیسوی شدند و ضوابط دین و ملت و لایط ملک دولت بر
 عقلی نهاده با خیر این حکمت علی نظام دادند بنابر علی روز بروز ثروت و شوکت آورد
 و ملکه تهنیب اخلاق سجای می رسانیدند که این خود را بلایمت و انصاف در افکار و اذیان عالمیا
 فرمودند بعد از آن پادشاه آکا ماند دختر پادشاه انگلند بعد آورده پیشش در شصت و یک
 و شصت بود اسطنبیره بودن در هر دو ملک پادشاه بوده هر دو سلطنت کی شدند مرد و همگان
 و ایر لندیک کرو شصت که بی حساب آمده اند بهین حساب که در یک گروه مرغ مسافت زمین
 دو صد و بیست و دو نفر بود و باش کردن می نمودند و سر زمین نبل است فصل تبصر
 انگلند اینست زبان آنها زبان بل انگلند تفاوت بسیار و او ساکنند نیز انگلندی شد
 چنانکه در صد مذکور است و بیست و یک انگلند شش کلان لندنت که در اینجا تخمینا چهارده کلبه
 مردم بود و با شتر دارند و در شهر دیگر سوا می یک کلبه خوانند بود و در میان دار سلطنت لندن
 و یابی شیرین شمس نام جاریست در نفس شهرش بل کلان عظیم الشانت که جهازات از زیر
 بخوبی میگذرند از جمله آنها حقیقت یک بل بنجر بر میرسد باقی را بران اقیاس باید کرد و آن نه
 طاق است و سعت یک طاق بیشتر است و دست و در قلع بیت و گنه دست و پای و آینه دست
 و راه مرور بالای آن برای آمد و رفت کوچ و گچی و آرا به نام رضا بیت و نه دست و پرده
 طرف آن جهت مرور بجا و گان چهار چهار دست ساخته اند و این بل با این حکام بنجر یک کلبه
 رو به پاریس شده و این شهرش از لندن یکصد و هشتاد و سه سالان کرده بدین شهر میزند و در

انگلستان سرد است و قیاس معلوم میشود که نسبت بکشور خلیفه از نظر در سردی یکدست نبوده است در
 سردی و برای آنجا و مالاب و حوض بخ می بندد و مردمان و چهار پایان و گاوری و گنجی بران بخ
 میکنند و در حوض نمی تکانند و برف خوب می بارد و اشجار را که بکثیری کوشش میگویند بر درختان
 می بندد و از ماه کانت تا ماگ موسم سردی آنجا است مگر گاه گاه و حین هم بخبر و سیور و اند
 ابتدای بسبب که بسیار است و شکوفه و بنه و سیاه و صحاری نخل نرم و قالیه و آب بر می
 استون الاوان میکنند و مانند بندهستان بر کمال و اندر بیرون و آندی و چکر نندار که در
 روز گاه بگاه باران می بارد و از اضی آنجا نسیب از دار و گندم و جو و آلو و بقولات هر قسم
 او بکثرت در بنجامی شود و مصالح چاره مثل در چینی و فلفل و غیره و جواری کلان و برنج و خربوزه و
 هند و نه دیو و اناس و انبه و کیله نمیشود لیکن آنقدر در جهانات میرسد که بکثرت یافت
 می آید و آنچه بغایت نراکت و لطافت قابل نقل نیست مثل انبه و خربوزه و اناس آن است
 اصحاب بوس لطیف حجت در مکان گرم میرسد که مکانی وسیع از چهار طرفش و سقف از
 شیشه ایچنان استوار میکنند که هوای سرد در آن نرسد اما آبش آفتاب بوساطت شیشه
 افتد و طرف شمال مندی آن گنج بسیار است و در زیادتی در کمی گرمی رعایت فصول موافق
 می دارند با بصورت هر قسم بیوه بوی خوشه و شیرین میشود که در ملکهای دیگر لذت بر میآید
 و بعضی گل که در آن ملک نیست بر همین روش جو بسیارند و بنیز ازین بیوه آمو و در در آنجا
 و میدانها و درختهای بیوندی از قلم بسیار است و از نواد گلها باغات امر و تکیه های فضا
 استند می باشد و گویا آنجا بسیار است و الاوان نختند در چون ننگ معروف و گلنا
 و سفید و زرد با بخت موفقیار ماه داد و وام میکند و نامد تا گل میکند و سوس و زکس و دیگر

اسم بر حین نبرد و گلهائی جنگی که در این نایب است و در یومی از نبرد کلبه بخوابد
 آب دروای آنچه واقع است که هر آینه ای مانده نبرد و آنچه است از ملک خوار و این
 شوند و بجز شمس چند جوی خورده اند تا این سینه در جانب غربی که در آنجا
 کرده و حاصل پستل مدیانی شده بر راه است و با باره سیلاره در در شهر نایب است
 کوچک است اما بیکی نام میوه در درون این بیکی گل و سبزی در آنجا دیده اند و در
 ساخته اند که بدیامیر بزرگ و علاوه بر آن بر صفای کوچک است و شصت و شصت بر
 دو کس مقرر که تمام روز در که چه نام میگردند و خس و خاشاک بر شصت و شصت
 اند و در بازار اجنه بین چوک است که در اطراف آن کهنه سالی و در میان باغ نقش و چکا
 مرتب شده و چنان یک لکه و قسمت نبرد از مکان نوبت و سنگین و رنگین جبار بنی خفته در آنجا
 بس که ساده و چنانکه تخمین آنست گاه می آید سینه اند رفت در وسط بزرگ سینه
 آرد و کمان برین دیده رفت که در پهلوی است که در کناران و در طرف راست
 کمال و تحت ذوقی ساخته از و در کله پسته و کوهی است اندک مقرر کرده که آنها
 سامان تحمل مالامل و از کثرت شایسته بشماره از دمای از دکان بی از شیشه های عدسی
 با آسنگی تمام در اندرون دکان جناس مثل جوار پست و خروف و اوای صاف و آینه
 بسیار نفیس و دیبا و پارچه های ابریشمی مختلفه آن و باوزه و کتاب و زلف و نایب است
 و همیشه و چهار دای بلورین نماه رنگ بر روی دیده که با احتیاط آن ره و آن محفوظ شوند
 شش محل کلان بادشاهی است و چهار صده کیس یعنی رجهه جزی از این است که
 از جمله یک کیس است که طول آن یکصد و سیست و در آن از سبزی واجب است

شد و شش تا مغان را سنگ مرمر کاسوا آنها مکان جشن یاد و ششابی و مکان صدر صلات
 و مکان خزانة و دواک خانه و مکان بزرگش بیشتر از آن بود و روی زمین نهاده اند و دیگر سه هزار
 کتبت خانه نامی و دو دوازده مدرسه کلان که برای طلبه خوراک و پوشاک از خزانه مقرر است و چهارده
 یاد شاهی علیحده و چهارده مدرسه دیگر فقه عیسوی و حیدیه مکان کلان پاره کتبت و پنجاه و یک
 مکان برای مجلس صلحان و نوزده مکان برای مجوسان و چهل و شصت مکان در خانه و
 دارالشفاکه در بخارا و مفت بفرزاده میشود و حیدیه همان است که مخلصان بهر ضعیف و دست
 شکسته که در جنگها صدمه برداشته اند در بخارا میگذرانند و خوک و پوشاک ضروریه بطور سابق
 می یابند و خزان سکنات دیگر هم است که کوه و کوه تیریم و بیوه زن و مرد بیدت و بانوارک
 پوشاک می یابند و دارالاحیاء دیگر هم است که در تمام آنها زیاده از سه کروز و سیه در سال
 بمصرف میرسد و ساکنان لندن از چهارده لکبه زیاده تر نوشته اند در سالی یک لکبه
 و شصت هزار نرگ و یک لکبه و شصت و شش هزار گوسفند و مرغ و لبط و غیره جانوران
 بی شمار فروخته می شوند و ترکاری و سنبری در سال بقیمت ده لکبه روپیة بمصرف میرسد اما
 چون و فور مردم است اجناس بسیار که آنها است که برنج فی روپیة پنج شش تا ناریون اند
 در پنجاه تا شصت روپیة و ابریشم هم چون قیمت و مرغ سرخ فی آثار هشت روپیة و پنجاه
 فی آثار دوازده روپیة و در چوب فی آثار دوازده روپیة و اناس و خرگوزنه و تر بوز و هر یک نیم
 اشرفی فروخته میشود اما بسیار تر ولد نیز از هند است و کاله نامی مس در زیر زمین
 کرده اند که آن آب شیرین بجانه نامی رسانند و هر شب زیاده تر و خوتر از شب یوالی که هند
 در هندستان میکنند و روشنائی و چراغان و لندن میشود که امر و بزرگان بعمیر

در چرخ اولین شین بر گاوی و گنجی و کونج سوار و پیاده در کوه با آمد و رفت میکنند و این چرخان
 بر شاه راه و بزرگان ما و بیرون شهر مسافت دو کرده از شهر شام تا صبح صادق بحال نرق
 برق میماند و اوایل سپه و تیل سیاه در چرخ نامید و خندان آدرین ایام بعضی و غن سیاه
 کاس می سوزند و کاس خیریت در خرج نهایت کم و در روشنائی زیاده نبره نه است
 متدله شبازی و اجزای ساختن آن بسیار خیریت و مخرجات اینقدر چرخان فریوم
 رسانیدن به بر خانه بسلیب یار و گرامندی طلبد لیکن آن سبک بار مشت بر دهنه علیا
 با بقاعده که هر که از راه می رود و چیری موجب آئین و قرار داد با نهامی و دهنه تخفیفی در
 خرج رعایا انجام میشود و الا فلا و حساب ماهی ایشان شمسیت و اسامی شهر و گز
 انگلیسی که در میان آنها متعارف و مروج است نیست که مارج سی و یک یوم است و قبل
 سنی یوم سنی سی و یک یوم چون سنی یوم و جولای سنی و یک یوم و اگت نیز سنی و یک
 یوم و ستمبر سنی یوم و اکتوبر سنی و یک یوم و نوامبر سنی و دسامبر سنی و یک یوم و جنوری
 سنی و یک یوم فروری سنی و یک یوم و ابریل سنی و یک یوم و می سنی و یک یوم و جون
 چهارم همان کسری بلعزاید را یک و ز تمام گرفته در آخر فروری افزاید و بیت
 گیرند و آن روز کعبه و قاعده دریافت کعبه نیست که سنه عیسوی را بر چهار تقسیم
 اگر خراج لقمه صحیح با کسرت آن سنه سال کعبه دانند اگر یک باقی ماند سال اول
 از سنه سال با کعبه بود اگر دو ماند سال دوم اگر سه ماند سال سیم و چون مبدل این تاریخ
 از زمان ولادت حضرت عیسی علی نبینا و علی صبه و السلام گرفته اند لهذا تاریخ
 عیسوی نیز گویند و از آمادی ایرلند و انگلند دریافت شد که مثلا از صد و بیست و پنج خاله

رحمت ولت کما میکنند و چنان سپه خانه تجارت جو نعت و دستکاری و بیست خانه قیسرو
 علم طبیبی صاحب معاش اند و صاحب خانانان در لندن و تمامی مملکت انگلند در تمام
 چهل کلبه خانه انداز جمله آن یک کلبه خندان و هفتاد که در کل عالم و لغتندی مثل آنکه است
 و چهار میخندان و بزرگ آنکه آمدنی سالانه آن چهار زده از خل سلطنت خورد است و صفا
 مستولی و دو و آنکه پادشاهان و ناستان حکام امپراتور و پادشاهان می دهند
 و هفتاد آنجا در تمام عالم تجارت می روند و در هر یک از آنجا که از سرای آن شهر هزار
 صدهایت معاش دارند نشان آن کرده اند یک سر طین و در تمام که آنها نیز سامان است
 در همه شهرهای دنیا نیز چنگل خانه اند و باقی سی و چهار کلبه در مرتبه ادنی و صنعت
 و تجارت نیز یکمختص در میان نمی آید و آن سیکه در انگلند هر سال یکصد و چهارده
 یعنی یکصد و چهارده کرد و روئید را دستکاری تیار میشود و بدین تفصیل که گفته و پارچه
 و کتان و پشم و پنبه و کتان و غیره مختلفه الاوان سی و شش کرد
 او سایر سامان مثل صنایع و ساز اسپ و کفش و غیره پانزده کرد و از آن آهن و فولاد
 و برنج نیز پانزده کرد و پارچه های ابریشمی پانزده کرد و زربورات سیم و زر و ظروف
 نقره و طلا و چینی و سفید آلات و کاغذ و غیره از یک کرد گرفته تا چهار کرد و روئید تیار
 سیم صابون پانزده کلبه و شصت و هفتاد تیار میکنند در انگلند بخلاف ممالک دیگر
 که در آنجا مانند آلات و وسایل و اوزار کار هزار تری میکنند مثلاً پنبه پارچه صاف
 سیم چینه دستکاری و در فی کردن و تار کشیدن و بافتن و در ابراج و غیره
 سالی در آن بوسه یک است که می نماند و زیاده و کمبود هر یک از آن

مخصوص سبک کاست و دیگری در داخل ندرقا آنکه هر یکی در فن خود مجاوره پیدا میکند و مشا
میثود و مردمان آنجا در هر ملک تجارت میزنند و خبرهای ابتدای می برند خیا که از سمت او یکا
دنیا می آید تا که بر سرچ مهین و اعلی و سن و پتو و آهن و دهن و او که هر شکر و شرب و پنه و پنه
و نخیل و فلفل سیاه و سمن و مہا کنی که اما از ان کرسی طعیانند و صمغ و قشام و هات و غیره
از ملک فیر کا طلا و عیاج و صمغ و غیره می آید و از هندستان چین برنج و مصالح حاره و چینی
و سایر اوقات و اجزای سنگ گون ابرشیم و پنه و شوره و پنجمین کتیمی و مل می آید از
مالک محروسه یور و بفرنگستان قشام شرب و میوه ها و بعضی اجناس فرحت می آید
ان صنایعی که در آنجا تیار میشود خرید به مالک دیگر میزند و حاصل آنکه این است
در آنجا که در هشتصد سیزده عیسوی پنجاه نر و هفتاد و نتر کلبه و نه بر پیچ
اجناس در تحت ضبط درآمد و نیز معلوم آید که در آنجا که هشتصد سی و یک عیسوی
کشت برترین مطابق دو کرده سیزده کلبه و سی هشتصد و نتر و هفتاد و نه بود
نیمه چهار کرده و پنجاه و هفت کلبه و پنجاه و نتر که با نظرف در یای شود و خبر سال
رعبت آنجا نیز اند نیز جمع کنیم پس شش آرو و هفتاد و دو کلبه و پنجاه و هشتصد و نتر
پانزده آنجا نیز آید و در پنجاه سال ملک پنجاب نیز افزوده که فقط قدر قوی صاحبان آنجا
از این پنج آن خبری دهد و آن کلبه نیز آید و دو صد و نتر است و دو پچی است حال بدن
سیر ممالک آنجا پادشاه گت مدن و ندن و سیتور محل کار ایران است در آنجا که بر ملک
که پادشاه خلاف قانون آیین عام میکند و در باره آنجا است نام آنها پادشاه است
مرا پادشاه با حکم آنها بقی نباشد داخل قانون ملی نیگیرد و پادشاه به صورت خدای

در سال افواج بری و بحری حکم صلح و موقوف کردن صلحیان مجلس پارلمنت و معزولی آنها لیکن بغیر سه شصت معانون کسی ساکنش نمی تواند و سوائی تجویز مجلسیان و کونسل و صلح و قانون آنها هیچ کس و سبب برای قانون جدید نمیکند و از رعایای مملکت خرج گرفتن قدرت ندارد و برای مشوره مجلسیان فصلیه تصدات و بجالی و موقوفی هر امر و انتظام قوانین سلطنت مقرر است چنانکه گپتان چو ناهان اسکاٹ نوشته که برای مصارف عا^صر با پشاه در سال یک کرو رویت لکه روپیه مقرر است سوائی آن مال و جوی از مالک محروسه ضبط می آید بر ضبط و بطلمک شاه سپاهیان و مصرف سلطنت بخرج میرود بقیه دخل خزانه میشود و پادشاه بغیر تجویز مشیران و صلحیان کونسل یعنی پارلمنت زیاده از وجه مقرره مذکور در الصحه بمصرف نتواند رسانید در وقت هوم جنگ و در یاد فتنه هر قدر خرج سپاه و ضروریات جهاز جنگی حاجت افتد از رعایا بجوی تحصیل میکنند که هیچ تکلیف و آزار آنها نشود چنانکه در^{۱۸۵۶} مطابق^{۱۸۵۶} شاهجری علی صاحب سلام که انگریزان را با فرائس میان جنگ و بی صفه مسلح سی کرو روپیه از رعایا تحصیل شد و در سندها نیز بلکه انگلستان حکم تحصیل چند کروپیه برای تیاری ریل بود یعنی سرک آهنی برای مر و گاویان خانگی داده بود و طریق وصول هانت که پادشاه سادی^{۱۸۵۶} شهادت میکند که انقدر مبلغ بجا است که هر که خواهد بقرض ده پس رعایا بطور خاطر زرادخل خزینه کرده خمت و یا و نامه بطریق دست آویز بگیرند و منافع آن فی ماه هزار و پنج روپیت چون قواعد سلطنت بس دست است کسی مضایقه نمیکند و دولتند و شجاعان سید هند با هستی از رعایا تحصیل کرده بدوم سیرا و منصفی کا پادشاه حساب بخرج پارلمنت میدهد اگر خرج بجای باشد پس پارلمنت نبود در سال آینده

صرف خاص پادشاهی مجاریسیکه نیت و نیت نشین نمودنی است بشرطین مسیحی دو در باره آنرا
گویند چنانکه در صدر مملکت کوشده اول مبارک خاص است که در نخل منصب ان بحق سنا صاحب
اجلاس سنیان و مردم شهر و عمده خاندان اند تفصیل سنا صاحب این است اول دو که
بشیر از انها قومی پادشاه اند دوم بارکرس سیم نزل چهارم و یکونش پنجم نشت و خلا
بر ان ز جمله قتیسان نیز جا بجا ندسوی نشایرده ولیعهد هر قدر شاهن در ماستند در حاکم
دربار خاص شریک میباشند مردم مساوی و عرف هر یک را پایه و مرتبه جداگانه
و چهار نفر علما و سر و روان می نشینند و همه محصل داد و گرفت رعایا است تصد
دیگر اند و در زده کس صاحبان عدالت اند زمین انگلند برش حصه منقسم است
دو نفر از صاحب الت در هر حصه بطریق دوره ششماه فته مختار و پنجوزرا
انفصل بسیار سکن با طرف اخبارات هفت زده بقدر یک که هر پویه آید
و احوان ماه با یکبار مرتب میشود فی ماه بقدر جایه هر یک تبییر یک بطالع بنا
پادشاه وزیر سایه بقید و نیک و بد و در هر کس خایر شود متصان این مهلت کسی تعلیم
با بشق و ویه سبیل جاری امور خلافت باید در هر سال تباری شکار و غارت بسیار
ازین و نظیر و فقه و دستور العمل همان است و نویسنده بیات و بقدر به فن تحمیف
در طبع میشود و هیچ کجی بری سوس سببیکه در سناج و گویمات هر که محصل
عانت ندان سنان اندسه که سبب آمد که در سناج و گویمات هر که محصل
بچگونگی نظم به بیس سبباید بچگونگی ریزه بسوس چون سناج و گویمات هر که محصل
سوی همه دیوانان غنیمت خوی بخشش بنگارن چوین پادشاه و سنان سبب

نایب و بن سترنگ بره و در شش کرده از موی اعضا شکار تر شیده ریش و خراشیده رو
 دماغ و نهار و بعل غرق شود رسس بزری آنجا که دارد امید که شیطان سرخ اندود و پوسیدن
 ملاحی و ناخانی و دشمن او جهالت بتو بچانه براندن محاربه بسیار بهم انداخته جهالت بخانه
 بزرگ و خاتم که اگر بالفرض آنها با جهالت تمام عالم اتفاق افتد در هر مرفیق باشت نزد و ^{نماه}
 از اخبارات که بهر و نه قصدوسی و یک معلوم شده که بصدیق و نه جهاز بسیار بزرگ اند که در
 سه طبقه هر یکی از آنها از هفتاد و چهار ضربت پ کمان گرفته تا یکصد سی ضربت قوی البرز و ب سنبوب
 و شصت نفر سپاهی با و حریفه بصدیق و جهاز بزرگ اند که در آنها شصت و چهار ضربت قوی برگزینا
 و دو ضربت موضوع است و در هر یکی چهار صد و پنجاه کس و این جهات نهایت سیر ^{۳۱۱} است و در
 منزل جهاز قوی آنها خورد ترا که از آنها قلع ستانی میکنند و شصت های آب یا از آن بصر ^{۳۱۲}
 و در مالک دیگر آمدنی و عواید بسیار است و در انگلند خراج آن چیز که ضروری و لابدی و روز
 مره است محصول نمیکند و آنچه سالان دولت مثل سبب بگو و کاوی و سلیم و خدمتکار و غیره
 مثل کرسی نادر و زره و و بچه است البته محصول گرفته دخل خزانه میشود و در انگلند جهات
 تجارت بیت و یکبار ندانند و معلوم و شنا کرد و پیشگان آنها سه لکبه نضر و در صنعت مایه گیری و عجمایا
 اند که نوشتن آن و بیان تمام های طهارت و در وقت یک که هر بیت هزار نفر صنعت مایه گیری
 شغولند که اطراف برده و زوجه بملنی وصل مینمایند محصول از صنعت شست که روز و پیر ^{۳۱۳}
 نایب میشود و دیگر به که نخرت کپنی آن را گویند که شخصی چند توافق عهد با ملت بیک امری فخر
 و منحصر نبند چون بکثرت خرج و جاهل خساره بسیار و قویر حال از عهد هاتهام کیس بزر
 باشد و در میان شهر کاشترک میگزارند بین مستوی کعبه سو و اگر آن را انگلستان بسیار

یعنی سوداگران هندستان نسبت ب دیگر کپنی با عالی آتو بند و ابتدای ظهور اینها نیست که در زمان جلوس
البرتیت نامی که در ۱۷۰۷ ششصد و شش معروض بعضی سوداگران قبول کرده عهدنامه نشود و او بپز
سوداگران تجارت هند کند و دیگر از اهرام خل نماند و نامت مدیه جامع و نکوه تجارت هند سکندر
تا آنکه بسبب قوی حواش ماند در میان بنادرگان هندستان مخالفت خصوصت وید و بعضی از
شاهزادگان انکیپی انگریز و کسی انکیپی بگریز و کسی انکیپی کسی از فرانسس کسی از فرقه و چکیه ایضه مانده قبل از
رود انگریز تجارت وارد هند یودند و نهمه نمودند تا آنکه بسبب مدد و اعانت بکپنی انگریز یاره
زیدیه اینها احداث کوی از پادشاه بجای عنایت شهبه سوت ملکیت کپنی از وود دخل و
تصرف و سلطنت است در نگاه پادشاهت در معامله کپنی دخل و بد بپزش شروع نمودند
گوزر بر فرمان فرمائی هندستان بر سپند خود و گذشت و در بنیدر کلکته و سندرج و بنو حده
موسوسه پسر بمرکوث مثل ولایت خود مقرر نمود که زساکنان انجا که خود مستغنی گرد و کپنی
عهدنامه جدید حاصل کردن موقوف بر خوشی با اینست بود که ببلد انقضای بیجا و قوی
نامه جدید طلبت کنید و اکثر اینست قایم یافته جنب شرط جدید برای بهبودر عاید بنده
دسود خود دخل میکنند و معامله سر کاپینی و بجا در بدست و کپنی نامی دیگر بوسیله کار و ادوات
بیت و چه نظر بچون و بی سیاق و بهر سال از آن بیت و چهارشش افزاید می یافت
مجدد کس کاخانه کپنی مستعد بنیست در سه ریه تجارت کپنی و سه و چهار ریه پدید خل کرد و باشد
اروفت نخب کار بر طران دعوی استحقاق میرسد و شخو و نخبه آن بسیار و منصوصا
کنند و کار کسان دخل و مشاغل کرده میشود و چون از حور و نماند شایده وضع با کپنی
نخستین استماع نداده و زمین کشته و این است که در بیامی شورت

در عهد سنی بلندست چهار طرف بسیار جزیره ماند و گشت کار و تجارت و آیین موافق انگلیس و از نزدیک
 جزیره بیش بفرده که در طول و بیاژه کرده عرض و گرسنی و جرسی و الدنی و ساگ انجزیره بپشت
 گروه دور اند دیگر بقدر صد جزیره و خود بتفاوتی در اطراف است فاما فرانسس که غربی نمک
 بحر کاست و جنوبی دریای شور سیانند بین سیزدهمین فرانسس مانع است و دو گروه طول
 و پانصد که در پهنای و شمار غم آنجا بود که پیش او لکه بحباب آمده اند و علمای کلان آنجا
 تن اند و متفرقه کیصد ایند علمای دیگر و یکتیم که به فقر که مرشد آنها داده یکی جاگیر و مدینه
 بوده الحال بر شوه جوری و دره و نیادی و علمای آنجا تمام املاک فقرا فرودست و ضبط شده اند
 الی آل مجری نمی آیند و آنچه می آید از آنجا و الاخره بکثرت میگذرانند و در صله بسیار شده که در
 برادر شاه هرج کرده بسبب ظلمی که کرده بود و او را بقتل رسانید و نوایات شخصی که از سران
 کلان بود پادشاه شده با سلاطین اطراف جنگها کرده همه بپست و پامال کرده بود
 بعد از آن خسرو ان اطراف با اینکلان اتفاق کرده او را در جزیره محصور ساخته تا آنکه
 در آنجا بر او دست نهاد و بسبب دو حلیه بود و برادر پادشاه اول را که جایگشته بود
 پادشاه ساخت تا لیکن کمتر مردمان از آنجا میفرستادند و این نوایات بقدر و لکه مردم بود
 چون در سلطنت روز و مال رسید و کسی شد بنویسند و همه کله سپاه دار و جزیره
 جهالت آنجا بجزایات آنکلان این راه ایستادند این زیادتر دارند و انسیار زیاد
 نگه داشتن بقا و نیست از بنیادهای آنجا کردند و نمیتواند مردم و دولت بدست در
 و برای غربا بدست نهند مردم زبان بشویان خود و غنیمت است همچو اینایان سیاه
 و سفید را معانند کرده و شهر است هر جرمی فتنه قبول میگذرانند و در فرانسس پادشاه

و کونسل مجلسیان مقررت است با شاه هر چه بخواهد بکنند و سابقه شوهر گرفتن و اناحق تیا کرد
 و با کارداران با شاه ساخته مردم را بهت با پال نمودن رواج شست برادر برادر و برادر برادر
 میکرد و لیکن از نسی سال این طبعه یا است در زمین فرانس کلان شهر است و انجاس
 کلمه مردم اند و در شهر بزرگ تخمینا یک کلمه مردم باشد و در جزیره بحر کلان شهر است و در آنجا
 بقدر شتا و بهار مردم سکونت دارند و در شخصی بن چهل هزار کس خواهند بود در آنجا
 دریای کلان مشهورند و کوبستان آنجا دو شکوه است و کوهی که بلند است از دریای شود
 بهت هزار و سیصد و هشتاد و پنج بالا نیست و آنکه در آنجا با طما کونیه غلط است و آنجا
 جا کلان نقره و چین بن محمد میس مستند و بسیار جا که آن است و در حدود و آنجا
 فرانس چند جزیره مخصوصه در زمان ابقه که یک کلمه میکار تصدق و نسیان بوده است
 بعضی جاها انگلستان بزور بزرگ رفتند اما اکثر جزیره متصل امریکاد تصدق و نسیان است
 آنجزیره بزرگی تصدق آنها برآمده در دست نامان آنها ناماده در سرزمین بسیار
 قریب شهر مندج متصل قضا بود چری و چه بپن بین مکان انگلستان آنجا است
 جلان در هندستان هم باد تصدق فرانسین است اما آن زمین این بود
 تسلط روسیان که در هند بسیار است مذکور شد عمل زمین معمول روس که در روس
 وقت چیزی قلم کرده میشود چون روسیان از فرانسین بدست نامان آنها
 درجه موخو نوشته شد که آنها جنب شمالی خط است است شهرشان جنب شمالی
 سرزمین آنجا مواز یکدیگر میآید که در عرض زمین است و در میان روس و روس
 است که مذکور شد که نهایت سرسبز و فیض زمین است در جنب شمالی آنجا

شهر پوتاما بهین ششماه کامل تبرک و آنجمله و فوری بیدین برف و جبال شند اص صوغ آفتاب
 بنظر نمی آید از وی بهشت مانور داد چهار ماه مکمل آفتاب غروب نمیکند در آن سنین تا دو ماه بر
 می باید سلطنت و سن بر ذات واحد پادشاه متعلق است اجرای امور ملک بحکم پادشاه و وزیر
 وزیر منوط است هر چه باریت میکند نمیتواند مشاوره مجلسیان این مقرر نیست و رعیت
 نمیتواند که در زبان آنها علیحدت است بیچ زبان موافق نیست در زمان سابقه بر گناه کاران
 سیاست بجد واقع میشد الحال قدری طریقه مجلسیان مرعیت و عقوبت ستمگره لغت تفتیش
 دار السلطنت روس مسکوب بود چون پونا پارت پادشاه فرانس در سیمه یکبار و هفتصد
 دوازده آن را سوخته و خراب کرده پادشاه روس در کتیر پورگر نخته بود و بعد از نام پونا پارت
 پورنگور دار السلطنت ساخته سکورا جی دید بهتر از سابقه آباد ساخت و متحد و قیر کرد
 که در نجابت بدو لکه مردم باشند نیز شخصی دیگر است که در نجابتده هزار مردم خواهند بود
 او ایامی کلان روس کجی نکاست که یکبار و چهار صد کرده مرور کرده بدریای شور میریزد
 برون هفتصد کرده عبور کرده و بیرون است صد بار کرده عبور کرده و چهارم ششبار
 روس ز سلطنت ترک علی است و آن نیز از جدوسی کرده سیال شده دیگر دریای پونا
 آن چهار صد و چهل کرده میان کرده بدریای شور میریزد و غیر آن رود بار و نه سیال
 همین روس بسیار کوبت آن نازد و چندان بلند نیست چنانکه کوه مانزی از دریای شور زیاد
 از ششصد و بیست و سی بالانیت و قطار و جبال اورالیا نهصد کرده در آنست و نیز کوه که
 از آن بالاتر آید از دریای شور و نهصد در عدد سی بالانیت ایل روس بسیار لشکر جمیع
 میتواند در عدد دت یکبار نخته که در مقابل فرانسینان بقدرش لکه مردم سپاهی

نبرد شسته جهان هم کمتر نازدگر بر آنگلستان چهارم حصه یعنی بیسی هم ایستاد خراج ملک است
 سلطنت کرد و رویه است و فخر و جاه هم کم و بیش است چنانکه کبریه ایست که انانبلای و یاه
 برین آفتاب تحت الارض است و بنظر نمی آید اگر در ایستاد و شب روز آفتاب غروب
 نیکند و بسبب هوای سرد مردم در آنجا بود و با ش می توانند کرد و آنجا یک شمس در وقت تابان
 شش نخت نشوونند و فاما ملک مشرقی است در آنجا شالی ملک و س غری
 جلد حد جنوبی آن دریای شور میانه زمین مسافت آن زمین حواله شصت میل و پانچ
 کرده در آنجا تخمین دو کرده که مردم آنجا چهار پنج شهر در حکم و تسلط آن ملک
 واحد پادشاه است و شهر جامعه فاس بن زیت پادشاه اشیر بسیار فوج و سپاه جمع کردن
 می توانند چنانکه مزایه سابقه که فوج جنگی داشت اما یک منزل جهان جنگی هم نماند
 پنج تخمیناً نیست که رود پیم می باشد کوشش و سعی علم و دین خرد و در سلطنت
 نصرانی ناست و در آنجا تخمیناً دو نیم لکه مردم باشند دیگر نیم میلیون است چنانکه
 می هزار مردم بود و با شش در نزد دیگر شهرت است چنانکه سایر مردمان باشند و
 در آنجا سی هزار مردم باشند و دوسه دریای کلان و چندین رود در آنجا رود و چند
 یکی یک اقصی گذشت دیگر جولیا و دیگر دوسه نوه متفرقه بندترین آن و در آنجا

سوی یک و پانصد و چهار پنجاه و دو پادشاه و پانجاه و دو پادشاه خوب دار و مشوره آنها امور سلطنت
 من انظرم پذیر و در سلطنت آنها پلن و الوکان که در آنجا یک نیم کله مردم باشند و در شهر
 نیز در در آنجا صناعات بچندان فراوان و در هر ایام پیشین سپاه و لشکر ولایت برو که ایالت
 مردم بود احوال بسیار خوبی بهمان نام غله و فراخ سالیانه آنها چهار کوه در هر سیه سه چهار دریا
 کلان آنجا است که بصد و چند کوه سیلان کرده بدریای شور میریزد فاما ولایت
 سایر ولایات در صورت دشواری و جنوبی و شرقی آن دریای شور سینه زمین است و در
 ولایت بر کمال شمالی دریای شوره تا آنجا که گمان است در آن زمین با بصد و بیست و شش کوه
 و پانجاه صد و چهل کوه و ساکنان آنجا یک کوه در همه ملت نصاری علمای بزرگان آنجا است
 نفر و چهل و هشت تن علمای میانه در میان یک نیم کله نظام امور سلطنت بر زمین واحد
 است و چندان تعلم علم را واجب نیست و در آنجا معدن طلا و نقره نشان میدهد تک
 خیر است لیکن بسبب خدا ترسی عالمان آنجا افلاس و تکلیف و استیلاست نمای این
 که در آنجا بیج آنجا نمی آید سپاه هم متر درند و جهان هم است چون بحث علم و فنون در آنجا
 کمتر سوخ دارند و بکار نیست مدرس و آنجا نیست آنهم صرف در میان که در آنجا روز بروز
 بعرضه کتب خود سعی در بسیار و در همه آنکه میکنند نام مردم را اطلاع بی بهره مانده اند
 آنگاه هر ماه است و آنجا بقیه یک نیم کله مردم در در شهر طلا کاچیل نیز در آنجا
 متصل آنجا است که یک کله مردم در آنجا ساکنند و در هر زمین سودا و تجارت در آنجا
 جنوب جنوبی ملک سوخته است که در آنجا بیست و شش کوه است و آنجا چهار دریا می کشد
 و در آنجا بیست و شش کوه است و در آنجا بیست و شش کوه است و در آنجا بیست و شش کوه است

آن سه شهم در دریای نور سیاه زمین واقع است انگلستان مسلمانان نصاری اشترک کرده بودند
 و از نویم صد سال تخمینا باز تصرف نصاری درآمده فلما سلطنت مدلسان پنجمی در
 گرفته است بقدر ششازده صوبه دارد و صوبه کلان بلیند که اول آن تین کبیده سی و دو کرده
 و پنهانست و دو بنست کرده بیشتر صوبه از صوبجات آنجا پادشاه سپانیا تصرف آورده پس بکنار
 و پانصد و هفتاد و دو عیسوی از تصرف او برآمده و با جو و جنگ و چل بسیار سردار دست
 کرد و زرافرنی و رونق انگلک بواسطه او دستبرد سوداگریم در میان آنجا و است
 اکثر مثل بساچه علمی دارند شمار مردم صوبجات آنجا چاه کبکه خواهد بود بعد از خراج سال
 آنجا کما هو معلوم نشده جهان مانده در زمین نسبت بحکام دیگر مملکتها بسیار است چرا که
 متصل سرزمین ملک امیر کاکتر اصرار تصرف آنهاست و در حصه فیر کاکمانا و سیر
 و در حصه بسیار شکل یک که ساندیت در تصرف داشتند تا از حکم آنها افضل بدرفته
 زیرا تصرف سنگندان و رتبه و شهر متناور در بنگاله و هندستان شخص جو چو ر تصرف
 آنهاست فاما ملک سوندا و سمانی و دیا و سونشنتی و جنوبی آنجا شور اول تنگ بمر
 در تونس ملای انگلک ششمه و شست کرده پنهانست و سی کرده شمار مردم آنجا ششم
 سی که جانب غربی سونین است و سونین ششمینا و ده که مردم بسیار است پنهان
 آنجا جمعی است جان و مال رطل است دست و نیمی بسیار که از که بجز آنه زیاد و سونین
 بجهان بیش از هفت منزل ندارد و در اصل هر سال ملک یک و در نهایت
 اولایت سنگلام است که آنجا بقدر شش هزار و هشتاد و سی و دو سوره و سونین
 شصت و شصت است این و بولاد و سونین و سونین است در سونین و سونین

که از تپ دریا می شود چنانچه در عهد بنده است اما در ملک شالی و غرضش دریا می شود اما شنگ است
 شترشس سویدن و غرضش دریا می شود با گنجدر شما عالم بزرگ کسی نیست اما در غرض
 مستوطا عالم از سلطنت شما مستقل است یعنی مستقیم و پنج کوهه در میان شما خواهند بود حاصل شما
 سلج بیکر و در سویت شما سبانه پنجاه هزار قلم بند کرده در ایام سابقه چهل تنبل جهان
 جکی در شند احوال کمتر از آن دارند یک دو شهر خوب هم دارد و کویع و شند و شما بخوبی میشود
 کوی سلطه کلان توان گفت نیست دریا می کلان را شما اندر است چهار پنج جزیره دارد و شما
 سلطه کرداری از جزیره دو صد و بیست کرده و نه سیکصد و هفتاد کرده و آن از دربار
 در میان دریا می شود و صد کرده دور است در شما پنجاه هزار مردم خواهند بود در شما اکثر
 کهستان آنچنان اند که سیر قلعه آنها همیشه اینبارین پوشیده میباشد در شما کوهسیت به کلان
 آتش همچو دریا می بر آید هرگز که نزدیک میریزد میوزد فاما ملک بر کمال شرقی شنگ است
 جنوبی و غرضی آن شنگ است طولاً سیصد و شصت کرده و عرضاً یکصد و بیست کرده در شما
 نوزده کوهه مردم بود و بیست و شش هزارند با وجودیکه آن ملک مختصرت کیلن بواسطه سوادگر
 در چهار تابت ملک آنها آباد می بود و اوایل بر کالیان در هندستان آید و آغاز عهد را
 داشتند تا در آن ایام پادشاه سپانیان بر آن با غالب شده بود و یکل الحال ملک رخصت
 دارند و پادشاه آنها از خوف پونا بارت جانب جنوب میرکاد و شهر بر جل مجموع در کوه
 الحال معاودت نکرده نظام سلطنت آنها متعلق بر تن واحد پادشاه است سپا شما
 پنجاه هزار خواهند بود و در زمان سابقه جهان نامی جنگی بسیار داشته الحال کمتر دارند و ملک
 آنها یک کرده و پنجاه کوهه است و در دیگر ملکهای نزدیک آنکه در طرف غیبه لک تصرف

دارند و شهباز جل در جنوبی امیر کاد و تصرف بر تکیه است در پنج خلعت الماس گران بهای بر آید
 در سلطنت سبیت در انحصار دو کلبه مردم باشند و شمشیر و پیکه شمشیر خوب در پنج خلعت
 میشود و چنانکه شمشیر پر تکالی مشهور است در آنست که این کوچه بلند نیست آنگاه یا ای رکنان شمشیر
 و در اطراف آن دو دریای دیگر جریان دارد قبل از این نبی صفت هشت سال شمشیر بهای
 نزل آن بسیار خراب شده بود و وجه مرتب شکست در سخت آن پادشاه انگلند قصد نبی صفت کلبه قبیله
 داده آید پیرت چرلندیک ولایت کوچه است شرفی آولایت شیراخنوبی ثانی مغربی ملک
 بهانس شمالی سونیاست و در زمی آن زمین یکصد بقصد و پنج گروه پند یکصد بقصد کرده
 در پنجابیت کلبه مزوم اندازت کیستل در تصرف حکامان خود است در پنجاب و شمشیر
 ولیکن نظام مهمات روسانک خاندانی انگلک اردو سپاه آنجا از ایدو زبیت نیز کلبه
 نخواهند بود ولیکن جلوات و پروردی ایب در اندو رانجا و دو و شمشیر کلبه و چهار پنج و کلبه
 چهارمیت از نمجه کب قصبه گنجهت دیگر مان که قله اشش در وی نه در با بلور در عم
 ارتفاع دارد و قطار گروه الپ چهار صد و چهل گروه در زارت فاد بر نی شمالی آن
 و چهار کب دریای شور با لشکر است شرفی آن سل حوال ملک بقصد و کلبه و هشت گروه
 و عرض چهار صد و چهل گروه بحساب سه تخمین در پنج دور و در پنجاه کلبه مردم با پادشاه
 آنجا پیشتر نام و داشتند حال آن نام چهار نامده دوسه دریا و چهار پنج و کلبه و در آنجا
 لانسویک است که تاب دریای شور بیفت نیز در دصد در عم دستی بندست م کلبه
 سوزن و در ساکنی که در پنجابیت کلبه مردم هشت در شمشیر با کلبه و کلبه و کلبه
 در آنجا کلبه در م باشند و پنج شمشیر در در پنج است و بقه شش شمشیر در کلبه و کلبه و کلبه

آنهاست چنانچه بقدره و قصد ضلع را نیز تصرف اند اما صوبیات آلی شقرش دریای شور و جنوبی
 و غرض دریای شور و میان زمین شمالی ملک بهر آن طول آن ملک باشد و نسبت میل عرض ملک
 ساکنان آنجا یک گم و در وسط آنجا چند صوبه و اما قابل تعریف نیست که آنجا کشور روم و قسطنطنیه
 در آنجا هر کوه که است و دو کوه دیگر هم در وی یکی کوه سوس و دوم کوه اثنیکه از آن بهر دو طرف
 و قله کوه اثنیکه از سطح آب دریای شور زیاده و تنه در حد و سحر بالاتر است و حلقه دهنه آن کوه همیشه با
 می باشد و در و هاشم سه سلیست در بعضی اوقات از درون آن کوه آتش می بر آید چو سب سیمان
 کرده تا سه میل که می کند در راه هر روزی پنجمی درختی و غیره چیز که در پیش آمد سوخته خاکه
 بسیار و در آن صوبیات آلی اول صوبه بابل است که طول آن صوبه میل و عرض یکصد و سه گم و در آنجا
 است که مردم اند تا بوسیلی در آنجا دو کوه دیگر که بوالسین و میان دریای شور میان
 که دوره آن چنانچه سلیست در آنجا پنجاه هزار کس مردم باشند و آن در آن طرف آن کوه است
 هفت صوبه بکلان و چند صوبه خورد و در هر صوبه که همان است زیاده از سه گم که پنجاه هزار
 از در و هم بخوابد و دو کوه در آن است و در آن کوه از پنجاه هزار نفر بخت و در ایام سابقه و شکر
 و در همانالی بر تمام روز زمین بوده حال بخوابی با بی خانه و سو میروز در زمین در و در میان
 شکر و این زمین متصل ملک آلی سار میاست که چون آن جزیره که متصل در و در آنجا
 است آنکه آن کمانه است و آنکه هم بیان ملک یور و در حصه دوم زمین آنجا است
 بیان حصه سیمی این که در حصه سیم که زیر یک است اکنون در میان حصه سیم که در آنجا
 است و در و در آنکه در آنجا در و در غربی و جنوبی هندوستان از حصه یور و در آنجا
 لیکن نسبت در و در مردم و تواریخ که کمتر است در آنجا زیاده از دو کوه و پنجاه کوه که در آنجا هستند

جانب شرقی افریکامیای شورسند است و جنوبی بحر هند و غربی آن بحر اطلس است جاز
 ایشمالی آن دریای شور سیاه زمین با بلابین از یوروب جدا شده و اگر گوشه شرقی شمالی با آسیا
 لمحتی است و اگر از هند و اریجه دریای شور سیدشت تاملان یک جزیره محسب مسافت طویل
 سواحل آن ولایت چهار هزار و دو صد مسلت همین قدر پهنا دارد اکثر مردم افریکا کافر هستند
 اسود اللون محتر روی اندر اکثر جاها نسل عرب کسانند حصه شمالی افریکا تمامه خلاصه فرقه
 آدیبه محتر می اند و صحرای بلند گان زمین کمان را کش گویند فصاری نه جمع آن قلمرو آن بلاد
 یکایک که تفاوتی در که بر غبت هر چند مختار است و شمالی و وسط آن زمین گرم سیرا جاب
 صحرای است و سرد سیرا بنامه بود و ب چهار طرف دریای شور و اقیانوس است و فرنگ
 در آسیا چنانکه انواع رودخانه ها و انهار جاری اند در افریکا همچنان هم نیست بجز آنکه

سربوستان زمین حاصل دریای شود ثوب و تخرمی و گوی که آن منبع آغاز دریای طلیت و سواکه
 نشو کند از آن سلطنت است مردان آنجاسی که هفت فوج کتر دارند چهار نند و پادشاه
 آن ملک کجی است و در آن استان دارد بسبب که ه بند سراج دارد و در آنک شش ماه بر شکار میشود و
 مردم باهشست و در شایب بسیار را میباشد قانامک مصر در حال آن سواد و دریای شومانی
 زمین است با نجهت ملک فیزوب حد است و حدش قش نیز دریای شومانی است بهین سبب است
 اسان طرف دارد طرف جنوبی آن سبستان جانب غربی نیز گیان ملک مصر با چهار هزار
 سنجوبی آبا بود و در این علم و فضیلت هم دانت بعد از آن که تصرف پادشاه با این آده در جزیره
 بقصان نهاد و مردم مصر در آن ماضیه کمال حماقت دیوان امی برستید بکلیه استیفا
 زمین و سیر و پاز و نباتات و در شجار را پرستش میکردند و مانند هندوان که بگانه پوجا میکنند
 و کرده آلت نیز پیشش میکردند بعد آن بعضی بودند بعد چندی حمله نصاری گنفتند
 آخر چون در زمان خلیفه ناظم بالحق و الضواب حضرت عمر ابن الخطاب رضی الله عنه عالم
 ظلمانی بود بدست زنده آمد آن ملک مجاهدین گزار تصرف گنفتند تمامه که زمین شریف
 در آن مشرف شد در آن سوره سواسی که به سبب مداه حال آنک در تصرف تر کانت حال
 آنست که زمین کبیر در آن زمین دریای مصر و و نیک آفتد بزرغات بکلی آ
 که با جمعی از آن ندرند ما بین مصر و یا کوستانی است تا بلند نیست و از مصر کند
 در آن در دریای که است در میان آن در تواریج بتفصیل مرقوم است بشیر گذشت و در زمین
 و با این مصر و شمس سبطه آن زمین با الفندوسی سل و عرض چهار صد و چهل
 در سده زمین که غرض از این بخور سیر و سامان هستند همه مسلمانان و چکاره سوره بیکریم است

زمین چند صوبه بزرگی هستند همه مسلمانان و چهار صوبه دیگر هم هست آنها نیز مسلمان اند
 از زمین مصر تا حبش ترپونی است و الحال آن ملوک در تصرف ترکانت و جانب شمالی آن
 ملک تونس است و آن در تصرف حاکم خودست و در آنجا شصت هزار نفر از مردمان نرومورکا
 صوبه کلان مشهور نامی است و ساکنان آنجا و صوبجات آن حاکم کلان تریان همه مسلمان
 صوبه بقیه بشیر علاحده و در سلطنت مستقل بوده الحال آن هم متعلقه مورکا است و طرف غربی
 او یکا بسیار صوبجات و جزایرت که نخل زبان بدان طرف آمد و رفت دارند و طرف جنوبی
 فرکیا بسندیان تصرف بودند لیکر بن چند سال تصرف انگل زبان در آنجا بود و آمده اند
 بقدرت نبراکسن آنجا میباشند و ساکنان آن زمین از علم و حکمت بی بهره بودند
 که اینوقت که از خلط و آمیزش مردم آنجزیره شومی و دانشی بیسایده اند و جزیره
 از یکا داد کاگرت و آن نه قصه و بیت میل مرز و یکصد و سیصد و سیل پنا دارند و
 جزایر دیگر است که در تصرف آباکنندگان خودست و هفت و هشت جزیره دیگر بود
 آن نهایی در تصرف فرسیان بود و در تصرف نگلذانت و در جزیره نرافت که در
 جمله جزایرت کوسبت کفله شین در یای شه رفتند از روده صدره و دستی بلند
 است از نصبت کرده بنظری آید و دیگر جزایر که در شرب آبها است و در
 جزیره نصبت و در آن مرز در آنند و علم با صوبه بی بی که فی کایت حص
 اند و تمام سیعال قدری از سمنه آنکه در یک است بعضی از بیان حصه
 چهار مده با فریحا مسمی است بد که متقدین مسلمانان ازین ساکنان در یک
 است و در آنجا در بین آن حصه بود که در آنجا است و در آنجا است

این حصص ثلاثه اینجی چادری می شور در نیامده و تفرقه نگرده و الا در جمع جزایر محدود و میشد و باز
که حصه در وسعت و فحش زبان زد و جهانیان بوده و از حصص چهارم که امریکاست کسی نخواند
نمشت که زمین امریکادر عالم است بانه بعد از آن در سال ۱۴۹۲ کبکهار و چهار صد و نود و هجده
مطابق ۱۴۹۲ ز صد و پنجاه و هفت هجری علی صاحبها السلام معلوم شد و کیفیت آن این است
که از ابتدای پانصد و پانزده لغت مسیح علیه السلام باجران ونیس و جزیره که دو جزیره است
از تجارت متعصبان مسیح بوده مال دافرو مسکاثر برست آورده بود و در خصوص کالان
جزیره ونیس که تمام تجارت هندستان با اختیار خود داشته و متاع سبب از کاره این جزیره
که از راه مصر بحر قزاق می آمد بزرگ می رسید طرفش چنان بود که سود اگر آن بزرگ
علاوه خشکی با این بود که سکنه با بند سولس که به منهای بجا آمد و قیمت رسیده مخالفند
بست تجاران فرنگ میفرستند و با جناس هند ایران و غیره آن میخوردند
بانه جهود که اجتماع سود اگر فرنگی با سرب میشد به آورون شمایک مطلوبه
بیوه فیما بین عهدیون موکد میگردد و فسیان دیگر را تجارت سند داخل نیاید
هند البصیرت حاضر و او را است گرن بهای سفر و وقت چنانچه در ایام قیمت پیشینه
وزان طلب بوده چون مدت چید و بنحوال بالقصدا رسید به امر مکرر نهایت ممنوع و
دولتمند شده و گویا در روز مال شمال شان جسم می بردند کسی راه دریا
نظاره مض بود و چهارم که رسیدند وقت در جناب حکیم واجب التعمیر
سکن جزیره جنوب در حال کرده اند و نسبت که امده از راه دریا
میون وقت و برزیدند که در زمانه است و در روز

می آمدند نیم کلمبوس جواب حکیمانہ داد که من از مرگ نمی ترسم که روزی آمدست لیکن
 اگر شما چنین کنید دیگر گیت که شمارا بمنزل و مقام رساند آنگاه بصلای مشفقانه پرا
 گفت که یکجاہ دیگر صبر کننید که غفیر بمنزل مقصود خواهید رسید ^{الفرض}
 بعد یک ماه و سہ وقت سرب سبکی از جزایر باہامہ رسیدہ لنگر کرد چون
 مردان آنجا سیاه جردہ و عریان و مفلس دید داشتند کہ این سہستانیت
 کہ تجسس و تفحص آن اینہمہ منت و محنت کشیدہ شد اما ساکنین آن جزیرہ
 ہر چہ کہ از معقولات و بشریات داشتند توابع تمام پیش آوردند کلمبوس
 نیز فدری از تحایف و سنگ با ایشان داد بعد چندی کہ در آنجا اوصاف
 کردہ بود بار سفر بچہاز کشید از مغرب پارہ لطف جنوب رفتہ بجزیرہ کلا
 کہ الحال آن را اسپانیولہ می نامند رسید در آنجا ہمہ سبب ضروری و سلمان
 لایبی از ماکول و مشروب و لیبوس مرثب و مہتیا یافت چون ساکنان
 آنجا در موت و مردے و اخلاق و آداب و راستی و درستی و نرم گوئی و
 تواضع و فروتنی ممتاز و بی انباز بودند با حضرت دلخواہ پیش آمدند و تحالیف
 آنجا چون مرارید و ریزہ ہای سرسرخ گذرانیدند کلمبوس نہایت از انہا راضی
 و خوشنود شدہ چند نفر از مردمان خود را بجزیرہ گذاشت و مرکز ملک شد
 داد و دو سہ نفر از ساکنان آنجا باطلای سیار و مرارید و فواکہ و نمار و کاکا
 بنہار کہ از ہر قسم در آن جزیرہ بود با خود گرفتہ برای سرانجام بعضی انصوری
 باز بملک اسپین غرمت کرد و بخدمت بادشاہ و ملکہ بیوست آنجا رفت

بود و نظر آنها رسانید و احترام و عزت بسیار یافت بعد دو ماه با
 مهفده جهان و بکیرار و با لصد نفر که در میان آنها بعضی
 اعیان و اکابر عالی رتبه و متمول بودند از پادشاه عهد
 گورکس آنجا یافته مرخص شد و در اندک مدت بجزیره اسپانوله
 رسیده جهازات لنگر کرده فرود آمد و آن جزیره را بغیر جنگ
 بطریق مصالحه منسخر ساخت و تصد کس از سپاه در آنجا گذاشت
 و چند قلعه برای اقامت و حفظ مردم و گذارستن اسلحه و سایر
 سامان جنگ عمارت کرد بعد انتظام آنجا زده جهاز همراه گرفته بجزیره
 گویا رسید و آن جزیره را بسیار آباد و دید معاونان طلا و جواهرگران بها
 بسیار یافت کینه آنجا هم بی جنگ و جدل اطاعت کردند و در اطراف
 جزیره گویا جزایر بسیار معمور و آبادان یافت چنانکه در ذمه ^{کسب} روزه
 و نصبت جزیره تسخیر آورد و جزیره معتبره چنانکه بنام معلوم شد
 بغایت ثوابت در آن بجزر شمشیر و شورا زکوه رگ و غیره کلمبوس
 بسیار کشیده بجزیره اسپانوله رسید چنانکه از ترود و آسود در آن
 اثنا بعضی از دشمنان کلمبوس که بر اقبال روزافزونی حسد می بردند
 پادشاه بنجیال خود سردی و خصیان و طغیان مشتمل در شتر عایت نبات
 رسانید پادشاه بدگمان شده یکی از اعیان امرا با سامان فراوان
 برای تجسس احوال و آوردن کلمبوس فرستاد و کلمبوس استقبال برآمد و تقابل

چنانکه فرج پادشاه را از خود مطمئن ساخته بدستور با عسکر از موغور
 بحال و برقرار آمدند این واقعه در ششصد و یک هزار و چهار صد
 و نود و چهار عیسوی کنگس از جزیره اسپانیا بجهاز سوار گشته
 هفتاد و شش روز به سمت مغرب شتافت و بجزیره زینبند رسید
 پس قدری دیگر بطرف مغرب رفته دو جزیره دیگر جانبدار
 حاکمان او کو یافت و باز به سمت مغرب روانه شده در آنجا رسید
 عبدالقادر امریکه دید از جهاز فرود آمده آنجزیره را بسیار آباد
 یافت مردم آنجا سفید پوست با بل سبزه خوی صورت و پاکیزه
 سیرت بودند و کلاه از پرهای رنگین بر سر داشتند و لباس نیز از
 پیراهنهای مختلفه آلالوان در بر تنیده باستر عورت بودند حلقه های
 زینت با مروارید و گوشتس و بینی داشتند آنها با وی تمام و حقیقت
 در کلام باطلاک موغور و مروارید نامحضور و تحالیف بسیار
 در اقیانوس بینار پیش کلمس حاضر شدند و کنگس نیز انوار و تمام
 تزیینت و نقایس فرنگ با ایشان تواضع کرده با این رابطه
 موافقت و ضابطه محبت الیامه است حکام تمام یافت پس کنگس چند
 اسب از مردمان آنجا را نیز همراه گرفته با سواران خود برگردید
 آنجا رسید و آنجا حیرت انگیزت سوار بسیار کرد و سایر پادشاهان فرنگ
 از احوال کنگس و وقت سه ماهه در آن خود را معجزات تفسیر کرد

۲۲۵

نمودند و باس تخت آنک موسوم به میگ بگوشت هر یود
 بغایت وسیع و نهایت آبا و در وسط شهر کولاب پی عظیم و راه
 آمد و شد در آن شهر بر آن کولاب بود و بر چهار طرف آن پلها
 سنگین در بغایت متانت و نهایت استحکام ساخته عمارات شهر
 بگی اینک دسازج اکثری رنگین و سنگین در رفیع و مینع تا شمس هفت
 طبقه ساخته و پرداخته و کالین از اصناف و انواع تجالیف و نقایس
 روی زمین آراسته و بر راسته و چپا طرف سوی اسواق کبر عجب
 غیب تعمیر یافته و مملو از طلا و نقره و جواهر زواهر روح فساد تمام
 شهر سنان لایدی و ضروریات زندگی و اسباب عیش و آلات شادمانی
 هر وقت بر وجه دلخواه مینیا و در وسط معموره عمارات پادشاه هفت طبقه
 در بغایت متانت و زیبایی ستونها همه بلا سنگ نیم مربع بجواهر زواهر
 سینا و کاج های آن لای دکت بعضی از طلا اکثر مطلقا از اندرون تمام
 نقش بنقوش غریب و مصور بصور عجیب و در آن فن مهارت
 تمام بکار برده پادشاه آن عهد موتی رومی نام داشت در قبا
 شوکت و خمت که دو آرزو هزار پیاده هر وقت بخواست او
 قیام داشتند و بنگار سیر و سوار بر تخت مربع نشستی امر
 و الا تبار و وزرای عالیه در آن تخت را بر دوشش بکشیدند و چون
 فخر سیدان عهد معینا ببلو همت و سخاوت و شجاعت و عدالت تصد

ضابطه هر صبح و شام سرودا و نذر نعیم خود چنین میستند که اینجا ز بعد هر چهار پاس غشا
 میکند و میخورد و شعله آتش از میان بیرون می اندازد و همچنین سوارا با اسب دیوی چهار پا بودند
 چون سوارا اسب جدا میشد تعجب میکردند و همچنین از دیگر حرکات و قواعد فواج و سرداران
 تفنگها با یک طرفه آلعین در بر آمدن شعله جواله از دهن آنها تعجب که ده پایانی این خبر با پادشاه
 میر سلیمان تا آنکه فرمانرو کارزار را خواستش ملاقات پادشاه عزرائض بجنود فرستاد و خست
 ملازمت نمودند و حسب ^{الطلب} اکثری از تحایض و نواد و خدمت پادشاه حاضر شدند که از این
 سو فرود خفایس نامصو فرنگ که از ملاحظه یک از آن عقل رنگ میشد و باطله عجموت
 و بندگی پادشاه سلیم القلب با ز خود را ضعیف ساخته آواز بلطایف الحمیل با او نزدیک
 اما تا او باختند نگاه بلاحظه حالت پادشاه و سپاه بی سلاح را ده تیر یک مدون
 شان جای گرفت روزی افواج خود را بسته و نو بخانه زار و برگذا شدند بمکان
 پادشاه آمده او را بد فلاحه حیدر مقید ساختند ساکنان انگ از وفای بازی و حیلند
 آگاه شده و بجهت خلاصی پادشاه خود گروه کرده مردم جنگ پیش آمدند لیکن در وقت
 انظلمان بجز سنگ و تبر چیزی نبرد و در وقت افواج فرنگ توپ و تفنگ هر قسم
 جنگ بهشت هزاران هزار از مردم اجدد مگم توپ پریدند و بسیدی بصفت تفنگ
 و شمشیر و جنگ باک آمدند و در و گید و حاکم کشید پادشاه آنقوم که در صحن با
 زندانخانه استاده سینه زرم خطر فرین یکدیگر و ناگاه سنگی بر سرش رسیده کشته
 بسیدی از قوم او که با فانتش با آمدند و در نیز قبضه رسیدند و بجهت پیش نهاد
 و وفای او کارزار را نظره کشیدند و در میان فرزندان و خویشان پادشاه را اکثر

مثل رسانیدند و بعضی از سلطنت بیدخل کرده تمام ملک بمحضرت آوردند و در لب الموارخ
 انگریزی نوشته که پادشاه دیگر میگویی که امون تیز نو یا پادشاه ثالث را کیوان میوزن بود
 بدین بچاره را بگمان نشان نداده خیرین و دوفاین برهنه بن برانگاری پاکش خوانید
 با انواع عذاب تهذیب کردند بعد او را با تمامی خاندان بردار کشیدند و باند کشیدند
 و طغیان از ساکنین آن سرزمین جمعی کثیر و جمعی غنیر از جوان و پسر و صغیر بکبر و غنی و فقیر
 هر که در آن دار و گیر دست ایشان آمد همه سارزون چهره های توپ روانه پس امیر
 هر که باقی طغیانها بقیه بطلیم و ستم کشند و بتدریج بخیل رسانیدند هر که
 داشتند و در خبر وارنده که کعبه تنگ پاچان بدر برودند و در قلعه کوه ما و جنگلای
 المسلک بقیه های دور دست پناه جستند چنانکه آمد و در احتیاج آنها حال و حال
 جنگلها سکونت دارند القصد چون فرماندرو کار نمودند و از آن سبب
 بهشت رو بر زمین بود و از ساکنان تقدیر پر غنیمت و مردان و زنان
 و اهل حرفه از اسپین طلبیده اند و غلات بطور خوب خسته میگویند
 و احوام و دهور و ایام در همه ششهر و هر جا و هر مکان جان مردمان
 دیگر بتصرف آوردند و با مردمان آنجا بهین روش و سلوک مکنند و ندلی آن
 مردم اسپین در آنجا بحال حشمت شوکت و ثروت و وفور دولت بر تمام
 اند چون از بیان صورت اطلاع بزمین امیر کاندی بفرموده شده شروع
 و کیفیت آنحوالی نیز کرده اند بدانکه ساحت آن زمین طولاً بخت هزار و
 سه هزار و هجده سلطنت سه نوع مردم بحال در امر کاندی است و در

12

بجانب سرحد شمالی اقدار آبگیرهای کلان یعنی بجمعه بستند که آنها را با دریای شور مناسبت
 داد و در تمام روزین بجمعه جا اینچنین غدیرهای بزرگ یافت نبت و چهار پنج بسیار کاست
 که از آنجمله دو آبگیر درازی سیصد و پنجاه میل و پهنای یکصد و سی و پنج میل است
 مقابل آن تصرف امیر بکجان و بدستور دریای شور چهار نادوان آبگیر است که بعضی
 در جهات اتم محاربه و جنگ واقع شده و چند خلیج کلان و خیزره نامهم دارد و جانب شمال
 دریای کلان منی بی نام دارد که آن دریا که بر رود وسیل دراز است و پنج دریای کلان
 و از دیگر نیز دارد و در بارهای جاری نیز در آنجا است و طریقت شمالی امیر کاکلان قطار
 کوهستان آتا کاپیاست و آن هشتصد و سیل دراز است از آنجمله هر کوی که زیاده بلند است
 آقل آن از سطح آب دریای شور زیاده از شش هزار و دو صد و عده دستی ارتفاع ندارد چون
 در وسط صومخات آن انگلیزین سیده نندینجه زبان و زمره و تین و رایه و رویه
 آنها دارند و نام مناسبت کلیه آنها با انگلیز است لیکن صورت و شمایل دیگر انگلیز
 دارند بلکه صدی و آنسریین نباشد که از خواندن سواد عجات و نوشت و خوان بی بهره
 باشد و صفات و توانین نیز از راه مجلس فیصل مایه بر کس بزور باز و سعی و تلاش
 وجه معاش آنچه میرساند و بی اندیشه این و آن گذران میکند اموات ملکی بر بی صلیب
 مجلسیان موقوف است استیاز اعلی و ادنی میت شخصی با پنج بار سال برنج و برنج
 و راه چهار هزار و رویه بطریق مشابیه بر اقدار است و چهار نادوان و پنج سبب است
 ایچته سانه تویر چهارم یکبار می تدبیر است و پنج سبب است و ملاحان آنجا
 در راه و در دست و چوای که بر پهنای آن انگلیز است و در میان آن سبب است

وجه در زبان و زمره با مردم ولایت با مردم انگلند درجه مساوات دارند مگر این مکتب خانه
 تقدیر هم نجای بسیار است که در این زمین ناخوانده و ناوایان نخواهد بود و جهت غراب و مساکین
 بدرسهای وقف جایجاست بیشتر سیزده صوبه خورد بوده الحال نوزده صوبه کلان
 شده در شمالی امریکاست چهار شهر تصرف سپانیاست که در اینجا معدن نقره و طلا است
 هر سال مبلغ هشت کروزر و پیدم نجای و جوی ضبط کنند و طرف شمالی آن پنج شش شهر
 تصرف انگلند است و در این عملداری آنها زیاده از پنجاه هزار مردم نخواهند بود و
 در آن نزدیکی دو ملک دیگر تصرف انگلند است که حالات آنها چندان آلتی تحریر نیست
 چند جزیره هم دارد اول آنکه استیضه و پت کروه طول و ضخمت دو کروه عرض
 تصرف سپانیادوم سنده و منگو که الحال مستقل در تصرف خود است و آن سینه
 پنجاه کروه طول و هشتاد و بیست و سه عرض است با اینکار تصرف انگلند یکصد
 بیست کروه دراز و پنجاه و پنج عرض جزیره چهارم در آنست و تصرف سپانی
 در چند جزیره دیگر تصرف در جزایر آن است که سفید و تکه و در جزیره خوده اجناس در جزیره
 تجارت انگلند است جانب جنوبی امریکاست آن سه جزیره با تصدیل طول
 دو و هزار و چهار صد میل عرض این سواد عظیم در تصرف اهل سپانیاد مردم همگی
 در اینجا جمع دیار و کوهستان وی زمین و کوههای عجیب آن اول دریا با چونکه به
 مسافت دو هزار و بیست و سه میل سایل شده بجز کما تک ملحق میشود دیگر رسد دریا
 که نسبت به دریای آن چون در درازی قدری کمتر اندر اینجا قطار کوه اندیس بسیارند
 که طله بلند آن سیزده هزار و پانصد و بیست و سه دست است از آب دریای شور مرصفت

گوهر دیگر دوازده هزار در عهد ستمی بلندی دارد و از آن آتش سرسبز نهد و جنوبی امیر کاز
 سپانیان یک کر و رویت هزار گرس بود و باش دارند و معادن نقره و طلا در آنجا است
 محصول هر ساله آنجا بسته کر و رویت است در شکر کارنا جینا بیت و پنجاه مرد و بیست
 در آنجا معدنیست که در وصل شده که پنجاه ریزه کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان
 ظاهر نشده چه علم میرسد که ظاهر آنکانرا نهایت نخواستند و در جانب صحنونی امیر کابل
 نام شهری تصوف پر کنیز است مساحت آن یک هزار و شصت صد میل طول او همین قدر
 و در آنجا معدن الماس است مگر بر کان الماس بختان نمیشود و طرف جنوبی امیر کاز
 آنکان در تصرف نیست و در آنجا معدن مس و سرب و آهن و کوبک در آن تصرف بند
 ایست اولین و در آنجا معدن مس و سرب و آهن و کوبک در آن تصرف بند
 زمین بسیار است و در آنجا معدن مس و سرب و آهن و کوبک در آن تصرف بند
 توده مس و سرب و آهن و کوبک در آنجا معدن مس و سرب و آهن و کوبک در آن تصرف بند
 اکثر خبر کوبک هستند و گفته اند علی بن حقیق الاموی با یک چهارم در آنجا
 بعض عجاایات بحور و پنجاه ریزه کنده نقره بر می آید هنوز ته آن کان

طول آن یکصد و شصت فرسنگ است و عرضش سی و پنج فرسنگ و عمقش یکصد و شصت و دو
 و یکسایین دریا بخلاف دریای می بسکونت اتفاقا و یا بدو از آنجا با طراف برنجته تصفیه مطاوت
 رخسار و او به چشم است حال کنند و از جزایر این دریا صندل و آبنوس بدست می آید و
 تراز سو جل آن کجبل می پیوندد مشهور است که غنچه فضل گاو دریای است و آن واپاست
 بسیار گلان شا به گاو و بعضی گویند که در آن دریا چشمه است و از آن چشمه کفی منقده
 که غنچه است و برخی را عقدا و آنکه در حال آن دریا غسل است که اتفاقا از درختان است
 می ریزد و موم آن بر کج منقده میشود و صبر زان ب حصول می پیوندد و در اینجا صحرای
 این دریا را بحر میوه و بحر عمان و بحر هند نیز گویند دریای کثیر المنافع است اکثر شهرها
 از آن بسلاست بیرون می آیند زیرا که اصطحابش از سایر بحار کثرت و در واد
 از خویش و طالش چهار جهت فرنگ است و عرضش یکصد و شصت و فرنگ بحر
 شمال دریایست در زیر قطب شمالی و ساکن است قعر معلوم نیست چون کثرت
 در وی فلکند اصطحاب آنرا کنند و مستطاب شود و این جهت تجار از آن قاعده و زر زده
 و موم آبی در این باب بسیار است بحر السحاب دریای است در ولایت زنگبار چو
 دغانی و بخاری برین استاده است بحر شیر در حد و اذربایجانست و از آن بجز
 باقیان بر نمک بغایت لذیذ میباشد و سخوان ندارد و بحر مجلس در زمین بصورت
 متصل به یار و موم یک شعبه روئیل در این دریا ریزد و در این بحیره ماهی است که
 آنهمه بیاد می فهمد راک است و ماهی میریزد که چون او را سخن خواب استی لایل
 در آن خواب در آید بحار افاقه در و در شام لغات بعد العرق خفا

پادشاهی خواست که عمق آن معلوم کند لنگری بطنابی بسته در آب گذاشت چون بعضی
 رسامانی دیگر ضامه گرد و همچنین تا چهار هزار گز رسید پس گمان برد که طناب گران شده بر
 بالای هم نشسته باشد که از کشیده سنگ آسیای بر طناب بست و خرطیه تخم مرغ در زیر سنگ
 آسیا نهاد و تعبیه نموده و طناب را فرو گذاشتند و دیگر باره کشیدند چون بعضی دست برد
 داشتند که بعمق بچیره بر رسیده دست از کار باز داشتند بجز الصخره دریاچه است که
 شمال در حوالیش سورمی از سنگ کشیده اند و بغایت عمیق است یک طرف این دریا
 چنان سیاه است که از آب جو آبجی مگر ظاهر فرق توان کرد چون اینجا که اما این است
 گل سازند و در آنجا که از سنگ گرد و گونیدی از ملوک خواست که عمق این دریا معلوم
 کند چهار هزار گز رسن فرو گذاشت و بجای رسیده آب این بحر چنان روشنست که با
 وجود آنها عمق قعرش چنان نماید گویا سه چهار گز عمق دارد و در کثرت تالاب دل بجزیره
 جای که سدره کهن گویند و آنهم همین دستور عمق دارد و ذکر بجزایر کثرت در ذکر آن
 گفته بجزیره حرون در حد و مغرب است و بغایت بعید از عمق در یکی از کتب نظاره آورده و
 الهده علی الرا که کعبا جبار از حضرت علیهم السلام روایت میکند که شخصی در زمان نوح
 در یافت تا کنون بقعر آن نرسیده و الله اعلم از شخصی که را کلبین بحر بود پرسیدند که در این
 جزایر امور غیره چه مشاهده نموده گفت سلامت نفسی عجب مرامیت بجزیره خطا طره بود
 بان بلده است گویند و ماهه در این دریاچه ماهی است و دو ماهه نباشد سبب آن معلوم نیست
 بلکه در میان بخار خراب بسیارند بعضی تصرف میمان و بسیاری مساکن جنبان در بعضی
 جزایر حوالی چند توطن دارند بر صورت انسان و نه بر صفت نشان زخم زده نامشروع منزل
 بعضی

و خوش و طپور است و در بعضی طلا و نقره و جواهرهای بسیار از آن قبیل آنکس که چو گوی آنها اطلاق
 به چکس را دست نداده است چون در بعضی از آنها گذشت قدری باز از برخی دیگر مذکور
 میشود جزیره واق در بحر محیط است در انجیره در خفیت که سیوه مانند سراسر آدمی با
 می آید و چون آن نمره بخت میشود او از واق از و بر می آید جزیره بیلا در انجیره از ناسا که
 قوم عا و جاعتی باشند که طول قدم ایشان یکگز باشد و موسی اعضا می ایشان
 بغایت دراز شود و آن مردم گوشت آدم بجزند جزیره الهرق در این جزیره سه موضع
 که در تمامی ایالتی فصول را بگردد یکی برق چند در یکی بلان آید و در یکی با و وزد و سبب
 معلوم نیست جزیره الاشقر ساکنان انجیره شهر آلون اند و موسی آنها در سفید آنها
 است و از جیل و عود و شکر و انجا است جزیره کالوس در انجا جمعی از هندو
 آید هرگز لباس پیشند مال دین آن و از جیل باشد جزیره محرقه از جزیره دریا
 و گلبا است و مردم کمتر به انجا رسند و ساکنان انجیره را سالی یکبوت از کوکبی که بخت
 از اس ایشان رسد قتی عظیم بهد است و مال و متاع آنها از شدت حرارت بیوز و لاجم
 اجتماعت پیوسته تر صد و تفریک باشد آنوقت را چون آن مهال سدا از انجیره حلت
 کند هرگاه که کسان محل تجا و زلفی از بجای خود آید جزیره انسا که از جمله جزیره با
 انجزنگ است و ساکنان آن یکگز قامت دارند که پیشم ایشان کور است و یک تنه بن
 ایشان منطوق گویند در انجزیره تسمی است از بهانوران که سال بیات جتماعی در این
 جزیره رسیده با انجاعت بجا در که در بنفاز چشمهای ایشان کور ساند جزیره
 که نیشم در بحر است و در انجزیره که است از صفت تراشیده در برابر آن که نیشم

نخلت هر و عایکه در آن مسجد کنند اکثر مستجاب شود و بر کنیده صورت اعرابی بطلمس ساخته اند
 که هر کس از زائران بتفرج و زیارت آن مسجد و کنیده و و آن صورت که بگویند در روز و آواز و چاه
 کفیلان مهان آمده است پس در آن کنیده کشته شده شود و طعامی کافی چنانچه شخصی را بخواهد
 باز در آن کنیده مسدود کرده و پیوسته آنجا برینینوال باشد جزیره خانطور دریایی است
 است در جزیره غیر و سفند چربی نباشد و انگوسفندان بغایت بزرگند و اجزیره چو
 کشتی و در آنجا رسد توقف کنند و بی مانعی هر چه گو سفند خوانند آنجا آنجا بجزیره
 اقل بنا در دریای تاشکست قلمیم هشتم و اجزیره ایت بغایت سمیر و نخل بسیار است
 طعن دارند طول و عرض آن جزیره را یکصد و شصت و سه سزگانه است و آن جزیره در آنجا
 بغایت بزرگ که چون آفتاب در آن آید بر سو آنکه در آنجا درخت نمایند صفت
 جواب شنوند و در آن جزیره چو جزیره و در آنجا درخت بسیار است و چو آن جزیره است

بود بیشتر اوقات بر بالای درختان بسوی برز و طایفه از ملاحان نیز در جزیره اند که چون در آب
 شنا و سباحت میکنند زورق را در میان جزیره العتارب چهار جزیره بجزر حضرت و در
 گزوان باشند صاحب جهان نامه گوید از مستحی شیند کم چشم آن گزوان بر بر چشم بود
 جزیره زنگبار در دریای ننگ است و در آن نگیان سفید پوست باشند که موی سر و
 ابروان ریش و مژگان آنها سفید بود و وصله در بدن آنها خال سفید نتوان یافت جزیره
 آل در دریای فارس است گاه گاهی که آن سحر کند مایه عظیمی خشکی اندازد و آنسال مردم
 آن نواحی بوسعت بیشت اوقات گذرانند زیرا که آن ماهی را گرفته بچوشانند و غن
 آنرا ذخیره سازند گویند آنقدر روغن از آن ماهی ب حصول پیوند که معارف و اکابر اتا
 یکسال جهت سوختن و اجاد الناس برای خوردن کفایت کند و این روغن از طرف
 چوبی محافظت نمایند و الا در هر ظرفی که گند شتر گردد و جزیره قوس در دریای اوقیه
 است و در آن کینه دوشتا و ندره است و در آنجا حیوانیست که اعضای او شایسته
 آدم است گر سر و گوش وی ذکر بعضی از جبال غریت حوال آنکه در آمدن جبال ایزد
 متعال حکمت است از آن جمله طلا و نقره و سایر فلزات است که در جوف آنها کون بایستد
 وجود معاون آنکه چون آب برف و بلران در مسامات جبال نفوذ کند بواسطه حرارت آفتاب
 در میان بنایات سخیل به بناری الطیف گردد و طلب خروج نماید و چون آب بیرون شدن
 نیاید بخاری سنج کسافت پیدا کند و اما قی دواز بر آنحال باشد و صفا و غلط است و
 همان یاده شود و از آن بسبب است که در دو سبب پیش با اجزای رخی متلونه و متنوع و
 ابرو جزیره و قنبر همانان جناس جواهر مختلف الطباع و الالوان بوجود آید و آنجا هر اتا

معنی گویند و شرح کیفیت تکوان آن در کتب حکما بتفصیل مرقوم است در اینجا مختصراً بگویم
 از جواهر مشهوره و حجار معروفه گوش و گردن شاهد عبات موخ ساخته بعد از آن بزرگ
 چند جبال معدوده که در اوراق سابقه تجریر رسیده اند الفاظ را سنگینی داوه آید الما
 که در هندی آن را هیل گویند در قدیم از دو جا استخراج میشده اول ساکان قدیم میگفته اند
 و سب نظلمات که اسکندرز و القیرین بجمع تمام از کوهی که در انجالی بود و بغیر از ضیولسی با
 آنگوه عبور نمیتوانست نمود الماس بقیاس بدست آورد و مشهور است که اکنون الماس
 که در میان مردم منتشر است از زمان ذوالقیرین است بعد از ویران شدن کسی که در
 بنوده و نزدیک باینقصه عارف گنج رحمت الله در سکنه نامه بیان کرده و پیش جواهر
 هند الماس قدیم را بسیار قیمت میدادند و میگویند بهترین جواهر آنست که بجزت کش سوزان
 و بحر زمان رنگ آن زایل نگردد و این در الماس قدیم است که از کش سلمه بر می آید
 که در جدید الماس قدیم در منافع و خواص هم استجاب رود شش پہلو است به غیر
 که غلطانه مثلث نماید و مجموع سیرت و حکم کردن متدوریت بخارند
 جدید که مردم فرنگ در فن حکاکی آن ماهند و چون بر این سنگه کوچک منعمه ماس
 از یاقوت قیاط ندیده و الماس جدید قطعه سی تیر طرز خزانه پادشاهان لاجورد بود
 هست و معن الماس جدید و قصاصی بین و کهن یکبار گویند موجود است
 موضع را مانند چاه میکنند و رنگ را شسته اند از این پاره های ایند و بلورن نامی
 وقت قی زرد و سرخ نما و ابل سیاهی نیز می باشد و بهترین الماس جاسک
 بند و فرنگ است بهرست بعد از آن قتی و زیتی و قتی الوان چندین رنگ است

اگر قطره و قیراط باشد نباتی یا باوری خوش آب که هیچ نقطه سیاه وزرد و سرخ و زرد و بنفشه
 گلبرگ بدست آید قیراطی در شام بسبی شرفی هم فروخته میشود و اگر قطعه بنیت قیراط باشد
 تعلق بمبالغه باج و رغبت مشتری دارد و بهترشیدن الماس در ریح مسکین فبیرد
 رنگ کسی او قوف نیست و حکاکان آنجا الماس بی جلای کم رنگ ابا و ویدهای سلب
 خوف و بختی صبح میبند و نهایت لایق و شین می سازند و الماس صله بین اجناس
 به جمع سنگها با وسوسه بزم قرآن کرد و آتش او را متغیر نیک طبیعت او سرد و خشک است
 بدست چکلام و در شنبلیله آینه باجه و افس سنگ شانه است و در حباب غراز و اگر کم در نزد
 سلاطین و حکامه قبول سخن در پیش با مردم و عدم خوف و هراس دشمنان از اعتراض
 دشمن مثل برص و جلم و صلح و مایه نوبیا و نظیر بر دشمن و من از جبهه زخم و صدمه بر
 و صاعقه و خواص دیگر یا قوت بدانکه اصل یا قوت چهار نوع است سوخ و کبود و زرد
 سفید و یا قوت سوخ بجنه لولستمانی دارغوانی زرد و زخمی و حللی و حللی و یا قوت
 کبود و نیز انواع است مثل طماوسی و نیلی و کملی و سبز فام و یا قوت زرد و هم شمعی و زنجری
 و کاهی است و یا قوت سفید بلبوست اگر چه بسیار حاصل میشود ولیکن قیمت ندارد و با
 تمام عیار زرد و یا عربی روم و خراسان و بندر جزیره سیالانت و یا قوت کبود و ملک
 شمران به بهای شمران به بهای تمام میخورد یا قوت زرد و در واقع طمان خواص عجیب است اما
 شایسته آن شکل است که حکاکان و رنگ باوره صلیه کرده مثل بگینه آتش می دهند و
 رنگ یا قوت سوخ و زرد و او در ریح سوخ متغیر شد که از یا قوت فرق نتوان کرد
 در قوه جبات کلی است مانند آما عین لهره و مزلی و غیره از جواهر معدن یا قوت سرد

سر حاصل میشود و زنی سنگ بنبرست بعضی گویند بزبرد عبارت از است دیگر معنی
 یا قوت و برت پدید است که از بنا و زنگاله است و آنرا بیکر خوانند و ز نزدیک آن ساحل جزیره
 است که نام آن ابونگ است و حالایا توفی که منزه است بونگ است و آن از غایت نرمی است
 تش سالم بیرون نمی برآید و در هند یا قوت سیلانی از بونگلی قیمت بیشتر آید و در چین
 بل زنگستان سختی و نرمی سنگ را اعتباری نیست بلکه آب دباب را هم سزای که
 رنگی خوب دارد و مرغوب طبع آنهاست لعل بدانکه کان لعل فقط در بخاشان است کیفیت
 ظهور آن در ذکر بخاشان گذشته و لون لعل از بهشت نوع بیرون نیست مافی صافی و صدف
 آیش و عقلمی و تخم ری و عقربی و جسمی و طبیعت گرم و خشک است و اگر در مفرط
 بکار بندگ رویا سرخ کند و فرج بسیار آرد و بخار صده دفع کند هر که از باخود آرد
 از جمیع مضه های زمین محفوظ باشد و در شستن آن باخود گروه را قوت دهد و در وقت
 مجامعت مساک آرد و عزت چشم و بیدار کننده را در بدن خوب بی شوری دیده برافرا
 و حلام واقع نشود و اگر باروی کوزن بدخوی بنمرد و زیر بخونی کند و در خوب
 زمر و قبل زمین در ملک سه قریب بگنجه همان معدن آمد و در حال و ندرت و
 بدست نمی آید و آنچه بنوقت میان ما است در آنجا که در سیستان
 آمد و می آید و آن در چهار نوع است یکی رنگ نهد و نیز و مرمی سیوری
 چهارم سلفا اسلخی قیمتی چندان ندارد و در چهارم چینی است و صعب و سرد خشک است
 و قبل منتان هرگز مرمی باخود وارد از رحمت در چشم زمین باشد و نوتاجد
 که از آید به ساله بسیار کرده اند که مرمی باخود در و طب بد آن نگر و نسا

چشم و غیره از علت صرع و مالیا این باشد و وزی در عمر او قهقهه و شب کوری
 حکما بر آنست که زردی و پاره پاره است اگر کسی از زهر طحال و سیم قائل داده باشند
 هم در آنک مرومانی خوشترنگ ساینده باشی پیش از آنکه زهر در او تائید کرده باشد بخورند
 هرگز نکند و سمیت بقرق از سام او بیرون رود و نفعی بدین زهر مذکور شود و دیگر
 جانوران گزنده مثل مار و گزوم و غیره کسی را بگزیند مقدار قیاطی از مرو ساینده بکاف
 در موضع زخم مالند در حال زهر را جذب کنند و نجات بخشد مرو را دید با آنکه مغاهر
 مرو را بدول قطیف و بجزین ولایت بفرست که مرو را بدین تخم نان نجات
 آید و تخصیص قیس سلطان جزیره است قریب قطیف که ذرتیم از آن جزیره شده و میشود
 و فاضل دیگر در تحت الزنج قریب ^ب مملکت است انالی آن همه مسلمان اند و
 بسیدان نجات می آید اگر چه اکثر دور و سفید است اما کم از یک مثال بهیچ مدونه
 بپندستان از مناصهای بنگاله است فقط تا انتهای دریای عمان و حوالی مصر مغاهر
 مرو را بدینست اگر چه در بعض جا مرو را بدی برین نام ^{آن} سب نام شمع است و سفید
 آید از آنکه بصحلی می پیوند و چشم آید و پنجهال از روی آب صدف زیاد ازده
 او از دهان نمی باشد هر قدر از صدف باطل است بعد قطع و بعد بیشتر مرو را بدید از خود
 بر بلبله ظهور می رسد و صدف جانوریست که گوشت او بلذت سفید تخم مرغ است ازین
 نامی تخم میزد و بچه بسیار از او حاصل میشود چون چینه شده و در اول گل بوقت بلایان
 زودست ^{نور} آید از بس که آید بسیار و در چون آفتاب بخورند دیگر بر روی آب آید هر طرف
 آید ^{نور} بگوید و او هر دو آفتاب گروشن میکند بوقت غروب بصره و یا در قیام اول ^{طاهر}

گفته اند فیروزه در خاصیت بهترین اجزاء است و حکمان سنگ را نهایت مبارک دانسته اند
 و نام او سنگ قرمز نهاده اند غایتی که پادشاهی بر یکی از مقربان خود غضب کردی حکما
 آن شخص را فرمودندی که فیروزه با خود نگاهدار و خوشم و قهر پادشاه بر حجت و عنایت
 مبدل شدی و هر که راه او رفت صبح چشم بر فیروزه افتد در آن روز میخ کروی می خور
 او نرسد و آن روز بشادی گذرد و حکما گفته اند که چون ماه نو بیند اول نظر بر فیروزه اندازند
 نهایت مبارک باشد و اگر بسینن فیروزه موجب تراید عمر و افزایش نور بصیرت است
 است و هر که آنرا بخورد دارد خوابهای پریشان نمیند و از هیچکس ترسد و پیش سلاطین
 و حکام عزیز و مکرم باشد و استعمال فیروزه در کحل لعابیت نافع است پاره هر حکما
 زهر حیوانی را ب تیار نغمه فیکوره اندا و دماوت الحیات حقیقی گفته اند و کیفیت ظهور
 باز هر بعد ازین در دگرگون می آید و طباطبای گفته اند هر که در هر هفته یک نوبت شش قطره
 زهر حیوانی بخورد بجز طبعی رسد و مدت الحمر مرضی نمیند و از امراض ضربه شفا یابد
 هر که آنرا بار خود دارد در شجاعتش افزونی باشد و از چشمش زخم گزند می نیاید و از بجز
 نرسد دشمن بر مستولی نشود و هیچ جانوری اگر در طریق خوردن آن چنانست که آن
 بر سنگی صلابت کند از کلاب پس با گشت بر روی زبان بلع کند که بدن آن نرسد کلاب
 مضرت و پاره زرد و آن بزکوی که او را پازر بنیز گویند می برآید اگر چه این جانور در هر جا
 می باشد همچنانکه مشک نام او منحصرا بیومی ختامی است باز هر نیز منحصرا بر بزکوی
 است و گاه که از او ظاهر نشانیات شیر و فاس است و او هیچ چیز بخورد و بجز
 بر لسان خود هیچ چیز نمی خورد که از میوه آن خوب منحصرا می آید و پاره جانور در هر جا

زمین بغیر از کوه شبانگاه جای دیگریت موسیای کانی هم در آنحوالی هم از سطح غلغی میسجد
 و در تحت ضبط کلام است در اینچند سال پاره از دیوار آن غار از هم ریخته مغالی ظاهر
 شد پاز موسیای ایند در این ایام بسیار از آن شده اما باز هر تعلق ضبط و بطور ابط و
 نذر و تا این نوع جانور بدست کلام صیاد افتد و پاز هنر در شکم بزکوهی بنیاید
 پازنی که پاز هنر در شکم است بغایت ضعیف و لاغر می باشد چنانکه گوشت او بکمال سخت
 نمیتوان خوردن و پاز هنر که بوزن بیش متقال باشد نهایت قیمتی است فاما آنچه
 دو متقال و سه متقال است چندان قیمتی ندارد و در ملک شبانگاه جماعه پاز هنر
 بسیارند اگر چه فرق کردن مشکلست لیکن علامتی است که آنرا بر روی سنگ باندک
 آب بسایند اگر ساینه آن سفید رنگ باشد اصلت و اگر سبز باشد عجمی است
 اگر چه عجمی شهب را بجز هر نسبت اما بطور خواص موفرا آن را در سلک جوهر
 داشته اند بدانکه در باب عجمی و جوات بسیار نوشته اند چنانکه گذشت بعضی گویند
 درختی است و عجمی صمغ است و برخی را عقیده اینکه در قعر دریا چشمه است بر میجوشد
 و بر روی آب می آید و عجمی از آن بجمول می پیوندد و قومی را فطنند آنکه سر کین و آب
 بکمر بسته اما اصح آنست که مومی است بر روی بجر عمان فراه آورده بر خاطر غلام
 دانشندان مخفی نمایند که در انتهای دریای عمان در دهنه طلمات که تصامی ممالک
 می بین است چند جزیره واقع شده و در شاه کد آب دریا بطرف قطب شمال میل دارند
 جزیره شامی باشد و شاه دیگر کد آب را گشتن بجانب قصب جنینی است تجرید در جزیره
 نمیند و تجرید به با زهر جنین اشخاصیست و گسارن غسل آب و قضاوت در آن

و خان آینه دارند و عمل بسیار دردی می ریزد و موم بر روی آب انقاد می یابد بعد از آن
 بر تریخ قلب و انوار اسیرل و باقی سستار گالن این سنگ و بومی و خاصیت در وظایف نشود
 و چون مدوجز طرف جنوب آب دریا در حرکت می آید و موج بجهت اشغال منی آید و م قطع
 قطعه بکنار می اندازد و جامع می پیوسته در سواحل بجهت همین امر میگذرد و نصیب خود قطعه
 می یابد و مشهور است که جامع می با در حدود جنوب کشتی نظیلات جنوبی افتاد و آخر اشراط
 عنایت الهی ایشان اذنان و طره نمیکند بر و ن کشید آنها را انخالی و جزیره لنگر انداختند
 آب بگیرند چند نفر چهار شستن مشغول شدند و بر سنگی که بغایت بزرگ بود با سار با آب آفتاب
 گذاشتند چون رخت آنها خشک شدند و دیدند که سبوی عینر نهایت مطهر و پاک است
 استنگ که که عینر خوش سنگ بود و از غنایم گرفته با دیده کرم و صله و تقسیم سایند و
 بهای خاطر خواه فرو عقیده عالی اکثر وزی خطیر بدست آوردند و عینر چهار نوع است اما
 خشک و طبقه و سفیدی و عینر و شامه ششخاشی و صله های مذکور می باشند و رنگ
 بی نم چهار روز بهار می اندوزد یعنی سفید میشود و چنانکه گالن بر مذکورات میان آورند
 اند و چون بشکند میان دو وزیر سفید مثل ششخاش نیزه باشد که هم روز و بهار میکند طبقه
 سنگ بر دیگر حکم شده و در تفریق فرو و تیرین این سفید است و گویا و مثل مخزنیست
 که سنگ میباشد و خواص عینر بسیار است اول با طبعه فی الواقع تری بهترین بود
 و کیفیت و لطوت و طبع عینر و دیگر در هیچ در فرغ سودا و راه انجیر لیا و قنوت و تل و قنوت
 و در صورتی که در صورت سینه و در صورت سینه و در صورت سینه و در صورت سینه
 در صورت سینه و در صورت سینه و در صورت سینه و در صورت سینه

→ 0 →

سایده در چشم کشند امراضی که تعلق بچشم دارد و دفع کند و نور بصر فرازید **مرجان**
 بلکه **مرجان** در طونس که شهر عظیم بلاد مغرب است و بر سواحل دریای اقصیه پست
 می آید غواصان درها گرفته بقرقره و میر و نند و **مرجان** از بلاد **هیرون** می آید و **مرجان**
 طونس شاخهای بزرگ دارد و رنگین است از همه انواع بهتر و گرم هم در وقت مری افتد در بنا
 نه فر شاخهای سیاه و سفید دریا میروند تا سفید خود هیچ کاری آید و سیاه را میگویند
 و تسبیح می سازند و **مرجان** تراشیده درست را زو که احتیاجی اعتباری تمام است و
 و **مرجان** تراشیده ریزه در خراسان و جیلان و سمرقند مقابل نقره است و خواص آنکه
 تعلیق آن در گرون مصر و دافع آفت است و داشتن آن با خود صاحب نفس است
 و دافع کید و کرا حادی موجب فرید و شناسی چشم در احوال و در مفرجات نیز تمام
 آن سودمند است عقیق بلکه از سه جا حاصل میشود اول در صنعان که عظیم
 بلاد یمن است ثانی در بروج که از شهرهای گجرات است در آنجا بسیار بهم می آید و
 در کلوا با آن ادواتین محقق است و عقیق بروج اگر چه رنگ خوب دارد اما بر عقیق
 یعنی نیت که از همه خوشتر و خوب می باشد و خاصی که در شان عقیق گفته اند مخصوص
 است عقیق یمن که در بروج مسکون بسبب غرت و نیت نفس او درست نشسته است
 حکمت و دولت نظر کردن در آن نهایت مبارک و شسته اند و احادیث صحیح در
 عقیق مروی است و حضرات صحابه و تابعین رضوان الله علیهم جمعین نیت تمام
 که عقیق در شسته میکردند و حال صلحای که در مدینه و مصر و شام جهت تبرک با خود
 می داشتند در بلاد حبش از هر جا که میگردست هر که عقیق را با خود دارد بر جمع خصمان

ظفر مایه در هیچ بلیات محفوظ اند و هر زنگه وقت در جمیع عقیقین بر زبان گیرد کار
 بر او آسنان شود و در معجون مسهمی نهایت مساک آرد قوت کرده و پاهای پیغمبر آید و مسنون
 آن مولد نشد و نداشت و بوی دانه نافع است و پنجای دندان را محکم کند و زردی
 آن برود اگر کسی در رنگین عقیقون تا توفیق را آلا باشد نقش کند در انگشت که در چشم
 دوست و دشمن غمز نماید و منافع دیگر هم در رویشم بدانکه در حوالی خشن
 خانه است که آب آن با ندجان میرود سنگ یشم از آن می برآید و سوائی آن
 رو در جاسی دیگر نیت و رنگ یشم بهفت نوع است اما سفیدانگوری و زیتی آرد دیگر
 اقسام بهتر است و یشم سنگ مبارک است و حکما آن را برابر جوهر داشته اند در حقا
 نعت تمام دارد که امر او بزرگان آنجا بنحی که نندیشم نیگذرانند و چون در فن حکما که
 ما هر قدر اقسام جانوران و عطرها و نهایی خوش تبرکب از آن میسازند هر یکی بقدر صلاح
 و صله یشم تراشیده با خود می دانند اگر با جرمی یا ساقری آرد آنجا شود اگر یشم
 با او نباشد چندان نرزشان است بسیار نزار و چون در حد و درختای صاعقه و بر
 اسبدرمی افتد و ضرر کلی از آن لاحق میشود و یشم را با خود می درند که این سنگ
 شجاعت خود و جته دفع طاعون و بر آید صاعقه بسیار نافع و سودمند است هر که
 یشم را با خود دارد از غلت خفقان در بوا سیر نجات یابد و بهق را در برص را نایل کند
 رنگ رو ماه سرخ دارد و سنگ شام مقصود معدن آن در حوالی قنداست
 و شاه مقصود نام بزرگی باعث شهرت و در دیده بر آید و شیری شفاف است و خمر
 تسبیح آن را با خود مسجود به دست شایسته در چشمه حوض شام و در حوالی قنداست

آب فرو آید اگر بر کس باشد مقدار آب چنانکه هم را کفایت کند کوه واسطه تا
 بلاد اندلس عظمی یا بد آنجا شکانی در وی دیدم یکدو در میان آن تبری آهین بود هر گاه
 قصد کنند که آن تهر را بگیرند غایب شود و چون دست از آن غرمت بر دارند باز پیدا
 شود حقیقت آن حال بر کسی ظاهر نیست کوه طایئیل در میان دریای هند است
 همیشه آنجا آواز دهن و چنگ شنود بی بفاعل آن نبرد کوه تبت کوه است
 که چون آتش بر آن افروزند آب از زیر آن میرون آید و آتش بمیرد و وقتی از
 اوقات باد شاهی چیده آنجا از دیار تبت بر آن کوه بر آمد و فرمود تا لفظ و گوگرد و
 و بنیزم بسیار بماند کوه چون آوزند و آتش زود به آن ساعت ظاهر شده آتش فرو
 آید و کوه هر که بگوید که در ملک کشمیر و بیکس آن کوه صنع و نتواند کرد چه
 در وقت خروج جز نور آن سر ظاهر شده میگذرد اگر متقاعد نشود با کفند
 و اگر حیلند گویند برف شدیدی بار و از قله کوه آبی فرو می آید و هندوان دریا
 یک وقت بغسل کردن نبرد است آن کوه می آید و آن سنگ نماند و آفرین
 بود **سنگ** است پس صادق القول شنیده که بر بالای آن کوه چهار فرسخ و نماند
 از یک **سنگ** و دیده که آب گنگ نماند و میجو شید و هندوان ازین کوه
 بسیار گیاه میباشند و هر یک در کوه است نر و یک سده و سه پور در روز
 عسل اول شیمی می آید و در حلقه در حلقه است یک در میان آواز دهن
 خاصه خواه بگویند میرسد پس فغان صد تا که در آسمان میشود و کوه و فغان شطرنج
 تازه مختلفه از زبان کفیسر منفرود و ایضا و نیز در کشمیر و گنگشکوه

در موضع یاقه قلم بر نشسته است که پنج شش ساعت نجومی برود آن میتوان گشت لیکن
 اگر کسی بر آن برآید خواهد که از یک تا سه دیگر رود و تا ماه ما با وجود قطع منازل نمیرسد
 راه به پایان نمی آید رتقا عیش زیاده از ضد در عنایت یکی از دوستان اقم در ایام
 بهار بر آن کرپوه رفته بود گلبنی دید پر از گلها خواست که برامی گلگفتیست پاره از آن بچین
 چون که پاسی که همراه داشت پر از گل با کرد آن از جای نتوانست شربت لا چاری قد
 کم کرد هنوز گران بود و رفته و رفته تمام انداخت هنوز یک گل باقی بود آن را هم افکند
 گران یافت که از جل آن عاجز آمد و در آنجا و نیز عجایب دیگر است که اولیا
 گویند در آنکوه اشجار میوه دار بسیار است و بی آنکه کسی تمجد شود میوه دهند تا در
 طعم آنها چندان لطافتی نمی باشد و چون آن میوه را از بیخ برسانند نهایت خوش
 و خوشبوی گردند کوه آهن در دیار هند است و از آنکوه آهنی سرخ بجمول پیوندد
 که چون زخمی از آن بر کسی شست از موضع جراحت خون ترش نماید تا کسی سالمان
 شود که آنجای را داغ کرده اند کوه انبار در اقصای عربست و این کوه سه چهار
 جوی عظیم برین آید قریب هزار فطره بر جو بهایستند و با قوت سرخ و زرد و کبود
 آنانکه بجمول پیوندد جل الروضه کوه بیت مبارک نزدیک بصره در اقبال آمد
 که در آنکوه روضه ایست از ریاض خبت در زمان خلافت حضرت فاروق اعظم
 رضی الله عنه اهل کتاب آنرا به هفتاد و هزار دینار طلا خریداری کردند مرضی الله تعالی
 عنه قبول نکرد و فرمود که روضه جنت در تصرف اهل اسلام ولایت اول کسیست
 از مسلمانان در آنکوه مدفون شد عامر معاصری بود و گویند در آنکوه گوشتان خرد

بسیارند کسی متعرض آنها نمیشود کوه کوبان نزدیک بصنعا وقعت
 و بر آن دو قصر است که به یکس راه آنها نمیدانند و عقیده بعضی مردم آنکه آن دو قصر را
 از جواهر ساخته اند زیرا که در شب لغایت درخشنده و تابان اند کوه معظم کوه بیت
 در زمین جفته در اینجا ساجد و مواضع و اقصت و در آن کوه مقابر است که اجساد و کلاه
 در آن پوشیده نگردد و همچنین در ولایت قاین و در حدود جنگجو نیز در مقابر مرده
 سالم اند و همچنین در میان منضوبه در حدود قهستان جنبی از گزوم است بقای
 سیاه و شب در هوا طیران نمایند و زخم آنها مملک بود و در ترکستان کوهی است
 و در آن کوه غار است که بر که در آن غار رود در ساعت بمیرد و از همه غیر تر آنکه هم
 در آن نواحی غار است که هر که از پیش آن بگذرد روح از بدش مفارقت نماید
 و دیگر یکی از بلاد خط استوا کوه هیت و بر آن مناره از سنگ و بر آن غمخ هم از
 سنگ انجیری در منقار ساخته اند و در آن حوالی درختان انجیر بسیارند و مردم آن
 بصورت آن غمخ سنگین پایان و چون انجیر نخیته شوند هر روز از آنجا نوان هر
 انجیر در منقار گرفته بیایند در طغاری که آنجا است اندازند که متر صد بهنجا
 آن انجیر باران بخورد باقی را بفروشد مشهور است که این طلسم ساخته بلیناس فرزند
 است ذکر بعضی از غریب عیون و آنها را علی سبیل الایجاز و الا
 بر خاطر دریا مقاطر پاک بخوادان روشن تواند بود که در جوف زمین منافذ
 بسیار است و البته در آن آب بود و با هوا که زیرا که خلا محال است هر گاه بر هوا
 بروت غلبه کند بهوان آب گردد پس اگر این آب را از محل دیگر دورسد زمین

سخت و صلب نبود چون در ان موضع کجی طلب فرو بر کند و طرفی بشکافد و بر روی
 زمین ظاهر شود و بخاراتی که در زمین مجتمعات شده میخوانند که بیرون آید بسبب
 جسم کوه نتوانند برآمد باالضرورة منعکس شده آب میگردند و نیز آب های که از
 آسمان نازل میشود بسبب صلبت کوه زمین آن را تشریب نتواند کرد و بالا مقله
 های کوه جمع شده بتدریج بسوی بشیب روان گردد و لهذا انها را چشمه اند که ظاهر
 میشود و در قران مجید جا بجا ذکر چشمه و نهرو کوهستان نیز آمده و اگر زمین
 صلابت داشته باشد معالجت احتیاج پیدا کند چنانکه در قنوت و آبار بجای
 آرد و اختلاف بقاع و تغییر لویه با در حدویت و لطافت آب و گرمی و تلخی و سردی
 آنرا اثری تمام است و ذکر بعضی چشمه بقاریب گذشت و بعضی از چشمه ها
 غیب است که مذکور نیست و چشمه و آب درین چشمه گیا همیت که هر گاه کسی در غل
 و آن را دید لگیا و روی چید چندان صطرب بشیفته کند محکم گردد و چون لحظه صبر کند
 شجاعت بهالآب از وی جدا شود چشمه و راق آب او رغایت عارضه چنان
 اگر کسی وقتی و اعدا با چشمه و آید اندام او بسوزد و اگر بتدریج رود و صبر رساند بلکه
 امراض بلغمی بود و گلابی و خانی را چشمه متصاعد گردد و شعلات سرخ وزر و زنبق از آن
 پیدا شود دیگر در کشته چشمه است مسمی بکوکرناک که آبش در رغایت گرم
 است و در آن و در امراض طمعی و اخلاط تعفن سوداویه است و یاوه مانند آن را
 است و در کوه بیرون بر آمدن لی باوری کس دیگر مشکلست و بدن تحلیل
 است و چشمه شکور و بلبر سپست و اراضی اندلس با وجود صغری اگر شکری برینا

آن نزول نماید هم راسیاب گرداند و نقصانی در آستان نشود چشمه را در نواحی اطراف
 بود اگر چوب آنرا در ساعت بسوزد چشمه بموش سجد و مصروع و در مرغزاری و
 در آن ناحیه خالیست که چون آنجا پنجمه گل شود موش مشکون کرد چشمه سیر دریا
 مغربست و پاره های نقره نوزن یکمخال در بیداشود چشمه انگور در نواحی بلیقالت
 چون قدری از آن در پیم طاق خشک ریزند بنبر شو چشمه درخت گونید پنجمه در
 پایان کوههای طبرستان است و آب آن در غدیری جمع آید که در آن یک تیر تراب
 در میان غدیر درختی بزرگ در سالی چهار ماه این درخت از نظر غایب میشود و صعب
 الظاهریت نوتی یکی از ملوک آن درخت را بمنهای آهین استوار گردانید چون
 او آن غایتش در رسیدن مسامیر گنجت و شجر ناپید شد عمده ای را جهت تحقیق آنجا
 باب فرستاد بعد از مدتی باز آمد گفت قریب هزار گز فرودم چه حقیقت حاصل شد
 نیافتم چشمه منصرف صندوقی متعلق بچشمه موضوع است هرگاه صندوق منشد
 بزانی که در آن محتمم باشد بیاشانند شور شود و آب فطرنی که از آن ترش کند شیرین
 باین آب تعویذ در سبب ضرر روح و محمود است و چون آب صدق که شور مردمان
 بدانجا آید و مقدار ضامن ترتیب نمایند هر کس را کفایت باشد و جبر علیه است و بکنند
 با آب صدق بسیار شوره نامی آن ناحیه را سیر سازد چشمه سنگ در وقت
 بجا از نژادی است اگر زنبوری در آن کند سنگی نقش شود و حیرت
 در ملک بدن نزدیک بقصر فخر در آن آب خنک است شین و لطیف میباشد
 چون از آنجا بگذرند سنگ و بر بزرگ هر لاله و می فائل گرد و چشمه نقره آب

لکوه بیستون الفجر یابد و بنهایت صافی بود گویند چون نهر تروم درونی گنبد روز دیگر که
 بیرون آرد یک نهار و یک باشد چشمه دیب در زمین قبیاق است هر گاه افتاب طلوع
 کند آب آن بطرف مغرب وان شود بعد از غروب بازگشته بچنان مغرب جریان
 یابد و سبب آن معلوم نیست و دیگر ولایت ارمن چشمه السیت که آب آن چنان بقوت جه
 که از مسافت بعید آواز اش توان شنید هر جانور که در آن چشمه افتد فی الحال بمیرد و
 خوردن آن آب اسهال قوی آرد و دیگر در مراغه دو چشمه است متصل یکدیگر یکی
 آبی در غایت عنویت و پر روت و از یکی آبی در نهایت حرارت ترش نماید ذکر بعضی
 از آنها را چون ذکر بعضی از آنها در اوراق گذشته بتقریب مذکور شد و قدری از
 چند جوی که غرابی دارد و بقلع میرسد نهر اطل ابتدایش از جبال اروس و بلغار و
 حدود شمالست و هفتاد و شش شعبه از آن نهر جدا گردد که مدار معیشت چندین شهر
 بآن شبات باشد و مع ذلک نقصانی در آب او پدید نیاید و لضعف این دریا
 آبگون است و میان آن آب آن بحر فرق توان کرد چه اصلا بآن آب در
 بنامین و جوی آذربایجان آبی خوشگوار است و منبعش جبال آتولایت و در بجز
 طبریز و رود جودی از وجودش و در زیر زمین نفوذ کند و سنگ مرمر گرد و نهر
 الذهب در زمین شام است در صفت آن گفته اند هونیر بیاع بالمیزین و اجره
 بالکیل که از جدول آن بسید فرعون است و آن نهر چون باخر رسد در زمین نفوذ کند
 و نمک شود و آب نهر الذهب همچو ضیاع نشود جوی ارس از مشرق بمغرب جاری
 باشد و ابتدای آن از ولایت ارمنیه است و آتش بنهایت سردی آن و سلوک کشتی

در آن متغیر بلکه متعذر است زیرا که برکناره آن سنگهای بسیار است بعضی مکشوف
 و بعضی مخفی و اینجومی نیست دارد هر چه از حیوانات در وی درآید سلامت میرود
 رود نیز موسیچر و دوزرگست نزدیک بصره و بر آن پلی عظیم است مانند یک طاووس
 که کمان آن یکصد گز است تمام از سنگ رخام هر قطعه سنگی ده گز در پنج گز نه
 اندلس آبت است که کشتی در آن نتوان رفت درکنار آن آب بسیار است در موضع بلند
 نهاده اند از مس خالص و برجین وی نوشته اند که یاها الرجل تجاوزنی
 فانک لم ترج جوی چیجای بدلیت آن از جبال چین باشد و آنجومی در غایت
 سامست و اکثر اوقات کشتی را آفت رساند و مردم آبی در وی باشند و چون
 در کشتی روند از اموال آنها غافل چیزی در بر آیند و در آب غوطه زده بروند
 جوی طبرستان بزرگ است نصفی سرد گرم و در بحر طبرستان ریزد و الله عالم آگاه
 مای شریب الاحوال چاه نوبیق در مغرب بلین است و بخاری عظیم از آن منفع
 شود چنانکه اگر سنگ بزرگ در او افکنند بیرون اندازند البته بقعر چاه رسد چاه
 زرق در زمین طبرستان است هر که آب آن خورد بیعتل شود چاه ساسن بنوشلوا
 دارد چون خشت خام چاه افکنند آوازهای مهیب برآید و بعد از سه روز سکین باید
 چاه اصوات در حدود وقت واقعت و هر که نزدیک آن چاه رود آوازه های غریب
 شنود و بخان عجیب آماج کند بلغت مازی و ترکی و هندی بود وقت باز آن آوا
 ها قطع یابند و هر گاه بدان آید باز ظاهر شود چاه سنگی که هر گاه کسی قعر آن گردد
 سنگی مانند تیر بر رویش خورد و موجب آن را کس نداند چاه صمغ در دیار هند

چون آبش در ظرفی گفته از اول حمل زمین آن بگذرند نریانی که در بغایت نافع و اگر آن
 حوت بماند نهی قابل گردد و چاه خوز در شهر خوز در میان حوضی است و بر آن کعبه
 یکی از بس سخاوه اند و در بن آن دیگ سوراخی کرده از آن سوراخ که بغایت تنگ است بقصد
 آب بیرون آید که جوی بزرگ میشود بعضی از بهوشمندان گفته اند که این صورت از جمله طایفه
 و الا شخم خوز از اکثر آب ویران میشد چاه سوزان در نواحی فارس است پیوسته در آنجا
 بنمایست که اگر مرغ بر بالای آنچاه پرواز نماید بسوزند و دیگر از غرایب صور معشر
 بیشتر اول غریب بن عنق است عنق ما در عوج و حتر آدمست علی السلام و او نیز خسته عظیم
 داشته چنانکه در گفتش سه طول داشت و در تفسیر کافر منقولست که ارتفاع قامت عمر
 بن عنق بیست و سه نه و سیصد در عمه و ثلث در عی بود در طوفان نوح که آب آنقدر تفرین
 کوهها چنانکه گشتند از نوحی او تجاوز کرده و چون سوازی طول و عرض لشکری
 اسیر کوی بالای سر خود آورد و بفرمیت آنکه بیک دهنه موسویان را در زیر آن کوه پاره
 گرفته تا بود ساز و جناب موسوی بحسب حی سماوی عصا برشتانگ روز داوران ایا
 آورد و عی جز ساق پایش را چند سال بر روی او نیل انداخته بودند و عبود و مرو
 مردمان بر آنجسره بود و دیگر آنکه در حد و چین قومی هستند بشکل آدمی اما سوی آنها نشسته
 یونین است را تقوم از ختی بر ختی می پندارند سناس بصورت آدمیست چنانکه در
 القلوب و سیر البنی و قصص الانبیا آورده که سناس نوح حیوانیت و ایشا را مالیت
 خوانند شکلی زیاده دارند اما با طلق متین ختیند و مردم ایشان را بگیرند و ایشان
 و خول کنند و از ایشان فرزند آنرا مال میباشند و در ولایت مصر نوعی بنام

که شباهت تمام بلاد می دارند و این را نیز سناس گویند در چشمه برابر بوزینه است اما بر سه
 انداش سوی است و دم دارد و بخلاف این نوع بوزینه است و در حد مشرق می
 ندر و موسوی بر انداش بجاوت مردم است و در قلم حروف شعری در سه پور ^{۱۲۶۸۵} هر دو
 دو صد و پنجاه و هشت در این سر سخته پنج بوزینه دیده که دم نداشت برابر طفل و نه ساله
 می نمود و او را قهای چپ است اگر بزرگتر بود سر گناه بر سر گذاشته بودند و نزد حاکم امر سر کلاه
 قوم سگان بود و میبردند پس از مردم و خشت نیک و در هر طرف میگردید بدن بکام
 که شعوری دارد و صاحب فرنگ شیدی آورده که سناس را بقاری می نمودم گو
 و نوعی از مردم است که بر یک پا میچیند و دیگر در بنا و چین خانه بست و آن مرده با جا
 چون درخت خرمات است و همانند او هر گاه دست بروی زنند او را طفل ظاهر گردد و
 دیگر در قله زرفی ولایت قوسستان در زمان الحیاتو خان دختر برادر وقت بلوغ
 در دوز گرفت بعد از چند روز آن رجولیت از موضع مخصوص و بیرون آمد و شبانه
 در بغداد بهم نطهور آمده چنانکه گذشت دیگر در یکی از آن بظن آمده که حضرت
 نوبی دندان انسانی یافتند بیست من وزن و دیگر در زمان سلطان بوسید
 خرنج مروی بود که در تمام اندام موسوی بسیار داشت مثل خرین تاریش و می سایر
 مانند داشت سخنش معنوم نمیشد و دیگر میگردید دیگر از سنان بن ثابت خراسانی
 که گفت زنی دیدم که اصلا دست نداشت و پای خیاطت میکرد و دیگر در روزیست
 فریالیت در آنجا طایفه که هر گاه هر کس از آن ریش برزد نصف ریش او استیفاء
 و نصفی سپید و دیگر نوبی در ایران ظاهر شد که می دستهایش بر موسوی بود مانند

خرس و دندان زیرین نداشت، غشش مفهومی همیشه مردم میگفتند که مادرش باخبرس جمع
 شده و این تخمه غریب آورده و دیگر از عجایب البلدان مسطوس است که بر ساحل
 محیط کوه سیت و بر آن کوه جمعی ساکن اند که دو چشم بر سینه دارند و بدستور سیار در میان
 روی ایشان نیز چشمه موجود اند و دیگر در قضیه گاز از شافعی مرویست که ارم بن جناب
 سال در شکم مادر اند چون تولد یافت دندانش تمام بر آورده بود و دیگر در حمید لاول
 سه نهصد و شانزده روز است پسری تولد شد که چهار چشم و دو بینی و دو دندان داشت
 و دانهش و دندان سسته و بر پشت او پاره گوشتی مثل کوهان نتر و در جهان سینه هر
 یک شکم چهار فرزند آورده یک با سه دست دختر سپهر ساعت فوت شد و دختران مادر
 ایشان نیز پس از چهار روز فوت یافتند و دیگر محمد صادق خان معمر مویلف اقبال
 نامه شایعانی می آرد که در اول سال هجری ۱۰۳۰ کشته بکبار روسی و هفت از و قاتل کشمیر
 رسید که مرغانه میرزا حسین نام و در کشته فصری متولد گشت روز بیستم زبان آمد گفت
 لبه عظیم برده و در شعله نازل است و زخم شعله را گویند که از ناله مانی خدا باز آید
 تصدق و استغفار نمایند و دیگر در ۱۰۳۰ کشته بکبار روسی در ملک کشمیر نینی را
 طفلی حیف الجنه و نحیف الازمه تولد شد و آن پسر شیر سخنور و تاسین او بپارده ساگو
 سید نقد را غره بکه در تن و توش طفل کیسه منبوه و زبان او گنگ بوده اصلاً
 سخن شننا کرده روزی قصیری در ناله آن ها وارد شده مادر آن طفل نزد او خوا
 و در آنالی بسیار کرد و این پسر زبان آید و از نجافت نجات یابد فقیر گفت که فردا که
 علی اصحاب دیوبندی بجان بچته این طفل را در مسجد میدگاه کشمیر بر زبان و دیگر رادر

نه کاغذی بوی داد که این را آنجا بنده نند از هر موده و ظلمت و غم که مسجود
 لوله بر خاست و آن طفل جای مانده بسخن آمد که دیدن آن کاروان گوشه
 مکه های سپید اگر چه با نایت مهمان آه میان بودی احسان پیش پرده نمود
 نیک کردی آن طفل یکبار و دستک زبان از نظر غایب شدن زین بر پشت
 ت طاری گشت چون با فافت آمد کسی آنجا میدوید از طفل مذکور
 میان نشانی نیافت اما چند ششم در دامن خود مشاهده کرد و برگزید
 و دیگر چون محمد معظم بهادر شاه ابن عالمگیر و پناه برادر خود اعظم
 رسانیده بر تخت و گمانی استمن چند بدن بار و دستبند و بال
 شاهزاده که منجش اجرف حیدر بود سر پرست سرور و سلطان
 آنجا خبر خودش بنده سنگه که حالتش گریه و نوبه شکر بود ز نسبه
 رسیدن شمشاه بود و بنده پند سنگه و شکر و شکر و شکر
 طبع جگر که سکا کرده می مندان نمود و در سمت و در هر چه
 مشغول بود تا آنکه فتح الله خان بجهت و رعبه دو نفر سوار و در
 بقامت خود و شفا و در عهد طول و چنین قسم دست و پا به هر
 بزرگترش مانند خرقه قاضش چون کوه است بنویزند از تیره
 خواب بودند آن مذکور یکسان خود کار و که لیسان تپ سی
 بیج درست نموده در کجولش در زنده به شنبه ماه مبارک آورده
 و قایم کرده مضبوطش بگردد بنده سوار و در هر چه

گردند آنقدر با حیاط گرفتند که خواب بود و صدام و مطلقا بیدار نشد چون ارجح
 بر کنند از خواب درآمد هر چند دست و پا زد و موثر نیفتاد و او را بر فیضان کوه بیکر با کرد
 لشکر پادشاهی آوردند و از نظر گذارند پادشاه از بوالعجبی برای صنایع قلوب
 عجب گرفته تهاول با یکدیگر بند است که نمود گفت این دیو بیدار زنده بگذارد
 همچنین گذارند تا آنچنین روز صغیر جهت بود آخر خود و زحمت پروردگار بعضی
 از غریب امور که نقل است از حیوانات آبی و وحوش و طیور و
 البلدان سطوح است که در و دنیل مصر است که در سیاه راه و بکار فرستند
 و ننگ و فرس ابو قروش جانور است بهیات و زرع و طول و عرض از یک
 و نقطه می گرد و ملون بر بدن دارد و را کباب سفید و مسافرت و در بیابان است
 با شمشیر برای او طعمه آب اندازند تا بخورد آن شغول گشته از آنکه کشتی با
 نهنگ جانور است که در اندامش بجز از یک سوراخ و مانده است خوردن و
 آوردن و فضله افکندن او از جهان منقذ است مولانا سید امیر احمد نقاشی
 رساله اصیل کرده که نهنگ بصورت سوسمار است روان گشاور و نوبان و در
 و شصت و نمان نیش و در فک اسفل و در میان هر دو دندان نیش او دندان
 گوشت است و بعضی گفته اند که نهنگ ششها و دندانست یعنی چنانچه در
 جانور چون در دمان گیر و دندانهایش نیز یکدندانه است و با صفا
 خلاصی نباشد نسبت نهنگ شبیه سنگ است آسن پرس می کنند به
 چاراهی است و دم دراز دارد و نگاه با شطوط آن سینه در سینه است

2 2 2

باشد چنانکه گشتی را از رفتن باز دارد چون اهل سینه خون حیض آوده برساند از آن
 موی بلرید و اگر زن حایضه دگشتی باشد همین خاصیت ظاهر گردد و دیگر در بعضی
 از بیماریها میباشند که طول آن کیضه و مبت گزشت و عرض و بشت از دیگر در
 بجمالی است که میبرد و در وقت طیران مایه از بزرگتر در عقبش در پرواز نماید
 او را گرفته میخورد و دیگر در یکی از دریاها مایه میباشند که بر روی دریا در طیران
 باشند تا خود را بجوان بگری که بر سطح دریا با داشته باشند میسازند و در دانش
 آدمی آید و این جوان آن مایه فرورد تخف الغراب مسطوب است که در هندوستان
 در مایه است که گشتی گروه طول آنت در آن دریا حیوانات بسیار انسان چون
 شب شود از آن بسیاری آب بیرون آید و بر ساحل بچراهم مایه نمایند و قصر گفته
 در میان ایشان نشان خوب صورت باشند و قی از آن زنان زنی بر موی از کتک
 عاشق شده بود و چند دانه مردارید بزرگ برای او آورده و در آنجا دیگر حیوانات
 نیز باشند بچیت آدمی که از آن بیرون آید و مردم آندید در شبهای مهتاب بیک
 آندید و در گوشه نشسته نظاره ایشان گرفته و دیگر در شجره ابله مذکور است
 که پرناس نام جانوری در بعضی پرست که از سرش آبانی شیده آدمی و از ناف
 تا قدمش برده است و همور در ایشان لغات و لایز و فعات سوراگه نبطابق
 توانین موسیقی سینه که را با چاین فن از ستمه آن تعجب تمام میکنند و گاه باشد
 کمال تشویقش گردند هر چند است و آن مایه تبعه آن میمانند بر اوای آن مانند
 ایشان قادر نتوانند و دیگر صاحب صیب اسر گوید که در سینه در سینه و سینه مطاز

الزمان نیز از خیال قتال محمد خان شبانی دکن آب مویشتسته بود بعضی مردمان مهر
 ماهی گرفته که طولش یک دینمگز بود و سطریش نصف بایش برابر اعضای و نصف
 پایش بمقدار قمی و فک اشل نداشت و نیره و دان مقضی در اعضایش ظاهر نبود جمله
 حیوانات آبی دیگر بطران است که در فرخنگ گویند از غریب حالات آنکه چشم بر کتف
 و در و دان در سینه و سالی سه نوبت پوست آفند و خانه او در در و در می در خشکی دور
 در آب و فیکه پوست آفند در جانب را محال کرده و طرف خشکی باز گذارد و درش تمام
 شود و دیگر آنکه فرخنگ بطریق آو میان بدست خوردنی برداشته در و دان گذارد
 و مانند سایر حیوانات آنان بر آب و ت نهید گویند اگر در طران بر پشت مرده بیند
 علامت است است باشد و زرع که در غوک نیز گویند از گوشه که کند زو مان یک
 گوشت او پوستهای رقیق باشد و نیا در وقت صبحگاه گشته و درین وقت
 و آواز از آن ظاهر میشود اگر کسی را سستی بر است بوا به سینه استعدود باشد سبب
 و زرع از نمده در و دان فروردان نعلت نجات باشد و بی ت فند ز شود تا حیوان بر
 غریب الا شغل اند بسیار نمودنی زان آید از جمله است معذب حیوانات
 که چون آفتاب طلوع شود و لدی زردی متولد شود تا وقت خواب خوشید نموده
 باشد بعد از آن بیرون رود و دیگر صلاح از آن زمان به سینه و سینه شود و نگار
 و به بستور و فوات با لایزال توالد تا سل و قوت آن حیوان بموجب باشد
 در یب حالات بعضی ز حیوانات در نمده و چرند و ببنده و بنیوال است که در
 نصیده و دیگر سابل و نعل قدری با نعل نعل میشود شیر و سینه و سینه

و خوش بنزله باد شاه است و از او آید خردس و گریه و چوب زدن بر طرف بلین در وقت
 و فکله بهر نماید دیگر از زنی که موی کشاوه باشد نیز متوجه گردید و بچه شیر در وقت تولد
 قطعه گوشتی باشد بحسب و حرکت بعد از آن سه شب باز روز مادر او را محافظت کند بدین
 باید و نفس در وی و در صورت شیر بد نشود و در جنبش آید و شیر بچه تا هفت یا دوازده
 چشم بماند و چون شاه گرو و نگر نماید و شیر پس اندام هیچ جانوری را نخورد و بر
 بازمانده خود فرو از ارطاطا عیس نقل میکند که گفت نوعی از شیر ویدم شکل و
 گوش که شاخه‌های دراز داشت بدلیزی یک و حجب و چون شیر را قلم شیخ علی ابر
 عضه نظیر گنجه هند متعرض نشود و این معنی اکثر مردم را بچه بر سیده و میر سید پلنگ
 شکم ترین جانوران است و چون شیر شود شیر ساز و خواب کند و از و مانتر
 بوی خوش آید و نبات شکم بدوی بود هر گاه پلنگ مریض شود عموقش خورد تا
 شکم شود و پلنگ را آن مقدار محبت است با شرب که اگر نخنی از رسد چندان بیانش
 که در اشعور نماند فرو اگر از میکده ام بوی می آید بشلمه روم سان که در گرد
 نیابند و خوش بوی و بوی شکم پلنگ است و بوی فراخ شباب سگ و وی چون
 پیر شود ترک شکار گیرد و با پوز جوان صاحب کرد و از صید وی خورد و پوز
 پلنگ خواب بیا کند اول کسی آنجا نور را بر دو ساعی ساخت نیز پلنگ علی الله
 بود و گرگ چون آنجا نور در خواب شود بچشم می بلزد و ویکی پوشیده در صحرا بود
 هر گاه را بگیرند هر چند چوب و شیر زیند آواز بر دار و نام پدر در گرگ از سافت که
 بوی مردار شود هر گاه خوردنی نیابد با سفتاق هوا قاعت نماید گویند که چون

آویزند گریه با بخار و دو پوستش چون بر کوفته اندازند سوی شان نریزد و کفتار
 از کفتار بعضی علمای آثار معلوم شده که کفتار حایض میگردد و سالی نرسد سالی ماده میدهد
 بحالت اشتها در و چنانکه از کیفیت گرفتنش بوضوح می بینند و خرس از جنس کولاک
 آنچه او میان خوردند طعمه سازد و همچنین عقیق سبب و نتر و دراز گوش و طعمه سبب و نیکو
 در وقت وضع حمل در سبب میارشد و بعضی گویند خرس از دمان نماید در زیستان کم تر
 باشد و گیاهی است که آنرا یکبار خورد تا سه چهار ماه محتاج غذا نشود و گاهی دست و پا خود
 بکند تا فریه شود و خوردنی را در زمین خیره کند و نهایت محل است اگر بر او سنگ رسد تر
 که آب او را بر دست سنگی بکازد بر سر گیرد و خوک قوت مجامعت او از همه حیوانات
 زیاده بود و در یکاگی نرزش بخت میل نماید و ماده اش در شامگی آستن شود و حیوانا
 در چهار ماگی حمل میداند و هشت بچه زاید و چون ببارزده سالگی دیگر زاید خراب نمیشود
 خوک در بیهانی بر دراز گوش بنید بر گاه دراز گوش بول کند خوک بیدر ایضا اگر بچشم
 او را از جدقه بیرون کشند بیدر دیگر آنکه اگر او را تا سه روز چیزی ندهند که بخورد بعد
 آن دوروز خوردنی دهند فریه شود و نضاری او را با این طریق فریه پرواز کند و نضو خوک
 اگر با نضو بر زمین بکشد در حضور شایطین و سحر شری تمام دارد و با بجهله تندی
 بیدر گویند بر گاه یک بروی غلبه است که آب رود تا یک بار گردد و دانش
 جمع آید تا گاو خوطه زند و بر دو دیگر آنکه شکم خود را پاره کند و بر پشت خوابد و باها از جنبه
 سازد تا جانوران گمان برند که مرده است نریزد و بیدر و بر جسته آنها زخم برسد
 نریزد و بیدر نریزد و بیدر نریزد و بیدر نریزد و بیدر نریزد و بیدر نریزد و بیدر نریزد

همچنین در کابل هم هست لطیفست که در زمان حضرت رسالت پناه صلی الله علیه و آله و سلم
 سلم شخصی بنی دانت و پیوسته نان و مسکه می آورد و بر سر آن بت می نهاد و ناگاه روی
 بدانجا رسید نان و مسکه را خورد و بر سرش نشاند و بت پرست اینحال را دید بت پرست
 مسلمان شد شغال جانوری مشهورست گویند زبانش را در سبزی گذراند ساکنان
 آن موضع را نزاع شود خرگوش بعضی از مردم گمان برند که آنجا نور سالی و سالی است
 و این سخن صلی ندارد و اما حایض شود و غشی می باشد و گویند که جنیان از خرگوش
 گزند چون چشم خرگوش بر روی افتد بمیرد و بدینجهت هرگز بر دیار نرود و سوم آنکه اگر
 نیاشد و با سنفشاق هوا گذارند لاجرم در هر چهل روز یکقطره بول کند و بقیه
 بیضه آرد و مرشش را فود کرده اش و فرج باشد و عمرش هفتاد سال رسد و
 از تمامی جانوران با آدمیان مشابهت دارد و بخندد و خوردنی طلب نماید و بر ماده خود
 بغایت غیور باشد و صنعتها آموزد چنان استماع افتاد که بوزینه شطرنج آموخته بود
 روزی صاحب خردمات کرد و شخص متغیر گشته شاه شطرنج بر سرش و چون دست
 دیگر با خنق با بوزینه غالب شد در وقتی که حرفت با سخنان رسانید طبعی کلان کرد
 مجلس بود بر سر آورده گشت او ارامت ساخت از آن باز ضرب المثل شد گویند اگر از
 پوست بوزینه بغزالی بیازند و بان گندم و جو به پزند و آن را بجانند محصول از آن
 بلخ ایمن باشد بوقیمار عرب و نامالک البحرین گویند چه آنکه پوسته بر کنار
 باشد و هرگاه قطره ز آب یا کم شود مخمرون گردد و آب نخورد و از تشنگی بمیرد
 یوفاداری و حمایت صاحب خود و محافظت موش مشهور در بکارستان و تشنگی

موش شخصی سگی دشت وفات یافت سنگ همراه باولش تا بر سر قبر رفت ایچک
 بازگشته در موضعی که شخص فوت شده بود و خود را چندان بر زمین زد که مالک
 گریه چند نوع میباشد ایلی و صحرائی و از آن جمله گریه زیاد است و آنجا نور دم دراز دارد
 و موسی وی ایلی بسیار است بود گریه زیاد و در هند و مغرب بسیار است و چون میخواهند
 در آن ایام که نباد و هرجویی نصب کنند و گریه بر گرد آنچوب گرد و خود را بر آن اند
 زیاد مانند عرق از اعضایش ترشح کرده بر چوب نشیند و از غراب گریه ایلی آنکه
 چشمهایش گاهی گرد و بزرگ و دراز و گاهی در غایت خوروی و تاریکی این اختلا
 و یکروز بسیار دیده شد و سبب معلوم نیست هوش جانوری کثیره نظر را گویند
 گروش را بر بند در خانه دفن کنند و در موش استخانه در بناید و موش تخم مرغ نمند
 بزد و در این دست که تخم را بپشت گرفته و دم در دهن بالای تخم آورده بود و اگر تخم غنای
 بر بالای طاقچه باشد یک موش در زیرش با کرده بخشد و موش دیگر بپسند انبات است
 بر کفش اندازد چون شکم او نرم است نشکند زیرین بر خاسته بیضه را و زرنه موش
 بدست اول بیضه را گرفته گویند وقتی موشی بیضه از این لب یا آن لب یا تو رب یکصد
 رعه بوده است موش در میان اردو غوطه زند و چون در سوراخ خود برسد خود را بپسند
 باز بار و غوطه زند تا تمام را برود و سوسپید بپوشد و از موش کلان تر در خانه که
 مانده اند که او را میخورد وقتی در حوره را تم در ششم ام تر سراسوی با چند بچه میدود و بقور
 غوغا و شکست و سخت موش می دشت روی بچکان را گرفته پیش روی سینه
 پس را گفتن با یک حبه فولادی موش که بلبلایه که بین اسوار رفقا کرده پیش نرسد

سگان کنیز و این سخن با سوا و از برشت هر سه بچه خورا گرفته از دروازه بیرون دویدند
 باید بدیدش این بعد کسی از نشان نیافت خار پشت شب آه رود و خوردن فمی
 میل کند اگر فمی او را از خوردن نمانیک شود سلخاه که او را سنگ پشت کشف
 نیکویند چون تخم کند بجز کردن در وی بچه بیرون آرد زیرا که شکمش در بنای است که
 اگر تخم او را بشکند و گویند چون کشف را بر پشت اندازند میوه آن موضع را بر ماضر بر سلسله
 که باغبان غظم غبه نام او را بصیغ جمع آورده اند مایزرگ است گویند چنانچه تهراسال شود
 زرد باشد و صاحب هیچ انوار برین لا شنه که خشیت آن را محمود و محمود گویند
 و در و انبار کار بر زرد چهار گل کند بحسب سخن چوین گنجنگ گل در خوردن دستی کفوی
 در وی ظاهر شود بر تبه که بنیاد خوشحالی گفته و نه در اینجا است او آرد و بچنگ مار که
 دشمن دست میرود و چون بسوزد مار میسده او را زرد آرد و مار از جابرا بده گنجنگ
 میخورد و فی الحال آن کیفیت دست و دهی به آنرا کند و مار به گوزن که دشمن قوی
 دست میرود و گوزن مار را میخورد و گوزن را از همین حالت آدمی و به گوزن خور
 پلنگ رود و پلنگ او را به زهر میسده و زهر و سدا او بچنگ است میسود و به بر سر
 رود از غایت کینت میخورد و به سینه بر باره در باقی که در رفقه و خوردن بشکند و به
 بعد از چند روز که مرد روی افندیک بچنگ را بچنگ مان مار زار و مار گرو و حبه و قاق
 باری ماند و رنگ و چنگال پلنگ در شب بچنگ مان مار زار و مار گرو و حبه و قاق
 علم می گویند می که در وی می کلا سینه در با است من ماران خورد پس
 شود و باز خورد و غشیر گردد و بچنگ مان مار زار باشد و زستان چوین

گوشت خورا گرم کند سرد و در دریا گذارد و پوست بلند کند چنانکه سینه در چندین سینه
 بنظری آرد که قوس قرح است چون گوشت فرود آرد بکله طره در دریا نماند که در بیشتر
 نیاید و چون جانوران دریا از شرمی بخند بتعالی زانند حق جل و علی ابریر الهی
 که او بار داشت بر زمین یا جوج یا جوج افکنند و بتجماعه آنجانان بلیه عظیمه راصیدی
 شکوفه است نموزند و چندین مدت بگوشت او بگذرانند مار چندین صنف است
 از آن جمله که مقلد است که مجرود دیدن او موجب هلاکت شود و دیگری ماری است که خال
 یا موی در او دیدگی اضمحلت و آن نیز چندین نگت و در اقصای کشمیه
 بود آن انجیان بزرگ که گاوران فرزند و نفعی باین
 در میان بجزیر ریو چه نیز کور شود درخت باوین از اسپدا سخت چمن خود
 بر آن که در زیر پنهان شود و دیگر از غریب فعی آنکه چون چشمش بگشاید بر روی
 چنین گرد هفت بر بزد و ندانش بگشاید بر روی گردیده و در میان سرش
 درخت زیتون بود گوشت فعی مقوم و مسموم است چنانکه در قرص فعی و قرص
 فاروقی است و مردمان موضع کویوه و شاکه در کشمیه فعی را
 بکشند و گاهی در شکم او بگشاید جانوری درستی بر آید آنجور که در شکم
 در بسیار و در وای ماه و امراض قرح متخذه بکار برند و خاصیت بسیار
 و مصلحت در استراب و سردی بسیار بود و در وقت ترانه بر روی بر او نشاند
 مانند دروغ یک دو هر گاه بر شرب قار و بود چندان کور که بخورد و گوشت
 است و در شربش خندانش طلب من بچشمه ساقی بر براده که چنان برشته

بار علاج اعتبار که در بعضی وقتها حکایات کینه و زنی فیل و شتر شهروندان را فیه جاوست
 و نهائیش از پادار از ترورش مشابه شتر و شاخهایش مانند شاخ گاو و پویشش همچو
 یوز و روشش شبیه بدم آسور و وقت رفتار سخت پایی چپله بر وار و بخلاف حیوانات
 دیگر و مویزات بعضی از فضلا سطور است که گفتار با ناقص جمع شود از حیوانیکه بعضی از
 اعضایش مشابه پد باشد و بعضی شبیهه باد بر وجود آید هر گاه آن حیوان با گاو
 وحشی خفت میگردد زرافه ب حصول می پیوندد شتر گویند شتر زهره نباشد و
 چون شمش بر ستاره هیل افتد بمیرد و شتر جانوری لغایت کثیر المنفعت و با کثیر
 خوردنی قاحت کند و اگر هم او را کوهی کشد شتر نباید بلکه وقتی موشی شتر را مهار
 گرفته بسوزاند خود را شکنند و با وجود این همه کینه در دل او پایداری ماند و بتدریج آن
 خصم خود را نظام کشد آنسب بهترین مراکتب بحسب صحت و سیرت چنانکه در کتب
 علماء سمیت خیر بر یافته و در شان او احادیث صحیحیه مرویست و سواری اسپ
 از پنجبانه خوب است نظم اسپ باید که پنج ساله بود و دم صراحی و نسیم بالای بود
 پیش آنکه که او خرد و سنج است چار و رخا و سنج در گنج است و در کارستان آرد
 که با و شاه بیفتد تا شکند برسم تحفه بجهت امیر منصور سامانی اسپ فرستاد که دو
 سحر داشت و دو پای پر و پایش دو پر که بدن خیزان می نمود و چهار دو نوع
 داشت یکی المی و دیگر وحشی گویند که اگر خدای علی بر بالای بلندی باشد و آواز شیر شود
 خود از ترس بیایدن اندازد و عمرش زیاده از چهل سال نبود اما خرد وحشی دو صد سال
 مدوار و بعضی مدت جانسن را بیست و نه سال گفته اند و در کتب باز تواریخ مذکور است

له نوبتی از اردشیر با کابل در آن گوشی بصیراگر نیت و با بعضی از خوش اسنجه چهار دست
 از حاصل شد. جناس نور تمامی از آن در زنگهش پیدا شود استر نجه اسپ و دست
 گوش است از غریب آنکه اگر کسی نکام داشته باشد فکند اسپ بلوی کند و اسپ
 بر آن اندازد صحت یابد و کرسن دیگر کربا بجا بگذرد او را نکام شود بقره خنیو باشد
 از آنجمله گاو میش که از غایت اشتها حصار است بعضی ندارد و نکست که در زمان سلطان
 همگی گیزی گو ساله نوا شد که چهار چشم داشت و دو پای بود در عهد سلطان حسین
 میرزا گو ساله از شکم گادی که در او بجز کوند بیرون آمد چشمهایش در زیر جگر بود
 کوسه تنش ملایمترین لخم است نسبت به نراج بنی آدم و صاحب حبیب السیر
 بلخ گو سیدی دیده که شش و پای داشت لیکن چهار دست و پایش کوتاه بود و
 زمین نمیدلایل او را گوزن و گاو کوسی نیز گویند و گوزن تا سالی شاخ بر نیارند
 و شلخ را سن بر آورده سال شاخها از اطراف شاخس ظاهر شود و زبانه گرد
 و تاش سالگی بعد از آن در سالی یکوسه شاخهایش بیفتد و باز برود از غریب آنکه
 گوزن بشنیدن سرود مالیت و بعضی از صیادان پوست گوزن پوشیده بکنند
 و ندای جته دیدن او بسا حل آید و گرفتار گردد دیگر آنکه گوزن در تابستان نمیشود
 چون حرارت بروی غلبه کند بطلب آب رفته بر آب استند می که از روی آب
 بروی وزد قانع شود و چندان آب نیاشاند که زیر نمیشود از دروش بیرون رود و اگر
 چنین نکند ببرد گویند بعد از خوردن نمیشود قطره آب در گوشه چشم ظاهر شود و مانند
 سفید گردد و آنرا فاد زهر خوانی خوانند و قنار و قنار سفیدی آنکه فاد زهر خوانی

درون گوزن بیرون آید و آن تریاق اکثر موم است و مؤید به معنی احمد بن نصر است و
 خلاصه الحیوة از کتب معتبره حکما نقل میکند ملاحظه اطالبت کلام کرده بتجربان گستا
 میرود حکایت آورده اند که در زمان حکومت ملک خرم زاد که یکی از اجلاد و مادر
 سمن بن اسفندیار بود خوش نام شخصی که اوویه و عقیق را از کوه مابیش می آورد گو
 و یکم بر قلعه کوه دست و پا دُم خود بر زمین نیز دو آغاز میکرد و حرکات عجیبه و حالات
 غیر عیاض و فطوری میسید خوش از کنیز گاه بر او حیرت و او را ناپا می افکند و فرج کرد
 در شنای فرج و یک در دهن او سرفی بزرگست کسینم جاویده و در سنفش مانده است
 بمشاهده احوالت زیاده تر متعجب شد و حال شکم او بنگانفت و چون رودهای او را
 ملاحظه نمود و روده که او را به پاریسی هزار خانه گویند سنگی آلس هموار یافت
 استنگ بخدمت ملک خرم زاد آورد آنچه از احوال گوزن مشاهده نموده بود
 بعضی رسانید و ملک خرم زاد او را سناسیوس را که از اجلاد امام الحکما بقراط
 و از لامذه حکیم فلیدس صاحب تریاق صغیر و برادر زاده او بود و منصب داشت
 چنانکه رسم آن زمان بود که غیر حکیم را وزارت نمی دادند با و تعلق داشت طلب
 نمود و حقیقت را واضح داشت او را سناسیوس بعد از آنکه تاملی رویا خوشی آید
 پرسید که در این گوزن چه کف داشت یا نه خوش گفت آری کسب بسیار است
 باز پرسید که چه جراحی در دُم او بود یا نه خوش گفت در دُم او گریبی سبز رنگ بود
 معلوم میداند که از آن موضع پوست کنده اند او را سناسیوس حکیم چون این علامت
 شنید متوجه خرم زاد شد گفت یا ابا الملک خوراک این گوزن نمی است گفت

در وانش میداشد و دم گری بنزنگ میباشد و در رودهای او دوستی که میخیزد
 متولد میشوند یکی از آنها بزبان جمیع تجر است دیگری خاصیت زهر لابل و در کوزه
 انسان قابل تواند بود پس ملک خرم زاد گفت ایها العالمان را تاجر باید که گفت
 کسی را که قتل برود واجب شده باشد حاضر کنی تا این سنگ را تجربه این ملک فرمود
 که از بند خانه شت نفر حاضر ساختند ملک از ایشان پرسید که آیا در ملت آباد است
 ما قتل شما واجبیت یاز گفتند آری ملک گفت مسنگیت مشبهه میان زهر و تریا
 آنرا ز برای استخوان بنامی دهم اگر زهر بوده باشد شما بسیارست خود رسیده از عقوبت
 انجروی خلاص میشوند و اگر از قبیل تریا زهر باشد شما امانت بدنی بسیار حاصل
 خواهد شد بعد از آن آزاد خواهد شد بعد از آن حکیم از سانسوس سنگ مکه فرمود
 چهار دم بود در میان شت نفر بیست قسمت نموده در حضور ملک خوراندند
 جماعتی موکل سمانت احقیت معلوم شود اتفاقاً وقتی که ایشان از مجلس ملک
 بیرون می رفتند یکی از ایشان نارنجی را یکید و سهفت نفر بالای آن همچو خوردند
 بعد از پنج روز ملک آنها را طلبیدند احوال پرسید که یکی از ایشان گفت که مرا از
 یکسال خفصانی شدید نوعی حادث شده بود که با لکت خود هرگز و شتم اکنون مجبور
 خوردن این سنگ با کلید از من نایل شد دیگری گفت که مرا و در سری عظیم
 نشین بود از خوردن آن تمامی شش من می گفت که با صرّه من ضعف بسیار داشت
 احوال در روشناسی قوی مثل ایام جوانی می یا بهم چهارمی گفت که در وسعه مید
 بود مجبور در و این سنگ در وسعه من نایل شد پنجمی گفت که از مدت بدر زانو

و هم از امیر علی شقیق نقل میکنند سیزده کبک از سفر رضیه شتر مرغی هبته سلطان حسین
 سیزده آورده و آن بهضه قریب دو کوسال در خزانه بود و پادشاه آنرا جهت قبضه کمان نیم
 ساخته چون بهضه را پاره کردند از آنجا بچه شتر مرغ زنده بیرون آمده بعد از آن میگویند
 که هر چند این واقعه از آن غیر است که عقل آنرا تصدیق کند لیکن چون کذب اول
 امیر علوشیرین بود قبول باید کرد و عفتا در مرات الجنان از شتر مرغ مقامات حریری که
 مصنفان ابوالعاصم عبدالملک بن عسکر است آورده که در زمین اصحاب س کوه
 بوده بار ارتفاع یک میل و در آنکوه از قسم مرغان بسیار بوده و یکسالی که نبوت مرغ
 بزرگ خلفت و طویل العنق که در پیش مشابه روی او میان بود و در سایر اعضا
 از هر حیوانی نمونگی نمود در آنکوه پیدا میشد و متعرض آن طیور میگشت و بعضی
 بالاک میکرد و گاهی تعرض باطفال آندیار میرسانید و انالی زین آن را غنقای متعرض
 میگفتند و المغرب الذی یکی بالغراب و چون مردم آندیار از او منفر شدند و در
 پیغمبر خود حظه بن صفوان شکایت کردند و بدغای حضرت خطله شتر عفا از ایشان
 فاع بفریفت و فرغانی متعرض که محاصر عزیز با الله سما عیلمی بود در تاریخ خود آورده است
 از صعبه مصر طایری در غایت عظم خسته کب این آدمی لجمه و قضیب است و پربالتر
 ملون بود بخوردنگ شبیه اکثر طیور در اعضایش مینمودند و غریز آورده اند
 مرغ را عفا میگفتند و زنج شتری در ربع الابرار از حضرت عبدالملک بن عباس
 رضی الله عنهما هایت کرده است که ان الله تعالی خلق فی زمین موسی طیاره
 اسمها عفا لها اجنحة رقیبه نکل جانب وجهها کوجه الانسان و صانع جعلت از

زهر خیزی آن مرغ را نصیبی که راست فرموده بود و بعد از چند نگاه چته زوجی مشابه او افتاد
 و موسی علیه السلام وحی فرمود که من آن دو مرغ غیبی آن فریدم و زرق آن ناز
 و خوشبک در حوالی بیت المقدس اندمقدر ساختیم و بانگ زمانی از آن دو طاهر فرزند
 تو که گردند و نسل آنها بسیار شد پس حضرت موسی بجزای رحمت حق انتقال فرمود
 آن مرغان از اراضی شام بجزای نجد و جاز آمدند همواره و جوش و صبیان آنقدر
 طعمه بسیار یافتند لاجرم در وقت ظهور و فورالسر در شاها باز قلب و توسین او او
 سالی الله علیه السلام مردم از آن طیور شکایت کردند و بدعای اجابت تمامی آن
 آن زمان منقطع شد و امام باقری میگویی آنچه در عدم شیا مثل شده است که تا
 غفام را در آن نخست که بعد از دعای مذکور کسی آنرا ندیده است و خبری از آن
 نشنیده است و الله اعلم بلبل نیز نو عیبت از هزار داستان و انواع
 دارد و اشکال بسیار بعضی گویند غنایب هم مراد از آنست عاشق گل است و
 سو هم بهار گلی از قفس بلبل او بختند بلبل رو بر برگ گل نهاده ناله نامی موزون آن
 که در زمانی دراز فریاد نمود و یکبار خاموش شد دیدند موده بود و جانش از فقر تر
 پریده من از خود رفته که بلبل از من آموزد و چون شبنم رو نهادن بر گل و از خوشترین
 رفتن عقاب نزد اعراب بید مرغان مشهور است، او بعایت و ورین و غیر
 پرواز است چنانکه چاشت در عراق خود و شام درین و عقاب سه بر جبهه نهاد
 و درسی روز بجه بیرون آرد و از بجه های خود یکی را بیرون افکند که از معلمه وی است
 بجه عاجز میشود و آن بجه را که عقاب بیرون می افکند مرغی که شکفته استخوان

نوسومست بالهوام که ساز چاره تو از بوی مهران گرد و او را طعمه و دانه کلان شود و فرد
 خدی قادلان تو است که هر چاره را چاره سار است ناز عرایب آنکه بعضی از اول
 رحال گفته اند که تمامی عصابان ماده می باشند و باغی جنس حفت میگنند دیگر آنکه چون
 پیر می شود و بچکانش او را بر داشته بیندستان بزند و در چشمه که بعین العتاب شهر است
 غوطه دهند نگاه در آفتاب نگه دارند تا پرمای که نه ریخته پرنوبرون آورد و دیگر آنکه
 چون دیگر عتاب فصولی پیدا شود جگر خوش خورد صحت یابد چرخ بخور
 از اهل را گفته اند که باز زنی با شاد و زویش از طیور دیگر بود چنان شهر است که به چرخ
 یک از طیور شکاری آهوا رسیدن توان کرد و دیگر بچرخ و فرغان چرخ نمیشد است که هرگز
 سبیل آغوردن نکنند نتیجه از دهنش ناخوش آید بعضی از اهل تاریخ بر آنست که اول
 کسکه بچرخ شکار کرد بهرام گور بود و زمره گفته اند که حارث بن معاویه بن مورخین
 شخصی است که بچرخ صید نموده بوم در شب اصلا خواب نکند و روز آفتاب
 بیرون آید بقلست که نومی کسی یکی افرمود که بدترین مرغان را کند و بنی می که
 بدترین بنیه مهاباش کیاب نماید و بدترین مردمان دهه ۱۰۰۰ تکس بومی را گرفت
 و به بنیه م تلخ کیاب کرد و با عالم ظالم داد گویند که چون بوم را بکشند یک چشم او کشاده
 و یک چشم او پوشیده هر که آن چشم کشاده را با خود دارد و خوابش نمیدر موش که
 اول غلبه می نیند و خاد و جلانی خوانند در سال اصیل این عبارت مذکور است که بن
 خرین جانور است رو نمند و گاهی شمشیر به حال میجه بیرون آرد و اینست در غایت
 عرایب دانست گویند موش که بدترین جانور است در حق و سانه بر که از گرسنگی

به ملک رسد قصد بچوب و بفضیه همایگان کند لفظ میکند و نکوی بین و اوست
 با و نامبار رعایت با چاره در همه کار باو شد همدرونه فرقی چون سینه
 بگردانده شخصی پرسید که این سخن برست است غلیب و ج شاه داده و ش ماه که
 باشد خواب داد که این مرا کسی دادند که یکسال غلیب و ج بوده باشد که گرسنه
 اگر کسی اعتراف خوانند یعنی خبر دار از کار ما و او را بدرازی عمر و جدت با همه
 کرده اند چنانکه گفته اند که از چهار کس در سنگ مسافت چیز را نه بنید و هر یک
 از شرق مغرب و دو همچنین بوی مرا و از دور شنود اگر بوی توست بوی
 بیارگردد و بجز خوردن حرص بسیار داشته باشد گاهی آنقدر آه که حرکت
 نتواند کردن و گرفتار شود و اگر کسی را با جفتش آنقدر محبت باشد که هرگاه
 اندک آه ببرد و در جوار خانه راه حروف دختی کلان بود برانگیزی
 یک تبه خفتان بینه او را شکستند بارگرا با تر از آن بر شاخه
 و باز بینه اندخت و بچشمید بر دیگر عدنان مبلج بگانش از درخت
 آنها بخاک طیبید و مرده اند اگر کسی همی اعمال از درخت او قتل
 و در جهان او بچنگ گوید جزو است زیرک و بعضی از حکما گفته اند که
 استخوان بچنگ بخره انده از دل بیرون برود اگر کسی در آب رود و چشم
 چاه و داشته باشد حق نشود هر چند که شناساند که برتر جانور است
 و احوال بسیار است چون حلت پها و بغدادی و سوستری و شیرازی
 و عسقلانی و طبع است که بر آنکه از نوزاد سنگ اندک پخته شود و در آن

بدان بگذرد طلب جانم وضع کند که در میان
 مثل آرمیان نیز با یکدیگر آشن و زنده و در وقت
 زنت شمان سر روی هم میسوزند در اصطلاح شهر که بر تو دم و پوسه و قبله اگر گویند
 از طوطی نقولست که هر کبوتر بجز از سال میرسد طوطی با جناف او صاف مشخص است
 از آنجا که در زمان سغز آید و که بلی طوطی سفید زرد او آوردند که منقار و پای وی سیاه
 بود و بر سر کلبلی نشستی داشت و در زمان سلطان ابو سعید میرزا طوطی سر سخی بر او
 از زنده آوردند طوطی سفید که منقارش سیاه بود و نیز دیده شد که پایش سرخ بود
 گویند هر کس زبان طوطی خورد و فیض گردد و هر کس زهره او تناول نماید کفست در سال
 پیدا آید طاوس حسب صورت بهترین طیور است در تنه با یکی رنگ و در وقت
 و زینت پرهای وی بحال رسد و ماده وی در سالی یک بار دوازده تخم بگذارد
 از خود بسیار بازی کند و تخمش نشکند بنا بر این بضمینه او از زیر ماکیان بزند و باقی
 از آن بضمینه از ماده از دو عدد محافظت نتواند کرد و در رساله الصید آورده که از عجاایب
 آنکه طاوس نزد ماده با یکدیگر مجامعت نمایند بلکه چون نرست شود در گرد چشم او سخی
 پدید آید و این ماده آنرا بجز در این سبب بضمینه نهانش گردد اما از بسیاری نکات
 شنیده شد که ما چند نوبت شدن طاوس را مانند زوجیت نر و س و ماکیان
 مشاهده نموده ایم و از غراب آنکه چون چشم طاوس بر طعام مسموم افتد آنجا
 مدقص کرده منباید کند فلام علی شاه و بلی از زبان میرزا
 منظر جانجان نقل میکند که طاوسی بر زن جمید عاشق بود و در سرش میگشت
 رقص می نمود و زن در افواه ملائکه ان افاده که معشوق جانور است از طینه

هجرت بهر سائیده آن طاوس رقص کنان نزدیش رفت گفت چشم سومین کن طاور
 که عاشق جانبا ز بود چشم سوی او نهاد و زین میل گرم در شمش کشید و گفت چشم دیگر
 پیش من نه طاوس که اختیار بدست بی ثابی محقق داشت چشم دیگر پیش گذشت زن
 به چشم میل گرم در چشم دیگرش نیز کشید طاوس تاویری بر خاک طپس گوهر جان
 در قدم جانان نثار نمود زن نیز در حسرت همین ستم پس از چند روز گذشت خرو
 عالم بوقت نماز باشد چنانکه بعضی مجتهدین برین رفته اند که اعتماد بر بانگ
 خروس کرده نماز تو اندگذار و در صحاح اخبار آمده که رسول صلی الله علیه و سلم فرمود
 که خروس چون بانگ کند از فضل خدای چیزی طلبد زیرا که خروس طلی می بیند و بانگ
 نهد و خروس بر ماده خود عیوست و بصفت سخاوت مشهور گویند نظیر و قال بن
 ارفقین مردم به بانگ بی هنگام خروس و کشتن آن بنیاد است که چون کافه بر یا
 بیمن سعادت کوفت از جمع مکاره و بلای محفوظ و محروس میبود و ناله مردم او را
 بر این چنان دوست می داشتند در شب که برض موت متجاوز و اتفاقا خروس بی
 هنگام بانگ کرد و مقابله آن پادشاه ارتحال نمود و بنابر آن بانگ او را در آن
 زمان اقبال بزرگفتند و در کشتن او مبارک است و نیز در این خروس در شسته
 بوده او در هوا سوسه خوشش و موسم و ز بدن باد شمال فرو
 شود و در هوا سوسه مکرر و وقت هبوب باد جنوب لاغر گردد و او را
 پرواز باز مانند کبک از غایت شهرت احتیاج قهر لقیه نیر از اغریب
 آنکه کبک ماده بچرخیدن آواز کبک زرتیخ نهد و گاه باشد که کبک ماده در غایب

چو پای خود خاک باشد و بینه بند و یک دو است شبانه سازد و بینه را که بچه نرسد و یک سر نما
 نماید و یک ماده بینه را که بچه ماورد و گوزنگاها را و یک کبر ماده خود در غایت غیرت باشد و در
 سال ^{۱۰۰۰} باید بپزد فاصد حضرت سیلان است بجانب بقیس و بوکت در زمین چنان بلند
 در شیشه بپزند گویند که هر سه بریدند با خود و بگردشمن نظیر باره و اگر بپزد
 با ویزند ساکنان آنخانه از ضرر سحر برین باشند فاخته آدمی انسی تمام وار و لا
 پسند در موضعی که دست آن رسد شبانه سازد و در خانه که شبانه فاخته باشد
 زیرا که هرگاه آوازش بشنود بگریزد و فاخته چنگاله شود و از زبان سیر از نظر بماند
 نطق که جوانی بر حرم کی را از بخت فاخته نکار کرد فاخته دو م تاپ تنهای نیارده
 خود را باک سازد خس و خاشاک حبیده فراجم آورد و نگری بسوزان بمساخته
 بسته بر خاشاک نهاد و بپنانه بر با او کرده تا آتش در گرفت و شعله بر خاست
 در دوران افکنده بسوزن قیمت عشق بازی است جمله سازی نیست عشق بازی
 که بازی نیست قمر آبرده اند که چون قمری ز میوه ماده با دیگری بخت گزشت
 در فراموش ناله کند تا وقتیکه ببرد نظم مفت آنس که سازد و موده جان بداند که بخت
 برده رفته و ناله جانان حالاک بهم آسوده سیرایش خاک ننه شکایات دوری با
 حکایات سبوی بابی چهرک مانند سیر بطور دانی حینه و بی آنکه ناخن و زنده داشته
 مثل سبعم در خوردی گوشت خور و بعضی از علما گفته اند که عمر چهرک هزار سال رسد
 و زمره جنب نفیض گرفته آن رفته اند که چهرک بکثرت به امت مشغوف است تا برین زنده
 هر کس را عمری ایب و سر سترک و قبل نرسد و قبل زشتک طایر است نهایت معروف

معروف و از وی خواب بسیار منقولست از جمله آن که چون چشمش را بگشاید باز برود و بجهت دفع
 خجاش که دشمن سحکبان و لیت همواره گرفتار است شبانه خود اندازد که خجاش از بوی گرفتار
 بگریزد و دیگر آنکه اگر چپه ویران بر عطران رنگ نمایند بتصور آنکه او را علت یرقان
 حادث شده فی الحال رفته بگریزان دیگر آنکه از نجات نقل کرده اند که نوبی در سلف استیانه
 فرشتوک و خانه شخصی بود وی آن را ویران ساخته چون فرشتوک آمد استیانه زویر
 دید آغاز اضطراب کرده بر بام جست و افغان بگریز تا وقتی که فرشتوک بساید جمع آمدند که
 سدری گل و خاشاک در مبتداه و جنگال داشتند بعد از آن همه از بام پایین شده در پناه
 موضع که استیانه خراب شده بود بیک لحظه خانه دیگر ساختند و آنجا نور آنجا آمده و بفضیه بنا
 و بعض مردم صادق القول نقل کرده اند که در خانه نشسته بودیم که استیانه فرشتک و خانه
 یونانگ و دیدیم که ماری فصد کرد که با استیانه رفته بچکان فرشتک را بخورد چون وی آغاز
 شاهه نمود بیرون و دید پیش از آنکه مار خود را با استیانه اورساند باز آمده نزدیک
 بریده چیزی در دهانش انداخت چنانکه بطایقت شده از سف خانه پیمان افتاد جمعی
 او را بکشند و در دهنش ملاحظه نمودند دیدند که فرشتوک تا خسکی در آنجا افکنده بود و
 سبب شکر و منفیگر دیده هر چند وقوع این امر بخلیت مستبعد نماید لیکن از آثار
 افتاده بود بقلم آمده حکم بدومی و خیانت موصوف است او بفضیه خود را بر گریه
 پوشیده از نظر غالب سازد زیرا که اگر شب هر نزدیک تخم وی رو کند شود و چون
 فوت خود را نیز نهان کند گویند غیر آدمی و حکم و موش و مورب هیچ جانوری نور در
 پنهان نگاه نمی دارد و خواب چندین زنی باشد و طبیعت جمیع صنایع در

براست که در جای جفت شود که هر کس نبیند زند و لهذا بعضی علماء بر آن رفته اند که مجاز
 نیکند و آنکه طعمه منقار خود بر ماه و در وقاعت کند و آنچه معشوق علیه است که آنست
 غراب با یکجا مکبر جمع موصلت جایز نمیدارند و از چشم بجهت فاشنوب اندامها در کشمیر
 معشوق بیوفار ابراع مثل میزند دیگر غراب آنکه چون بچرخ از بضمیرون آید
 نظر بدو و مادر آفتاب که به نظر نماید که چند روز گردش نگردد و در آن ایام ترقی علی
 الاطلاق باشد را با شیان کلاغ فرستادند بگانش گرد و هر گاه کلاغ بچیر بر آید و بدو
 مادرش تهنیت حال نمایند دیگر آنکه کمال الدین ابیوردی گفت که در بازار مصر معرکه کلاغ
 بر دست خود نشاند و بود گفت یا غراب و خداوند کلاغ بزبانیک خوب مفهوم پیشگفت
 اللهم الله محمد الرسول السلام کلاغ جانوریت ابد و تنگ زیرا که در آنوقت که در هوا آید
 چون کسی دست جفاند و اشارت کند متوجه شد به طرف دیگر برود و اما یک صفت بیک
 که چون مادرش پیر شود او را ضایع نگذارد و بهر جا رود او را پناه برود و در طعمه در این وقت
 شعری تو اگر بهشت خواهی به جنت تپای مادر است : حق گفت رضای مادران جو
 زیرا که رضای مادر است جبک را و باطنی اجدری گویند و وی مرغیت نیز
 پرواز چنانکه نوبتی در بره و نبدری صید شده از چیده دانش سبباده و در پادشاه
 میبانش بیرون برآمد وی در طلب راه حله بسیار بینید و آخر الامر از گرسنگی میرفت
 مثل سارگر بی زجنای اجدری آمدن شود و در تبر بیرون آید از غصه میرود و گوشت
 خوری و خورده میزد و از آن خورده بر میورد است لطفه و در وقتیکه پادشاه بر سر کرم
 یک چشم بر آید و در کرم در

عده کشمیری
 که در این
 همچون صفت ۱۲

بهره ای که در دست دارد

سمندر مرغیت که در میان آتش پیداشود و بر بالش نسوزد و نگاه باشد که آتش از او
 شعله نهد و در هیزم افتد و سمندر در میان آتش بچکشد گویند هزار سال عمر کند و بعضی
 از اهل خبر گفته اند که چون آتشش نزدیک رسد هیزم بسیار جمع کند و آتش در آن زند و خود
 بسوزاند بعد از آنکه بر آن خاکستر باران بارد و سمندر دیگر از میان آن ظاهر گردد و الله اعلم
 و این جانور اکثر در ملک غور باشد چنانکه در ذکر آن گذشت و تخمهاش که او را شب بره گویند
 و او طایر است بسیار غریب و موصوف باوصاف عجیب از جمله آن گوش و دندان و پستان
 و منقار و خصیه دارد و ماده وی حایض شود و بخلاف طایر دیگر نیمه زناسبه را نشیند
 و بول کند و بخندد و مانند آدمیان عمرش در آن باشد و از جانوران پرنده سوخته
 جانوری بچه نراید و از چاربان سوای سوسمار بقیه نیارد و تخمهاش آنکه محل پروازش
 در شبان روزی دو ساعت باشد و از زمان صبح صادق تا زمان طلوع آفتاب و از غروب
 غروب خورشید آفتاب شفق و سایر اوقات چشمش از دیدن عاقل میباید دیگر
 پشه مروف پرواز تخمهاش بیرون آمده جانور از خون خور و تخمهاش در آن
 پرواز نوراصید کند و طعمه سازد و بعضی از علمای تفسیر گفته اند که تخمهاش بر عاقل
 حضرت عیسی مخلوق گشته بنابراین صفت مرغان گردند و برنج سیم تهر در او تا از
 غریب امور بطور غیر مشهور آن که مذکور میگردد نقلست که بر سواحل سیانل غریبت که
 سدرش مفید است و باقی اعضایش سیاه و آن طایر از آن موضع بجای دیگر نرود و چون
 ماهی آن بحر خورده و هرگاه در طیران آید لفظ فصیح گوید که آنست فوق الفوق چنانکه
 هر کس این کلمه را بشنود دیگر در حد و مغرب مرغیت که او را قارون گویند

ووی همراه کشتی در بر و از باشد و هر گاه سفینه به محل خوف ناک رسد و یا بجائی منتهی نشود
 که از جانوری ضرری متصور است نوبت باگ کند و طاعان کینت دستت بدار که آن
 اشتغال میانند و دیگر گاهی جانور است اتفاقاً شهنه روزی در جهاز می نشیند تا بر چوب
 تیر که استاده می باشد و آن را دوس گونیدنی الحلال سفینه غرق میشود و هر چند طاعان
 نوبت و آفتک زنند متع نمی شود شخصی صاف قول در زور اقم حروف نقل کرد که
 بر جهاز داشت اما از حیات نوسید شدیم و جهاز آفاتیه شدن نمود که بیکبار آن
 جانور آوازی کرد و از سر جهاز برفت و پنجال انداخت و ما خط کردیم مثل غایط آدمیان
 و دیگر از غراب طیور آنکه در حدود طبرستان مرغان کوزان کینس بر درختان بنیان
 و درون دیگر بخته گنجشکی هم کینف و آینه مس و پسته بگیرند و با مرغان می دهند
 چون روز آخر سکن طبلور این مرغان ضعیف مضیف را هم بگیرند و دیگر در ولایت
 ننگ مرغیت که بردخت کافر بیضی نهد هر گاه مار قصبه بیضه او کند او پخته
 چنان چشم در میزند که در سه اش از جفته بیرون می افتد بیضه او می شکند و چون
 بچه بیرون کند ماوه پوست بیضه از زبچه خود می بندد و بار بواسطه بدن پوست بیضه
 بگردد بجهت جانور میزد و آنرا بر سر درختی استند نمیزد و الا اوخت کافر و دیگر خیز
 انقلاب ظاهریست که می رود بهر اهل کشتی مشتهبه شود و مرغ می آید و در پیش کشتی بند
 آن در غنچه سر زنده بگیری مستقیم بر سر و دیگر در همدستان مرغیت که در
 برنگ در رایتیست و من خود را بر آب سز در بکشی نشیند دیگران خود را بوی بیایند
 آب زدن میخورند و چون آب نام شود باز بر سر مثل خود میروند و دیگر در ولایت

رنگ مرغ است که باز خود را بنیطریق که دم مار را بگیرد و دمی برد اگر مار قصد او کند میکند
 و باز در میان زمین در میگیرد تا از زمین مخفی میسرساند نگاه را کند تا زمین
 سخت خود و نیز بعد از آن نشسته آفتاب را میخورد و مادام که میخورد اندازد و نیز اگر
 اگر از آن هم بخورد که شود و در اتم حروف چند بار مشاهده کرد که اگر کسی این عمل را باها
 بفرماید آفته و یکبار مرسی شد که اگر کسی ماری را از زمین برداشت و به او برود
 مار در دو و سه قدم دو بر زمین افتاد و چون نیک ملاحظه کرده شد هر دو مرده بود
 دیگر در رنگ چنانگرمی آمده که جنگ با اول مضموم نام غیبت که بر آن
 یک بال دارد و یک پای آن بال قلابی و ماده آشنس نیز یک بال دارد و یک پای
 آن حلقه هرگاه فرو آیند از هر یک جدا شده بدانه چیدن مشغول شوند چنانکه سیل
 بر او از کفتر آن قلاب را در حلقه بال ماده اندازد و با هم بر او افتند و بزبان عربی
 آنها را لانفک خوانند و دیگر ... در یکی از کتب معتبره بنظر رسید که در
 دریای روم جزیره ایست موسوم بجزیره الیلور و در آن جزیره اصناف مرغان را
 یکصد و سی صنف یافته اند که غریب الاشکال و الاحوال اند و بر بنفخاس عجایب
 ربع مسکون و غریب عالم فیگون بسیار و بنیادها حلقه آهنیه مقدر در زبان
 مقصود البیان ... خانه کسور اللسان نسبت بل کمان فی الایام غیر عجایب
 و اعجاب عجایب است که آدمی اجابت خلق و ذنابل است حال آنکه مضامین معتبر
 واجداد و اصحاب و احباب خود می بند و گلی از گلشن بیت نبی چنین است
 الشکر حتی قدمش را در طهار و طهره ترانکه مال پاک دوست است و اینها بسیارند و در نظر

2-4

بروز تر سیده و دود چو لاله سر خیزم گم دیده کل بند نامنه از سوادیه بهوش
 تده الحال التماس بنیاس از ناظران سخن شناس از کده و تخفیف و تفهیم گویند بلکه
 اخلاق حسن را کار فرماده بد بیابای ز بیابای ذلیل گرم و با اصلاح قلم پویند
 سخن شکر ای بالسته در راه جهان دست بهت بگشت خود را زمانه
 خویش را بشناس ناخود گیتی از آنجا ^{اسکندریه} چهار برای جستی بهر کاری آمدی ما که
 بکاره روزش در بیگاه آخر شرم داره از تجارت گزینشی ما مشوره زار
 برای هست لازم در سفره معرفت و خبرند است نیت سووه بدی این دم ^{مخفی} برت
 در زووه اعتبار کار باشد بر اضریه آخرت کاری پیش گیر از چهار ^{کلمه}
 لگه ریخی برک تا ابد خورم نشینی به خوری میخامی در گستان وصال
 بنوی گلچین زستان جمال یک زبان و یک دل و یکد و سون یک طلب
 یک خواهش و یک خوشی رسته از بند طبیعت بشکی بهر وصل و توب و
 بعد قویکی نو که و ندادی کدام و کلام فارغ از هر چیز باشی و استقامت
 اللهم اننا الحق حقا وارزقنا سائبا به دارنا الباطل ابطالا وارزقنا حبه تناب این باب
 رادالین الازهر ^{عنه} اطف البتاد و حشره اختتام فی بذل کتاب سلمی بزیده الانبا
 از نالیفات زبده النصلا و قدوة الضحایل بل بر سر گستان شیوه از بانای طوطی ^{سینا}
 مقال باستان شیرین بیانی شرف تربت جناب مولوی محمد حسن ^{سینا} مقلدان
 کسب شملص شعری و فلک که این نادمه قبالت سبارک فال از قالی طبع چون طالع زبیا
 ابا سراج گرامی مقصود گشته دست آموز در شکران دال انکر نکته مود و در ستی

بچندان خاک را تصرف نماید و بعد از ظهور بد عوایات حباب الاحقاد سی در بی الموسی و التخلیج
 بزرگ غمی غمده و لوا الیه و حسن ایها والیه در کارخانه است و المطعین چو بر امام
 صاحب بر مطع جنبه نو امر ته تاریخ غزه ماه جمادی الثانی ۱۲۰۶ هجری قمری
 تاریخ مفهوم میشود قطعی تاریخ هجری اقدس از سید عبد الاحد صاحب
 شخاص زیرک و امه مشیو صه
 این عات داد و داد
 زینت عالم و کبار
 شرف شرف زنده برین
 کبیران گشته طیار
 لب طاعت طله ابد
 خواست نیک طبع و کشتا
 ۸۴

شماره در خط بود که اول آن آیه مبارکه بجا مانده و ابواب و ابواب و ابواب
 نکتات بسیار در این مجرم نشود
 حضرت امام جعفر صادق
 علیه السلام

تاریخ عیسوی و معنوی ایضا منته و امه کانه

شده و مطوع نشد و مطوع	دل ازین کار شکر بچی گفت	بهر تاریخ عیسوی بزرگ
کشته با خاطر موی گه نیست	یاوه گوار زبان بید خرد	شصت و پنجم روز از شکر گفت
قطعی تاریخ هجری برین دو	بجز سکه و دست بود گه یا	که سخت نیک زاب ایور که
کتاب یکت او در زینت آرم	برای ناطقین کیا خوب چه	برای سال طبعش سنی و چه
زرافه او سینه و پوزه	سر عدد تو که ابل زریک	چو بی مزه بد تاریخ چه

